فقه ذکر و دعا

**ترجمه فارسی فقه الأدعیة والأذکار**

**جلد اول**

**مؤلف:**

**عبدالرزاق بن عبدالمحسن البدر**

**مترجم:**

**گروه علمی فرهنگی موحدین**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | فقه ذکر و دعا |
| **عنوان اصلی:** | فقه الأدعیة والأذکار |
| **نویسنده:** | عبدالرزاق بن عبدالمحسن البدر |
| **مترجم:** | گروه علمی فرهنگی موحدین |
| **موضوع:** | دعا، ذکر و مناجاتنامه |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) |
| **تاریخ انتشار:** | مهر (میزان) 1394شمسی، ذو الحجه 1436 هجری |

****

**این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**

**www.aqeedeh.com**

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | |
| **سایت**‌**های مجموعۀ موحدین** | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc408718374)

[مقدمه 1](#_Toc408718375)

[«فقه الأدعیه والأذکار» 7](#_Toc408718376)

[1-اهمیت و فضیلت ذکر ...................................................................9](#_Toc408718377)

[2- از دیگر فایده‌های ذکر 15](#_Toc408718378)

[3- فوایدی دیگر برای ذکر 21](#_Toc408718379)

[4- فضیلت مجالس ذکر 27](#_Toc408718380)

[5- یاد و ذکر خداوند از شایسته‌ترین و نیکوترین کارهاست 33](#_Toc408718381)

[6- فضیلتِ ذکر نمودن بسیار 39](#_Toc408718382)

[7- تنوع ادله‌ای که بیان‌گر فضیلت ذکراست 45](#_Toc408718383)

[8- نکوهش غفلت از یادخدا 53](#_Toc408718384)

[9- برخی از آداب ذکر 59](#_Toc408718385)

[10- والاترین ذکر قرآن کریم است 65](#_Toc408718386)

[11- نزول قرآن در ماه رمضان 71](#_Toc408718387)

[12- هدف از [تلاوت] قرآن، فهم معانی و عمل به آن است 77](#_Toc408718388)

[13- آداب حاملان قرآن 85](#_Toc408718389)

[14- برتری سوره‌های قرآن بر یکدیگر و فضیلت سوره فاتحه 89](#_Toc408718390)

[15- فضیلت آیت الکرسی و سوره‌ی اخلاص و دیگر سوره‌ها 95](#_Toc408718391)

[16- میانه‌رو بودن اهل قرآن 101](#_Toc408718392)

[17- برتری قرآن بر ذکر محض 107](#_Toc408718393)

[18- فضیلت طلب علم 111](#_Toc408718394)

[19- ارکان عبادت قلبی به هنگام ذکر و دیگر عبادات 115](#_Toc408718395)

[۲۰- ذکر خداوند با یاد کردن اسماء و صفات وی 119](#_Toc408718396)

[21- اهمیت دانستن نام‌ها و صفات خداوند 123](#_Toc408718397)

[22- بندگی خداوند به مقتضای آثار نام‌ها و صفات الهی 127](#_Toc408718398)

[23- علم به نام‌ها و صفات خداوند و روش اهل سنت در این باره 133](#_Toc408718399)

[24- توصیف نام‌های خداوند به «نیکو بودن» و معنای این توصیف 139](#_Toc408718400)

[25- هشدار درباره‌ی کجروی و انحراف در نام‌های الله 145](#_Toc408718401)

[26- تأمل در نام‌ها و صفات خداوند و عدم تعطیل آن و تاثیر عظیم آن بر بنده 149](#_Toc408718402)

[27- نام‌های نیکوی خداوند به تعداد خاصی محدود نیست، و توضیح معنای این سخن که: «کسی که این نام‌ها را بشمارد [و حفظ کند] وارد بهشت می‌شود» 153](#_Toc408718403)

[28- برتری میان نام‌های نیکوی خداوند و بیان اسم اعظم 157](#_Toc408718404)

[29- فضائل چهار سخن: سبحان الله، والحمدلله، ولا إله إلاّ الله، والله‌اکبر 163](#_Toc408718405)

[30- از دیگر فضائل این چهار ذکر 169](#_Toc408718406)

[31- فضائل کلمهٔ توحید: لا إله إلا الله 175](#_Toc408718407)

[32- فضائلی دیگر برای کلمه توحید لا إله إلا الله 183](#_Toc408718408)

[33- شروط لا إله إلاّ الله 189](#_Toc408718409)

[34- معنا و مفهوم کلمه‌ی توحید (لا إله إلا الله) 195](#_Toc408718410)

[35- نواقض شهادت أن لا إله إلا الله 201](#_Toc408718411)

[36- بیان فساد ذکر با اسم ظاهر مفرد یا ضمیر 207](#_Toc408718412)

[37- فضیلت تسبیح 213](#_Toc408718413)

[38- برخی از فضائل تسبیح در احادیث 221](#_Toc408718414)

[39- همه‌ی کائنات خداوند را تسبیح می‌کنند 227](#_Toc408718415)

[40- معنی تسبیح 233](#_Toc408718416)

[41- فضیلت حمد و دلایل قرآن کریم در این باره 239](#_Toc408718417)

[42- دلایلی از سنت بر فضیلت حمد 247](#_Toc408718418)

[43- مکان‌هایی که حمد و ستایش در آنها مورد تأکید قرار گرفته است 253](#_Toc408718419)

[44- بزرگ‌ترین انگیزه ستایش، علم به نام‌ها و صفات پروردگار است 259](#_Toc408718420)

[45- ستایش خداوند به خاطر نعمت‌ها و موهبت‌هایش 265](#_Toc408718421)

[46- به جای آوردن سپاس خداوند، خود برترینِ نعمت‌هاست 273](#_Toc408718422)

[47- برترین و کامل‌ترین عبارت‌های حمد و ستایش 279](#_Toc408718423)

[48- تعریف حمد، و بیان تفاوت آن با شکر 283](#_Toc408718424)

[49- فضیلت شکر 289](#_Toc408718425)

[۵۰- حقیقت شکر و جایگاه آن نزد گذشتگان 297](#_Toc408718426)

[51- فضیلت گفتن «الله أکبر» و جایگاه آن در دین 303](#_Toc408718427)

[52- معنی تکبیر و بیان مفهوم آن 309](#_Toc408718428)

[53- همراهی و همبستگی میان این چهار کلمه 315](#_Toc408718429)

[54- فضیلت لا حول ولا قوة إلاَّ بالله 321](#_Toc408718430)

[55- حقیقت لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ 327](#_Toc408718431)

**ناظر علمی و فنی: مجموعه موحدین**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **آدرس ایمیل:** |  | [**contact@mowahedin.com**](mailto:book@aqeedeh.com) |



مقدمه

إِنَّ الحمدلله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيّئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضّل‌له، ومن يضلل فلاهادي له، وأشهد أن لاإله إلاالله وحده لا شريك له، وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾

[آل عمران: 102].

«ای مومنان، از خداوند چنان که سزاوار پروای اوست پروا بدارید و جز در مسلمانی نمیرید»[[1]](#footnote-1).

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: 1].

«‌ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید؛ و از خدایی که به (نامِ) او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید؛ و زنها از خویشاوندان مَبُرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾ [الأحزاب: 70-71].

«‌ای ایمان آوردگان، از خدا پروا کنید و سنجیده واستوار سخن گویید (۷۰) تا خدا هم کارهای شما را به سامان آرد و گناهان شما را ببخشاید؛ و هر که از خدا و رسولش اطاعت کند، به کامیابی بزرگی دست یافته است».

شکی نیست که ذکر و یاد خدا و فراخواندن او بهترین کاری است که زمان‌ها در آن صرف شده، ودم‌ها و نفس‌ها بدان اختصاص داده می‌شود، این کار والاترین و برترین کاری است که بنده با آن به پروردگار سبحانش تقرب می‌جوید، و کلید هر خیری است که بنده در دنیا و آخرت بدان دست می‌یابد «پس هر وقت که (خداوند) این کلید را به بنده ارزانی دارد می‌خواهد که دَرِ این خیر را به روی او بگشاید و هر وقت که آن را از او دور کند دَرِ خیر به رویش بسته گشته»[[2]](#footnote-2) نا آرام، مضطرب، آشفته خیال، بی‌قرار، و دچار ضعف عزم و اراده می‌گردد، اما اگر بر یاد و ذکر خدا، و فراخواندن او، و بسیار پناه بردن به او مداومت ورزد، بی‌تردید قلبش با ذکر و یاد پروردگارش آرام می‌گیرند.

﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨﴾ [الرعد: 28].

«بدانید، دل‌ها به نام خدا آرام می‌گیرند».

و به سودها و فضیلت‌ها ومیوه‌های نفیس رسیده‌ای در دنیا و آخرت دست می‌یابد که جز خدا کسی شمارش را نمی‌داند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فذكر اله العرش سرّاً ومعلناً |  | يزيل الشَّقا والهَمَّ عنك ويَطردُ |

یاد پروردگار عرش در نهان وآشکار، سختی‌ها و اندوه‌هایت را از میان می‌برد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ويجلب للخيرات دنيا وآجِلاً |  | وإن يأتك الوَسواسُ يوماً يُشَـرَّدُ |

و تمام خیرات دنیا و آخرت را برایت جلب می‌کند و اگر روزی دچار وسوسه‌ای گردی آن را در به در و ناپدید می‌کند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقدأخبر المختارُ یوماً لصحبه |  | بأَنّ كثیر الذِّكر فی السبق مُفرِدُ |

روزی رسول‌الله به یارانش گفت: پیشتازان کسانی هستند که خدای را بسیار یاد می‌کنند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ووصَّى معاذاً يستعين إلهه |  | على ذكره والشكر بالحسن يعبدُ |

و به معاذ سفارش کرد که برای (انجام) ذکر و شکر نیکو در عباداتش از خداوند کمک بگیرد

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وأوصى لشخصٍ قدأتى لنصيحة |  | وقد كان في حمل الشـرائع يَجهَدُ |

و به شخصی که آمده بود تا او را نصیحت کند و از سختی‌های شریعت گله می‌کرد فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بأن لايزالَ رطباً لسانك هذه |  | تُعينُ على كلَّ الأمورِ وتُسعِدُ |

زبانت را همواره با ذکر الله تعالی ‌تر و تازه کن که در تمام کارها تو را کمک می‌کند و به خوشبختی خواهی رسید.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وأخبر أنَّ الذكر غرسٌ لأهله |  | بجناتِ عدن والمساكنُ تُمهَدُ |

و فرمود: ذکر درختانی را در بهشت برای ذاکران می‌کارد و خانه‌هایی را برایشان آماده می‌کند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و أخبرَ أنَّ الله يذكرَ عبدَهُ |  | و مَعْهُ على كلِّ الأمور يُسَدِّدَ |

و فرمود: پروردگار همواره بنده‌اش را یاد می‌کند و در تمام کارها با اوست و او را ثابت و استوار می‌گرداند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و أَخبر أنَّ الذكر یبقی بجنّة |  | و یَنقطعُ التكلیفُ حین یُخلَّدُوا |

و فرمود: هنگامی که آدمیان جاودانه می‌شوند ذکر در بهشت باقی می‌ماند و تکلیف برداشته می‌شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولو لم يكن في ذكره غير أنَّه |  | طريقٌ إلى حبِّ الإله ومُرشِدُ |

اگر ذکر او فایده‌ای جز این نداشت که راهی برای رسیدن به خداوند بود

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ويَنهَى الفتَى عن غيبةٍ ونميمةٍ |  | و عن كلِّ قولٍ للديانة مُفسِدُ |

و فرد را از غیبت و سخن چینی و تمامی سخنانی که دیانت را تباه می‌کنند باز نمی‌داشت

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لكان لنا حظٌ عظيمً ورغبةٌ |  | بكثرةِ ذكر الله نِعمَ المُوَحَّدُ |

باز هم بهره‌ای بزرگ از ذکر خداوند می‌بردیم و بدان رغبت می‌نمودیم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولكننا من جهلنا قلَّ ذِكرُنا |  | كما قَلَّ مِنَّا للإله التَّعبُّدُ |

اما با جهلی که ما داریم ذکرمان بسیار اندک است همان‌گونه که عبادات‌مان نیز اندک است[[3]](#footnote-3).

به همین خاطر اذکار شرعی و دعاهای نبوی جایگاهی رفیع در دین، و منزلتی ویژه در نفوس مسلمانان دارند، و کتاب‌های اذکار با وجود تنوعی که دارند در میان آن‌ها بسیار مورد توجه و عنایت است، و به سبب کثرت کتاب‌هایی که اهل علم در گذشته و حال در خصوص ذکر و دعا تألیف کرده‌اند، نمی‌توان آنها را برشمرد، برخی از این کتاب‌ها احادیث وخبرها را با ذکر سند آن‌ها روایت کرده‌ و برخی دیگر سند آنها را حذف کرده‌اند، برخی با شرح و بسط بیشتری نوشته شده و برخی موجز و گزیده یا متوسط و تصحیح شده به رشته تحریر درآمده‌اند. هم‌چنین میان آنها در گرد آوری نصوص، و ارائه دلایل، و روش‌های فصل‌بندی و طبقه‌بندی مطالب، و توجه به شرح و توضیح آنها و چیزهای دیگر از این قبیل تفاوت‌هایی وجود دارد.

لازم به ذکر است که اهل هوی و هوس در این زمینه تألیفات بسیاری دارند که در برگیرنده‌ی افراط و کج‌روی و دوری از حق است، زیرا مؤلفان آن‌ها پای‌بند سنت نبوده و از التزام به اذکار و ادعیه‌ی مأثور روی برگردانده‌اند.

علاوه بر این، قرآن و سنت و آثار گذشتگان به نوع شرعی و پسندیده‌ی ذکر و دعای خداوند، هم چون دیگر عبادات اشاره کرده و راهنمایی نموده‌اند؛ و پیامبر ذکر و دعایی را که شایسته است تا امتش به هنگام صبح و شام، در نمازها و به دنبال آنها، به هنگام ورود به مسجد، و زمان خوابیدن و هنگام بیدار شدن، و به هنگام ترسیدن در خواب، و هنگام غذا خوردن و بعد از آن، و سوارشدن بر مرکب، و سفر، و مشاهده‌ی هر آنچه شخص می‌پسندد، و مشاهده‌ی آنچه که نمی‌پسندد، و به هنگام گرفتاری و مصیبت، و دچار شدن به غم و غصه و اضطراب یا دیگر حالات و زمان‌های گوناگون بگویند، را بیان داشته‌است.

هم‌چنان که پیامبر مراتب ذکرها و دعاها، و انواع و شروط و آداب آنها را با کامل‌ترین بیان روشن ساخته است، و امتش را در این مورد و در تمامی ابواب دین بر روشی واضح و راهی روشن ترک کرده که بعد از آن فقط شخصی که به هلاکت رفته بدان پشت کرده و از آن روی برمی‌گرداند، و «شکی در این نیست که اذکار و دعاها از برترین عبادت‌ها هستند و پایه و بنیاد عبادات بر توقیفی بودن و پیروی است، و نه بر هوی و هوس، و نوآوری؛ لذا دعاها و ذکرهای نبوی برترین ذکر و دعایی است که جوینده به دنبالش است، و رهرو آن قدم در راه امنیت و سلامت می‌نهد، و زبان از بیان بهره‌ها و نتایج و دستاوردهای آن عاجز است و آدمی نمی‌تواند به طور کامل آن را درک کند. دیگر ذکرها گاه حرام، و گاه مکروه و گاه در بردارنده‌ی شرک‌اند که بیشتر مردم بدان پی‌نمی‌برند. این مطلبی کلّی است که بیان جزئیات آن به درازا می‌کشد»[[4]](#footnote-4).

آنچه برای شخص مسلمان مجاز و مشروع است این است که خداوند را بر اساس آنچه خود خداوند تشریع فرموده ذکر نماید، و با دعاهای مأثور او را به فریاد بخواند. خداوند از تعدی و تجاوز نمودن در دعا نهی فرموده است، لذا شایسته‌ی ماست که از آنچه مقرر ومعین شده پیروی نماییم هم‌چنان که برازنده‌ی ما است که در دیگر عبادات نیزچنین کنیم و از آنچه (قرآن وسنت صحیح نبوی) مشخص کرده‌اند به سوی دیگر عدول ننماییم. «از شدیدترین ایراداتی که به هر فردی وارد است این است که او دعاهایی را برگزیده و انجام دهد که به عنوان مأثور[[5]](#footnote-5) از سوی پیامبر نقل نشده است، هر چند که این‌ها دعاهایی از سوی برخی از مرشدها باشد، و دعاهای نبوی را که سید و سرور فرزندان آدم، و امام مردمان، و حجت خداوند بر بندگانش ‌گفته، رها کند»[[6]](#footnote-6) همه‌ی خیر و برکت در پیروی از پیامبر و هدایت یافتن به روش او، و دنبال کردن گام‌های او است. پیامبر سرمشق و الگو است، ایشان در ذکر خداوند کامل‌ترین مردم و در دعا به درگاه خداوند بهترین و نیکوترین بودند.

به همین خاطر هرگاه در این خصوص سه مطلب برای بنده (ی خداوند) گردهم آید بهره و نصیبش از خیر کامل می‌گردد:

1. نیاز به ذکرها و دعاهای مأثور نبوی.
2. فهم معانی و مفاهیم آن‌ها.
3. حضور قلب به هنگام ذکر.

ابن قیم/ می‌فرماید: «برترین و سودمندترین ذکر آن است که قلب با زبان هم‌صدا گشته، و از اذکار نبوی باشد، و شخصِ ذاکر معانی و مفاهیم آن را در دل حاضر گرداند»[[7]](#footnote-7).

از آنجایی که مساله‌ی ذکر چنین جایگاهی دارد و به این اندازه مهم است، در من این تمایل پدید آمد که مطالعاتی در اذکار و دعاهای نبوی آماده کرده وارائه دهم -هر چند به ناتوانی و عدم شایستگی خود معترفم- مطالبی درباره‌ی فهم آن‌ها، مفاهیم عظیم و مضامین سترگ، و درس‌های والا، و اندرزهای مؤثر، و حکمت‌های ژرفی را که در برمی‌گیرند. درگردآوری سخنان اهل علم دراین باره سخت تلاش نمودم، الحمدالله در این خصوص درس‌های فراوان و نکته‌های ظریف و نظراتی صحیح از سخنان محققین و علماء به ویژه دو امام بزرگوار شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم/ گردآوری کردم، سپس آن‌ها را دسته‌بندی کرده و به هم پیوند داده واین عنوان را برای آن برگزیدم:

«فقه الأدعیه والأذکار»

بخشی بزرگ از آن در سلسله برنامه‌هایی در رادیو قرآن کریم پخش شد و تا کنون نیز پخش این برنامه ادامه دارد. تعدادی از سروران و برادرانم از من خواستند که این مطالب را به چاپ برسانم تا زمینه‌ی سود رسانی، متنوع گشته، بهره و فایده‌ی آن افزون شود. تعدیل‌های اندکی در سبک نگارش آن اعمال کردم تا برای چاپ مناسب شود و برای هر قسمت عنوانی خاص قرار دادم تا به مضمون آن اشاره داشته وراهنمای موضوع آن باشد و به یاری خدا به زودی در مجموعه‌هایی که حجم و موضوع هماهنگ و متناسبی داشته باشند چاپ می‌گردد و این بخش اول از آن است. امیدوارم که خداوند کریم و بخشنده این کار و دیگر کارهایم را پذیرفته و بدان برکت ارزانی دارد و آن را برای بندگان مسلمانش منشأ خیر و برکت گرداند. خداوند سبحان شنونده دعا وشایسته‌ی امید است، و هم او ما را کفایت کرده و بهترین وکیل است.

در این جا فراموش نمی‌کنم که مراتب تشکر و قدردانی فراوان خود را خدمت شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز بیان کنم ایشان لطف و محبت کرده و این کتاب را مطالعه نمود و با وجود مشغولیت بسیارش بر آن حاشیه و مقدمه نوشت[[8]](#footnote-8). از خداوند متعال می‌خواهم که این کار ایشان را در ترازوی حسناتش قرار داده و به عوض ما و مسلمانان بهترین پاداش‌ها را به ایشان اعطا نماید. بی‌شک خداوند شنونده و پذیرنده (ی دعا) است.

**مؤلف: عبدالرزاق البدر**

خداوند من و پدر و مادرم و همه‌ی مسلمانان را مورد عفو و بخشش و رحمت خود قرار دهد.

1. اهمیت و فضیلت ذکر

اهمیت و فایده‌ی عظیم ذکر بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست، چرا که ذکر از ارزشمندترین مفاهیم و سودمندترین کارهایی است که آدمی را به خداوند نزدیک می‌کند. خداوند در آیات بسیاری از قرآن کریم بدان دستور داده، و آدمیان را به آن متمایل ساخته و اهل ذکر را با زیباترین و پاک‌ترین تعریف‌ها و تمجیدها ستوده و تحسین نموده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١﴾ [الأحزاب: 41].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید‌».

و یا می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَضَيۡتُم مَّنَٰسِكَكُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكۡرِكُمۡ ءَابَآءَكُمۡ أَوۡ أَشَدَّ ذِكۡرٗاۗ﴾ [البقرة: 200].

«چون مراسم ] حج را به پایان رساندید ـ هم چنان که] فضایل] پدران خویش را ] به رسم جاهلیت] یاد می‌کردید] و به مفاخر موهوم آنها مباهات می‌کردید،] خدای را] به عظمت و پاکی] یاد کنید و حتی بیشتر».

و یا می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ﴾ [آل عمران: 191].

«همان کسانی که [در همه حال] ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده، خدای را یاد می‌کنند».

ویا می‌فرماید:

﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا ٣٥﴾ [الأحزاب: 35].

«و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند خدا برای [همه‌ی] آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است».

خداوند در این آیات دستور داده که بسیار او را یاد کنند، و این به سبب شدت نیاز بنده به چنین کاری است. نیاز آدمی به ذکر و یاد خداوند از بالاترین نیازمندی‌های اوست و این که آدمی یک چشم برهم زدن نیز از آن بی‌نیاز نیست، هر لحظه‌ای که بنده در آن عاری از یاد خدا باشد به ضررش خواهد بود و نه به نفعش، و میزان زیان‌مندی‌اش در آن بسیار بیشتر از سودش (اگر سودی قابل تصور باشد) خواهد بود، و به هنگام دیدار خداوند در روز قیامت بر این لحظه که در غفلت از یاد خدا گذشته به شدت پشیمان خواهد شد.

این مطلب از سوی پیامبر به اثبات رسیده ‌است، چنان‌که در کتاب شعب الایمان اثر بیهقی، و کتاب الحلیه اثر ابو نعیم از ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها نقل شده که پیامبر فرمودند: «جز این نیست که هر ساعتی که بر فرزند آدم می‌گذرد و او خداوند را در آن یاد نمی‌کند در روز قیامت بر آن زمان از دست رفته دریغ و اندوه خواهد خورد»[[9]](#footnote-9). سنت سرشار از احادیثی است که نشان دهنده‌ی مزیت ذکر، و منزلت والا، و جایگاه برتر، و فزونی عایدات و بهره‌های آن برای مردان و زنانی است که بسیار به ذکر خداوند می‌پردازند.

ترمذی وابن ماجه و حاکم در حدیثی که حاکم آن را صحیح الإسناد دانسته و ذهبی با او موافقت نموده، از ابودرداء نقل کرده‌اند که رسول الله فرمودند: «آیا شما را به بهترین و پاک‌ترین اعمال‌تان نزد پروردگار و مؤثرترین آنها در بالا بردن درجات شما که برایتان از بخشیدن طلا و نقره و از این که با دشمنان‌تان رو به رو شوید و گردن آنها را بزنید و آنان گردن شما را بزنند، بهتر است، خبر دهم؟» گفتند بله، ای رسول خدا، [ایشان] فرمودند: «آن، یاد و ذکر خداوند است»[[10]](#footnote-10).

امام مسلم در صحیح‌اش از ابوهریره روایت کرده که پیامبر فرمودند: «مفردان سبقت گرفتند و برنده شدند» گفتند: ای رسول خدا! مفرّدان چه کسانی هستند؟ فرمودند: «مردان و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند»[[11]](#footnote-11).

امام بخاری از ابوموسی اشعری روایت کرده که پیامبر فرمودند: «مثال کسی که پروردگار خود را یاد می‌کند و کسی که او را یاد نمی‌کند، مثال زنده و مرده است»[[12]](#footnote-12).

احادیث در این باره بسیارند، که پیش‌تر احادیثی را در فضیلت ذکر بیان داشتیم. در این جا مناسب است مطالبی را که اهل علم درباره‌ی فوائد یاد خدا که ذاکران در زندگی دنیا و آخرتشان آنها را چیده و درو می‌کنند به صورت خلاصه بیان کنم. از بهترین کسانی که دیده‌ام در این موضوع سخن گفته و آن را جمع‌بندی کرده و مجموعه‌ای به هم پیوسته ارائه داده، علامه امام ابن قیم/ است که در کتاب ارجمندش «الوابل الصيب من الكلم الطيِّب» چنین کرده است. این کتاب بارهای بار به چاپ رسیده و میان هواخواهان و اهل علم دست به دست می‌گردد. ایشان/ در این کتاب می‌گویند: در ذکر بیش از صد سود و بهره وجود دارد...، سپس شروع به برشمردن بهره‌های ذکر می‌کند، و بیش از هفتاد فایده آن را بیان می‌کند که هر کدام از آن‌ها به تنهایی برای تشویق جان‌ها و تحریک اراده‌ها برای مشغول شدن به ذکر کافی است، و چرا این گونه نباشد در حالی که این همه بهره‌های فراوان و دستاوردهای بسیار [در ذکر خداوند] یکجا شده‌است؟! موضوع برتر از آن است که توصیف کنندگان آن را توصیف کنند و شمارندگان آن را بشمارند:

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾ [السجدة: 17].

«هیچ کس نمی‌داند چه [بسیار] مایه‌ی روشنی چشم‌ها به پاداش رفتارشان برای آنان پیش‌بینی شده است».

برادر و خواهر مسلمانم شایسته است که در این جا یک فایده از فایده‌های ذکر را که امام ابن‌قیم/ بیان داشته برایت یادآوری کنم و ان‌شاءالله برخی دیگر از این بهره‌ها را برایت [گفته و تا حدودی] کامل خواهم کرد. با این توصیه که این کتاب را بدست آورده و از آن بهره‌ ببری. حقیقتاً این کتاب، کتابی سودمند و سرشار از فایده است:

یکی از فواید ذکر این است که شیطان را [از آدمی] دور کرده، و او را مقهور ساخته در هم می‌شکند[[13]](#footnote-13). خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعۡشُ عَن ذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ نُقَيِّضۡ لَهُۥ شَيۡطَٰنٗا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٞ ٣٦﴾ [الزخرف: 36].

«هرکه از یاد خدای رحمان دل بگرداند، شیطانی بر او می‌گماریم تا هم‌نشینش باشد».

ویا می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ ٢٠١﴾

[الأعراف: 201].

«کسانی که تقوی دارند، چون وسوسه‌ای از] سوی] شیطان به آنان برسد، ] خداوند را] یاد می‌کنند، آن‌گاه ناگهان بینا می‌گردند».

در مسند امام احمد، و سنن ترمذی، و مستدرک حاکم و دیگران با إسناد صحیح آمده که حارث اشعری از رسول الله نقل کرد که فرمودند: «خداوند سبحان پنج گفته را به یحیی پسر زکریا امر کرد که او بدان عمل کرده و به بنی اسرائیل نیز دستور داد تا بدان عمل نمایند، اما نزدیک بود که یحیی در انجام این کار سستی ورزد، عیسی به او گفت: خداوند تو را امر نموده تا به پنج گفته عمل نموده و به بنی‌اسرائیل دستور دهی تا بدان عمل کنند؛ حال یا تو این دستور را می‌دهی و یا خودم آن را انجام می‌دهم. یحیی گفت: می‌ترسم اگر تو بر من پیشی بگیری خداوند مرا در زمین فرو برده یا عذابی (دیگر) دهد. سپس مردم را در بیت‌المقدس جمع کرد، مسجد پر شد، تا جایی که مردم بر پشت بام‌ها نیز گرد آمدند. یحیی فرمود: خداوند به من دستور داده که به پنج گفته عمل کنم و به شما نیز دستور دهم تا بدان عمل کنید......»[[14]](#footnote-14) سپس آنان را به توحید، و اقامه‌ی نماز، و گرفتن روزه، و دادن صدقه امر کرد. آن‌گاه پنجمین مورد را بیان کرده گفت: «من به شما دستور می‌دهم که به یاد «الله» باشید، زیرا مثال ذاکر مانند کسی است که دشمن به سرعت او را دنبال کرده، ولی آن شخص وارد قلعه‌ی مستحکمی گشته و خود را از دست دشمن مصون دارد. به همین منوال انسان تنها با یاد خدا می‌تواند خود را از شیطان حفاظت نماید...».

علامه ابن قیم/ این حدیث را این گونه توصیف نموده که حدیثی بلند مرتبه بوده، و شایسته و برازنده‌ی هر مسلمانی است که آن را حفظ کرده و در آن بیندیشد[[15]](#footnote-15). این حدیث دربردارنده‌ی فضیلتی والا و بزرگ برای ذکر است و این که شیطان را رانده و آدمی را از دست او نجات می‌دهد، و بیانگر آن است که ذکر دژی است مستحکم و پناهگاهی است استوار و پابرجا؛ پناهگاهی که انسان تنها با پناه جستن به آن می‌تواند خود را از شرّ این دشمن سرسخت مصون دارد، بی‌شک این خود برای ذکر فضیلتی والاست و به همین خاطر ابن قیم/ می‌گوید: «اگر در ذکر جز همین یک ویژگی نمی‌بود، به طور قطع در خورِ آدمی است که زبانش از ذکر خداوند متعال سست و بی‌مبالات نشود، و پیوسته شیفته و دل بسته‌ی ذکر او باشد. زیرا آدمی جز با ذکر نمی‌تواند خود را از دشمنش حفاظت کند و دشمن فقط از دروازه‌ی غفلت بر او هجوم می‌برد. دشمن در کمین آدمی نشسته، هرگاه غفلت کند بر او شبیخون زده و او را در هم می‌کوبد. اما هر گاه آدمی خدا را به یاد آورد، دشمن خدا عقب نشسته، خوار گشته و سرکوب می‌شود تا این که همچون پرنده‌ای ضعیف و ناتوان و یا همچون مگسی می‌گردد، و به همین خاطر «الوسواسُ الخناس» نامیده شده است، یعنی: در سینه‌های آدمیان وسوسه کرده و چون خداوند به یادآورده شود باز پس رفته، و خود را در هم کشیده و پنهان می‌شود. ابن عباس می‌گوید: «شیطان بر قلب فرزند آدم چمباتمه زده است در نتیجه هرگاه آدمی دچار غفلت و کوتاهی (از یاد خدا) گردد او را وسوسه می‌کند و هرگاه خداوند را به یاد آورد شیطان عقب رفته و دور می‌شود»[[16]](#footnote-16).

از خداوند متعال می‌طلبیم که ما را از شر ابلیس و شرک او، و هم چنین از تحریک و دمیدن و نفوذ او مصون دارد، بی‌شک خداوند شنونده‌ی دعا و اجابت کننده‌ی آن، و نزدیک است.

2- از دیگر فایده‌های ذکر

هم چنان سخن درباره‌ی بیان فایده‌های ذکر است. پیش‌تر یکی از فواید ذکر را بیان داشتیم و آن این است که: ذکر دژ وسنگری برای مصاحبش در برابر شیطان است. کسی که از ذکر و یاد خدا دست بکشد شیطان هم چون سایه به دنبالش می‌افتد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعۡشُ عَن ذِكۡرِ ٱلرَّحۡمَٰنِ نُقَيِّضۡ لَهُۥ شَيۡطَٰنٗا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٞ ٣٦﴾ [الزخرف: 36].

«و هرکس که از یاد [خداوند] رحمان غافل شود برایش شیطانی برمی‌گماریم، و آن [شیطان] همنشین او گردد».

آدمی جز با یاد خداوند متعال نمی‌تواند خود را از شیطان مصون دارد. این فایده‌ای والا از فایده‌های متعدد ذکر است. چنان که پیشتر بیان کردیم اما علّامه ابن قیم/ در کتاب ارزشمندش «الوابل الصّيِّب» بالغ بر هفتاد فایده برای ذکر برشمرده است، ما در این جا برخی از آن فواید عظیم را که ایشان/ در کتاب مزبورش نقل کرده، بیان می‌کنیم[[17]](#footnote-17).

از فواید عظیم ذکر این است که شادی و سرور و آرامش و طمأنینه را برای قلب به ارمغان می‌آورد، هم چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨﴾ [الرعد: 28].

«(همان) کسانی که ایمان آوردند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. بدانید، دل‌ها به نام خدا آرام می‌گیرند».

این که خداوند می‌فرماید: ﴿وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم﴾ یعنی ناآرامی و اضطراب آن را می‌زداید و شادی و خوشحالی و آسایش و آرامش جای آن را می‌گیرد، و این که می‌فرماید: ﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ٢٨﴾ یعنی: زیبنده و شایسته‌ی اوست که به چیزی جز ذکر و یاد خداوند آرام نگیرد.

در حقیقت ذکر و یاد خدا [مایه‌ی] حیات و زندگی قلب است، ذکر غذای قلب بوده و نیرویی تازه بدان می‌دمد، لذا هنگامی که آدمی آن را از دست داده و از آن غفلت می‌کند همانند جسمی می‌گردد که میان او و غذایش فاصله و مانع افتاده است، در حقیقت قلب بدون ذکر و یاد خدا حیات و زندگی ندارد و به همین خاطر شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «ذکر برای قلب به منزله‌ی آب برای ماهی است، حال و روز ماهی به هنگام جدایی از آب چگونه است؟»[[18]](#footnote-18).

از دیگر فایده‌های یاد خداوند توسط آدمی این است که خداوند نیز از او یاد می‌کند، هم‌چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ﴾ [البقرة: 152].

«پس مرا یاد کنید تا] من نیز] شما را یاد کنم».

در صحیحین (صحیح امام بخاری و صحیح امام مسلم) از ابوهریره روایت شده است که پیامبر فرمودند: خداوند متعال می‌فرماید: «هر کس مرا در جان و قلب خود یاد کند، من هم او را پیش خود یاد می‌نمایم، و اگر مرا در ملأ عام و در نزد دیگران یاد کند من هم به نزد جماعت بهتر از آنان از او یاد می‌کنم»[[19]](#footnote-19).

از دیگر فواید ذکر این است که: موجب بخشش و از میان رفتن گناهان می‌شود و ذکر کننده را از عذاب خداوند نجات می‌دهد. در مسند از معاذ بن جبل نقل است که رسول الله فرمودند «هیچ عملی برای انسان نجات بخش‌تر از ذکر الهی نیست»[[20]](#footnote-20).

- از دیگر فایده‌های ذکر آن است که: پاداش و ثواب و احسانی بدان تعلق می‌گیرد که به دیگر اعمال تعلق نمی‌گیرد. این در حالی است که ذکر خدا از آسان‌ترین عبادت‌هاست. بی‌شک حرکت زبان از آسان‌ترین و سبک‌ترین حرکت‌های اعضای بدن است، اگر هر عضو دیگری از اعضای آدمی در شبانه روز به اندازه حرکت زبان حرکت می‌داشت بسیار دچار سختی و اذیت و آزار می‌شد، بلکه حتی چنین چیزی برای آن امکان نداشت با این حال پاداش تعلق گرفته به آن بزرگ و ثواب آن فراوان است.

در صحیحین از ابوهریره نقل است که پیغمبر فرمود: «کسی که روزی صدبار این دعا را بخواند، «لَا إِلهَ إِلَّا اللهُ وَحدَهُ لاشَریكَ لَهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمدُ وَهُوَ عَلَی كُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ»، (هیچ معبود حقّی نیست جز ذات الله که تنها او پروردگار است. شریک و انبازی ندارد، قدرت و ملک تنها برای او است، حمد و ستایش مخصوص او است او بر تمام چیزها توانا است) ثواب خواندن آن برابر است با آزاد نمودن ده برده و صد احسان برایش نوشته می‌شود، صد گناه از گناهانش محو می‌گردد، این صدبار دعا به صورت سنگری در می‌اید که او را در آن روز تا غروب از شرّ شیطان محفوظ می‌دارد کسی کار بهتری از او انجام نداده است مگر آن کس که تعداد ذکرش از او بیشتر باشد»[[21]](#footnote-21).

هم چنین در صحیحین به نقل از رسول الله آمده است که ایشان فرمودند «کسی که روزی صد بار بگوید: «سُبحَانَ اللهِ وَبِحَمدِهِ» (خدا را از هر عیب و نقصی پاک می‌دانم و او را ستایش می‌کنم) تمام گناهان او بخشیده می‌شود هر چند به اندازه‌ی کف روی دریا باشد»[[22]](#footnote-22).

در صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده است که پیامبر فرمودند: «گفتن: سُبحانَ اللهِ، والحَمدُاللهِ، وَلاإلهَ إلّا الله، واللهُ اَكبَرُ (خداوند را به پاکی یاد می‌کنم و سپاس و ستایش سزاوار اوست و هیچ معبودی جز الله نیست و او از هرچیز ماسوای خود بزرگ‌تر است) را از تمام آنچه که خورشید بر آن طلوع کرده است، (همه‌ی دنیا) دوست‌تر دارم»[[23]](#footnote-23). و احادیث در همین معنا و مفهوم بسیارند.

از دیگر فواید ذکر این که: نهال بهشت است، آن چنان که در حدیث آمده است بهشت دشتی هموار است که خاک آن پاک بوده و آبش شیرین و گواراست و کاشته‌هایش ذکر خداوند است ترمذی از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که پیامبر فرمودند: «آن شب که مرا به اسرا و معراج بردند با ابراهیم ملاقات کردم، فرمود: ای محمد! از جانب من به امتت سلام برسان و به آن‌ها خبر بده که بهشت دارای خاک پاک و خوش بو و آب شیرین و گواراست و دشتی (حاصل خیز) است که نهال‌های آن «سُبحانَ اللهِ، والحَمدُللهِ، وَلا إلهَ إلّا الله والله اَكبَرُ» می‌باشد» ترمذی می‌گوید: حدیثی حسن غریب است[[24]](#footnote-24).

امام احمد این حدیث را به نقل از ابو ایوب انصاری روایت کرده و لفظ آن چنین است:

«آن شب که رسول الله را به اسرا و معراج بردند با ابراهیم دیدار کرد، ابراهیم گفت: ای جبرئیل این کیست که با تو است؟ جبرئیل گفت: این محمد است، ابراهیم به او گفت: به امتت بگو برکاشته‌های بهشت بیفزایند؛ بی‌شک خاک آن پاک و زمینش هموار و گسترده است. پیامبر فرمود: کاشته‌های بهشت چیست؟ ابراهیم فرمود: گفتن «لاحَولَ وَلاقُوَّة إلّا باللّه» است. این حدیث شاهدی برای حدیث پیشین است[[25]](#footnote-25).

ترمذی در حدیثی از ابوزبیر از جابر نقل کرده که پیامبر فرمودند: «هرکس بگوید: «سُبحانَ اللهِ وَبِحَمدِهِ» برای او درختی خرما در بهشت کاشته می‌شود» ترمذی گفته: این حدیثی حسن صحیح است[[26]](#footnote-26).

امام احمد در حدیثی از معاذ بن أنس الجهنی روایت می‌کند که رسول الله فرمودند: «کسی که بگوید: «سبحان الله العظیم» (خداوند بزرگ را از نقصی مبّرا می‌دانم) نهالی در بهشت برای او می‌روید»[[27]](#footnote-27).

از دیگر فواید ذکر این است که: برای ذاکر (تبدیل به) نوری می‌شود در دنیا، و نوری برای درون قبرش، و نوری برای آخرتش، و بر پل صراط پیشاپیش او قرار می‌گیرد، قلب‌ها و قبرها به چیزی جز یاد و ذکر خداوند نورانی و روشن نمی‌شوند و این ذکر خداست که هم چون نوری آنها را روشن می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿أَوَ مَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ وَجَعَلۡنَا لَهُۥ نُورٗا يَمۡشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَاۚ﴾ [الأنعام: 122].

«آیا کسی که مرده بود، آن گاه او را زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که با آن در] میان] مردم راه می‌رود مانند کسی است که وصفش] چنین است که او] در تاریکی‌هاست که بیرون آینده از آن نیست؟».

شخص اول: فرد مؤمن است که از نور ایمان به خداوند و محبت و معرفت و یاد او بهره ‌برده و کمک می‌گیرد و دیگری: فردی است که از خدا غافل بوده، و از یاد و محبت او روی گردان است.

همه‌ی مطلب و اهمیت، و همه‌ی رستگاری در این نور است، و همه‌ی بدبختی و شقاوت در از دست دادن این نور، و به همین خاطر پیامبر به هنگام در خواست از خداوند بسیار این درخواست را مطرح می‌کرد که در تمامی ذرات پیدا و پنهان وجودش نور قرار دهد و او را از هر سو در احاطه‌ی نور قرار دهد و این که ذات و همه‌ی وجودش را نور بگرداند.

امام مسلم در صحیح‌اش در باب دعای پیامبر در نماز شب از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما نقل می‌کند که ایشان می‌فرمودند: «بارالها! در قلبم نوری بزرگ قرار ده، و در بینایی‌ام نوری بزرگ قرار ده، و در شنوائی‌ام نوری بزرگ قرار ده، و از جانب راستم نوری بزرگ قرارده، و از جانب چپم نوری بزرگ قرار ده، و از بالای سرم نوری بزرگ قرار ده، و از زیرپایم نوری بزرگ قرارده، و از جلوی رویم نوری بزرگ قرار ده، و ازجانب پشت سرم نوری بزرگ قرار ده، و برایم نوری بزرگ قرار ده»، کریب (راوی این حدیث از ابن عباس) گفته است: و هفت کلمه در قلب من است [ولی آنها را فراموش نمودم یا هفت کلمه را در درون صندوقی نگه می‌دارم که اکنون با من نیست و حفظ هم ندارم تا به شما بگویم] تا آن که با بعضی از فرزندان عباس ملاقات کردم و آن فرزند عباس آن کلمات را به من نقل کرد و ذکر کرد: و در عصبم، و گوشتم، و خونم، و مویم، و پوستم نوری بزرگ قرار ده، و دو خصلت دیگر را نیز ذکر کرد -(یعنی بارالها! در استخوان‌هایم در قبرم نوری بزرگ قرارده- یا به روایتی دیگر: و در زبانم و در نفسم نوری بزرگ قرار ده)[[28]](#footnote-28)».

لذا ذکر، نوری برای قلب و صورت و اعضای شخص ذاکر است، هم‌چنین نوری برای دنیا و برزخ و آخرت او است.

از دیگر فواید ذکر آن است که: انجام ذکر و یاد خدا توسط آدمی درود و سلام خدا و فرشتگانش را بر شخص ذاکر واجب و قطعی می‌گرداند و کسی که خدا و فرشتگانش بر او درود فرستند بی‌شک همه‌ی رستگاری و پیروزی را از آن خود کرده است. خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢ هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي عَلَيۡكُمۡ وَمَلَٰٓئِكَتُهُۥ لِيُخۡرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمٗا ٤٣﴾ [الأحزاب: 41-43].

«ای مؤمنان! بسیار خدای را یاد کنید و صبح و شام او را به پاکی بستایید اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد، و به مؤمنان همواره مهربان است».

3- فوایدی دیگر برای ذکر

سخن را در خصوص برشمردن برخی دیگر از فواید ذکر و بیان دیگر منافع و دستاوردهای آن برای ذاکرین در دنیا و آخرت ادامه می‌دهیم، و این کار را از خلال آنچه که امام علامه ابن قیم/ در کتابش الوابل الصیب بیان داشته انجام می‌دهیم[[29]](#footnote-29).

از دیگر فواید ذکر آن است که ذکر سببی است برای این که پروردگار بنده‌اش را تصدیق کند، زیرا شخص ذاکر از صفات بزرگی و عظمت خداوند خبر می‌دهد و وقتی که بنده چنین می‌کند پروردگارش او را تصدیق و تأیید می‌کند، و کسی که خداوند او را تأیید کند با دروغگویان محشور نمی‌گردد و امید می‌رود که به همراه راستگویان محشور گردد.

ابن ماجه و ترمذی وابن حبّان و حاکم و دیگران از ابواسحاق از اغرّ ابومسلم روایت کرده‌اند که او (اغر ابومسلم) شهادت داد که ابوهریره و ابو سعید خدریب شهادت دادند که پیامبر فرمودند: «هرگاه یکی از بندگان خدا بگوید: «لا إله إلا الله والله اكبر»، خداوند متعال می‌فرماید: بنده‌ام راست گفت، هیچ خدایی جز من نیست و منم خدای بزرگ و بلند مرتبه و هرگاه بنده بگوید: «لا إله إلا الله وحده»] خداوند] می‌فرماید: بنده‌ام راست گفت، هیچ معبودی جز من نیست و من تنهایم و هرگاه بنده بگوید: «لا إله إلا الله وحده لاشریك له»، خداوند می‌فرماید: بنده‌ام راست گفت، هیچ معبودی جز من نیست و شریکی ندارم و هرگاه بنده بگوید: «لا إله إلا الله، له الملك وله الحمد»،] خداوند] می‌فرماید: بنده‌ام راست گفت، هیچ معبودی جز من نیست، ملک و فرمانروایی متعلق به من است و سپاس و ستایش شایسته‌ی من است و هرگاه بنده بگوید: «لا إله إلا الله ولا حول ولا قوه إلا بالله»، خداوند می‌فرماید: بنده‌ام راست گفت، هیچ معبودی جز من نیست و هیچ اراده و قدرتی جز به خواست و قدرت من وجود ندارد» ابواسحاق می‌گوید: «بعد از این حدیث، اغّر چیزی گفت که نفهمیدم، به ابوجعفر گفتم: اغرّ چه گفت؟ در جواب گفت: اغرّ گفت: «گفتن این کلمات در زمان مرگ نصیب هر کس بشود، آتش جهنم به او نخواهد رسید» ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن است، و حاکم آن را صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت نموده است، شیخ آلبانی گفته: این حدیث صحیح است[[30]](#footnote-30).

از دیگر فواید آن این است که: کثرت یاد خدا موجب در امان ماندن از نفاق می‌شود زیرا منافقان بسیار کم خدای را یاد می‌کنند خداوند درباره‌ی منافقین می‌فرماید:

﴿وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢﴾ [النساء: 142].

«و خدای راکمتر یاد می‌کنند».

کعب می‌گوید: «کسی که بسیار خدای را یاد کند بری از نفاق می‌شود». و شاید به همین خاطر است که خداوند در اواخر سوره منافقین می‌فرماید که:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩﴾ [المنافقون: 9].

«ای ایمان آوردگان، اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند؛ و آنان که چنین کنند، زیان کارند».

این آیه بیان‌گر هشدار و گوشزدی نسبت به فتنه و محنت منافقین است هم‌آنان که از یاد خدا غفلت ورزیدند در نتیجه دچار نفاق شدند، و پناه بر خدا (از چنین سرانجامی). و در خصوص خوارج از علی ‌بن ابی‌طالب پرسید شد که: آیا آنان منافق‌اند؟ ایشان در جواب فرمودند: «منافقان جز اندکی خدای را یاد نمی‌کنند».

لذا کم یاد کردن از خدا نشانه‌ی نفاق است و بر همین اساس بسیار یاد کردن خداوند موجب در امان ماندن از نفاق می‌شود، و خداوند مهربان‌تر از آن است که قلبی را که ذاکر است به نفاق مبتلا نماید، بلکه نفاق از ویژگی‌های قلب‌هایی است که از یاد خدا غافل است.

از دیگر فواید ذکر آن است که: موجب بهبودی و سلامت قلب، و دارویی برای بیماری‌های آن است . مکحول بن عبدالله/ می‌گوید: «یاد خدا موجب بهبودی، و یاد مردم سبب درد و بیماری است».

هم‌چنین بی‌شک یاد خدا قساوت و تندی قلب را از میان می‌برد، در قلب تندی و نامهربانی‌ای وجود دارد که جز یاد خدا چیزی آن را ذوب نکرده و از میان نمی‌برد. شخصی به نزد حسن بصری/ آمده و گفت: ای ابوسعید از تندی و نامهربانی قلبم به نزد تو شکایت می‌آورم، حسن بصری گفت: «این نامهربانی را با یاد خدا و ذکر او از میان ببر».

از دیگر فواید ذکر آن است که: شخص یاد کننده به آن که از او یاد می‌کند نزدیک شده، و یاد شده نیز با یاد کننده همراه می‌گردد، و این معیت و همراهی، ‌یک نوع همراهی ویژه و خاص است و چیزی جدای از معیّت علم و فراگیری عام آن است[[31]](#footnote-31). این یک همراهی با نزدیک بودن و به همراه داشتن سرپرستی و محبت و یاری و کمک و توفیق است، مانند این سخن خداوند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾ [النحل: 128].

«بی‌گمان خداوند با پرهیزگاران و نیکوکاران است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ٢٤٩﴾ [البقرة: 249].

«و خداوند با بردباران است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٦٩﴾ [العنکبوت: 69].

«و بی‌گمان خداوند با نیکوکاران است».

برای ذکر کننده در این همراهی بهره‌ی فراوانی وجود دارد، هم چنان که در حدیث قدسی آمده است که: «من با بنده‌ام هستم؛ وقتی که من را یاد کند و لب‌های خود را تکان بدهد». این حدیث را امام بخاری به صورت تعلیق روایت کرده، هم‌چنین احمد، ابن ماجه، حاکم و دیگران آن را روایت کرده‌اند[[32]](#footnote-32).

- از دیگر فواید ذکر آن است که: جلب کننده‌ی نعمت‌ها و دفع کننده گرفتاری‌ها و مصیبت‌هاست، هیچ چیز همانند ذکر و یاد خدا نمی‌تواند نعمتی را جلب کرده و مصیبتی را دفع نماید، خداوند می‌فرماید:

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۗ﴾ [الحج: 38].

«خداوند از مؤمنان دفاع می‌کند».

دفاع خداوند از مؤمنان به میزان‌ قدرت و پختگی ایمان آنهاست، عنصر تشکیل دهنده ایمان و قدرت آن، ذکر و یاد خداوند است؛ کسی که ایمانش کامل‌تر، و یاد و ذکرش از خداوند بیشتر باشد میزان بهره‌اش از دفاع خداوند از او بیشتر، و نصیب‌اش از آن افزون‌تر است. و به هر میزان از یاد و ذکر خدا کم شود به همان میزان خداوند نیز از دفاع خود از آن شخص می‌کاهد. یاد در مقابل یاد، و فراموشی در برابر فراموشی.

از دیگر فواید ذکر این است که: مداومت واستمرار برآن نماینده و قائم مقام عبادت‌ها می‌گردد حال فرقی نمی‌کند عبادت بدنی باشد یا مالی، و یا بدنی - مالی باشد، همچون فریضه‌ی حجّ.

این مطلب به طور صریح و آشکار در حدیث ابوهریره رضی ‌الله ‌عنه آمده است که گفت: فقرای مهاجرین به نزد پیامبر آمدند و گفتند: ثروتمندان، درجات بالا و بزرگ و نعمت‌ جاویدان را بردند، ایشان نماز می‌خوانند، هم‌چنان که ما می‌خوانیم و روزه می‌گیرند، چنان که ما روزه می‌گیریم و اضافه مالی هم دارند که با آن حج می‌کنند، عمره می‌روند، جهاد می‌کنند و صدقه می‌دهند. پیامبر فرمودند: «آیا چیزی به شما یاد بدهم که به وسیله‌ی آن به اشخاصی که از شما پیشی گرفته‌اند، برسید و برآیندگان بعد از خود سبقت یابید و کسی بالاتر از شما نباشد، جز کسی که مثل عمل شما رفتار می‌کند؟» گفتند: بله، ای رسول خدا! فرمودند: «تسبیح و تحمید و تکبیر (گفتن سُبحانَ اللهِ، اَلحَمدُ لِلّهِ، اَللهُ اَكبَر) را بعد از هر نماز 33 بار بگویید...» تا آخر حدیث. این حدیث را امامان بخاری و مسلم روایت کرده‌اند[[33]](#footnote-33).

پیامبر این ذکر را جانشین و عوضی برای حج و عمره و جهادی که از دست می‌دهند قرار داد و آنان را مطلع کرد که با این ذکر از ثروتمندان به پیش می‌افتند. وقتی که ثروتمندان این را شنیدند آنان نیز این اذکار را انجام دادند و پرستش و عبادت با این ذکر را بر صدقات و دیگر عبادات‌شان افزودند و در نتیجه دو فضیلت به دست آوردند. فقرا با آنان رقابت کردند و به پیامبر خبر دادند که ثروتمندان در کارهای اینان مشارکت می‌جویند و با چیزی که آنان در اختیار دارند بر چیزی که فقرا توانی بر آن ندارند پیشی می‌جویند، پیامبر فرمودند: «آن، از فضل خداست که به هرکس بخواهد عطا می‌فرماید».

ترمذی، ابن‌ماجه، حاکم و دیگران از عبدالله بن بُسر روایت کرده‌اند که گفت: عربی بادیه نشین (به نزد پیامبر ) آمده و گفت: ای رسول خدا! (اجرای همه‌ی) دستورات اسلام بر من زیاد و سنگین است، مرا از کاری جامع و فراگیر مطلع گردان که مرا کفایت کند. پیامبر فرمودند: «به ذکر و یاد خدا مشغول شو.» آن شخص گفت: ای رسول خدا آیا این کار مرا کفایت می‌کند؟ پیامبر فرمودند: «آری، و افزون برآن به تو می‌دهد»[[34]](#footnote-34).

پیامبر خیرخواه او را به کاری راهنمایی می‌کند که یاری‌گر او در انجام تکالیف شرعی و اشتیاق پیدا کردن به آن، و مشوق او در انجام هرچه بیشتر آن‌ها باشد. لذا وقتی که شخص ذکر و یاد خدا را تکیه کلام خود می‌گرداند خدا را دوست می‌دارد و هرآنچه را خدا دوست می‌دارد آن را نیز دوست می‌دارد، آن‌گاه چیزی به اندازه‌ی نزدیکی جستن (و انجام) تکالیف شرعی و دستورات اسلامی نزدش محبوب نمی‌گردد. پیامبر او را به چیزی راهنمایی می‌کند که دستورات اسلام را برایش فراچنگ آورده و انجام آنها را بر او آسان گرداند. ذکر و یاد خدا از بزرگ‌ترین یاوران انجام فرامین الهی است. ذکر، فرامین الهی را محبوب آدمی گردانیده و انجامش را بر او آسان می‌گرداند، و آن را در نظرش لذّت بخش می‌نماید تا آن‌جا که مشقت و سختی و دشواری را که شخص غافلِ از یاد خدا احساس می‌کند، او چنین احساسی را ندارد. هم‌چنین یاد خداوند هر سختی‌ای را آسان کرده، و هر مشکلی را مرتفع نموده، و از بار جان کاه مشقت‌ها می‌کاهد، نام و یاد خدا بر هیچ سختی‌ای برده نمی‌شود مگر آن‌که آسان می‌گردد، و بر هیچ حالت طاقت‌فرسایی برده نمی‌شود مگر این که آسانی به دنبال دارد، و بر هیچ رنج و مشقتی برده نمی‌شود جز آن که از آن کاسته می‌شود، و بر هیچ مسأله تند و حادی برده نمی‌شود مگر آن که آن تندی از میان می‌رود، و بر هیچ غم و غصه‌ای بیان نمی‌شود مگر آن که گشایشی حاصل می‌گردد، لذا یاد و ذکر خداوند گشایشِ بعد از شدت و تندی، و آسانی بعد از سختی، و شادی بعد از اندوه است. خدایا از تو می‌طلبیم، و به اسماء و صفاتت توسل می‌جوییم که ما را از بندگان ذاکرت قراردهی، و به رحمت خودت ما را از راه آنان که روی برگردانده و غفلت می‌کنند محفوظ داری؛ به راستی تو بر هر چیزی توانایی.

4- فضیلت مجالس ذکر

اندکی از فواید ذکر را بیان داشتیم، در حالی که فواید آن بسیار بوده و در شمار نمی‌اید، فوایدی متعدد که نیاز به بررسی و تحقیق بیشتر دارد، حساب کنندگان و شمارش گران از محاسبه و شمارش آن عاجزند، و آدمی نمی‌تواند بدان احاطه یابد، و زبان نمی‌تواند آن را به تصویر بکشد، و چرا این گونه نباشد در حالی که آن از والاترین کارهای نیک، و برترین طاعات است. چه بسیار فواید پربار، و ثمرات رسیده و میوه‌های خوشمزه، و خوردنی‌های پیوسته، و خیر و برکت مدام که در دنیا و آخرت برای ذکر قابل تصور است.

مجالس ذکر از پاک‌ترین و، والاترین، پرمنفعت‌ترین و بلند پایه‌ترین مجالس‌اند، این مجالس نزد خداوند از ارزش و منزلت والا و ویژه‌ای برخور دارند.

نصوص بسیاری در خصوص برتری مجالس ذکر بیان شده و این که این مجالس حیات بخش قلب‌ها، رشد دهنده‌ی ایمان، و مایه‌ی پاکی و تزکیه‌ی آدمی هستند، به عکس مجالسی که با غفلت از یاد خدا به سر می‌رود، شخصی که در چنین جایی بوده، در حالی آن جا را ترک می‌کند که به نقص در ایمان، و سستی و ضعف در قلب گرفتار آمده و مایه‌ی حسرت و پیشیمانی‌اش می‌گردد.

پیشینیان [نیکوکار] رحمهم الله به این مجالس ذکر بیشترین و بالاترین توجه و عنایت را داشتند، عبدالله‌ بن رواحه دست یک نفر از یاران خود را گرفته و می‌گفت: «بیایید ساعتی با هم مؤمنانه به سر بریم، بیایید به ذکر و یاد خدا بپردازیم، و با طاعت او بر ایمان خود بیفزاییم، باشد که خداوند نیز با مغفرت خود از ما یاد کند و ما را ببخشاید».

عمیر بن حبیب خطمی می‌گفت: «ایمان افزایش یافته و کاهش می‌یابد، گفته شد که افزایش و کاهش آن چیست؟ گفت: هرگاه که ما خداوند را یاد کرده و او را سپاس و تقدیس نماییم این کار موجب افزایش ایمان می‌شود، و هرگاه که از یاد خدا غفلت ورزیم و در این کار کوتاهی کنیم و آن را به فراموشی بسپاریم این کار موجب کاهش ایمان می‌شود».

در همین مفهوم و راستا آثار بسیاری از آنان نقل شده است[[35]](#footnote-35).

بی‌شک مجالس ذکر باغ‌های بهشتند در دنیا؛ امام احمد و ترمذی و دیگران از انس بن‌مالک روایت کرده‌اند که پیامبر فرمودند: «هرگاه بر گل زارهای بهشت گذر کردید از آن‌ها بهره برگیرید، گفتند: گلزارهای بهشت چیست؟ فرمود: حلقه‌های ذکر»[[36]](#footnote-36).

ابن‌ابی دنیا و حاکم و دیگران روایت کرده‌اند که جابربن‌ عبدالله رضی الله عنه گفت: رسول الله بر ما گذشتند و فرمودند: «ای مردم در گلزارهای بهشت بهره‌ بگیرید، گفتیم: گلزارهای بهشت چیست ای رسول خدا ؟ فرمودند: حلقه‌های ذکر» در ادامه پیامبر فرمودند: «بامدادان و شامگاهان خدای را یاد کنید هر کس دوست دارد جایگاهش را در نزد خدا ببیند، بنگرد که جایگاه خداوند در نزد او چگونه است. زیرا خداوند بنده را در جایگاهی قرار می‌دهد که او خدا را در آن جایگاه قرار داده است»[[37]](#footnote-37). این حدیث به این دو شیوه‌ی بیان شده، حسن است[[38]](#footnote-38).

ابن قیم/ می‌گوید: «کسی که خواهان زیستن در گلزارهای بهشت در دنیاست باید که در مجالس ذکر ماندگار شود، زیرا مجالس ذکر گلزارهای بهشت‌اند»[[39]](#footnote-39).

مجالس ذکر، مجالس [حضور] ملائکه است، آنان از مجالس دنیا فقط به دنبال مجالسی هستند که در آن ذکر و یاد خدا برپاست، هم چنان که در صحیحین از ابوهریره نقل شده که پیامبر فرمودند: «خداوند فرشتگانی دارد که در راه‌ها می‌گردند و اهل ذکر را می‌جویند و هنگامی که گروهی را یافتند که به ذکر خدا مشغولند، همدیگر را ندا می‌زنند: بیایید پیش چیزی که در طلب آن هستید! و سپس آن‌ها را با بال‌های خود تا آسمان دنیا احاطه می‌کنند و با آن که خداوند از ملائکه داناتر است، حال ایشان را از ملائکه می‌پرسد که: بندگان من چه می‌گویند؟ فرشتگان جواب می‌دهند: ایشان در گفتار خود تو را تسبیح و تکبیر و سپاس و ستایش و تمجید می‌کنند. سپس می‌فرماید: آیا ایشان مرا دیده‌اند؟ فرشتگان جواب می‌دهند: نه، به خدا سوگند تو را ندیده‌اند، خداوند می‌فرماید: اگر مرا می‌دیدند چگونه بودند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر تو را دیده بودند، بیشتر تو را عبادت می‌کردند و تو را بیشتر بزرگ می‌داشتند و تسبیح می‌کردند، خداوند می‌فرماید: چه می‌خواهند؟ فرشتگان می‌گویند: از تو بهشت را می‌خواهند، خداوند می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ فرشتگان می‌گویند: نه، به خدا سوگند آن را ندیده‌اند، خداوند می‌فرماید: پس اگر بهشت را دیده بودند چگونه بودند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر آن را دیده بودند، سخت‌تر بر آن عشق می‌ورزیدند و بیشتر خواستار آن می‌شدند و بیشتر بدان رغبت داشتند، خداوند می‌فرماید: از چه چیز پناه می‌جویند؟ فرشتگان می‌گویند: از آتش دوزخ به تو پناه می‌آورند، خداوند می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ فرشتگان می‌گویند: نه، به خدا سوگند آن را ندیده‌اند، خداوند می‌فرماید: پس اگر جهنم را دیده بودند، چگونه بودند؟ فرشتگان می‌گویند: سخت‌تر از آن فرار می‌کردند و بیشتر می‌ترسیدند، خداوند می‌فرماید: شما را گواه می‌گیرم که من ایشان را آمرزیده‌ام. آن‌گاه یکی از فرشتگان عرض می‌کند، فلان کس از آنان نیست و فقط برای کاری که دارد به میان ایشان آمده است؟ خداوند می‌فرماید: ایشان همنشینان یکدیگرند و همنشین ایشان به وسیله‌ی ایشان بدبخت نخواهد شد»[[40]](#footnote-40).

در نتیجه مجالس ذکر، مجالس [حضور] ملائکه‌اند، و مجالس گفتارهای بیهوده و غفلت از یاد خدا، مجالس [حضور] شیاطین‌اند، و هرکس به هم تیپ و هم نوع خود ملحق می‌شود، و هر انسانی به آن که موافق [خلق و خوی] اوست روی می‌آورد. آدمی آنچه را که مورد پسند و برازنده‌اش است بر می‌گزیند، هم‌نشین ذاکر از هم نشینی با او سعادتمند می‌شود بر خلاف انسانی که غافل بوده و سرگرم سخنان لغو و بیهوده است زیرا که هم‌نشین غافل از هم نشینی با او دچار بدبخت شده و زیان می‌بیند[[41]](#footnote-41).

مجالس ذکر آدمی را از حسرت و پشیمانی روز قیامت بیمه می‌کند، بر خلاف مجالس لهو و غفلت که مایه‌ی حسرت و پشیمانی هم‌نشین آن در روز قیامت می‌شود. ابوداود در حدیثی که از اسناد حسن برخوردار است از ابوهریره روایت کرده که رسول الله فرمودند‌: «هرکس در مجلسی نشسته باشد که یاد و ذکر خدا در آن صورت نگرفته باشد آن مجلس در روز قیامت مایه‌ی حسرت و رنج آنان خواهد شد، و هرکس به رختخواب رفته و ذکر خدا را نکرده باشد موجب حسرت و افسوس او خواهد شد»[[42]](#footnote-42).

از جمله نشانه‌های بزرگی مجالس ذکر، و جایگاه والای آن نزد خداوند این است که: خداوند در نزد فرشتگان به ذکر کنندگان مباهات می‌کند، هم‌چنان که امام مسلم در صحیح‌اش از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت: معاویه بر حلقه‌ای در مسجد وارد شد و گفت: چه چیز شما را در این مجلس جمع‌ کرده است؟ گفتند: نشسته‌ایم ذکر خدا را می‌کنیم، گفت: شما را به خدا، آیا فقط برای ذکر خدا در این جا نشسته‌اید؟ گفتند: بله، هیچ چیز جز آن ما را این جا جمع نیاورده است، معاویه گفت: شما را به خدا سوگند ندادم برای این که بر شما تهمتی وارد کنم یا به شما بدبین باشم و من از همه‌ی همطرازان خود کم‌تر حدیث از پیامبر نقل می‌کنم؛ پیامبر برحلقه‌ی جمعی از اصحابش وارد شد و فرمودند: «چه چیز موجب شده که شما این جا جمع شوید؟» گفتند: نشسته‌ایم تا ذکر خدا را به جا بیاوریم و بر این نعمت بزرگ که ما را به اسلام هدایت فرموده و بدین وسیله بر ما منت نهاده است، او را سپاس و ستایش کنیم. فرمودند: «شما را به خدا، هیچ چیز جز این شما را این جا جمع نکرده است؟» عرض کردند: به خدا سوگند، چیزی جز آن ما را این‌جا جمع نیاورده است، فرمودند: من شما را به خاطر بدبینی و بی‌باوری به شما سوگند ندادم ولی جبرئیل نزد من آمد و به من گفت که: خداوند در نزد فرشتگان به شما مباهات می‌کند»[[43]](#footnote-43).

این مباهات از سوی پروردگار دلیلی بر برتری و شرافت ذکر نزد خداوند، و علاقه‌ی خداوند به آن است و این که این عمل بر دیگر اعمال برتری دارد[[44]](#footnote-44).

مجالس ذکر عاملی است برای فرود آمدن آرامش و اطمینان بر ذاکرین، و پوشیده شدن آنان با رحمت ‌الهی، و احاطه شدن ذکر کنندگان توسط ملائکه. امام مسلم در صحیح‌اش از اغرّ ابومسلم روایت کرده که او (اغر ابومسلم) شهادت داده که ابوهریره و ابوسعید خدری شهادت دادند که پیامبر فرمودند: «هر قومی که برای ذکر خداوند عزوجل بنشینند، یقیناً فرشتگان آنان را احاطه می‌کنند و رحمت خدا آن‌ها را در بر می‌گیرد و آرامش و اطمینان برآنها وارد می‌شود و خداوند نیز ایشان را در ملأ اعلی یاد می‌کند»[[45]](#footnote-45).

مجالس ذکر عاملی بزرگ از عوامل حفظ زبان، و مصون ماندن از غیبت، سخن چینی، دروغ، دشنام و بیان سخنان باطل است، زیرا آدمی ناگزیر از سخن گفتن است و اگر این سخن گفتن درباره‌ی ذکر و یاد خدا و بیان دستورات و اوامر او، یا بیان جملات مفید و ارزشمند نباشد، آن‌گاه ناچار در ارتباط با این گناهانِ نام‌برده یا برخی از آنها خواهد بود، لذا کسی که زبانش را بر یاد و ذکر خدا عادت دهد، زبانش را از بیان سخنان باطل و بیهوده مصون داشته است، و آن که زبانش به ذکر خدا مشغول نباشد هر سخن باطل و بیهوده و زشتی را بر زبان می‌راند[[46]](#footnote-46).

از خداوند می‌طلبم که لحظات ما و شما را با مشغول شدن به طاعتش آباد گردانیده، و مجالس ما و شما را مملّو از یاد و شکر و عبادت نیکوی خودش گردانیده و ما را بدان سرگرم کند، و ما را از مشارکت در مجالس غفلت و لهو و باطل مصون دارد. بی‌شک خداوند بهترین سرپرست، و تنها او یاری‌رسان بندگانش است، و هیچ حرکت و قدرت و استطاعتی وجود ندارد مگر به خواست خدا.

5- یاد و ذکر خداوند از شایسته‌ترین و نیکوترین کارهاست

بی‌شک یاد و ذکر خداوند بلند مرتبه از شایسته‌ترین و برترین و نیکوترین کارها نزد اوست، در مسند امام احمد، و سنن ابن ماجه، و مستدرک حاکم و دیگر منابع، از ابودرداء روایت شده که رسول الله فرمودند: «آیا شما را به بهترین و پاک‌ترین اعمالتان نزد پروردگار و مؤثرترین آنها در بالا بردن درجات شما که برایتان از بخشیدن طلا و نقره و از این که با دشمنانتان رو به رو شوید و گردن آنها را بزنید و آنان گردن شما را بزنند، بهتر است، خبر دهم؟» گفتند: بله، ای رسول خدا ، فرمودند: «آن ذکر خدای بزرگ و بلند مرتبه است»[[47]](#footnote-47).

این حدیث بزرگ دالّ بر فضیلت و برتری ذکر است، بی‌شک ذکر (و یاد خدا کردن) معادل آزاد کردن برده، و بخشش‌ مال، و جهاد و پیکار و نبرد در راه خداوند است.

ابن رجب/ می‌گوید: «نصوص بسیاری وجود دارد که نشان دهنده‌ برتری ذکر و یاد خدا بر بخشش‌ مال و دیگر اعمال است»[[48]](#footnote-48).

سپس حدیث ابودرداء را که پیشتر بیان شد نقل کرده، هم‌چنین به بیان تعداد دیگری از احادیث که بیان‌گر همان مفهوم و معنا هستند پرداخته است.

ابن ابی دنیا -چنانکه در الترغیب و الترهیب اثر منذری هم آمده است[[49]](#footnote-49)- روایت کرده که از اعمش، از سالم‌ بن ابی جعد نقل است که به ابودرداء گفته شد: شخصی صد برده و کنیز را آزاد کرد. ابودرداء گفت: «بی‌شک آزاد کردن صد برده و کنیز از مال یک فرد بسیار زیاد است، اما برتر از آن ایمانی است که ملازم و همراه شب و روز شخص است، همچنین تر و تازه بودن مداوم زبان یکی از شما به ذکر و یاد خداوند، از آن آزاد کردن برتر است».

ابودرداء فضیلت آزاد کردن برده را اعلام داشته اما این کار با آن بزرگی‌اش معادل و همپای ذکر و مداومت بر آن نیست، در همین معنا و مفهوم آثار بسیاری از گذشتگان رحمهم الله نقل شده است. ابن مسعود می‌گوید: «این که خداوند را تسبیح نموده و «سبحان ‌الله» بگویم نزد من محبوب‌تر از آن است که به همان تعداد دینار در راه خدا ببخشم».

عبدالله بن عمرو و عبدالله بن مسعود با هم نشسته بودند، عبدالله بن مسعود گفت: در راهی بروم و بگویم: «سبحان‌الله، والحمدالله، ولا إله ‌إلّا‌ الله، والله اكبر» نزد من محبوب‌تر از آن است که به همان تعداد دینار در راه خدا ببخشم، سپس عبدالله بن‌عمرو گفت: «در راهی بروم و این اذکار را بگویم نزد من محبوب‌تر از آن است که به همان تعداد سوار بر اسب شده و در راه خدا به جهاد بپردازم».

هم‌چنین صحابه و تابعین بسیاری گفته‌اند که: ذکر برتر از بخشش و انفاق مال به همان تعداد است.[[50]](#footnote-50) در همین معنا و مفهوم آثار بسیاری از آنان نقل شده است اما این مطلب به هیچ وجه و ابداً به معنی کاستن از شأن و منزلت انفاق در راه خدا، و شرکت در جهاد، و آزاد کردن برده به خاطر او نیست، بلکه مقصود از آن ارتقا دادن به جایگاه ذکر، و بیان منزلت والا و مکانت رفیع آن است، و این که چیزی از این دست اعمال همپا و معادل آن نیست، بلکه به طور قطع همه‌ی اعمال و تمامی طاعات برای برپایی یاد و ذکر خداوند وضع شده‌اند و منظور از انجام آنها دست‌یابی به یاد خدا است.

به همین است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ١٤﴾ [طه: 14].

«و برای یادکردنِ من نماز بر پای‌دار».

یعنی: به خاطر یاد و ذکر خداوند نماز را بر پای‌دار، و این خود بیانگر تذکری در خصوص جایگاه بلند نماز است؛ چون نماز تضرع به درگاه خدا، و ایستادن در برابر او، و در خواست از او، و برپایی عبادتی برای یاد اوست. بر این اساس نماز همان ذکر است، و خداوند آن را ذکر نامیده است آن جا که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾

[الجمعة: 9].

«ای مؤمنان، چون در روز جمعه برای نماز ندا داده شد، به یادِ خدا بشتابید».

خداوند در این آیه از نماز با ذکر یاد کرده، زیرا روح و جوهره و حقیقت نماز، ذکر و یاد خداوند است، و از میان مردم کسی بالاترین ثواب را در نماز دریافت می‌دارد که بیشتر و سخت‌تر و مؤثرتر از دیگران ذکر و یاد خدای را به جای آورد. هر طاعت و عبادتی که آدمی با آن به خدا نزدیکی می‌جوید نیز این چنین است.

امام احمد و طبرانی از طریق عبدالله بن لهیعه روایت کرده‌اند که گفت: زبّان بن‌فائد، از سهل بن معاذ بن أنس الجُهنی، از پدرش از رسول الله نقل کرد که، شخصی از پیامبر پرسید: کدامین جهادگران بیشترین ثواب را از آن خود می‌کنند ای رسول خدا؟ پیامبر فرمودند: «آنان که بیش از دیگران خدای را یاد کنند» آن شخص پرسید: کدامین روزه‌گیران بیشرین ثواب را می‌برند؟ پیامبر فرمود: «آنان که بیش از دیگران خدای را یاد کنند»، آن شخص سپس از نماز، زکات، حج و صدقه نام برد، و در پاسخ تمامی این‌ها رسول الله فرمودند: «آنان که بیش از دیگران خدای را یاد کنند». [در این هنگام] ابوبکر به عمر گفت: ذاکران همه‌ی خیر را از آنِ خود کردند، و پیامبر فرمودند: «آری این چنین است»[[51]](#footnote-51).

هیثمی/ می‌گوید: «در سند این حدیث زبّان بن‌فائد وجود دارد در حالی که او ضعیف است هرچند برخی او را ثقه دانسته‌اند، هم چنین ابن لهیعه نیز ضعیف است»[[52]](#footnote-52).

اما این حدیث یک شاهد مرسل با إسناد صحیح دارد که ابن مبارک در کتاب زهد آن را روایت کرده است می‌گوید: حیوه گفت: زهره بن معبد برایم روایت کرد که شنید ابوسعید مقبری گفت: گفته شد: ای رسول خدا کدامین حاجیان بیشترین پاداش را می‌برند؟ پیامبر فرمود: «آنان که بیش از دیگران خدای را یاد کنند» آن شخص گفت: کدامین نمازگزاران بیشترین پاداش را می‌برند؟ پیامبر فرمود: «آنان که بیش از دیگران خدای را یاد کنند»، آن شخص گفت: کدامین روزه‌داران بیشترین پاداش را نصیب خود می‌کنند؟ پیامبر فرمود: «آنان که بیش از دیگران خدای را یاد کنند»، آن شخص گفت: کدامین جهادگران بیشترین پاداش را کسب می‌کنند؟ پیامبر فرمود: «آنان که بیش از دیگران خدای را یاد می‌کنند». زهره گفت: ابوسعید مقبری من را مطلع کرد که: عمر بن خطاب رضی الله عنه به ابوبکر صدیق گفت: کسانی که ذکر و یاد خدای را می‌کنند همه‌ی خیر را از آنِ خود کردند[[53]](#footnote-53).

این حدیث شاهد دیگری نیز دارد که ابن قیم در کتابش الوابل الصیب آن را آورده و می‌گوید: ابن ابی دنیا حدیث مرسلی[[54]](#footnote-54) را روایت کرده که از پیامبر پرسیده شد که: کدامین افرادی که به مسجد رفت و آمد می‌کنند از همه بهترند؟ پیامبر فرمود: «آنان که بیش از همه خدای را یاد کنند» گفته شد: کدامین افرادی که جنازه‌ای را حمل می‌کنند از همه بهترند؟ رسول الله فرمود: «آنان که بیش از همه خدای را یاد می‌کنند» گفته شد: کدامین جهادگران از همه بهترند؟ پیامبر فرمود: «آنان که بیش از همه خدای را یاد می‌کنند» گفته شد: کدامین افرادی که به حج می‌روند از همه بهترند؟ پیامبر فرمود «آنان که بیش از همه خدای را یاد می‌کنند» گفته شد: کدامین عبادت کنندگان از همه بهترند؟ پیامبر فرمود «آنان که بیش از دیگران خدای را یاد می‌کنند» ابوبکر گفت: ذاکران همه‌ی خیر را از آن خود کردند[[55]](#footnote-55).

با این دو شاهد (اخیر) ان‌شاءالله می‌توان این حدیث (امام احمد و طبرانی) را دلیل قرار داد، و مفهومی را که بدان اشاره دارد حق بوده و هیچ شکی در صحت آن وجود ندارد. ابن قیم/ می‌گوید: «بی‌شک برترین‌های اهل هر کاری کسانی‌اند که بیش از دیگران خدای را یاد می‌کنند، لذا برترین‌های روزه گیران کسانی‌اند که در روزه گرفتنشان بسیار خدای را یاد می‌کنند. و برترین‌های انفاق کنندگان، برترین‌های کسانی که به حج مشرف می‌شوند و همچنین در دیگر اعمال کسانی هستند که بیش از دیگران خدای را یاد می‌کنند»[[56]](#footnote-56). سپس حدیث پیشین را نقل می‌کند و به دنبال آن از عبید بن عمیر/ نقل می‌کند که گفت: «اگر امشب بر شما سخت است که نماز شب را بر پای دارید و از انفاق مالتان بخل می‌ورزید و از جهاد با دشمن طفره می‌روید پس به ذکر خداوند روی بیاورید» پس ذکر و یاد خداوند برترین کارهاست، و از هرچیزی بزرگتر است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۗ﴾ [العنکبوت: 45].

«[ای محمد] بخوان آنچه از کتاب [آسمانی] را که به تو وحی شده است و نماز را بر پای‌دار که نماز از [کارهای] ناشایست و ناپسند باز ‌می‌دارد . و حقّا که یاد خداوند بزرگ‌تر است».

یعنی: ذکر و یادآوری خداوند از شما، بزرگتر از ذکر و یادآوری شما در حق او در عبادات و نمازهایتان است، و خداوند کسی را که او را یاد کند، یاد می‌کند. این معنی از آیه‌ را ابن مسعود و ابن عباس وا بودرداء و ابوقره و سلمان و حسن بیان کرده‌اند و ابن جریر طبری آن را برگزیده است. و [در برداشتی دیگر] گفته شده: این که شما در نمازهایتان و در قرائت قرآن خدای را یاد می‌کنید از هر چیزی بزرگ‌تر است. ابن زید و قتاده می‌گویند: این که یاد خداوند بزرگتر از هر چیزی است یعنی از همه‌ی عبادت‌ها به جز ذکر برتر است. مفهوم دیگری برای آن گفته شده و آن این که: ذکر دائم الله دارای اثر بزرگ‌تری در باز داشتن از فحشا و منکر نسبت به ذکر وی فقط در نماز است.

شیخ الإسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «صحیح آن است که مفهوم این آیه‌ چنین است که در نماز دو هدف بزرگ وجود دارد، که یکی از دیگری بزرگ‌تر است، از یک سو نماز آدمی را از کارهای ناشایست و ناپسند باز می‌دارد، و از سوی دیگر در بردارنده و در برگیرنده‌ی یاد خداوند است، و آنچه از یاد خدا در آن است از آنچه در خصوص باز داشتن از اعمال ناشایست است بزرگ‌تر است»[[57]](#footnote-57).

از سلمان فارسی پرسیده شد: «کدام کار از همه برتر است؟ او در جواب گفت: آگاه باشید تلاوت قرآن؛ و حقّا که یاد خداوند بزرگ‌تر است».

ابن ابی‌دنیا از ابن عباس نقل کرده که از او پرسیده شد: کدام کار از همه برتر است؟ و او در پاسخ گفت: «یاد خداوند بزرگ‌تر است»[[58]](#footnote-58).

خداوند بزرگ و بلند مرتبه است، و حمد و ستایش فراوان سزاوار اوست، و من صبح و شام او را تسبیح می گویم، حمد و تسبیحی که آسمان‌ها و زمینش، و ما بین آنها و هر چه خدا بخواهد را پرکند، حمد و تسبیحی که پیوسته و مدام بوده، و نیست و نابود نگردد، به اندازه‌ای که ستایش کنندگان او را می‌ستایند و به اندازه‌ای که غفلت کنندگان از یاد او غفلت می‌کنند، خدا را به تعداد مخلوقاتش، و به قدر رضایت او، و وزن عرش او، و مرکب نوشتن کلمات او ستایش کرده و به پاکی یاد می‌کنم.

وصلّی‌الله وسلّم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.

6- فضیلتِ ذکر نمودن بسیار

خداوند در کتابش به بندگان مؤمنش دستور داده تا در حال ایستاده یا نشسته و یا بر پهلو خوابیده، هم‌چنین در شب و روز، و در خشکی و دریا، و در سفر و حضر، و به هنگام ثروتمندی و فقیری، و در حال تندرستی و بیماری، و در نهان و آشکار، و در هر حالی به فراوانی او را یاد کنند، و اجر و پاداش فراوان، و ثواب بسیار، و بازگشتی زیبا را برای آنان تعیین و مقرر کرده است.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢ هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي عَلَيۡكُمۡ وَمَلَٰٓئِكَتُهُۥ لِيُخۡرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمٗا ٤٣ تَحِيَّتُهُمۡ يَوۡمَ يَلۡقَوۡنَهُۥ سَلَٰمٞۚ وَأَعَدَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَرِيمٗا ٤٤﴾ [الأحزاب: 41-44].

«(ای مؤمنان!) بسیار خدای را یاد کنید و بامدادان و شامگاهان به تسبیح و تقدیس او بپردازید، اوست کسی که بر شما رحمت می‌فرستد، فرشتگانش] نیز بر شما رحمت می‌فرستند] تا شما را از تاریکی‌ها به روشنایی برآورد. و به مؤمنان مهربان است. درودشان روزی که با او دیدار کنند، سلام است و برای آنان پاداشی ارزشمند فراهم دیده است».

در این آیه تشویق و تحریک به افزایش دادن ذکر و یاد خداوند، و بیان اجر فراوان و خیر همه جانبه و فراگیری که به این کار تعلق می‌گیرد، آمده است. این که خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي عَلَيۡكُمۡ وَمَلَٰٓئِكَتُهُۥ﴾ بزرگ‌ترین تشویق به زیاد کردن یاد خداوند، و زیباترین بهره‌ای که به آن تعلق گرفته، در آن وجود دارد، یعنی: خداوند سبحان شما را یاد می‌کند پس شما نیز او را یاد کنید. این مطلب شبیه این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ١٥١ فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: 151-152].

«چنان که در] میان] شما رسولی از خودتان برانگیختیم که آیه‌های ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد و] نیز] آنچه را که نمی‌توانستید بدانید به شما آموزش می‌دهد، پس مرا یاد کنید تا] من نیز] شما را یاد کنم و مرا سپاس بگزارید و از من ناسپاسی مکنید».

پاداش و جزا از جنس عمل است، کسی که خدا را در درون خود یادکند، خداوند نیز او را پیش خود یاد می‌کند، و اگر او را در میان جماعتی ذکر کند خداوند نیز او را در بین جماعتی بهتر یاد می‌کند، و کسی که خدا را فراموش کند، خدا نیز او را فراموش می‌کند.

لذا کسانی که بیشتر خدا را یاد می‌کنند، بهره‌ی بیشتر و نصیب کاملتری از یاد خدا را به دست می‌آورند (= خداوند بیشتر آنان را یاد می‌کند)، و هم چنین درود بیشتری از سوی خدا و فرشتگانش نصیب آنان می‌گردد. از ابن عباسب در خصوص معنی این آیه نقل شده که گفت: اگر شما چنین کنید -یعنی بیشتر خدا را یاد کنید- خدا و فرشتگانش نیز بر شما درود می‌فرستند. نحوه‌ی درود خداوند بر بندگانی که او را ذکر و یاد می‌کنند این است که خداوند در ملأاعلی و نزد ملائکه‌ی بزرگوار و نیک منش آنان را می‌ستاید، و درود فرشتگان برای این بندگان به معنی دعا کردن و طلب مغفرت و بخشش برای آنان است، هم‌چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْۖ رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ٧ رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٨ وَقِهِمُ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ وَمَن تَقِ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمۡتَهُۥۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٩﴾ [المؤمن: 7-9].

«کسانی که عرش را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون آن (عرش) هستند با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند] و می‌گویند[: پروردگارا، بخشایش و دانش تو همه چیز را فرا گرفته است. پس آنان را که توبه کرده‌اند و از راهِ تو پیروی کرده‌اند، بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ حفظ کن. پروردگارا، ‌و آنان را به باغ‌های جاودانه‌ای درآور که به آنان وعده‌ داده‌ای. و] نیز به همان بهشت درآور] هر کس از پدران و همسران و فرزندانشان را که درستکارند. بی‌گمان تویی که پیروزمندِ فرزانه‌ای، و آنان را از کیفرها حفظ کن. و هر کس را که در آن روز از کیفرها حفظ کنی، در حقیقت به او رحمت آورده‌ای و این است کامیابی بزرگ».

امام بخاری/ در صحیح‌اش از ابوالعالیه/ حکایت کرده که در معنی این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا ٥٦﴾ [الأحزاب: 56].

«بی‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای مؤمنان شما نیز بر او درود بفرستیدو چنان که باید سلام بگویید».

ابوالعالیه گفت: «منظور از صلاة الله: ستایش خداوند از پیامبر نزد فرشتگان است، و منظور از صلاة ‌الملائکه: دعاست»[[59]](#footnote-59) بی‌شک خداوند به علت رحمت و مرحمتش نسبت به کسانی که بسیار خدای را یاد می‌کنند، و این که آنان را می‌ستاید، و فرشتگان برای آنان دعا و طلب مغفرت می‌کنند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور رهنمون می‌گردد. و به همین خاطر است که می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي عَلَيۡكُمۡ وَمَلَٰٓئِكَتُهُۥ لِيُخۡرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ﴾

[الأحزاب: 43].

یعنی: از تاریکی‌های نادانی و گمراهی به سوی نور هدایت و یقین(رهنمون می‌کند).

سپس می‌فرماید: ﴿وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمٗا ٤٣﴾ یعنی: در دنیا و آخرت (نسبت به مؤمنین مهربان است). در این دنیا به این شکل که آنان را به سوی حق راهنمایی کرده، راهی که دیگران نسبت به آن جاهل‌اند، و دیدگانشان را به روی راهی گشوده که دیگرانی که به سوی کفر و بدعت و باطل فرا می‌خوانند آن راه راگم کرده‌اند و از آن منحرف شده‌اند. مهربانی خداوند نسبت به آنان در آخرت به این شکل است که در هراس بزرگ رستاخیز آنان را امنیت بخشیده، و به فرشتگانش دستور می‌دهد تا به استقبال‌شان رفته و مژده‌ی رستگاری و پیروزی، با ورود به بهشت و رهایی از آتش جهنم را بدانان بدهد، و این چیز، جز به خاطر محبت و رأفتش نسبت به آنان نیست.

خداوند ما و شما را از زمره‌ی اینان قرار دهد.

خداوند متعال در آیه‌ای دیگر که نشان دهنده‌ی فضیلت، بیان‌گر منزلت، و ترفیع دهنده‌ی یاد مردان و زنانی است که خدای را بسیار یاد می‌کنند و هم‌چنین بیان‌گر اجر و پاداش عظیمی است که نصیب آنان می‌شود، می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا ٣٥﴾ [الأحزاب: 35].

«مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاک‌دامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه‌ی آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است».

یعنی: گناهان‌شان را بخشیده و نادیده می‌گیرد و برای کارهای نیک‌شان پاداشی بزرگ و درجاتی عالی در بهشت فراهم می‌کند چیزهایی که چشمی آن را ندیده، گوشی تو صیفش رانشنیده، و بر دل و جان هیچ انسانی عبور نکرده است.

بی‌شک مردان و زنانی که بسیار خدای را یاد می‌کنند کسانی هستند که به سوی خیرات شتافته و از دیگران پیشی می‌جویند و بدین وسیله از دیگران متمایز شده‌اند، اینان با دست‌یابی به درجات والا، و مقامات بالا خوشبخت و شادمانند، امام مسلم در صحیح‌اش از ابوهریره نقل کرده است که: پیامبر [با برخی از یاران خود] در مسیر مکه در حال حرکت بودند که به کوهی رسیدند که به آن جُمدان می‌گفتند. در آن مکان پیامبر فرمودند: «حرکت کنید مُفِّردون جلو افتادند». گفتند: ای رسول خدا‌! مُفرِّدون چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: «مردان و زنانی که خداوند را بسیار یاد می‌کنند»[[60]](#footnote-60).

رسول الله کلمه‌ی «مفردون» را این گونه تفسیر کرده که آنان مردان و زنانی هستند که خدای را بسیار یاد می‌کنند واصل کلمه «مفردون» آن چنان که ابن قتیبه و دیگران می‌گویند: کسانی هستند که هم عصران‌شان از بین رفته و اینان تنها مانده و مشغول ذکر خداوند هستند.

بی‌شک هر آن که در این نصوص و نصوص بسیار دیگر که در خصوص بیان پاداش عظیم و ثواب فراوانی که بهره‌ی مردان و زنانی می‌شود که خدای را بسیار یاد می‌کنند، بیندیشد، و همچنین در نعمت‌های پایدار و جزای بزرگی که خداوند در روز قیامت برای آنان آماده کرده است تأمل کند، جانش از سر شوق و طمع به حرکت درآمده و قلبش از سر عشق و رغبت به این که از زمره‌ی اینان باشد می‌لرزد؛ اینانی که صاحب این مقام بلند و منزلت والایند.

اما آدمی چگونه به این جایگاه می‌رسد؟ این سؤالی بزرگ است که شایسته است تا هر مسلمانی در برابرش ایستاده و از جوابش آگاه شود. از گذشتگان درباره‌ی [مصداق] مردان و زنانی که بسیار خدای را یاد می‌کنند نقل قول‌هایی شده که برخی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم:

از ابن عباسب نقل شده که گفت: مقصود کسانی‌اند که به دنبال نمازها، و بامدادان و شامگاهان و در بسترها، و آن‌گاه که از خواب برمی‌خیزند و به هنگام ورود و خروج از منزل، خدای را یاد می‌کنند.

و مجاهد می‌گوید: «کسی در زمره‌ی ﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ﴾ قرار نمی‌گیرد مگر آن‌گاه که در حال ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده [و در همه حال] خدای را یاد کند».

و عطاء می‌گوید: «کسی که نمازهای پنج‌گانه را با رعایت حقوق و شروط آن به پا دارد او از زمره‌ی کسانی است که خداوند در موردشان می‌فرماید:

﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ﴾ [الأحزاب: 35][[61]](#footnote-61).

«و مردان و زنانی که بسیار الله را یاد می‌کنند».

یکی از ویژگی‌های این افراد: بر پاداشتن نماز شب است، ابوداود، و ابن ماجه، و حاکم و دیگران با اسناد صحیح از ابوسعید خدری نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود: «هرگاه مرد همسرش را در شب بیدار کند و هر دو -یا او- دو رکعت نماز بگزارند، هر دوی آنان در زمره‌ی ﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ﴾ نوشته‌ می‌شوند»[[62]](#footnote-62).

از ابو عمروبن صّلاح/ -بر اساس آنچه نووی/ در کتاب اذکار از او نقل کرده‌است/ پرسیده شد که چگونه می‌توان از زمره‌ی ﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ﴾ گردید، جواب داد: «اگر کسی بر ذکرهای مأثوره و ثابت شده [از پیامبر ] که در کتاب «عمل اليوم والليلة»[[63]](#footnote-63) مشخص شده‌اند، در صبح و شام و اوقات و موقعیت‌های مختلف شبانه روز پای بند باشد، از زمره‌ی ﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ﴾ می‌گردد»[[64]](#footnote-64).

شیخ علامه عبدالرحمن بن سعدی/ می‌گوید: «و حداقل این است که آدمی به اذکار صبح و شام و اذکاری که بعد از نمازهای پنج‌گانه و اذکاری که به هنگام رخدادها و در مناسبت‌های مختلف گفته می‌شوند پای بند باشد، و شایسته است [که انسان] همیشه و در همه‌ی اوقات و در همه‌ی حالات به ذکر خدا پای بند باشد، چون این عبادتی است که انجام دهنده‌اش را پیش می‌برد، و روح و روان او را آرام می‌کند و سبب محبت و معرفت خدا‌ می‌گردد، و انسان را بر انجام کار خیر یاری می‌کند تا زبانش را از گفتن سخن زشت باز دارد»[[65]](#footnote-65).

از خداوند متعال می‌خواهم که به حقِّ‌ نام‌های نیکویش من و شما را در زمره‌ی ﴿وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ﴾ و از کسانی که برایشان مغفرت و بخشش و پاداش بزرگ مهیا کرده است قرار دهد. بی‌شک او بر چنین کاری توانا بوده و اجابت دعا شایسته و برازنده‌ی اوست.

7- تنوع ادله‌ای که بیان‌گر فضیلت ذکراست

پیشتر درباره‌ی فضیلت ذکر و پاداش فراوان آن سخن گفتیم، هم‌چنین آنچه که خداوند برای اهل آن مهیا کرده را بیان داشتیم از جمله: پاداش نیک، بازگشت بزرگوارانه، عاقبت به خیری، و زندگی گوارا. نیز اندکی از فواید معطّر، و میوه‌های رسیده و گرامی، و پایان ستودنی آن در زندگی و آخرت را بیان داشتیم. نظر به این که ذکر دارای این منزلت والا، و درجه‌ی بالاست، معانی و مفاهیم نصوصی که روشن‌گر فضیلت آن‌اند به گونه‌ای متنوع بیان شده، و در قرآن کریم به صورت‌های بسیار وارد شده‌اند که همگی به طور کلی نشان دهنده‌ی عظمت منزلت ذکر و رتبه‌ی والای آن‌اند.

امام ابن قیم/ در کتابش مدارج السالکین[[66]](#footnote-66) بیان داشته که: ذکر در قرآن کریم به ده صورت وارد شده سپس به صورت فشرده از آن‌ها نام برده آن‌گاه به دنبالش تفصیل و توضیح آن را آورده است ایشان/ می‌فرماید:

1. امر به انجام ذکر چه به صورت مطلق و عام و چه به صورت مقید و محدود.
2. نهی از ضد آن یعنی دوری از غفلت و فراموشی ذکر.
3. مرتبط کردن رستگاری به دوام و فزونی ذکر.
4. تعریف و تمجید از ذاکرین، و خبر دادن از بهشت و بخششی که خداوند برای آنان آماده کرده است.
5. خبر دادن از زیان‌مندی کسی که با چیزی جز ذکر مشغول و سرگرم می‌گردد.
6. خداوند چنین مقرر فرموده که اگر آدمیان او را یاد نمایند در عوض او نیز آدمیان را یاد می‌نماید.
7. اعلان این که ذکر از هر چیزی بزرگ‌تر است
8. خداوند آن را به عنوان خاتمه‌ی اعمال نیک قرار داده، هم‌چنان که آن را به عنوان سرآغاز آن قرار داده است.
9. خبر دادن از اهل ذکر که: آنان کسانی‌اند که از آیات او بهره‌مند گشته، و اینکه آنان خردمندانند و نه دیگران.
10. خداوند ذکر را ملازم و همراه همه‌ی کارهای نیک و روح آن قرار داده که هرگاه اعمال نیک فاقد ذکر باشند همچون جسد بدون روح می‌گردد.

سپس امام ابن قیم/ در بیان جزئیات این ده صورت می‌فرماید:

1. در رابطه با امر به انجام ذکر چه به صورت مطلق و عام و چه به صورت مقید و محدود، همچون این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢ هُوَ ٱلَّذِي يُصَلِّي عَلَيۡكُمۡ وَمَلَٰٓئِكَتُهُۥ لِيُخۡرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمٗا ٤٣﴾ [الأحزاب: 43-41].

«ای مؤمنان، خداوند را به یاد کردن بسیار یاد کنید و او را صبح و شام تسبیح گویید. اوست کسی که بر شما رحمت می‌فرستد، فرشتگانش] نیز بر شما رحمت می‌فرستند] تا شما را از تاریکی‌ها به روشنایی برآورد. و به مؤمنان مهربان است».

و یا این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ﴾ [الأعراف: 205].

«و پروردگارت را در دلت به زاری و بیم یاد کن».

1. در رابطه با نهی از ضد ذکر، مانند این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٢٠٥﴾ [الأعراف: 205].

«و از غافلان مباش».

و یا می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمۡ أَنفُسَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ١٩﴾

[الحشر: 19].

«همچون کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، خدا هم آنان را نسبت به خودشان به فراموشی انداخت] و فرصت‌ها را به باد دادند[؛ آنان به حقیقت منحرفند».

1. در رابطه با مشروط کردن رستگاری به انجام زیاد ذکر، مانند این سخن خداوند:

﴿وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: 10].

«و خداوند را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید».

1. در رابطه با تمجید از ذکرکنندگان و اعطای پاداش نیکو به آنان، مانند این سخن خداوند:

﴿إِنَّ ٱلۡمُسۡلِمِينَ وَٱلۡمُسۡلِمَٰتِ وَٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلۡخَٰشِعِينَ وَٱلۡخَٰشِعَٰتِ وَٱلۡمُتَصَدِّقِينَ وَٱلۡمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلۡحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمۡ وَٱلۡحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمٗا ٣٥﴾ [الأحزاب: 35].

«مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان فرمانبردار و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان بردبار و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خداوند را بسیار یاد می‌کنند، خداوند برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ فراهم دیده است».

1. در رابطه با زیان‌مندی کسی که به چیز دیگری جز ذکر مشغول شود، مانند این سخن خداوند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩﴾ [المنافقون: 9].

«ای ایمان آوردگان، اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند؛ و آنان که چنین کنند، زیانکارند».

1. در رابطه با این که اگر آدمیان او را یاد نمایند، در عوض او نیز آدمیان را یاد می‌نماید، مانند این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: 152].

«پس مرا یاد کنید تا [من نیز] شما را یاد کنم و مرا سپاس بگزارید و از من ناسپاسی مکنید».

ذکر خداوند توسط آدمی مشتمل بر دو بار یاد کرد خداوند نسبت به آدمی است: ذکری پیش از ذکر آدمی، که آدمی بدان ذکر خدای را می‌گوید، و ذکری بعد از آن که به واسطه آن آدمی «مذکور: یاد شده» است[[67]](#footnote-67). پس یاد بنده توسط خداوند دو نوع است: نوعی پیش از آن که آدمی خدای را یاد کند، و نوعی بعد از آن که آدمی خدای را یاد می‌کند.

1. در رابطه با این اطلاع دهی که ذکر خدا از هر چیزی بزرگتر است مانند این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿ٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۗ﴾ [العنکبوت: 45].

«[ای محمد [بخوان آنچه از کتاب [آسمانی] را که به تو وحی شده است و نماز را بر پای‌دار. که نماز [کارهای] ناشایست و ناپسند باز می‌دارد. و حقّا که یاد خداوند بزرگ‌تر است».

1. در رابطه با خاتمه دادن به کارهای نیک با ذکر و یاد خدا، مانند خاتمه دادن روزه با ذکر، هم چون این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٨٥﴾ [البقرة: 185].

«و تا شمار] روزه] را کامل کنید و خداوند را به پاس آن که هدایتتان کرد بزرگ بدارید. و باشد که سپاس بگزارید».

و یا حج که با یاد خدا پایان می‌یابد، در این سخن خداوند:

﴿فَإِذَا قَضَيۡتُم مَّنَٰسِكَكُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكۡرِكُمۡ ءَابَآءَكُمۡ أَوۡ أَشَدَّ ذِكۡرٗاۗ﴾ [البقرة: 200].

«چون مراسم [حج] را به پایان رساندید -هم‌چنان که [فضایل] پدران خویش را [به رسم جاهلیت] یاد می‌کردید [و به مفاخر موهوم آن‌ها مباهات می‌کردید،]- خدای را [به عظمت و پاکی] یاد کنید و حتی بیشتر».

و نماز را با ذکر خدا پایان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَضَيۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمۡۚ﴾ [النساء: 103].

«هنگامی که نماز را به پایان بردید، [در همه حال] ایستاده و نشسته وبر پهلو آرمیده، خدای را یاد کنید».

و نماز جمعه را بدان پایان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: 10].

«آن‌گاه چون نماز گزارده شود، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بجویید و خداوند را بسیار یاد کنید تا شما رستگار شوید».

و به این ترتیب، ذکر پایان بخشِ زندگی دنیاست و هرگاه که آخرین سخن آدمی ذکر و یاد خداوند باشد خداوند او را وارد بهشت می‌گرداند.

1. در رابطه با مختص گردانیدن ذاکرین -که همان خردمندان و عقلا هستند- به بهره‌برداری از آیات و نشانه‌هایش می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ﴾ [آل عمران: 190-191].

«به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شدِ شب و روز برای خردمندان نشانه‌هاست.آنان که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوی خویش [آرمیده] یاد می‌کنند».

1. در رابطه با همراهی ذکر و پیوندش به همه‌ی کارها و این که روح این کارها محسوب می‌گردد [می‌توان به این موارد اشاره داشت]، خداوند ذکر را با نماز جمع کرده و می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ١٤﴾ [طه: 14].

«و برای یاد کردن‌‌ من نماز بر پای‌دار».

ذکر را به روزه و حج و مناسک آن افزوده است بلکه حتی ذکر روح و جوهره و مقصود حج است، هم‌چنان که رسول الله می‌فرمایند: «بی‌تردید طواف بیت ‌الحرام، و سعی میان صفا و مروه، و رمی جمرات به خاطر برپایی ذکر و یاد خدا مقرر شده است». خداوند ذکر را با جهاد جمع کرده و دستور داده تا به هنگام رویارویی با حریفان و نبرد با دشمنان او را یاد کنند و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا لَقِيتُمۡ فِئَةٗ فَٱثۡبُتُواْ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٤٥﴾

[الأنفال: 45].

«ای مؤمنان، چون با گروهی [از کفّار] روبه‌رو شدید، ثابت [قدم] باشید و خداوند را بسیار یاد کنید باشد که رستگار شوید».

این‌ها ده شیوه‌ای هستند که از ذکر در قرآن کریم یاد شده، و برای هر صورتی از آنها مثال‌هایی از آیات قرآن بیان شده است. قرآن کریم سرشار از آیاتی است که در زیر این صورت‌ها قرار می‌گیرند، این مطلب برای کسی که قرآن کریم را تلاوت کرده و در آیاتش بیندیشد به آسانی قابل دست‌یابی است. چه زیبا و نیکوست آنچه را که امام شوکانی/ در اسلوبی دیگر که به تمامی بر اسلوب ما منطبق است بیان داشته است، آن‌جا که می‌گوید: «بدان کسی که قرآن کریم را تلاوت می‌کند نیازمند بیان آیات قرآنی برای اثبات غایت و مقصدی از این مقصدها نیست زیرا هرگاه مصحف کریم را به دست گیرد در هر موقعیتی که بخواهد و در هر مکانی که دوست داشته باشد و در هر محلی که اراده کند، متوجه آن می‌شود، و قرآن را از آغاز تا انتهایش سرشار و مالامال از آن می‌بیند»[[68]](#footnote-68). بلکه خود قرآن کریم به تمامی کتاب یاد و ذکر خداوند است، ذکر و یاد خداوند، جوهره و روح و حقیقت و غایت و هدف قرآن است، خداوند می‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: 29].

«کتابی است خجسته که آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم تا [انسان‌ها] در آیه‌هایش تدبّر کنند و تا خردمندان متذکر شوند».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلۡبٌ أَوۡ أَلۡقَى ٱلسَّمۡعَ وَهُوَ شَهِيدٞ ٣٧﴾ [ق: 37].

«بی‌گمان در این [موضوع] برای کسی که دلی دارد و در حالی که گواهِ [حقّانیت وحی] باشد [به آن] گوش بسپارد، پندی هست».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا ٩﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن به راهی هدایت می‌کند که آن استوارتر است و به مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند بشارت می‌دهد که آنان پاداشی بزرگ دارند».

و یا می‌فرماید:

﴿فَذَكِّرۡ بِٱلۡقُرۡءَانِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ ٤٥﴾ [ق: 45].

«پس کسی را که از بیم من می‌ترسد، با قرآن پند ده».

در همین مضمون آیات بسیارند. خداوند کتاب گرانقدر و عزیزش را «ذکر» نامیده است و می‌فرماید:

﴿وَهَٰذَا ذِكۡرٞ مُّبَارَكٌ أَنزَلۡنَٰهُۚ أَفَأَنتُمۡ لَهُۥ مُنكِرُونَ ٥٠﴾ [الأنبیاء: 50].

«و این [قرآن] پندی با برکت است که آن را نازل کرده‌ایم، آیا شما منکر آن هستید؟».

و یا می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44].

«و به تو قرآن نازل کردیم تا برای مردم روشن‌سازی آنچه را که بر‌ آنان فرو فرستاده شده‌است».

و یا می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ نَتۡلُوهُ عَلَيۡكَ مِنَ ٱلۡأٓيَٰتِ وَٱلذِّكۡرِ ٱلۡحَكِيمِ ٥٨﴾ [آل عمران: 58].

«این] مباحث] را که آیات و کتاب حکمت‌آمیز است بر تو می‌خوانیم».

و یا می‌فرماید:

﴿أَوَعَجِبۡتُمۡ أَن جَآءَكُمۡ ذِكۡرٞ مِّن رَّبِّكُمۡ عَلَىٰ رَجُلٖ مِّنكُمۡ لِيُنذِرَكُمۡ﴾ [الأعراف: 63].

«آیا شگفت زده شدید که پندی از سوی پروردگارتان بر [زبان] مردی از خودتان برای شما آمد؟ تا شما را بیم دهد».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [الحجر: 9].

«بی‌گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم».

و یا می‌فرماید:

﴿صٓۚ وَٱلۡقُرۡءَانِ ذِي ٱلذِّكۡرِ ١﴾ [ص: 1].

«ص. (صاد) سوگند به قرآنِ‌ پند‌آموز».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلذِّكۡرِ لَمَّا جَآءَهُمۡۖ وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٞ ٤١ لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ [فصلت: 41-42].

«بی‌گمان کسانی که قرآن را -چون به آنان رسید- انکار کردند از ما نهان نیستند و به راستی آن کتابی گرانقدر است. باطل از هیچ سمت و سو در آن راه نمی‌یابد از [سوی] فرزانه‌ی ستوده فرو فرستاده شده است».

و در همین مضمون آیات بسیاری در قرآن کریم آمده است.

سفیان ثوری/ می‌گوید: «شنیده‌ایم که تلاوت قرآن برترین و والاترین ذکر است آن‌گاه که بدان عمل شود»[[69]](#footnote-69).

طبری با اسنادش از عون بن عبدالله نقل کرده که: به نزد ام درداء رفته و با او سخن گفتیم، عون می‌گوید: سپس گفتم: ای ام درداء شاید تو را خسته و دل آزرده کرده باشیم؟ ام درداء گفت: «به خدا قسم مرا خسته کردید، در هر چیزی به جست و جوی عبادت پرداختم، چیزی را نیافتم که همچون مجلس ذکر مرا بهبودی داده و حالم را خوب کند. عون می‌گوید: ام درداء این را گفت و رفت در راه به شخصی گفت: این سخن خدا را بخوان که می‌فرماید:

﴿۞وَلَقَدۡ وَصَّلۡنَا لَهُمُ ٱلۡقَوۡلَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٥١﴾ [القصص: 51].

«و [این] سخن را برای آنان پیاپی در میان آوردیم باشد که پند پذیرند».

خداوند ام درداء و همه‌ی پیشینیان نیکوکار را مورد رحم و مرحمت خویش قرار دهد که چگونه از لحظه‌ها و عمرشان مراقبت کرده و آن را با یاد و ذکر خداوند و هرآنچه آنان را به او نزدیک می‌گرداند آباد کرده‌اند. وقتی که از ام درداء پرسیدند که: آیا تو را خسته کرده‌ایم؟ شرم نداشت که بگوید: «آری به خدا قسم خسته‌ام کردید»، زیرا او مراقب لحظه‌ها [و ثانیه‌ها] ی عمرش بوده وبر این که دین‌اش را به تمام و کمال بدست آرد حریص بود. خدایا این سخنان چه پاک و زیباست، و این نفس‌ها چه عطر آگین‌اند، و چه ایمان‌های محکمی، و چه خیر و برکات فراوانی که بر آن‌ها سرازیر شده بود. ‌تنها خداوند یاری‌گرمان بوده و هم او ما را کفایت می‌کند و چه خوب وکیلی است.

8- نکوهش غفلت از یادخدا

بی‌تردید همان‌گونه که خداوند در قرآن کریم دستور داده تا ذکر و یاد او به جای آورده شود و در آیات بسیاری از آن بدان تشویق و ترغیب کرده است، هم‌چنان هم از در افتادن در ضد آن که همان غفلت و دوری از یاد خدا است بر حذر داشته است، چون که ذکر حقیقی خداوند صورت نمی‌پذیرد مگر با دوری از غفلت و آزاد شدن از آن. خداوند این دو مطلب -منظورم دستور به یاد خدا، و نهی از غفلت است- را در یک آیه با هم گرد آورده است و آن در اواخر سوره اعراف است که می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٢٠٥﴾ [الأعراف: 205].

«و پروردگارت را بامداد و شبانگاه در دلت به زاری و بیم و بدون بانگ برداشتن یاد کن و از غافلان مباش».

منظور از این بخش از آیه که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٢٠٥﴾ یعنی: از کسانی مباش که خدا را فراموش کردند، در نتیجه [خداوند نیز] خودشان را از یادشان برد. بی‌شک آنها از خیر دنیا و آخرت محروم شدند، آن‌هایی که از کسی روی‌گردان شده‌اند که همه‌ی سعادت و نجات در ذکر و عبودیت و بندگی اوست، و به کسی روی آورده‌اند که همه‌ی بدبختی‌ها و سرخوردگی‌ها در سرگرم شدن به اوست. در این آیه دستور به ذکر، و توجه به آن،‌ و بر حذر داشتن از غفلت ورزیدن از آن، و هم‌چنین هشدار بر دوری گرفتن از پیمودن راه غفلت زدگان بیان شده است.

غفلت ورزیدن بیماری خطرناکی است که هرگاه آدمی بدان مبتلا شده و در او ریشه زند دیگر به ذکر و عبادت و طاعت الهی سرگرم نمی‌شود بلکه به کارهایی بیهوده و دور کننده از یادخدا سرگرم می‌شود، و هرچند که اعمالی عبادی را انجام دهد اما این کارها در هیئت و حالتی بد و وضعیتی ناپسند توسط وی انجام می‌گیرند. کارها و اعمالش عاری از فروتنی و تسلیم و اِنابه و آرامش و ترس و راستی و اخلاص است. به همین خاطر در آیات بسیاری از قرآن کریم نسبت به غفلت [از یاد خدا] و نکوهش آن، و بیان فرجام ناگوارِ آن، هشدار وارد شده، و این که غفلت ورزی از خصوصیات کافرین و صفات منافقینی است که [از حق] روی گردان هستند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٧٩﴾ [الأعراف: 179].

«و به راستی بسیاری از جنّ و انس را برای جهنم آفریده‌ایم" دل‌هایی دارند که با آن در نمی‌یابند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند، آنان چون چهار پایانند، بلکه اینان گمراه‌ترند، ایشان بی‌خبرند».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ ٧ أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨﴾ [یونس: 7-8].

«آنان که به لقای ما امید ندارند و به زندگانی دنیا خشنود گشته‌اند و به آن آرام گرفته‌اند و آنان که از آیات ما غافلند اینان به [سزای] آنچه می‌کردند جایگاهشان آتش [جهنم] است».

و یا می‌فرماید:

﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ ٧﴾ [الروم: 7].

«از زندگی دنیا آگاهی سطحی دارند و از آخرت و [پایان کار] غافلند».

آیات در این معنا و مفهوم بسیارند.

بی‌شک آن که از یاد خدا غافل است هم‌چون مرده‌ای است، و پیشتر هم گفتیم که در حقیقت ذکر و یاد خدا [مایه‌ی] حیات قلب است، و قلب‌ها بدون آن زندگی ندارند و نیاز قلب به یاد خدا بسیار بیشتر از نیاز ماهی به آب است لذا قلب انسان ذاکر همان قلب زنده است و قلب انسان غافل قلب مرده است. در صحیحین از ابوموسی اشعری روایت شده است پیامبر فرمودند «مثال کسی که پروردگار خود را یاد می‌کند و کسی که او را یاد نمی‌کند، مثال زنده و مرده‌‌است». و در روایتی دیگر از امام مسلم آمده است: «مثال خانه‌ای که خدا در آن یاد می‌شود و خانه‌ای که خدا در آن یاد نمی‌شود، مثال زنده و مرده است»[[70]](#footnote-70).

لذا این تمثیل و تشبیه هم‌چنان که امام شوکانی/ می‌فرماید: «در بردارنده‌ی امتیازی والا و فضیلتی رفیع برای شخص ذاکر است، و این شخص به خاطر این که خدای را یاد می‌کند و به خاطر این که انوار الهی او را فرا می‌گیرند و به خاطر پاداش‌هایی که به او می‌رسد در یک زندگی ذاتی و روحی به سر‌ می‌برد، هم‌چنان که فردی که ذکر و یاد خدا را نمی‌کند هر چند که دارای حیاتی ذاتی است، اما در واقع [این زندگی] ارزش و اعتباری نداشته بلکه او شبیه مردگان است»[[71]](#footnote-71).

پیامبر مکرم در این حدیث خانه شخص ذاکر را به مثابه‌ی خانه‌ی زنده در نظر گرفته است و (در مقابل) خانه‌ی شخص غافل را به مثابه‌ی خانه‌ی مرده که همان قبر است در نظر گرفته است. در مجموع این حدیث با هر دو لفظش این مفهوم را در خود جای داده که قلب ذاکر همچون زنده‌ای در خانه‌ی زنده‌هاست، و قلب غافل هم‌ چون مرده‌ای در خانه‌ی مرده‌هاست، بر همین اساس بی‌تردید بدن‌های افراد غافل قبری برای قلب‌های آنهاست، و قلب‌های درون سینه‌هایشان همچون مرده‌هایی درون قبرها هستند، و به همین خاطر شاعری چنین سروده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فنسيان ذكر الله موت قلوبهم |  | وأجسامهم قبل القبور قبور |
| و أرواحهم في وحشة من جسومهم |  | و ليس لهم حتى النشور نشورُ |

«فراموشی یاد خدا علت مرگ قلب‌های‌شان است، و جسم‌هایشان قبل از قبر، قبر آنان است. روح‌های آنان با بدن‌هایشان در وحشت و هراس قرار دارند، اما آنان تا زمان برانگیخته شدن‌شان بیدار نمی‌شوند».

و شاعری دیگر چنین سروده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فنسيان ذكر الله موت قلوبهم |  | وأجسامهم فهي القبور الدوارسُ |
| و أرواحهم في وحشة من حبيبهم |  | ولكنها عند الخبيث أوانسُ |

«فراموشی یاد خدا علت مرگ قلب‌های شان است و جسم‌هایشان قبرهایی ویرانه‌اند. روح‌های آنان با مجبوب‌شان در وحشت و هراس قرار دارند اما آنان به پستی انس گرفته‌اند».

به همین خاطر در حدیث ثابت شده که پیامبر از این که خانه‌ها بدل به قبر شوند نهی فرموده‌اند یعنی از این که در آن‌ها نماز خوانده‌ نشده و یاد و نام خداوند در آن‌ها برده نشود. در صحیحین از ابن عمرب روایت شده که پیامبر فرمودند: «مقداری از نمازهای خودتان را در منزل بخوانید و منزل خودتان را به صورت گورستان در نیاورید»[[72]](#footnote-72).

امام مسلم در صحیح‌اش از ابوهریره نقل کرده که پیامبر فرمودند: «خانه‌های خود را [به سبب عدم قرائت قرآن و نماز و ذکر، و مانند آنها] قبرستان نکنید، شیطان از خانه‌ای که در آن سوره‌ی بقره خوانده شود، می‌گریزد و بیزار است»[[73]](#footnote-73).

در سنن ابوداود و دیگران با إسناد حسن از ابوهریره روایت شده که رسول الله فرمودند: «خانه‌هایتان را به صورت گورستان در نیاورید، و قبر مرا محل عید و جای مراجعه و ازدحام قرار ندهید، بلکه بر من درود بفرستید که هرکجا باشید درودهای شما به من می‌رسد»[[74]](#footnote-74).

شیخ ‌الاسلام ابن تیمیه/ در بیان مفهوم این سخن پیامبر که: «خانه‌هایتان را به صورت گورستان در نیاورید» می‌گوید: «یعنی از این که در آنها نماز خوانده و دعا نموده و خواندن قرآن، غافل نشوید؛ زیرا اگر آنها را به حال خود رها کنید به صورت قبرهایی در می‌ایند لذا دستور به عنایت داشتن به عبادت در خانه‌ها، و نهی از توجه به آنها در کنار قبرها، عکس آن چیزی است که مشرکین نصاری و کسانی که خود را به آنان شبیه می‌کنند، انجام می‌دهند»[[75]](#footnote-75).

از آنجایی که قلب چنین است و می‌توان آن را زنده یا مرده دانست، بر این اساس قلب‌ها به سه گروه تقسیم می‌شوند[[76]](#footnote-76):

نخست: قلب سالم، یعنی قلبی که در آن جایی برای غیر خدا وجود نداشته و از هر نوع شرکی مصون است، بلکه عبودیت و بندگی‌اش برای خدا ناب و خالص بوده، اشتیاق و محبت و توکل و اِنابه و زانو زدن و بیم و امیدش فقط به خداوند است، و کارهایش مختص خداوند گشته؛ اگر کسی یا چیزی را دوست می‌دارد تنها به خاطر خدا دوست می‌دارد و اگر از کسی یا چیزی بدش می‌اید فقط به خاطر خداست. اگر چیزی می‌بخشد یا از اعطای چیزی خودداری می‌کند فقط به خاطر خدا است، و آنچه در همه‌ی کارهایش بر او حاکم و غالب می‌شود آن چیزی است که رسول الله با خود آورده است، و عقیده و سخن و کارش را از آن برگرفته و بر آن پیشی نمی‌گیرد.

دوم: ضد اولی که همان قلب مرده است، قلبی که حیات ندارد، قلبی که پروردگارش را نمی‌شناسد و بندگی‌اش را به جای نمی‌آورد و از فرمانش پیروی نمی‌کند، و آنچه را که خداوند دوست داشته و می‌پسندد انجام نمی‌دهد، بلکه بر شهوات و لذت‌ها [ی غیر مشروع] پای می‌فشارد، هر چند که این‌ها خشم پروردگارش را به دنبال داشته باشد، او کسی و چیزی جز خدا را عبادت می‌کند محبت، بیم و امید، خشنودی و خشم، تعظیم و تسلیمش برای غیر خدا است. اگر کسی یا چیزی را دوست می‌دارد به خاطر پیروی از هوی و هوسش آن را دوست می‌دارد و اگر از چیزی متنفر می‌شود به خاطر هوی و هوسش است، و اگر چیزی می‌بخشد یا از بخشش چیزی خودداری می‌کند به خاطر هوی و هوسش است. این شخص هوی و هوسش را انتخاب کرده و بر آوردن خواسته‌های آن نزد وی محبوب‌تر از بدست آوردن رضایت و خشنودی مولایش است، لذا هوی و هوس امام و پیشوای او، و شهوت راهنمای او، و جهل و نادانی سوق دهنده‌ی او، و غفلت مَرکَبِ اوست.

سوم: قلبی که زنده اما بیمار است، این قلب از دو ماده تشکیل شده؛ یک بار این یکی آن را به سمت خود می‌کشد و بار دیگر آن یکی. به علت آن که هر کدام از این دو ماده بر وی غالب هستند، گاه محبت خداوند و ایمان و اخلاص و توکل به او عنصر حیاتی‌اش می‌گردد، و گاه محبت و برگزیدن شهوات و تلاش برای کسب آن، و هم‌چنین حسادت، تکبر، خودپسندی و علاقه به برتری، عنصر هلاکت و نابودی‌اش می‌گردد. قلب اول، زنده و متواضع و لطیف، و قلب دوم لم یزرع و مرده و قلب سوم بیمار است که یا به سوی سلامتی نزدیک‌تر شده و یا به سمت هلاکت گام بر‌می‌دارد. بر این اساس، برای این که حیات قلب باقی‌مانده، و غفلتش از بین برود، و بتواند پایداری ورزد، نیازمند چیزی است که قدرت آن را حفظ کند و آن چیز ایمان،‌ اذکار، عبادات، و محافظت بر ذکر و یاد خداوند و هم‌چنین دوری از هر آنچه که او را به خشم‌ می‌آورد است. خوشبختی و لذت و آسایش و پارسایی قلب فقط در گرو این است که تنها خداوند فرمانروا و فریادرس و خالق و معبود و منتهای هدف و مقصودش باشد، و خداوند از هر که و هر چه نزد او محبوب‌تر باشد. به این ترتیب است که قلب از غفلت رهیده و از هلاکت جان سالم به در می‌برد و بدین شیوه زندگی در آن نفوذ کرده و به جریان می‌افتد، و توفیق فقط در دست خدا است.

9- برخی از آداب ذکر

پیشتر این سخن خداوند را بیان کردیم که می‌فرماید:

﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٢٠٥﴾ [الأعراف: 205].

«و پروردگارت را بامداد و شبانگاه در دلت به زاری و بیم و بدون بانگ برداشتن یاد کن و از غافلان مباش».

گفتیم که این آیه میان امر به ذکر و یاد خدا، و نهی از ضد آن که غفلت است جمع نموده و هر دو را در بر گرفته است. این آیه در کنار این معانی و مفاهیم در بر دارنده‌ی برخی از آداب بزرگوارانه‌ای است که شایسته است تا شخص ذاکر بدانها آراسته شود. از جمله‌ی این آداب:

1. ذکر را در دل خود انجام دهد، زیرا که ذکر کردن نهانی، مخلصانه‌تر، و به پذیرش نزدیک‌تر و از ریا دورتر است.
2. ذکر را به شیوه‌ی فروتنانه انجام دهد که همان به التماس افتادن و به زانو درآمدن و اعتراف به تقصیر و کوتاهی است تا خواری بندگی و در هم شکستن در برابر عظمت ربوبیت خداوند در شخص تحقق پذیرد.
3. به شیوه‌ی بیمناکانه ذکر کند یعنی از ملامتِ به خاطر کوتاهی در عمل، و از عدم پذیرش، بترسد. خداوند در وصف مؤمنینی که به سوی انجام کارهای نیک می‌شتابند و پیشتاز دریافت بالاترین درجاتند می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ رَٰجِعُونَ ٦٠ أُوْلَٰٓئِكَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَهُمۡ لَهَا سَٰبِقُونَ ٦١﴾ [المؤمنون: 60-61].

«و کسانی که آنچه را باید در [راه خدا] بدهند، می‌دهند و دل‌هایشان از آن که به سوی پروردگارشان باز خواهند گشت بیمناک است. اینانند که در [راه] نیکی‌ها تلاش می‌کنند و اینان در انجام آن پیشتازند».

در مُسنَد و دیگر کتاب‌ها از عائشهل روایت شده که او از رسول خدا در مورد کسانی که در این آیه (یعنی آیه‌ی بالا) از آنان نام برده شده سوال نمود و گفت: آیا اینان کسانی هستند که زنا کرده و دزدی نموده و شراب می‌نوشند و می‌ترسند که دچار عذاب شوند؟ پیامبر فرمود: «نه ای دختر صدیق، بلکه اینان کسانی‌اند که نماز خوانده و روزه گرفته‌ و صدقه می‌دهند و می‌ترسند که از آنان قبول نشود»[[77]](#footnote-77).

1. ذکر آهسته و آرام باشد زیرا این کار به اندیشیدنِ بهتر، نزدیک‌تر است. ابن کثیر/ می‌گوید: «بدین خاطر است که فرموده است: ﴿وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ﴾: «بدون بلند گرداندن صدا». مستحب است که یاد خدا این چنین باشد و به شکل داد و بیداد و نعره و فریاد نباشد»[[78]](#footnote-78) در صحیح بخاری و مسلم از ابوموسی اشعری روایت شده که گفته است: مردمان در یکی از سفرها صدای خود را در دعا بلند کردند. پیامبر به ایشان فرمود: «ای مردم آرام باشید و برخود سخت نگیرید، شما کسی را صدا نمی‌کنید که کر یا از شما دور باشد، بلکه کسی را فریاد ‌می‌زنید و به دعا می‌خوانید که شنوای نزدیک است، به یکایک شما نزدیک‌تر از گردن مَرکَب او است»[[79]](#footnote-79).
2. ذکر با زبان نیز انجام شود و نه تنها با قلب، این مطلب از این سخن خداوند استنباط می‌شود که می‌فرماید: ﴿وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ﴾ زیرا معنایش این است که: ناطق بوده اما نطقی آرام و آهسته، و هدف این آیه دستور به جمع میان ذکر با زبان و قلب است. گاه گفته شده: منظور ذکر شخص در دل خود هست بی‌آن که بدان تلفظ کند زیرا در ادامه‌ی آیه آمده که: ﴿وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ﴾ اما سخن و برداشت اول صحیح‌تر است هم چنان که شیخ الاسلام ابن تیمیه/ و دیگر اهل علم آن را پذیرفته و تایید کرده‌اند.

امام ابن تیمیه/ این سخن پیامبر را که خداوند می‌فرماید: «کسی که مرا در دل خود ذکر کند من او را در پیشگاه خود ذکر خواهم کرد و کسی که در میان جماعتی مرا ذکر کند، من هم در بین جماعت بهتر او را ذکر خواهم کرد»[[80]](#footnote-80). این گونه توضیح می‌دهد که: در این حدیث ذکر لفظی داخل است زیرا پیامبر ذکر لفظی را که در دل انجام می‌شود در برابر ذکر‌الله تعالی در میان فرشتگانش قرار داده است و این مطلب شبیه این سخن خدا است که می‌فرماید: ﴿وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ﴾ و دلیل این مطلب هم این است که در ادامه می‌فرماید: ﴿بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ﴾ و بدیهی است که ذکری که در صبح‌گاهان و شامگاهان تشریع شده چه درون نماز و چه خارج از آن، ذکری است که با زبان تلفظ شده و قلب نیز همراه آن است، مانند نمازهای صبح و عصر، و ذکرهای تشریع شده‌ی بعد از این دو نماز و دیگر اذکاری که پیامبر بدان دستور داده و آن‌ها را یاد داده و خود انجام داده، از جمله اذکار و دعاهای مأثوری که جزو اعمال تشریع شده‌ی شب و روز بوده و در دو طرف روز، صبح‌گاهان و شام‌گاهان انجام می‌گیرد[[81]](#footnote-81).

1. این اذکار در صبحگاهان و شامگاهان صورت پذیرد، یعنی در بامدادان و به هنگام غروب آفتاب. این آیه بیان‌گر امتیاز این دو زمان است، زیرا این دو وقت، زمان آرامش و پرداختن به عبادت است، و آنچه میان این دو غالب است تلاش پیوسته‌ برای امرار معاش است. در حدیث آمده است که عمل آدمی در اول و آخر روز به آسمان برده می‌شود لذا درخواست ذکر و یاد خدا در این دو زمان شده تا ابتدا و انتهای کارش با ذکر و یاد خدا همراه باشد.

در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره روایت شده است که پیامبر فرمود: «[دو دسته] از فرشتگان به دنبال هم پیش شما می‌ایند و می‌روند؛ دسته‌ای در شب می‌ایند [و در روز می‌روند] و دسته‌ی دیگر در روز می‌آیند [و در شب می‌روند]، و به هنگام نماز صبح و عصر هر دو دسته با هم جمع می‌شوند آن دسته که پیش شما بوده‌اند به ملکوت اعلا بر می‌گردند، و پروردگار عالم که از همه آگاه‌تر است از ایشان می پرسد، در چه حالی بنده‌ی مرا ترک نمودید؟ فرشتگان می‌گویند: ما که آنان را ترک کردیم نماز می‌خواندند؛ و وقتی که پیش آنان رفتیم باز نماز می‌خواندند»[[82]](#footnote-82).

1. نهی از غفلت از یاد خدا، با این سخنش که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ٢٠٥﴾ [الأعراف: 205].

«از کسانی مباش که از یاد و ذکر خدا غفلت می‌کنند و سرگرم دیگری می‌شوند».

در این سخن توجه دادن به مداومت بر یاد خدا و استمرار بر آن وجود دارد، و محبوب‌ترین کارها نزد خدا پیوسته‌ترین آنهاست، هرچند که کم باشد.

این‌ها هفت ادب عظیم و مهم‌اند که این آیه‌ی کریمه آنها را در خود جای داده و علامه قاسمی در کتاب محاسن‌التأویل آنها را بیان نموده است[[83]](#footnote-83).

پس از آن که خداوند در این آیه به تشویق و ترغیب به انجام ذکر پرداخته، و از ضد آن یعنی غفلت بر حذر داشت، به دنبال این آیه، در آیه‌ی بعدی با تعریف و تمجید از ملائکه که روز و شب خدای را تسبیح کرده و خسته نمی‌شوند انگیزه‌ی انجام ذکر را تقویت کرده و همت‌ها را برای اقدام به آن بر می‌انگیزد و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَلَهُۥ يَسۡجُدُونَۤ۩ ٢٠٦﴾

[الأعراف: 206].

«کسانی که در نزد پروردگارت هستند از عبادتش گردن کشی نمی‌کنند و او را به پاکی یاد می‌کنند و] فقط] برای او سجده می‌کنند».

منظورش از ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ﴾ فرشتگان است. خداوند در این آیه آنان را به عدم گردن کشی از عبادت و بندگی خداوند توصیف می‌کند و این که او را تقدیس نموده و فقط برای او سجده می‌کنند. در این سخن تشویق و ترغیبی است برای مؤمنین که به آنچه از آنان نام می‌برد اقتدا کنند زیرا وقتی که این حال و روز ملائکه است که عاری از گناه و اشتباهند و این چنین تسبیح و ذکر و عبادت خدای را به جای می‌آورند پس دیگران باید چگونه باشند؟ به همین خاطر ابن کثیر/ می‌گوید: «این، یادآوری بود از عملکرد ملائکه تا انسان‌ها در کثرت طاعت و عبادت به فرشته‌ها اقتدا نمایند، لذا سجده‌ی تلاوت در این جا برای ما مشروع شده است، به این علت که سجده ملائکه برای خدا را بیان کرده است. هم‌چنان که در حدیث آمده است که: «آیا بدان شیوه که فرشتگان نزد پروردگار خویش صف می بندند صف نمی بندید؟ صفوف اول را کامل می‌سازند و در صف به یکدیگر می‌چسبند»[[84]](#footnote-84).

و این نخستین سجده در قرآن است و به اجماع علماء بر تلاوت کننده و شنونده‌ی آن واجب است سجده به جای آورد»[[85]](#footnote-85).

و شیخ عبدالرحمن بن‌سعدی/ می‌گوید: «سپس خداوند متعال بیان نموده که او بندگانی دارد که همواره وی را عبادت کرده و به خدمتش پای بند هستند، و آنان فرشتگان می‌باشند، تا بدانید که عبادت شما بر [خدایی] وی نمی‌افزاید، و عبادت شما افتخار و عزتی برای او به وجود نمی‌آورد، چرا که اگر او را عبادت نکنید از مقام و منزلتش کاسته نمی‌شود، زیرا خداوند که شما را به عبادت خود دستور می‌دهد، می‌خواهد خودتان فایده ببرید، و چندین برابر عمل خود سود ببرید. پس خداوند فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ﴾ آنانی که نزد پروردگارت هستند، یعنی فرشتگان مقرب و حاملان عرش و فرشتگان کروبی که نزد پروردگارت هستند، ﴿لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ﴾ از عبادت خدا تکبر نمی‌ورزند،‌ و خود را از این عمل بالاتر و بزرگ‌تر نمی‌دانند، بلکه به عبادت او تن می‌دهند، و از دستورهای پروردگارشان اطاعت می‌کنند. ﴿وَيُسَبِّحُونَهُۥ﴾ و شب و روز او را به پاکی می‌ستایند، و خسته نمی‌شوند. ﴿وَلَهُۥ﴾ و برای خدای یگانه که شریکی ندارد ﴿يَسۡجُدُونَۤ۩ ٢٠٦﴾ سجده می‌کنند. پس بندگان باید به این فرشتگان بزرگوار اقتدا کنند، و بر عبادت و پرستش پادشاه دانا مداومت و مواظبت نمایند»[[86]](#footnote-86).

هدف این است که بعد از آن که خداوند بندگانش را از قرار گرفتن در زمره‌ی غفلت کنندگان نهی کرد پس از آن مثالی نیز از سعی و تلاش ملائکه را ذکر نمود تا بندگانش را به پیروی کردن از آنها و واداشتن به جدیت و تلاش در عبادت خدا و یاد و ذکر او برانگیزد. سپاس و ستایش تنها از آنِ خداوند است.

10- والاترین ذکر قرآن کریم است

بی‌شک نیکوترین چیزی که شایسته‌ی آدمی است تا بدان خدای را یاد کند همان کلام خداوند است. کلامی که بهترین و نیکوترین و صادق‌ترین و پرمنفعت‌ترین سخن‌‌ها است. این کلام وحی الهی و نازل شده از سوی اوست، وحی‌ای که باطل از هیچ سو بدان راه نمی‌یابد. این قرآن برترین کتابی است که خداوند آن را بر برترین رسول، یعنی بنده‌ی برگزیده و بهترین آفریده‌اش محمد بن عبدالله فرو فرستاده است. خداوند در بیان بزرگی و والایی، و برتری و ویژگی این قرآن کریم می فرماید:

﴿وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا ٣٣﴾ [الفرقان: 33].

«و] آن کافران] در حقّ تو مثلی نمی‌آورند مگر آن که برایت] پاسخی] راستین و نیک بیان‌تر می‌آوریم».

ابن کثیر/ می‌فرماید: «در این آیه توجه عظیمی به مقام و منزلت رسول شده است تا آن جا که فرشته با به همراه داشتن قرآن، صبح و شام، و در سفر و حضر به نزدش می‌آمد، هر بار فرشته با قرآن به نزدش می‌آمد اما نه همچون فرو فرستاده شدن دیگر کتاب‌های پیشین. این مقام و منزلت والاتر و برتر و ارجمند‌تر از جایگاه سایر برادرانش از انبیاء -درود و سلام خداوند بر همگی آنان باد- می‌باشد، لذا قرآن ارجمندترین کتابی است که خداوند فرو فرستاده، و محمد بزرگ‌ترین پیامبری است که خداوند او را [به سوی بندگانش] فرستاده است»[[87]](#footnote-87).

بی‌شک ویژگی [منحصر بفرد] قرآن کریم، و شرف و جایگاه والا و منزلت بالایش موضوعی است که بر مسلمانان پوشیده نیست. قرآن کتاب الله پروردگار جهانیان است، و سخن آفریننده‌ی همه‌ی آفریده‌هاست. در آن خبر رویدادهای مهم پیش از ما، و خبر پس از ما، و حکم میان ما وجود دارد. ‌ قرآن سخن فیصله بخش است، نه شوخی و مزاح؛ هر گردن کشی که قرآن را رها کند خداوند، نیست و نابودش می گرداند و هر کس راه هدایت را در چیزی جز قرآن بجوید خداوند گمراهش می‌کند. قرآن ریسمان محکم الهی، و ذکر حکیم، و صراط مستقیم است. امیال به واسطه‌ی آن منحرف نمی‌شوند و زبان‌ها با آن دچار خطا نمی‌گردند، علما از آن سیر نمی‌شوند و بر اثر کثرت تکرار کهنه نمی‌شود. شگفتی‌های آن پایان ناپذیراست، هر کس آن را بر زبان راند سخنی راست گفته است و هر کس به آن عمل نماید پاداش می‌گیرد و کسی که به آن حکم نماید عدالت ورزیده است و کسی که به آن فراخواند به راه راست هدایت کرده است بی‌شک ارزش و فضیلت قرآن به ارزش آن چیزی است که قرآن موصوف به آن است قرآن سخن و صفت خداوند است و هم‌چنان که خداوند نظیری نداشته و در اسماء و صفاتش شبیهی ندارد لذا در کلامش نیز نظیر و شبیهی ندارد، کمال مطلق در ذات و اسماء و صفات از آن اوست، چیزی از مخلوقاتش شبیه او نیست و او نیز شبیه هیچ چیزی از آفریده‌هایش نیست، پاک و منزه از داشتن شبیه و نظیر است:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشوری: 11].

«چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست».

تفاوت میان سخن خداوند با سخن آفریده‌ها همانند تفاوت میان آفریننده با آفریده‌ها می‌باشد. ابوعبدالرحمن سُلمی/ می‌گوید: «برتری قرآن بر دیگر سخن‌ها همانند برتری خداوند بر مخلوقات اوست، و این بدین خاطر است که قرآن از سوی خدا نازل شده است».

این سخن به پیامبر نیز نسبت داده شده اما این نسبت به اثبات نرسیده است هم‌چنان که این مطلب را امام بخاری/ در کتابش «خلقُ أفعال العباد»[[88]](#footnote-88) و دیگر ائمه‌ی علم تبیین کرده‌اند.

اما معنا و مفهوم این سخن صحیح بوده و شکی در آن نیست، و هم چنین شکی در خوبی و قدرت و استواری و زیبایی مضمون آن نیست، و اهل علم برای اثبات صحت مفهوم آن به نصوص بسیاری استناد کرده‌اند، و حتی امام بخاری/ آن را به عنوان سرفصل یکی از باب‌های کتاب فضائل القرآن در صحیح‌اش قرار داده و در باب هفدهم از این کتاب می‌گوید«باب فضیلت قرآن بر دیگر سخن‌ها» و در ذیل این باب دو حدیث مهم را نقل کرده است:

حدیث اول: ابوموسی اشعری روایت کرده که پیامبر فرمودند: «مثال کسی که قرآن را می‌خواند، مثال آن ترنجی است که مزه‌ی خوش و بوی خوش دارد و کسی که قرآن را نمی‌خواند، مثال خرمایی است که مزه‌ی خوش دارد و بو ندارد و مثال فاجری که قرآن را می‌خواند مثال ریحان است که بوی خوش و مزه‌ی تلخ دارد و مثال فاجری که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظل (هندوانه ابوجهل) است که مزه‌ی آن تلخ است و بو ندارد»[[89]](#footnote-89).

ابن کثیر/ در کتاب فضائل القرآن که شرحی مختصر و پرفایده بر کتاب فضائل القرآن صحیح بخاری است، می‌گوید: «مناسبت باب فضائل قرآن با این حدیث این است که بوی خوش همیشه همراه قرآن است چه آن هنگام که شخص مؤمنی آن را تلاوت می‌کند و چه هنگامی که شخص فاجری آن را می‌خواند، پس این دلالت می‌کند بر آن که قرآن بر دیگر سخن‌هایی که از شخص مؤمن یا فاجر صادر می‌شود برتری دارد»[[90]](#footnote-90).

حدیث دوم: ابن عمرب روایت کرده که پیامبر فرمود: «دوران حیات شما در برابر دوران حیات امت‌های گذشته، مانند مدت زمان بین نماز عصر و شام است و مثال شما و مثال یهود و نصارا، مثال مردی است که کارگرانی را به مزدوری گرفته و به آنها گفت: کیست که به مزد یک قیراط تا نیمه روز برایم کار کند، یهود این کار را کردند؛ پس گفت: کیست که [به مزد یک قیراط] از نیمه روز تا عصر برای من کار کند. نصارا این کار را کردند. سپس شما (مسلمانان) از عصر تا شام به دو قیراط کار می‌کنید. [یهود و نصارا] گفتند: ما کار بیشتری کردیم و مزد کمتری گرفتیم . [خداوند] گفت: آیا در حق شما ظلم کرده‌ام؟ گفتند: نه. خداوند فرمود: این از فضل من است که به هرکس که بخواهم، می‌دهم»[[91]](#footnote-91).

ابن کثیر/ می‌گوید: «مناسبت این حدیث با تیتر این باب آن است که این امت با وجود کوتاهی مدت زمانش، بر امت‌های پیشین برتری دارد هر چند آنان مدت زمانی طولانی را سپری کرده‌اند، هم‌چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110].

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است».

در مُسنَد و سُنن از بهز بن حکیم، از پدرش از جدّش روایت شده که رسول الله فرمودند: «شما کامل کننده‌ی هفتاد امت هستید و شما نزد خداوند از همه‌ی آنها بهتر و گرامی‌ترید»[[92]](#footnote-92).

بی‌شک اینان این [عظمت] را به برکت این کتاب عظیم بدست آوردند: به برکت قرآن که خداوند آن را بر دیگر تمامی کتاب‌هایی که نازل فرموده منزلت بخشیده و آن را حافظ و گواه دیگر کتاب‌ها و باطل کننده و پایانی برای آن‌ها قرار داده است، زیرا کتاب‌های پیشین به صورت یک‌جا به زمین نازل گردید اما قرآن بخش بخش، و جزء جزء و بر حسب رویدادها [ی گوناگون] نازل شده، آن هم به خاطر توجه و عنایت ویژه به آن و به کسی که قرآن بر او نازل شده، هر بار نزول قرآن همچون نزول کتابی از کتاب‌های پیشین بوده.

مهم‌ترین امت‌های پیشین یهودیان و مسیحیان‌اند، خداوند یهودیان را از زمان موسی تا زمان عیسی و مسیحیان را از زمان عیسی تا بعثت پیامبر اسلام به مزدوری گرفت، سپس امت محمد مصطفی را تا برپایی قیامت -که این زمان مشابه اواخر روز است- به مزدوری گرفت به هر کدام از پیشینیان یک قیراط داد و به اینان دو قیراط داد، یعنی دو برابر آنچه که به آنان پرداخت. یهود و نصارا گفتند: ای پروردگار ما، ما کار بیشتری بکنیم و مزد کمتری بگیریم؟ [خداوند] گفت آیا در حق شما ظلم کرده‌ام؟ گفتند: نه؛ خداوند فرمود: این از فضل من است، یعنی زیاده‌ای است، افزون بر آنچه به شما داده‌ام و به کسی عطا می‌کنم که بخواهم، هم چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ يُؤۡتِكُمۡ كِفۡلَيۡنِ مِن رَّحۡمَتِهِۦ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ نُورٗا تَمۡشُونَ بِهِۦ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢٨ لِّئَلَّا يَعۡلَمَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ أَلَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱلۡفَضۡلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٢٩﴾ [الحدید: 28-29].

«ای مؤمنان، از خداوند پروا بدارید و به رسولش ایمان بیاورید تا بهره‌ی مضاعف از رحمت خود به شما بدهد و برایتان نوری قرار دهد که با آن راه بسپارید تا شما را بیامرزد و خداوند آمرزگار مهربان است] این موضوع را بیان کرد] تا اهل کتاب بدانند که اختیارمند چیزی از فضلِ خدا نیستند و آن که فضل به دست خداست، آن را به هرکس که بخواهد می‌دهد و خداوند دارای فضل بزرگ است»[[93]](#footnote-93).

بی‌تردید بر ما واجب است که ارزش بسیاری برای قرآن کریم قائل شویم، قرآنی که سرچشمه‌ی عزت و افتخار ما و راه سعات و خوشبختی ما است و منزلت و جایگاهش را حفظ کنیم و آن طور که شایسته است از او قدردانی کنیم، [و بدان عمل نماییم].

ابن مسعود می‌گوید: «کسی که دوست دارد بداند آیا دوستدار خداوند است یا نه، باید خود را تسلیم قرآن کند، [و قرآن را محک خویش سازد] اگر قرآن را دوست دارد پس او خدا را دوست دارد زیرا قرآن سخن خداوند است».

هم چنین می‌گوید: «قرآن سخن خداوند است. کسی که چیزی از آن را رد کرده و نپذیرد بی‌شک خدا را نپذیرفته است». آثار بسیاری در همین معنا و مفهوم نقل شده است. از خداوند بخشنده می‌طلبیم که قلب‌های ما را با محبت قرآن و تعظیم و بزرگداشت [و عمل بدان] آباد گرداند، و ما را از زمره‌ی اهل قرآن گرداند همانان که اهل و خواصّ خدایند.

11- نزول قرآن در ماه رمضان

به طور قطع و بدون استثنا، از ارزشمندترین و شریف‌ترین و عظیم‌ترین نعمت‌های خداوند، نعمت فرو فرستادن کتاب عظیمش بر بنده و رسولش پیامبر ما محمد مصطفی است. این نعمتی عظیم و منّتی بزرگ است که خداوند آن را به بندگانش بخشیده است و به خاطر آن خود را ستوده و نزد بندگانش به خود می‌بالد، و در آیات بسیاری از قرآن مقام و منزلت بلند آن را اعلام کرده است. خداوند می‌فرماید:

﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا ١﴾ [الفرقان: 1].

«خجسته است کسی که «فرقان» را بر بنده‌اش نازل کرد تا برای جهانیان هشداردهنده باشد».

و یا می‌فرماید:

﴿تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ١ إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ٢ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ﴾ [الزمر: 1-3].

«فرو فرستادن [این] کتاب از [سوی] خداوند پیروزمند فرزانه است. بی‌گمان ما کتاب را به حق به تو نازل کرده‌ایم پس خدا را در حالی که پرستش [خویش] را برای او خالص می‌داری بندگی کن بدان که پرستش ناب از آنِ خداست».

و یا می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ١٩٥﴾ [الشعراء: 195-192].

«و آن [قرآن [فرو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. روح‌الأمین آن را فرود آورده است بر دل تو تا از هشدار دهندگان باشی به زبان عربی روشن».

و یا می‌فرماید:

﴿ شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ﴾

[البقرة: 185].

«ماهِ رمضان] ماهی است] که قرآن در آن ماه رهنمای مردم و در بردارنده‌ی آیه‌هایی روشن از هدایت و معیار تشخیص حق از باطل فرو فرستاده شده است».

بی‌شک ماه رمضان، ماه روزه داری، مرتبط و مختص به قرآن است؛ این ماه، ماهی است که قرآن کریم در آن فرو فرستاده شده است تا راهنمای مردم باشد. در آیه‌ی کریمه پیشین خداوند ماه رمضان را در میان دیگر ماه‌ها ستوده، از این جهت که در میان ماه‌ها این ماه را برای نزول قرآن عظیم برگزیده است، و حتی در حدیث آمده است که رمضان ماهی است که در آن کتاب‌های الهی بر انبیای کرام -درود و سلام خداوند بر آنان باد- فرو فرستاده شده است. در مسند امام احمد، و معجم الکبیر طبرانی از واثله بن أسقع روایت شده که رسول الله فرمودند: «صحف ابراهیم در اولین شب رمضان نازل شده، و تورات شش روز از ماه رمضان گذشته نازل شد، و انجیل در سیزده روز از آن گذشته و خداوند قرآن را در روز بیست و چهارم رمضان فرو فرستاده است»[[94]](#footnote-94).

هیثمی می‌گوید: «در سند این حدیث عمران بن داود قطان وجود دارد که یحیی او را ضعیف دانسته و ابن حبان او را ثقه می‌داند. احمد می‌گوید: امیدوارم که «صالح الحدیث» باشد[[95]](#footnote-95) و بقیه‌ی رجال آن ثقه‌اند.»[[96]](#footnote-96) این حدیث شاهدی از حدیث جابر دارد که أبویعلی آن را در مسندش[[97]](#footnote-97) همانند حدیث پیشین آورده است، و در اسناد آن سفیان بن وکیع هست که او ضعیف است.

هم‌چنین شاهد دیگری نیز دارد که ابن عساکر در تاریخش از طریق علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت کرده که این حدیث منقطع است، زیرا علی، ابن عباسب را ندیده است. پس اگر این حدیث صحیح باشد بیان‌گر آن است که ماه رمضان همان ماهی است که در آن کتاب‌های الهی بر پیامبران† نازل شده‌اند با این توضیح که [هر] کتابی که بر [هر] پیامبر نازل شده به صورت یک جا فرو فرستاده شده است، اما در خصوص قرآن کریم، به خاطر جایگاه والا و فضیلت بالای آن [ابتدا] به یک باره به بیت‌العزه از آسمان دنیا فرو فرستاده شد و این رویداد در شب قدر از ماه مبارک رمضان رخ داد. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ﴾ [الدخان: 3].

«ما آن را در شبی خجسته نازل کردیم».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١﴾ [القدر: 1].

«ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم».

و یا می‌فرماید:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ [البقرة: 185].

«ماه رمضان [ماهی است] که قرآن در آن فرو فرستاده شده است».

این سه آیه بیان‌گر آنند که قرآن کریم در یک شب نازل شده است، شبی که به شب مبارک که همان شب‌قدر است توصیف شده و از شب‌های ماه مبارک رمضان است، سپس بعد از آن [و در مرحله‌ی بعدی] بخش بخش و هر قسمت به دنبال قسمت دیگر نازل می‌شد. این چنین به صورت‌های گوناگون از ابن عباس روایت شده است. حاکم از سعیدبن جبیر و او از ابن عباس روایت کرده که گفت: «قرآن به یک باره به آسمان دنیا فرو فرستاده شد در حالی که در جایگاه‌های ستارگان بود، آن‌گاه خداوند هر قسمتی را پس از قسمت دیگر بر پیغمبر نازل می‌کرد»[[98]](#footnote-98).

هم‌چنین از عکرمه از ابن عباس روایت شده که گفت: «قرآن به طور یکجا در شب قدر به آسمان دنیا نازل گردید. آن‌گاه در طول بیست سال نازل شد. سپس این دو آیه را خواند:

﴿وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا ٣٣﴾ [الفرقان: 33].

«و [آن کافران] در حقّ تو مثلی نمی‌آورند مگر آن که برایت [پاسخی] راستین و نیک بیان‌تر می‌آوریم».

و می‌فرماید:

﴿وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا ١٠٦﴾ [الإسراء: 106].

«و قرآن را جزء جزء فرو فرستادیم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی و آن را به فرستادنی [حکمت آمیز] فرو فرستادیم»[[99]](#footnote-99).

ابن ابی حاتم از ابن عباس نقل کرده که عطیة بن أسود به وی گفت:

«آیاتی مانند: ﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ [البقرة: 185] و ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةٖ مُّبَٰرَكَةٍۚ﴾ [الدخان: 3] و ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١﴾ [القدر: 1].

مرا دچار شک ساخته است، زیرا قرآن در ماه‌های شوال، ذی‌القعده، ذی‌الحجه، محرم، صفر و ربیع نازل شده است؟ ابن عباس پاسخ داد: قرآن در ماه رمضان و در شب قدر به یک باره نازل شده؛ و سپس مانند نحوه‌ی قرار گرفتن ستارگان که پراکنده و متفرق‌اند به صورت گروه گروه و پی در پی در ماه‌ها و روزهای مختلف نازل گردید»[[100]](#footnote-100).

بی‌تردید حکمت در این نزول، بزرگداشت قرآن کریم و بزرگداشت موقعیت کسی است که این قرآن بر او نازل شده که شخص رسول الله است، و همچنین بزرگداشت ماهی که در آن نازل شده که همان ماه رمضان است، و شبی که در آن نازل شده که شب قدر است؛ شبی که از هزار ماه بهتر است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ ٢ لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ ٣ تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ ٤ سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ ٥﴾ [القدر: 1-5].

«ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم. تو از کجا دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است. فرشتگان و روح (جبرئیل) در آن [شب] به حکم پروردگارشان برای سرانجام دادن هر کاری فرود می‌ایند. آن شب تا هنگام طلوع فجر امن است».

بی‌تردید آنچه ارائه شد بزرگترین گواه بر عظمت ماه روزه‌داری، ماه مبارک رمضان است، و اینکه این ماه مختص به قرآن کریم است، زیرا این فضل و انعام یعنی نزول وحی عظیمِ خداوند و سخن گران‌بهایش که دربردارنده‌ی هدایت است، در این ماه از سوی او نصیب امت شد:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ﴾ [البقرة: 185].

«قرآن به عنوان هدایت مردم و نشانه‌های روشن هدایت و معیار تمیز [حق از باطل] نازل شده است».

در آن رهنمونی به بهره‌ها و فواید دین و دنیا، و تبیین حق با روشن ترین توضیح، و جدایی میان هدایت و گمراهی، و حق و باطل، و تاریکی‌ها و نور آمده است.

ماهی که قدر و فضیلتش این است، و این احسان خداوندی برای بندگانش در آن است، سزاوار آن است که بندگان آن را بزرگ بدارند، و برای آنان زمانی جهت عبادت و توشه‌ای برای سفر آخرت باشد.

این مطلب نشانه و ارشادی قابل ملاحظه بر مستحب بودن خواندن و فراگیری قرآن، و تلاش و کوشش در این راه، و افزودن بر تلاوت در این ماه مبارک دارد، و هم چنین رهنمونی است بر دنبال کردن قرآن نزد کسی که از او بیشتر در حفظ دارد و مطالعه و بررسی بیشتر آن.

امامان بخاری و مسلم از ابن عباسب روایت کرده‌اند که گفت: «پیغمبر از تمام مردم سخی‌تر بود، مخصوصاً در ماه رمضان هنگامی که جبرئیل را ملاقات می‌کرد و او قرآن را برای پیامبر می‌خواند. جبرئیل در تمام شب‌های رمضان با پیامبر ملاقات می‌کرد، و قرآن را برای پیامبر می‌خواند، به حقیقت سرعت سخاوت پیامبر هنگامی که جبرئیل را ملاقات می‌کرد، در خیر و احسان، بیشتر از باد بود»[[101]](#footnote-101).

پیامبر در قیام‌های نماز، در شب‌های رمضان بیش از سایر شب‌ها قرائت را طولانی می‌کرد و این برای کسی که به تنهایی نماز می‌خواند مشروع [و سنت] است که قرائت و نمازش را طولانی کند و ایشان نیز برای خود نماز می‌خواند و هرچه می‌خواست نمازش را طولانی می‌کرد. این مطلب در مورد کسی که برای گروهی امامت کرده و آنان به امامتش راضی‌اند هم صدق می‌کند، و اما در غیر از این موارد، آسان‌گیری مشروع است. امام احمد/ به یکی از دوستانش که در ماه رمضان مردم را امامت می‌نمود گفت: «اینان گروهی ضعیف‌اند در هر رکعت پنج یا شش یا هفت آیه بخوان، آن شخص می‌گوید: همین کار را کردم و در شب بیست و هفتم [قرآن را] ختم کردم». امام احمد/ او را راهنمایی کرد که حال مأمومین را در نظر داشته و بر آنان سخت نگیرد.

گذشتگان -خدایشان بیامرزد- در ماه رمضان در نماز و غیر نماز قرآن را تلاوت می‌کردند، أسود دو شب یک بار قرآن را ختم می‌کرد.

نخعی چنین کاری را به خصوص در ده شب اخیر رمضان انجام می‌داد و در بقیه‌ی این ماه (بیست روز اول) هر سه روز یک بار قرآن را ختم می‌کرد.

قتاده پیوسته هر هفت روز یک بار و در رمضان در هر سه روز یک بار، و در ده شب آخر رمضان هر شب یک بار قرآن را ختم می‌کرد.

هنگامی که ماه رمضان فرا می‌رسید، زهری می‌گفت: این ماه، ماه تلاوت قرآن و غذا دادن است. و هنگامی که ماه رمضان فرامی‌رسید امام مالک/ مطالعه و تدریس حدیث و هم‌نشینی با اهل علم را رها کرده و به تلاوت قرآن از روی مصحف می‌پرداخت.

قتاده در ماه رمضان قرآن را تدریس می‌نمود.

و هنگامی که ماه رمضان فرا می‌رسید سفیان ثوری همه‌ی عبادت‌ها را رها کرده و به تلاوت قرآن روی می‌آورد.

در همین زمینه آثار بسیاری از آنان نقل شده است[[102]](#footnote-102).

خداوند پیروی نیک از آنان و حرکت به دنبال آنان را روزی ما و شما گرداند، و از او می‌خواهیم که به حقّ نام‌های نیک و صفات والایش، قرآن عظیم را بهار قلب‌های مان، و نور سینه‌های مان، و صیقل دهنده‌ی اندوه‌های‌مان و دورکننده‌ی غم و غصه‌های‌مان بگرداند. بی‌شک او یاور و توانا بر چنین کاری است.

12- هدف از [تلاوت] قرآن، فهم معانی و عمل به آن است

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ يَرۡجُونَ تِجَٰرَةٗ لَّن تَبُورَ ٢٩ لِيُوَفِّيَهُمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ غَفُورٞ شَكُورٞ ٣٠﴾

[فاطر: 29-30].

«به راستی آنان که کتاب خدا را می‌خوانند [و به آن عمل می‌کنند] و نماز بر پا داشته‌اند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم پنهان و پیدا می‌بخشند، امید به سودایی دارند که [هرگز] کاستی نمی‌پذیرد تا پاداش‌های آنان را به تمام [و کمال] بدهد و از فضل خود [پاداشی هم به آنان] افزون دهد. بی‌گمان او آمرزنده‌ی قدرشناس است».

بی شک تلاوت قرآن و تدبر در آن بزرگترین دروازه‌ی هدایت است. خداوند کتاب روشنگرش را بر بندگان فروفرستاد تا مایه‌ی ‌هدایت و رحمت و روشنایی و نور و بشارت و پندی برای پندپذیران باشد، و آن را با برکت و مایه‌ی هدایت جهانیان گردانید، هم چنین آن را مایه‌ی ‌بهبودی از بیماری و به خصوص بیماری‌ها و امراض قلب از جمله شبهه‌ها و شهوات قرار داد، و آن را رحمتی برای جهانیان گردانید، این قرآن [مردمان را] به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم ترین راه هاست و در آن نشانه‌ها و هشدارهایی آورده تا شاید پروا پیشه کنند یا موجب پندی آنان باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ ٨٩﴾

[النحل: 89].

«و بر تو کتاب [آسمانی] را برای روشن ساختن هر چیزی و راه نمودن و رحمت و مژده دادن مسلمانان نازل کردیم».

و یا می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ جِئۡنَٰهُم بِكِتَٰبٖ فَصَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ عِلۡمٍ هُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥٢﴾ [الأعراف: 52].

«به راستی کتابی برای آنان آوردیم که آن را از روی دانش روشن و شیوایش ساخته‌ایم و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٥٥﴾ [الأنعام: 155].

«و این کتابی مبارک است که ما آن را نازل کرده ایم، پس از آن پیروی کنید و پروا دارید تا مورد رحمت قرار گیرید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ مُّصَدِّقُ ٱلَّذِي بَيۡنَ يَدَيۡهِ﴾ [الأنعام: 92].

«و این [قرآن] کتابی است خجسته که آن را نازل کرده‌ایم، آنچه را که پیش از آن [از کتاب‌های آسمانی] بوده است تصدیق می‌کند».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا ٩﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن به راهی هدایت می‌کند که آن استوارتر است و به مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند بشارت می‌دهد که آنان پاداشی بزرگ دارند».

و یا می‌فرماید:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا ٨٢﴾

[الإسراء: 82].

«و از قرآن آنچه را که شفابخش و رحمت برای مؤمنان است، فرو می‌فرستیم. و [در حقّ] ستمکاران جز زیان نمی‌افزاید».

به همین علت خداوند نه در یک آیه [که در آیات بسیار] به بندگانش دستور می‌دهد و آنان را تشویق می‌کند که به تلاوت قرآن پرداخته و در آن بیندیشند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾

[النساء: 82].

«آیا در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟ و اگر از نزد غیرخدا بود، قطعاً در آن اختلاقی بسیار می‌یافتند».

و یا می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾ [محمد: 24].

«آیا در قرآن اندیشه نمی‌کنند یا بر دل‌ها قفل آنها افتاده است».

خدا بیان می‌دارد که او قرآن را فرو فرستاد تا در آیاتش بیندیشند. می‌فرماید:

﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: 29].

«کتابی است خجسته که آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم تا [انسان ها] در آیه هایش تدبّر کنند و تا خردمندان پند گیرند».

خداوند آشکار کرده که علت هدایت نیافتن کسانی که راه راست را گم کرده‌اند این است که آنان اندیشیدن در قرآن را رها کرده، و از این که بدان گوش دهند متکبرانه روی گردانده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَدۡ كَانَتۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ تَنكِصُونَ ٦٦ مُسۡتَكۡبِرِينَ بِهِۦ سَٰمِرٗا تَهۡجُرُونَ ٦٧ أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ أَمۡ جَآءَهُم مَّا لَمۡ يَأۡتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٦٨﴾

[المؤمنون: 66-68].

«به راستی آیات من بر شما خوانده می‌شد، و شما به عقب برمی گشتید (۶۶) در حالی که به آن کبر می‌ورزیدید و افسانه سرایی [شبانه] می‌کردید، [آن را] ترک می‌گفتید (۶۷) آیا در این سخن [اندیشه] نکرده‌اند یا برایشان چیزی آمده است که برای نیاکان نخستینشان نیامده بود؟».

یعنی: بی تردید اگر آنان در قرآن می‌اندیشیدند ایمان بر آنان مسجل شده و آنان را از کفر و طغیان باز می‌داشت، این مطلب بیانگر آن است که تدبر در قرآن (آدمی را) به سوی هر خیری فراخوانده و از هر شری بازمی‌دارد.

خداوند قرآن را توصیف می‌کند که بهترین سخن است، و این که او آیات [و مفاهیم حکیمانه‌اش] را مکرر آورده و سخن را در آن تکرار کرده تا مطالبش فهم شود، و پوست [بدن] نیکوکاران به هنگام شنیدین آیاتش از بیم و ترس به لرزه می‌افتد. خداوند می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ ٢٣﴾ [الزمر: 23].

«خداوند بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی همگون [و] مشتمل بر مکرّرات. پوست‌های آنان که از پروردگارشان می‌ترسند از [شنیدن] آن به لرزه می‌افتد. آن گاه پوست‌ها و دل هایشان با یاد خدا نرم می‌شود. این هدایت خداست که هر کس را بخواهد با آن هدایت می‌کند و هر کس را که خدا بیراه بگذارد، او هدایت گری ندارد».

خداوند سبحان مؤمنین را به خاطر عدم خشوع شان به هنگام شنیدن قرآن سرزنش کرده و آنان را از شباهت یافتن به کفار در این زمینه برحذر می‌دارد. می‌فرماید:

﴿۞أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ١٦﴾ [الحديد: 16].

«آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند آن هنگام نرسیده است که دل هایشان به [هنگام] یاد خدا و [هنگام] به یاد آوردن آنچه که از حقّ نازل شده، خشوع یابد و مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شد و روزگار بر آنان دراز آمد آن گاه سنگدل شدند و بسیاری از آنان بدکارند».

خداوند درخصوص قرآن بیان می‌دارد که وقتی مؤمنین قرآن را خوانده و در آیاتش بیندیشند بر ایمان شان می‌افزاید. می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢﴾ [الأنفال: 2].

«مؤمنان تنها آنانند که چون خداوند یاد شود، دل هایشان ترسان گردد و چون آیاتش بر آنان خوانده شود بر ایمان شان بیفزاید و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند».

و درباره‌ی افراد شایسته و درستکار اهل کتاب بیان می‌کند که چون قرآن بر آنان تلاوت شود، سجده کنان سر به خاک می‌سایند و می‌گریند، و قرآن بر فروتنی و ایمان و تسلیم شان می‌افزاید. می‌فرماید:

﴿قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَۤ لِلۡأَذۡقَانِۤ سُجَّدٗاۤ ١٠٧ وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ١٠٨﴾

[الإسراء: 107-109].

«بگو: [خواه] به آن ایمان آورید یا نیاورید، بی گمان دانش یافتگان پیش از آن -چون بر آنان خوانده می‌شود- بر چهره‌ها سجده کنان [بر زمین] می‌افتند (۱۰۷) و می‌گویند: پاک [و منزّه] است پروردگارمان. به راستی وعده‌ی ‌پروردگارمان انجام یافتنی است (۱۰۸) و بر چهره‌هایشان گریه کنان [بر زمین] می‌افتند و [قرآن] در حقّ آنان فروتنی می‌افزاید».

خداوند خبر داده که اگر این قرآن کریم بر کوهی نازل می‌شد بی تردید این کوه از مهابت خدا فروتن و متلاشی می‌شد و این را به عنوان مثالی برای مردم بیان داشته تا عظمت قرآن و قدرت اثر آن را برای آنان توضیح دهد. می‌فرماید:

﴿لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ لَّرَأَيۡتَهُۥ خَٰشِعٗا مُّتَصَدِّعٗا مِّنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِۚ وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٢١﴾ [الحشر: 21].

«اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم، به یقین آن را از بیم خدا خاکسار و از هم پاشیده می‌دیدی. و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم که آنان اندیشه کنند».

سپس با این حال خداوند متعال به شدت بندگانش را از روی گردانی از قرآن کریم برحذر می‌دارد و سنگینی و وخامت چنین کاری را برایشان توضیح می‌دهد. کسی که از قرآن روی گردان بوده و آن را نپذیرفته و تسلیم آن نشود بار سنگین گناه و جرمی را بر خود می‌نهد که روز قیامت به همراهش خواهد بود. خداوند می‌فرماید:

﴿كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ مَا قَدۡ سَبَقَۚ وَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكۡرٗا ٩٩ مَّنۡ أَعۡرَضَ عَنۡهُ فَإِنَّهُۥ يَحۡمِلُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وِزۡرًا ١٠٠ خَٰلِدِينَ فِيهِۖ وَسَآءَ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ حِمۡلٗا ١٠١﴾

[طه: 99-101].

«و به راستی از نزد خویش پندی به تو داده‌ایم. هر کس که از آن رویگردان شود، او در روز قیامت بار [گناهی] بر دوش خواهد کشید که در آن جاودانه‌اند و در روز قیامت بد باری خواهند داشت».

وقتی که قرآن ذکری و پندی برای رسول الله و امتش است لذا باید با گشاده‌رویی و رضایت و فرمانبرداری و بزرگداشت آن را پذیرفت، و این که با نور آن راه راست را یافته، و به یادگیری [خود] و آموختن آن [به دیگران] مبادرت کرد، اما مواجهه نمودن با آن با روی گردانی و چشم پوشیدن از آن، یا با کاری] از آن بدتر] از جمله نفی و ردّ آن و ناباوری بدان، این خود کفر ورزیدن به این نعمت است که انجام دهنده‌اش مستوجب عذاب و عقوبت است.

به همین علت خداوند می‌فرماید:

﴿مَّنۡ أَعۡرَضَ عَنۡهُ فَإِنَّهُۥ يَحۡمِلُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وِزۡرًا ١٠٠﴾ [طه: 100].

«هر کس که از آن رویگردان شود، او در روز قیامت بار [گناهی] بر دوش خواهد کشید».

این که در این آیه می‌فرماید:

﴿وَقَدۡ ءَاتَيۡنَٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكۡرٗا ٩٩﴾ [طه: 99].

ذکر در این جا وصفی برای قرآن کریم است، پیش‌تر آیات بسیاری در این مضمون بیان داشتیم، و این یعنی این که در قرآن کریم یادآوری و پندی نسبت به خبرهای گذشتگان و آیندگان وجود دارد؛ یادآوری‌ای است که نام‌ها و صفات کامل خداوند، و هم چنین احکام امر و نهی و جزا را [به آدمی] خاطرنشان می‌سازد، و این خود نیز بیانگر آن است که قرآن دربردارنده‌ی بهترین احکام است؛ احکامی که عقل‌ها و فطرت‌ها به زیبایی و نیکویی و کمال آن شهادت می‌دهند.

حال کتابی که این برخی از خصوصیت‌ها و ماهیت آن است، برازنده‌ی هر مسلمانی است که بدان ارج نهاده و آن طور که شایسته است از آن قدردانی کند، و با تدبر در آیاتش و تفکر و تعقل در معانی و مفاهیمش و با عمل به فراخور آن، آن‌گونه که شایسته‌ی ‌آن است آن را بخواند، و هم چنان که علامه ابن‌قیم/ می‌گوید: «برای قلب چیزی سودمندتر از تلاوت قرآن به همراه تدبر و اندیشیدن در آن نیست، همه‌ی منازل سیرکنندگان و احوال عمل کنندگان و مقامات عارفین بر گرد این کار می‌گردد، این کار موجب محبت و شوق و ترس و امید و انابه و توکل و رضا و تفویض و شکر و صبر و سایر احوالی می‌شود که حیات قلب و کمالش به آن بستگی دارد هم چنین مانع همه‌ی ‌صفات و کارهای ناپسندی می‌شود که منجر به تباهی و نابودی قلب می‌گردد. اگر آدمیان می‌دانستند که چه خیر و برکتی در قرائت همراه با تدبر و اندیشیدن در قرآن نهفته است به تمامی بدان پرداخته و از هر چه جز آن دست می‌کشیدند. در این صورت اگر قرآن را با تفکر بخواند و به آیه‌ای برسد که برای شفای قلبش به آن محتاج است آن را ولو صد بار یا یک شب کامل تکرار می‌کرد. لذا تلاوت یک آیه با اندیشیدن و درک و دریافت آن بهتر از یک بار ختم قرآن بدون اندیشیدن و فهم آن است، و این تلاوت برای قلب سودمندتر، و به کسب ایمان و چشیدن شیرینی قرآن نزدیک‌تر است»[[103]](#footnote-103).

هم چنان که می‌بینی این کار اشارات و مفاهیم بسیار و فواید انبوهی در پی دارد، و کسی که در تلاوت قرآن بدین شیوه عمل کند، قرآن تأثیر بسیار زیادی بر او نهاده و بهره‌ی ‌فراوانی از آن کسب می‌کند و با این کار در زمره‌ی ‌اهل علم و ایمانِ راسخ قرار می‌گیرد و هدف و مقصود قرآن نیز همین است.

هم از این رو شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «هدف از [تلاوت] قرآن، فهم معانی آن و عمل بدان است. اگر این کار مقصود و منظور قاری و حافظ قرآن نباشد او در زمره‌ی اهل علم و دین قرار نمی‌گیرد»[[104]](#footnote-104).

پروردگارا ما را در انجام چنین کاری توفیق ده بدان صورت که تو از ما راضی و خشنود گردی یا ذالجلال و الإکرام.

13- آداب حاملان قرآن

پیشتر فضیلت قرآن کریم، سخن پروردگار جهانیان، و عظمت منزلت تلاوت و تدبرِ آن را بیان داشتیم. همچنین درباره‌ی ‌پاداش‌های بسیار و هدایای گرانبها و برکات فراگیر آن در دنیا و آخرت که بر چنین کاری لازم و حتمی می‌گردد سخن گفتیم. اکنون به یاری خدا درخصوص اخلاق حاملان قرآن که شایسته است تا بدان آراسته گردند و هم چنین آداب و صفات اهل قرآن که شایسته است تا متأدب به آن شده و از آن پیروی کنند سخن گفته می‌شود. درباره‌ی عظمت و منزلت والای این موضوع، و نیاز مداوم ما به یادآوری و مطالعه و بررسی آن، تردیدی وجود ندارد.

اهل علم و امامان فضیلت و نیکی این موضوع را با عنایتی خاص و توجهی بسیار پیگیری قرار داده‌اند، زیرا ثمره قرآن بدان حاصل می‌گردد. با رعایت این آداب است که پاداش بزرگ و اجر و احسان به دست می‌اید، و بدون رعایت این آداب، تلاوت کننده نتیجه‌ی مورد نظر را بدست نیاورده و خیر فراوان و پاداش بسیار و مورد انتظار را کسب نمی‌کند، بلکه چه بسا قرآن گواه و دلیلی علیه او گشته و در روز قیامت دشمنش گردد.

از پیامبر روایت شده که فرمودند: «خداوند با این قرآن، کسانی را بلند و کسانی دیگر را پست می‌کند». و هم چنین از ایشان روایت شده که فرمودند: «و قرآن یا حجتی است به سود تو، یا دلیلی است علیه تو».

این دو حدیث در صحیح امام مسلم آمده است[[105]](#footnote-105).

در نتیجه قرآن به نفع کسی گواهی می‌دهد که بدان عمل کرده و به آداب آن متأدب شده باشد، اما کسی که فرامین الهی را تباه کرده و از حقوق آن غفلت ورزد و وظایف و تکالیف آن را رها کند و ضایع گرداند، بی شک قرآن در قیامت گواهی علیه او خواهد بود.

هم از این رو قتاده/ می‌گوید: «کسی با این قرآن هم نشین نمی‌گردد مگر آن که به هنگام برخاستنش افزایش یا کاهشی در او پدید می‌آید»[[106]](#footnote-106) یعنی: اگر بدان عمل کند ایمان و خیر [در او] افزایش می‌یابد، و اگر در مورد آن اهمال کند و حقوقش را تباه گرداند کاهشی در او پدید می‌آید.

اهل علم در این موضوع، یعنی «آداب و اخلاق حاملان قرآن» نوشته‌هایی عالی نگاشته، و در این خصوص تألیفات ارزشمند و گرانقدری را به رشته تحریر درآورده‌اند. این تألیفات متعدد و متنوع‌اند که یکی از بهترین‌ها که به این موضوع وفادار مانده کتاب «أخلاق حملة القرآن» اثر امام علامه ابوبکر محمد بن حسین آجری متوفی سال (360 هجری) است. این کتاب، نوشته‌ای بامنزلت والا و فوایدی گرانقدر است. شایسته‌ی ‌هر حافظ و وفادار به قرآن و بلکه هر مسلمانی است که آن را مطالعه کرده و مورد استفاده قرار دهد.

مؤلف کتاب پیش از بیان آداب حاملان قرآن، درخصوص فضیلت حاملان قرآن، و فضیلت کسی که قرآن را فراگرفته و به دیگران می‌آموزد، و فضیلت اجتماع در مسجد برای مطالعه و بررسی قرآن؛ سخن گفته است. و منظورش از آغاز کتاب با این ابواب، تشویق و ترغیب به تلاوت قرآن و عمل به آن و گرد آمدن جهت مطالعه و بررسی قرآن بوده است. پس از آن شروع به بیان آداب حاملان قرآن نموده است و برای هر سخنش به نصوص قرآنی و احادیث نبوی و آثار نقل شده از گذشتگان امت اسلامی استدلال کرده است.

جا دارد که اینجا برخی از این آداب ارزشمند و صفات والا را که شایسته است اهل قرآن و حاملان آن و بلکه همه‌ی ‌مسلمانان بدان آراسته گردند، را بیان کنیم.

از جمله‌ی ‌این آداب[[107]](#footnote-107) این است که صاحبِ قرآن نهان و آشکارش را به تقوای الهی بیاراید، و هدفش از علم و عمل، رضای خداوند باشد،‌ و با تلاوت و حفظ قرآن خواهان نزدیکی به او باشد.

از عمر بن خطاب روایت شده که گفت: ‌ «زمانی بر ما گذشت که هر کدام از ما که قرآن را می‌آموخت هدفش فقط خداوند بود، حال که گروه‌های دیگری سر برآورده‌اند می‌ترسم که کسانی به خاطر مردم و آنچه در اختیار دارند آن را فراگیرند، لذا [شما را اندرز می‌دهم که] هدفتان از تلاوت و کارهایتان [نزدیکی به] خدا باشد».

از جمله این آداب این است که خود را به اخلاق والای قرآن بیاراید، و از آداب ارزشمندش پیروی کند، و قرآن را بهار قلبش گرداند. با آن هر آنچه از قلبش را که تخریب گشته بازسازی نماید و هر بخش از آن را که فاسد گشته اصلاح نماید. درونش را به وسیله‌ی قرآن تأدیب کرده و حالش را نیکو نموده، و ایمانش را بدان نیرومند گرداند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ١٢٥﴾ [التوبة: 124-125].

«هرگاه سوره‌ای نازل شود، پاره‌ای از دورویان [از روی انکار به دیگران] می‌گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را فزونی بخشید؟ ولی کسانی که [به حقیقت] اهل ایمانند، در حالی که شادمانند بر ایمان شان بیفزاید (۱۲۴) اما بیماردلان را بر پلیدی [و انکار] شان افزود و به حال انکار جان سپردند».

صاحب قرآن، قرآن را راهنمای خود به سوی هر خیری، و ملاک و معیار هر اخلاق زیبا و پسندیده‌ای، و محافظ همه‌ی ‌اعضایش از آنچه خداوند از آن نهی نموده، قرار می‌دهد. اگر حرکت می‌کند با علم حرکت می‌کند، و اگر می‌نشیند با علم می‌نشیند، و اگر سخن می‌گوید با علم سخن می‌گوید، و اگر می‌نوشد با علم می‌نوشد، و اگر می‌خورد با علم می‌خورد. قرآن را ورق زده و آن را تلاوت می‌کند تا نفسش را بدان تأدیب کرده، و رفتارش را با آن اصلاح نموده، و عملش را بدان آراسته، و ایمانش را با آن تقویت نماید.

قرآن کریم برای همین نازل شده و تنها برای خواندن، آن هم بدون علم و عمل نازل نشده است. فضیل/ می‌گوید: «بی تردید قرآن نازل شده تا بدان عمل شود اما مردم به اشتباه تلاوت آن را به جای عمل قرار داده‌اند»[[108]](#footnote-108).

این که می‌گوید: «تا بدان عمل شود»، یعنی تا حلالش را بشناسند و از آن بهره برند و حرامش را بدانند و آن را تحریم کنند. و این که می‌گوید: «اما مردم به اشتباه تلاوت آن را به جای عمل قرار داده‌اند» یعنی در آن نمی‌اندیشند و بدان عمل نمی‌کنند.

از جمله‌ی این آداب این که: کسی که قرآن را می‌خواند باید نیتش درک و دریافت آنچه خداوند دستور به پیروی از آن را داده، و دست کشیدن از آنچه نهی فرموده، باشد. یعنی نیتش این نباشد که کی این سوره را ختم می‌کنم؟ بلکه نیّتش این باشد که کی به وسیله‌ی خداوند از غیر او بی نیاز خواهم شد؟ کی از زمره متقیان می‌گردم؟ چه وقت جزو نیکوکاران می‌شوم؟ چه وقت در زمره‌ی ‌اهل خشوع قرار می‌گیرم؟ چه وقت در زمره‌ی راستگویان قرار می‌گیرم؟ کی قدر نعمت‌های پی در پی [خداوند] را درک می‌کنم؟ چه وقت خدا را به خاطر این نعمت‌ها شکر می‌کنم؟ چه هنگام از گناهان توبه می‌کنم؟ چه وقت در خطاب خداوند می‌اندیشم؟ چه وقت آنچه را تلاوت می‌کنم درک می‌کنم؟ کی از آنچه قرآن برحذر می‌دارد پند می‌پذیرم؟ چه وقت مشغول ذکر خدا شده و از ذکر غیر او دست می‌شویم؟ چه وقت آنچه را خداوند دوست می‌دارد من هم دوست می‌دارم و چه وقت آنچه را از آن متنفر است من نیز بد خواهم داشت؟ این‌ها نیت او به هنگام تلاوت قرآن است. امام حسن بصری/ که از بزرگان تابعین است در صدد بیان اهمیت تدبر و درک و فهم قرآن، بعضی از قاریان دورانش را چنین توصیف می‌کند: «اما به خدا قسم این کار [=درک و فهم قرآن] با حفظ حروف آن و تباه نمودن حدود و مقرراتش امکان پذیر نیست. به گونه‌ای که یکی از اینان می‌گوید: به خدا قسم تمام قرآن را خوانده‌ام و حتی یک حرفش را نینداخته‌ام. [اما] به خدا سوگند همه‌اش را انداخته است، چرا که قرآن در اخلاق و رفتارش دیده نمی‌شود. و یکی دیگر می‌گوید: من قرآن را به یک نفس می‌خوانم! به خدا سوگند اینان نه قاری‌اند و نه عالم، و نه پارسا. کی قاریان گذشته چنین چیزی می‌گفتند؟ خداوند امثالشان را زیاد نگرداند»[[109]](#footnote-109).

این‌ها برخی از آداب حاملان قرآن است که آجری/ در کتاب مذکورش آنها را بیان نموده است. آجری سخنش درباره‌ی این آداب را این گونه پایان می‌دهد که: «مؤمن عاقل هنگامی که قرآن را تلاوت می‌کند آن را در برابرش مجسم می‌کند گویی آینه‌ای است که کارهای نیک و بدش را با آن می‌بیند. از آنچه مولایش وی را از آن بر حذر می‌دارد دوی می‌کند، و از مجازاتی که وی را از آن می‌ترساند، می‌ترسد، و به آنچه که مولایش او را بدان راغب می‌سازد رغبت می‌یابد و به آن امیدوار می‌شود. کسی که دارای چنین ویژگی‌ای باشد یا بدین ویژگی نزدیک باشد قرآن را به گونه ای تلاوت می‌کند که حقّ آن را ادا نماید و به آن توجهی ویژه دارد، و قرآن شاهد و شفیع و مونس و پناهگاه او می‌گردد. کسی که وصفش چنین باشد خودش و خانواده‌اش از آن بهره می‌برند، و موجب جلب خیر دنیا و آخرت برای پدر و مادر و فرزندانش می‌شود»[[110]](#footnote-110).

امیدوارم که خداوند ما و شما را برای چنین کاری و هر خیر دیگری موفق گرداند و تنها خداوند فریادرس و یاری‌رسان است.

14- برتری سوره‌های قرآن بر یکدیگر و فضیلت سوره فاتحه

پیشتر درخصوص فضیلت قرآن کریم، و سوره‌ها و آیات و حروف آن، و عظمت و برتری و جایگاه والا و برتری‌اش بر دیگر سخن‌ها مطالبی بیان داشتیم. چرا که قرآن سخن رب العالمین، و وحی او و فروفرستاده شده از سوی اوست. هرچند در این زمینه سخن گفتیم اما به جاست به نصوصی اشاره کنیم که درخصوص برتری برخی سوره‌های قرآن کریم و آیات آن نقل گردیده است. بی تردید تلاوت قرآن و اندیشیدن در آن منجر به دریافت اجر و پاداش می‌شود. اجر و پاداشی که [به همان اندازه] به چیز دیگری تعلق نمی‌گیرد، و این به خاطر عظمت معانی و مفاهیم قرآن و قدرت چیزهایی است که در حیطه‌ی آن است. هرچند همه‌ی قرآن کریم کلام خداوند است اما کلام دو گونه است: یا إنشاء است و یا إخبار،[[111]](#footnote-111) و إخبار یا خبری است در خصوص آفریننده و یا خبری است درباره‌ی آفریده. انشاء نیز همان احکام همچون امر و نهی است، و خبر درباره‌ی آفریده‌ها همان قصص و داستان‌هایی است که در قرآن آمده، و خبر درباره‌ی آفریننده نیز بیان اسماء و صفات اوست. شکی در این نیست که نصوص قرآنی‌ای که مشتمل بر بیان یگانگی و وحدانیت خداوند است و خبر از اسماء و صفات او می‌دهد از دیگر خبرهای قرآن برتر است، چنانکه یکی از علماء (شیخ عزّ الدین بن عبد السلام) گفته است: کلام خدا درباره‌ی الله از کلامش درباره غیرخودش والاتر است،بنابراین، ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ از ﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١﴾ برتر است. این تفضیل و برتری دادن میان سوره‌ها و آیات به اعتبار نسبت آن به گوینده (خداوند) نیست، زیرا گوینده‌ی آن یکی است و او خداوند سبحان است. اما این برتری دادن به اعتبار معانی و مفاهیمی است که [گوینده] بدان تکلم می‌کند و همچنین به اعتبار الفاظی است که روشنگر آن معانی و مفاهیم‌اند. (از سویی دیگر) نصوص و آثار در تفضیل و برتری دادن برخی از کلام خداوند بر برخی دیگر بسیار زیادند.

از پیامبر به اثبات رسیده که ایشان از میان سوره‌ها سوره‌ی فاتحه را بر دیگر سوره‌ها برتری داده است و بیان داشته که همچون سوره‌ی فاتحه در تورات و انجیل و زبور و قرآن نازل نشده است، و بیان فرموده که این سوره امّ القرآن (مادر قرآن) است.

ترمذی در سنن اش از ابوهریره روایت کرده که رسول الله بر ابی بن کعب گذشت و فرمود: «ای أُبیّ -در آن حال أُبی نماز می‌خواند- أُبی رویش را برگرداند و چیزی نگفت، و نمازش را سبکتر خوانده و زود به پایان رساند، سپس به سمت رسول الله رفته و گفت: سلام بر شما ای رسول الله، پیامبر فرمودند: «سلام بر تو، ای أُبی چه چیز وقتی که صدایت کردم مانع شد که پاسخم را بدهی؟»، أُبی گفت: یا رسول الله نماز می‌خواندم، پیامبر فرمودند: «آیا در آنچه خداوند بر من وحی کرده این آیه را ندیده‌ای که می‌فرماید:

﴿ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡۖ﴾ [الأنفال: 24].

«[دعوتِ] خداوند و رسول [او] را بپذیرید چون شما را فراخواند برای آن که [دلتان] را زنده دارد».

أُبی گفت: آری دیده‌ام، ان شاء الله دیگر این کار را تکرار نمی‌کنم، پیامبر فرمود: «آیا دوست داری سوره‌ای را به تو یاد دهم که همانند آن در تورات و انجیل و زبور و قرآن نازل نشده است». أُبی گفت: آری دوست دارم ای رسول الله، پیامبر فرمودند: «چه چیز در نماز می‌خوانی؟» ابی گفت: ام القرآن را می‌خوانم، رسول الله فرمودند: «قسم به آن که جانم در دست اوست، در تورات و انجیل و زبور و قرآن همانند آن نازل نشده است و آن سبع المثانی است و قرآن عظیم است که به من داده شده است». علامه آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است[[112]](#footnote-112).

[در صحیح بخاری[[113]](#footnote-113) به نقل از ابی سعید بن معلَّی شبیه حدیث منقول از أُبی آمده است و در آن تصریح شده که این سوره بزرگترین سوره در قرآن، و آن سبع المثانی و قرآن عظیم است].

امام بخاری در صحیح اش به نقل از ابوهریره روایت کرده که رسول الله فرمودند: «ام القرآن (سوره‌ی فاتحه) همان سبع مثانی و قرآن عظیم است».

از جمله فضیلت‌های این سوره آن که: کسی که سورهٔ فاتحه را در نمازش نخواند، نماز ندارد، و هر نمازی که سوره‌ی فاتحه در آن خوانده نشود ناقص و باطل است. امام مسلم در صحیح‌اش از ابوهریره روایت کرده که رسول خدا فرمود: «هر کس نمازی بگزارد که در آن ام القرآن را نخواند پس آن نماز ناقص است -و این جمله را سه بار تکرار فرمود- و [سپس افزود] آن نماز ناتمام است». به ابوهریره گفته شد: اگر مأموم باشیم چه؟ ابوهریره گفت: پیش خود (با صدای آرام) آن را بخوان؛ زیرا من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «خدای متعال فرمود: من سوره فاتحه را بین خود و بنده‌ی خود به دو نیم تقسیم کرده‌ام و برای بنده‌ام هست آنچه درخواست کند (یعنی از او درخواست کردن است و از من بخشیدن)؛ پس چون بنده بگوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ حق تعالی می‌فرماید: بنده‌ام مرا ستایش کرد. و چون بنده بگوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ خدای متعال می‌فرماید: بنده‌ام بر من ثنا گفت؛ و چون بنده بگوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ خدای متعال می‌فرماید: بنده‌ام مرا تمجید کرد. و یک بار هم می‌فرماید: بنده‌ام [ملک و فرمانروایی را] به سوی من تفویض کرد؛ و چون بنده بگوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ خدای متعال می‌فرماید: این بین من و بنده‌ی من است و برای بنده‌ی ‌من است آنچه درخواست کرده است. پس چون بنده بگوید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾. خدای متعال می‌فرماید: این (درخواستی است که نفع آن به بنده‌ام برمی‌گردد‌ و این منافع) برای بنده‌ام‌ است، و برای بنده من است آنچه درخواست کرده است»[[114]](#footnote-114).

این احادیث و دیگر احادیثِ شبیه این‌ها، بیانگر جایگاه بلند این سوره ارجمند است و این که این سوره از دیگر سوره‌های قرآن بزرگ تر است؛ بلکه حتی نه در تورات، و نه در انجیل، و نه در زبور، و نه در قرآن همانند آن نازل نشده است، این سوره ‌ام‌القرآن است، همه‌ی ‌قرآن تفسر این سوره و شرح و توضیحی بر مطالب چکیده و مختصر آن است، زیرا این سوره مفاهیمی که در قرآن آمده را در برگرفته است؛ مفاهیمی از جمله: تمجید و ستایش خداوند به گونه‌ای که سزاوار مقام اوست، و بندگی و عبودیت با امر و نهی الهی، و وعده و تهدید و چیزهایی شبیه این‌ها.

ابن قیم/ در کتابش «مدارج السالكين بين منازل إياك نعبد وإياك نستعين» می‌گوید: «بدان که این سوره با کامل‌ترین شیوه موضوعات اساسی و مسائل عمده و والا را دربرگرفته است، این سوره مشتمل بر معرفی کردن خداوند تبارک و تعالی با سه نام است که مرجع و سرچشمه‌ی نام‌های نیک و صفات والای خداوند بوده و این اسماء و صفات بر گرد آنها می‌چرخند که عبارتند از: الله، رب، و الرحمن، و این سوره بر الوهیت و ربوبیت و رحمت [پروردگار] بنا گشته است...» تا آن جا که می‌گوید: «این سوره دربردارنده‌ی اثبات معاد و بازگشت به آخرت، و اعطای پاداش به بندگان به خاطر کارهای نیک و بدشان است، و این که خداوند خود میان مردم داوری و قضاوت می‌کند و حکمش نیز بر پایه‌ی ‌عدالت است، و همه‌ی این مطالب در ذیل این سخن خدا می‌گنجد که می‌فرماید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ و هم چنین این که از جنبه‌های متعدد اثبات نبوت‌ها را شامل می‌شود...»[[115]](#footnote-115)، سپس ایشان/ این روش را در بیان مسائل بسیار مهمی که این سوره در برمی‌گیرد، و آنچه در ردّ همه‌ی ‌گروه‌های اهل بدعت و گمراهی که در این سوره آمده، و مطالبی را که در خصوص جایگاه‌های روندگان راه حق و مقامات عبادت کنندگان در بر دارد را ادامه می‌دهد و بیان می‌کند که هیچ سوره‌ای جای این سوره را پر نکرده و جایگزین آن نمی‌شود.

از این روی برای هر مسلمانی بسیار مهم است که بیشترین توجهش را به این سوره‌ی کریمه معطوف دارد چه از لحاظ حفظ و تلاوت و چه از لحاظ بررسی و مطالعه و اندیشیدن. هر مسلمانی در شبانه روز هفده بار این سوره را در نمازهای واجبش می‌خواند، و اگر به همهٔ نمازهای نافله یا بسیاری از آن پایبند باشد آن گاه بسیار زیاد سوره فاتحه را می‌خواند و کسی جز خداوند تبارک و تعالی نمی‌تواند تعداد آنها را در طول زندگی و عمرش بشمارد، اما با کمال تأسف می‌بینی که برخی از مسلمانان نمی‌توانند به خوبی این سوره را تلاوت کنند بلکه چه بسا دچار اشتباه در اِعراب کلمات شده که معنای آن کلمه را از بین می‌برد، یا به مفهوم و مضمون آن آسیب می‌رساند، یا در میان مسلمانان کسانی را می‌بینی که به مسأله‌ی تدبر در قرآن و درک و فهم آن، و تعقل در معنا، و آگاهی از مدلول و فحوای آن اهتمام نمی‌ورزند. آنچه بر همه‌ی ‌بندگان مؤمن خداوند واجب است، بزرگداشت این سوره‌ی ‌والا، و ارج نهادن بدان به گونه‌ای که سزاوار آن است، و تلاوت آن به بهترین شیوه است، زیرا این سوره بزرگ‌ترین سوره‌ی قرآن و واجب‌ترین سوره‌ها بر امت، و کامل‌ترین شان نسبت به آنچه آدمی بدان نیاز دارد، و فراگیرترین‌شان از لحاظ خیر و منفعت است.

ابن قیم/ می‌گوید: «به خدا سوگند هیچ سخن فاسد و هیچ بدعت باطلی را نمی‌بینی مگر اینکه سوره‌ی فاتحه با نزدیک‌ترین راه و درست‌ترین شیوه و واضح‌ترین بیان، آنها را رد و ابطال کرده است، و هیچ دری از درهای معارف الهی، و اعمال قلب و داروهای علاج بیماری و ضعف آن را نمی‌بینی مگر آن که سوره‌ی فاتحه کلید آن و موضعی که بدان رهنمون می‌شود را در خود دارد. و هر منزلی را که رهروانِ راهِ خداوند می‌پیمایند ابتدا و انتهایش در این سوره مشخص گشته است. به خدا سوگند قدر و منزلت این سوره از این هم بزرگتر است، و اصلاً این سوره بالاتر از این هاست! به طور قطع اگر بنده‌ای معانی این سوره را در خود تحقق بخشد و خود را در پناه آن قرار دهد و سخن گویندهٔ آن (یعنی الله متعال) که آن را به عنوان شفای کامل و نگهدارنده و نوری مبین قرار داده به خوبی بفهمد و خودِ آن و لوازمش را چنان که شایسته است فهم کند، اگرچه به بدعت یا شرک یا یکی از امراض قلب دچار شود قطعاً این حالت در او ناپایدار و گذرا خواهد بود»[[116]](#footnote-116).

با این توضیح به پایان آنچه قصد بیانش را در این جا داشتیم می‌رسیم در حالی که خدا را شکر گزاریم، و او را آن گونه که سزاوار مقام اوست و آن گونه که خود را ستوده، می‌ستاییم؛ شکر و سپاسی که غیرقابل انقطاع است، نعمت‌های وی قابل عوض نیست، و ناسپاسی وی غیرممکن است و نمی‌توان از وی بی‌نیاز شد.

15- فضیلت آیت الکرسی و سوره‌ی اخلاص و دیگر سوره‌ها

سخن درخصوص برتری برخی از سوره‌ها و آیات قرآن را ادامه می‌دهیم. پیش‌تر برخی از نصوص را درباره‌ی فضیلت سوره‌ی فاتحه که بافضیلت‌ترین سوره‌ی قرآن است ذکر کردیم، از جمله این که این سوره به طور کلی برترین و بزرگ ترین سوره‌ی قرآن است.

از پیامبر به اثبات رسیده که برترین آیه در قرآن کریم آیت الکرسی است؛ در صحیح مسلم از ابی بن کعب روایت شده است که پیامبر گفت: «ای ابومنذر! آیا می‌دانی کدام آیه‌ی کتاب خدا که با تو است [و تو حافظ آن هستی]، بزرگ تر است؟ ابومنذر گوید: گفتم: ﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ...﴾ (در ادامه ابومنذر) گفت: پیامبر بر سینه‌ی ‌من زد و گفت: علم بر تو گوارا باد، ای ابومنذر!»[[117]](#footnote-117).

این آیه‌ی ‌کریمه به خاطر عظمت معنایش چنین منزلتی دارد، [معانی والایی] از جمله: در بر داشتن گواهی و دلیل بر توحید و یگانگی خداوند، و ‌تعریف و تمجید و ستایش نیکو از او و بیانگر صفات جلال و کمال خداوند؛ این آیه پنج نام از نام‌های خداوند را در بر گرفته و هم چنین بیش از بیست صفت از صفات پروردگار تبارک و تعالی را در خود جای داده است. در نتیجه این آیه مطالبی را در خود جای داده که آیه‌ای دیگر از قرآن این چنین نیست. شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «در قرآن آیه‌ی دیگری نیست که آنچه را آیت الکرسی فرا گرفته به تنهایی در بر گیرد. بی شک خداوند در اوایل سوره‌ی حدید و اواخر سوره‌ی حشر آیاتی در همین مضمون را بیان نموده، اما نه در یک آیه»[[118]](#footnote-118).

به همین خاطر از جمله فضیلت‌های این آیه این است که هر کس شب‌ها آن را تلاوت کند پیوسته نگهبانی از سوی خدا مراقب او بوده و تا صبحگاه شیطان به او نزدیک نمی‌شود. این مطلب در صحیح بخاری در حدیثی طولانی از ابوهریره آمده است[[119]](#footnote-119).

از جمله فضیلت‌های آیت الکرسی حدیثی است که در سنن نسائی و دیگر منابع از ابوامامه روایت شده که پیامبر فرمودند: «کسی که پس از هر نماز فرض آیت الکرسی را بخواند، هیچ چیز دیگری او را از ورود به بهشت باز نداشته است، جز این که بمیرد»[[120]](#footnote-120) یعنی فقط مرگ میان او و ورودش به بهشت قرار گرفته است.

ابن قیم/ می‌گوید: «از شیخمان ابوالعباس ابن تیمیه -قدّس الله روحه- شنیدم که گفت: به دنبال هر نمازی این آیه را خوانده‌ام»[[121]](#footnote-121).

حدیث درباره‌ی برتری دادن سوره اخلاص و این که معادل یک سوم قرآن است به اثبات رسیده است. در صحیح بخاری از ابوسعید خدری روایت شده است که گفت: مردی شنید که مردی دیگر ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ را می‌خواند و آن را تکرار می‌کرد. هنگام صبح به نزد پیامبر آمد و موضوع را برای پیامبر ذکر کرد، گویا این عمل را سبک و کم ثواب می‌دانست. پیامبر فرمودند: «سوگند به کسی که جان من در دست اوست، آن برابر با یک سوم قرآن است»[[122]](#footnote-122).

امام بخاری از ابوسعید خدری روایت کرده که پیامبر به یارانش فرمودند: «آیا هر کدام از شما نمی‌تواند یک سوم قرآن را در یک شب تلاوت کند؟» این موضوع بر همه گران آمد و گفتند: کدام یک از ما توانایی آن را دارد ای رسول خدا؟ پیامبر فرمودند: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤﴾ یک سوم قرآن است»[[123]](#footnote-123).

علماء درخصوص فلسفه و دلیل این که این سوره یک سوم قرآن است سخن‌ها گفته و پاسخ‌های متعددی را بیان داشته‌اند که بهترین و زیباترین آنها -چنان که شیخ الاسلام ابن تیمیه/ بیان داشته- پاسخی است که از ابوعباس بن سریج نقل شده، آنجا که می‌گوید: «معنای این فرموده این است که قرآن بر سه بخش نازل شده: یک سوم از آن احکام است، و یک سوم آن وعده و تهدید است، و یک سوم آن اسماء و صفات (خداوند) است، و این سوره اسماء و صفات را دربرگرفته است»[[124]](#footnote-124).

شیخ الاسلام می‌گوید: «از این که ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ معادل یک سوم قرآن است نمی‌توان استنباط کرد که این سوره از سوره فاتحه برتر است، و نمی‌توان با سه بار خواندن این سوره آن را معادل کل قرآن دانست، بلکه حتی گذشتگان مکروه دانسته‌اند وقتی همه‌ی ‌قرآن تلاوت می‌شود بیش از یک بار آن را خواند، چنان که در خود قرآن نیز این چنین است، و قرآن همانگونه تلاوت می‌شود که در مصحف نوشته شده، نه چیزی بر آن افزوده می‌شود و نه چیزی از آن کاسته می‌شود... اما وقتی قل هو الله أحد به تنهایی تلاوت می‌شود می‌توان آن را سه بار و حتی بیشتر از آن تلاوت کرد، و کسی که آن را تلاوت کند ثوابی معادل یک سوم تلاوت قرآن دریافت می‌دارد اما معادل یک چیز از غیرجنس خودش می‌باشد (به تعبیر دیگر ثوابی که ختم کل قرآن دارد با ثوابی که سه بار خواندن سوره اخلاص دارد متفاوت است)»[[125]](#footnote-125).

بی شک احادیثی که مشتمل بر بیان فضیلت سوره‌ها،‌ و پاداش کسی است که آن‌ها را تلاوت می‌کند؛ بسیارند. و بخش اعظم آنها خالی از ضعف نیستند بلکه در میان آن‌ها احادیثی هستند که به دروغ به پیامبر منتسب شده‌اند. به همین خاطر بر فرد مسلمان لازم می‌شود که با پرسش از اهل علم، و تحقیق و بررسی نزد اهل فنِّ حدیث، به شناخت احادیث صحیح در این زمینه دست یابد. ابن قیم/ در کتابش «المنار المنيف في الصحيح والضعيف» می‌گوید: «از جمله احادیث موضوعه[[126]](#footnote-126): ذکر فضائل سوره‌ها است [مثلا] این که پاداش کسی که فلان سوره را بخواند، فلان است، و برای اول تا آخر قرآن چنین روایت‌هایی آورده‌اند، چنانکه ثعلبی و واحدی در آغاز هر سوره و زمخشری در پایان سوره‌ها این مطالب را عنوان کرده‌اند. ‌عبدالله بن مبارک می‌گوید: چنین می‌پندارم که زندیق‌ها این مطالب را ساخته‌اند.

آنچه از احادیث [فضیلت] سوره‌ها به اثبات رسیده، [عبارتند از] : حدیث فاتحة الکتاب، (سوره‌ی حمد) و این که در تورات و انجیل و زبور همانند آن نازل نشده، و حدیث سوره‌های بقره و آل عمران که [در توصیف‌شان آمده:] این دو سوره‌ی پرنور و درخشان (زهراوان) ‌اند، و حدیث آیة الکرسی و این که سید و سرور آیات قرآن است، و حدیث دو آیه‌ی ‌آخر سوره بقره که هر کس این دو آیه را در شب بخواند او را کفایت می‌کند[[127]](#footnote-127)، و حدیث فضیلت سوره بقره که اگر در خانه‌ای خوانده شود شیطان بدان نزدیک نمی‌شود[[128]](#footnote-128)، و حدیث [فضیلت] ده آیهٔ اول سوره‌ی کهف که هر کس آن را بخواند از شرّ فتنه «دجال» محفوظ می‌شود[[129]](#footnote-129)، و حدیث ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ و این که معادل یک سوم قرآن است[[130]](#footnote-130)، و حدیث [فضیلت] معوذتین و این که پناهندگان به چیزی مثل آن پناه نبرده‌اند، و سخن پیامبر که می‌فرماید: «آیاتی بر من نازل شده که هرگز مانند آن دیده نشده است» آنگاه دو سوره «فلق» و «ناس» را تلاوت کرد[[131]](#footnote-131).

به دنبال آن، این احادیث هستند که از لحاظ صحت در درجه‌ای پایین‌تر قرار دارند: [مانند حدیثی که می‌گوید] ﴿إِذَا زُلۡزِلَتِ﴾ معادل نصف قرآن است، و حدیث ﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ ١﴾ معادل یک چهارم قرآن است، و حدیث ﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ﴾ نجات دهنده از عذاب قبر است. پس از این دو دسته، نوبت به دسته‌ی سوم می‌رسد، مانند این احادیث که: هر کس فلان سوره را تلاوت کند فلان پاداش را دریافت می‌دارد. این احادیث به دروغ به پیامبر نسبت داده شده و جاعل آن به جعلی بودن این روایات اعتراف کرده و گفته است: «خواستم مردم به قرآن مشغول شوند و نه چیز دیگر». برخی از حدیث سازان نادان گفته‌اند: «ما به نفع رسول الله دروغ می‌گوییم، و نه بر ضد ایشان»، در حالی که این نادان نمی‌داند که اگر کسی سخنی را به رسول الله نسبت دهد که ایشان نگفته‌اند بر ایشان دروغ بسته، و سزاوارِ تهدیدِ شدید [رسول الله] است»[[132]](#footnote-132).

آنچه شایسته است در این مبحث به آن توجه شود این است که فضیلت تلاوت این سوره‌ها و دیگر سوره‌های قرآن بر اساس حال و روحیه‌ی ‌تلاوت کننده‌ی آن‌ها فرق می‌کند. تلاوتِ همراه با اندیشیدن برتر از تلاوت بدون اندیشیدن است؛ گاه برای برخی از مردم، به هنگام تلاوت برخی سوره‌ها حالی همراه با خشوع و اندیشیدن و فهم سخن خدا، و تصمیم صادقانه به عملی نمودن کلام خدا دست می‌دهد که این حالت بهتر و برتر از حال دیگرانی است که این چنین نیستند، هرچند که سوره‌هایی که این دسته‌ی دوم تلاوت می‌کنند با فضیلت‌تر باشد، بلکه گاه یک انسان دچار احوال گوناگونی می‌شود، مثلا کاری مفضول را به شیوه‌ای کامل انجام می‌دهد که این عمل بر سایر اعمال فاضل برتری می‌يابد.

شیخ الاسلام می‌گوید: «یکی از بزرگان، ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ را به عنوان رُقْیه (دعای شفا) تلاوت می‌کرد و برکتی عظیم داشت، اما همان رقیه را بر کسی دیگر می‌خواند و چنان تاثیری را نمی‌گذاشت.. به همین سبب می‌گفت: ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ هر کس برای همه کس سودمند نیست»[[133]](#footnote-133).

بی‌تردید با آن که سوره‌ی تلاوت شده یکی است، اما تأثیر این دو قرائت متفاوت است و این به علت تفاوت میزان راستی و اخلاص و اندیشه و یقین و بیم و امیدی است که قلب بدان جامه عمل می‌پوشاند.

امیدواریم که خداوند ما و شما را در جهت تحقق این [صفات نیک قلبی] و انجام نیک آنها موفق گرداند زیرا تنها خداوند است که توفیق دهنده‌ی ‌انجام هر خیری است.

16- میانه‌رو بودن اهل قرآن

پیشتر گفتیم که بهترین و والاترین و برترین ذکر، قرآن کریم است. همچنین درباره‌ی ‌برتری حاملان قرآن بیان داشتیم که آنان اهل و خاصان خداوند هستند، چنانکه از پیامبر به اثبات رسیده است. شکی در این نیست که حاملان قرآن دارای صفاتی والا و ارجمند هستند؛ صفاتی که بسیارند، اما مهم‌ترین ویژگی و والاترین صفت و بارزترین نشانه‌ی ‌آنان اعتدال و میانه روی است، و این به خاطر پایبندی به قرآن و توقف در برابر آن است. بدون مبالغه یا جفا، و بدون افراط یا تفریط، یا افزودن و کاستن.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗاۗ﴾ [البقرة: 143].

«و هم چنین شما را امّتی میانه گردانده‌ایم تا بر مردم گواه باشید و] نیز] تا رسول] خدا] بر شما گواه باشد».

هنگامی که خداوند این امت، -امت محمد - را به عنوان امتی میانه یعنی برگزیده و دادگر انتخاب کرد، آنان را با کامل‌ترین قوانین و درست‌ترین روش‌ها و آشکارترین اصول، ویژگی داد و کتاب روشنگرش را هدایتگر به راهی قرار داد که استوارترین و حکیم‌ترین راه است، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرٗا كَبِيرٗا ٩﴾ [الإسراء: 9].

«این قرآن به راهی هدایت می‌کند که آن استوارتر است و به مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند بشارت می‌دهد که آنان پاداشی بزرگ دارند».

خداوند این قرآن را فرو نفرستاده تا مردم به واسطه‌ی آن دچار سختی و مشکلات شوند بلکه آن را فرستاده تا مردم به واسطه‌ی ‌آن به خوشبختی و سعادتی دست یابند که دیگر به دنبالش بدبختی و تیره‌روزی متصور نیست، و با آن به هدایتی چنگ زنند که پس از آن گمراهی نیست، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿طه ١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ٢ إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ ٣ تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى ٤ ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ٥﴾ [طه: 1-5].

«طه (طا. ها) (۱) قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی (۲) بلکه [فرستادیم] برای پند دادن کسی که پروا دارد (۳) فروفرستاده از [سوی] کسی است که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده است (۴) [پروردگار] رحمان [است. که] بر عرش قرار گرفت».

مفسران در بیان سبب نزول این آیات می‌گویند: چون خدای عزوجل قرآن را بر پیامبرش نازل کرد، ایشان و یارانشان در نماز بدان قیام می‌کردند پس مشرکان قریش گفتند: این قرآن بر محمد نازل نشده است مگر برای آن که او در رنج و سختی بیفتد، پس خداوند متعال نازل فرمود: «طه (طا.ها). قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی بلکه] فرستادیم] برای پند دادن کسی که پروا دارد.» یعنی: موضوع چنان نیست که باطل پرستان چنان پنداشته‌اند، زیرا ما به هر کس علم و حکمت قرآنی داده‌ایم، به طور قطع برای او خیر و خوبی و راحت جاودانی را خواسته‌ایم. قتاده/ در نفسیر این آیه می‌گوید:

﴿مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ٢﴾ [طه: 2].

«نه به خدا سوگند آن را مایه‌ی ‌رنج و سخنی قرار نداده، بلکه آن را رحمتی و نوری و راهنمایی به سوی بهشت قرار داده است»[[134]](#footnote-134) پس زیبنده‌ی ‌حامل قرآن و بلکه هر مسلمانی است که به قرآن پایبند بوده، از حلالش بهره برده و هر آنچه را حرام نموده از آن دوری کند. و خبرهایش را تصدیق نماید، و با تندروی و غلو از حدود قرآن تجاوز نکند یا با ترک خواندن و عمل به آن نسبت بدان کم کاری نکند، بلکه راه میانه را در پیش گیرد.

ابوداود در سنن، و بیهقی در شعب الایمان از ابوموسی اشعری روایت کرده‌اند که رسول الله فرمودند: «از [نشانه‌های] بزرگداشت و تعظیم خداوند، احترام و اکرام پیرمرد سفید موی مسلمان و قرآن دان که در آن مبالغه ننماید و خواندن و عمل به آن را نیز ترک نکند و [نیز احترام شخص] صاحب قدرتِ عادل است.» اِسناد این حدیث حسن است، ذهبی در «میزان» و ابن حجر در «التلخیص الحبیر» و دیگر اهل علم، سند این حدیث را حسن دانسته‌اند[[135]](#footnote-135).

رسول الله در این حدیث اهل حقیقی قرآن و حاملان صادق آن و کسانی که مستحق بزرگداشت و احترامند را کسانی دانسته‌اند که نسبت به قرآن مبالغه ننموده و آن را ترک نمی‌کنند بلکه میانه‌رو هستند و بیان داشته که گرامی‌داشت این چنین کسانی از نشانه‌های بزرگداشت خداوند است، و شکی در این نیست که این درجه‌ای والا و رفیع، و جایگاهی بلند است که اینان به سبب پایبندی‌شان به محدوده‌ی ‌قرآن، و عدم انحرافشان از آن، بدان دست یافته‌اند؛ انحرافی که به واسطه تندروی و غلو نسبت به قرآن، یا کوتاهی و عمل ننمودن به آن پدید می‌آید.

ابوعبید قاسم بن سلام/ در توضیح معنای حدیث پیشین ابوموسی می‌گوید: «غلوکننده کسی است که در پیروی از آن چنان راه افراط را در پیش می‌گیرد که همچون خوارج اقدام به تکفیر مردم می‌نماید، و «ترک کننده» (جفاکار) کسی است که حدود قرآن را تباه کرده و اجرای دستورات آن را رها نموده و آنها را سبک می‌پندارد».

علی بن ابی‌طالب خلیفه‌ی چهارم از خلفای راشدین در معنی این حدیث می‌گوید: «بی‌شک دین خداوند در میان غلوکنندگان و کوتاهی‌ورزان قرار دارد. شما پشتی (تکیه‌گاه) میانی باشید که عقب افتاده به آن می‌رسد و آن که جلو رفته و از حد گذر کرده به سوی آن بازمی‌گردد».

این سخن، سخنی زیبا و پرفایده است، ثعلب لغوی‌دان مشهور درباره‌ی این سخن می‌گوید: «درباره‌ی میانه روی زیباتر از این سخن امیرالمؤمنین علی روایت نشده است».

بی‌شک شیطان بسیار مشتاق است که هر مسلمانی را از راه اعتدال به در برده و او را از راه راست دور گرداند؛ حال یا او را به سمت غلو بکشاند یا به سمت کوتاهی. برای دشمن خدا مهم نیست که در کدام یک از این دو کار (افراط و یا تفریط) پیروز شود. برخی از گذشتگان گفته‌اند: «خداوند به هیچ کاری دستور نمی‌دهد جز این که شیطان به دو سوی تحریک و وسوسه می‌کند: یا به سوی کوتاهی و قصور ورزیدن، و یا به سمت پا را فراتر نهادن و غلو و تندروی کردن، و برای او فرقی نمی‌کند که در کدام یک پیروز شود»[[136]](#footnote-136). دشمن خداوند (شیطان) در این مسئله نیرنگ شگفت وحیله‌ای حیرت‌آور دارد.

ابن قیم رحمه الله در کتاب ارجمندش «إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان» می‌گوید: «از جمله حیله‌های او ـ یعنی شیطان، خداوند ما و شما را از شرّش مصون دارد ـ این است که نفس را بو می‌کشد تا دریابد که کدام نیرو در او غلبه دارد؛ نیروی جسارت و بی‌باکی و شجاعت، یا نیروی دست کشیدن و شانه خالی کردن از کار و زبونی. اگر ببیند که نیروی زبونی و شانه خالی کردن از کار غلبه دارد شروع به دلسرد کردن شخص و ضعیف کردن اراده و همّتش از انجام آنچه بدان تکلیف شده می‌نماید و فرمان [الهی] را بر او سنگین جلوه می‌دهد؛ در نتیجه دوری از آن دستور را برای شخص آسان جلوه می‌دهد تا جایی که یا به کلی آن فرمان الهی را رها کرده و یا در آن سستی و کوتاهی می‌ورزد و در آن سهل‌انگاری می‌کند. در مقابل اگر شیطان ببیند که نیروی شجاعت و بی‌باکی و بلند همّتی بر شخص غلبه دارد شروع می‌کند به القای این ذهنیت که آنچه را شخص انجام می‌دهد کم و ناچیز است و این توهم را در او ایجاد می‌کند که این فرمان او را کفایت نمی‌کند و او نیازمند کارهایی بیشتر و اعمالی زیادتر است، در نتیجه شیطان دسته‌ی اول را دچار کم‌کاری و دسته دوم را دچار افراط می‌نماید ... بیشتر مردم در یکی از این دو وادی پا می‌گذارند، وادی کم‌کاری و اهمال‌کاری نسبت به فرامین الهی و یا وادی تندروی و پا فراتر نهادن از دستورات الهی، و به راستی اندک مردمانی بر راه راست یعنی راهی که رسول الله و یارانش بر آن بودند ثابت قدم می‌مانند ...»[[137]](#footnote-137).

سپس امام ابن قیم/ مثال‌هایی را در این زمینه بیان کرده و در ادامه می‌گوید: «و این به راستی بابی وسیع است که اگر آن را دنبال کنیم به حد بالایی می‌رسد»[[138]](#footnote-138).

در حدیث از پیامبر به اثبات رسیده که ایشان فرمودند: «میانه‌روی کنید که شما را [به هدف و مقصد] می‌رساند»[[139]](#footnote-139). یعنی بر شما واجب است که در همه‌ی امور از جمله سخن گفتن و انجام کارها میانه‌روی کنید. میانه‌روی حد فاصل بین تندروی و کوتاهی کردن است. همچنین از پیامبر به اثبات رسیده که ایشان فرمودند: «بر شما واجب است که راه و روشی میانه در پیش گیرید، هر کس با دین [خدا] دست و پنجه نرم کند [و آن را سخت بگیرد، دین] بر او غلبه می‌کند»[[140]](#footnote-140).

و ابن مسعود می‌گفت: «میانه‌روی و اعتدال در سنّت از تلاش فراوان در بدعت بهتر است»[[141]](#footnote-141).

ابن قیم/ می‌گوید: «دین خداوند میان [دو گروه است]، کسانی است که در آن مبالغه می‌کنند و یا در آن کوتاهی می‌ورزند و بهترین مردم کسانی هستند که راه و روش میانه را برمی‌گزینند؛ کسانی که کوتاهی اهل تقصیر را پشت سر نهاده و دچار غلو و تندروی تجاوز کنندگان نمی‌شوند. بی‌شک خداوند این امت را امت میانه قرار داده؛ امتی که برگزیده و دادگر است، آن هم به خاطر رعایت اعتدال و میانه‌روی‌اش در میان دو گروه مذموم و ناپسند، و میانه‌روی همان حد وسط میان دو سوی تندروی و کندروی است. بی‌شک آفت‌ها به گوشه‌ و کناره‌ها می‌رسد، اما میانه‌ها در پناه جوانب خود بوده و مورد حمایت‌اند. بنابراین بهترین امور، میانه‌های آن است»[[142]](#footnote-142).

از خداوند می‌طلبیم که ما را به راه راست رهنمون گشته و از لغزش و خطا در سخن و کردار مصون دارد و ما را توفیق عمل به کتابش، و پیروی از راه و روش و سنت رسول الله ارزانی دارد.

17- برتری قرآن بر ذکر محض

بی‌تردید همراهی و همدمی با ذکر خداوند، پس از قیام آدمی به دستوراتی که خداوند بر بندگانش واجب گردانیده، برترین چیزی است که بنده وقتش را بدان اختصاص داده و نَفَس‌هایش را در آن صرف می‌کند. منظور از «ذکر» همه‌ی سخنان نیکویی است که خداوند آن را پسندیده و بدان خشنود است از جمله: تلاوت کلام‌ الله یا گفتن سبحان ‌الله، الحمد لله، الله اکبر، لا اله الا الله، و یا دعا و کارهایی شبیه این‌ها است. و آنچه در آن شکی نیست این که برترین و والاترین و بزرگ‌ترین و رفیع‌ترین منزلت از آن تلاوت قرآن کریم، سخن رب العالمین است. چنان که در صحیح مسلم از پیامبر روایت شده که فرمودند: «محبوب‌ترین سخنان نزد خداوند چهار سخن است:«سُبْحانَ اللهِ، وَالْحَمْدُللهِ، وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَاللهُ أكْبَرُ»خداوند را به پاکی یاد می‌کنم، و سپاس و ستایش سزاوار اوست، و هیچ معبودی جز الله نیست، و او از هر چیز ماسوای خود بزرگ‌تر است»[[143]](#footnote-143).

و در لفظی دیگر آن چنان که در مسند امام احمد آمده از پیامبر روایت شده که فرمودند: «برترین سخنان پس از قرآن چهار سخن است که این چهار سخن از خود قرآن‌اند: «سُبْحانَ اللهِ، وَالْحَمْدُ للهِ، وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَاللهُ أكْبَرُ»[[144]](#footnote-144). و در سنن ترمذی و در حدیثی که آن را حسن دانسته از ابوسعید خدری روایت شده که پیامبر فرمودند: «کسی که سرگرم شدن به قرآن او را از یاد من و درخواست از من بازدارد. من بهتر از آنچه به دعاکنندگان می‌دهم به او عنایت می‌کنم»[[145]](#footnote-145).

همچنین در حدیثی در سنن آمده که شخصی از پیامبر درخواستی کرد و گفت: من نمی‌توانم چیزی از قرآن را فرا بگیرم؛ چیزی به من یاد ده که در نمازم مرا کفایت کند و قائم مقام قرآن باشد. پیامبر فرمودند: «بگو: سُبْحانَ اللهِ، وَالْحَمْدُللهِ، وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَاللهُ أكْبَرُ»[[146]](#footnote-146).

به همین خاطر تلاوت قرآن در نماز واجب است و نمی‌توان به جای آن ذکر نمود مگر این که شخص توانایی تلاوت را نداشته باشد، و این خود به وضوح بیانگر برتری قرائت قرآن است. همچنین مطلب دیگری بر این موضوع صحّه می‌گذارد و آن این که: برای قرائت شرط است که انسان جُنُب نباشد، در حالی که ذکر این شرط را ندارد [و می‌توان در حال جنابت و بدون غسل ذکر کرد]، و هر آنچه که به کامل‌ترین حال تشریع شده [و شخص باید در کامل‌ترین وضعیت جسمی و روحی باشد آن بهتر و برتر است. چنانکه در خصوص نماز هر دو طهارت (غسل و وضو) برای آن به عنوان شرط صحت مطرح شده، و برای همین برتر از تلاوت محض است. پیامبر می‌فرماید: «استقامت ورزید، و البته هرگز نمی‌توانید کاملا این کار را انجام دهید، و بدانید که بهترین کار شما نماز است»[[147]](#footnote-147). به همین خاطر علما تصریح کرده‌اند که برترین عبادت بدنی نماز است. همچنین تنها شخص پاک می‌تواند به هر آنچه که قرآن در آن نوشته شده دست بزند و آن را حمل کند، اما چیزی که ذکر در آن نوشته شده این شرط (پاک بودن شخص) در آن مطرح نیست.

همه‌ی این‌ها بیانگر آنند که قرائت قرآن کریم برتر از سُبْحانَ اللهِ، وَ الْحَمْدُللهِ، وَ لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ گفتن و دیگر اذکار است. این به طور کلّی است، وگرنه گاه عوامل دیگری باعث می‌شود کار مفضول به درجه‌ی افضل ارتقاء می‌دهد.

این مطلب را شیخ الاسلام ابن تیمیه/ در جوابی که به این مسئله داده به صورت واضح و روشن و با توضیحی کافی تشریح نموده است[[148]](#footnote-148). ایشان می‌گوید:

«این مسلّم است که گاه عاملی به عمل مفضول ملحق شده و آن را به درجه‌ی افضل ارتقاء می‌دهد و آن هم دو نوع است:

1. آنچه برای همگان مشروع است.
2. آنچه با توجه به احوال مردم متفاوت می‌گردد.

نوع اول: مانند کاری که ملحق به زمان یا مکان یا عملی می‌شود که به واسطه‌ی آن، کار مفضول (خوب) تبدیل به افضل (خوب‌تر) می‌شود، مانند وقتِ بعد از نماز صبح و عصر و شبیه این دو که از نماز خواندن در این اوقات نهی شده است و [در نتیجه] تلاوت قرآن و ذکر و دعا در این اوقات بهتر است، و همچنین مکان‌هایی که از بر پا داشتن نماز در آنها نهی شده همچون حمام و محل استراحت شتران که ذکر و دعا در این مکان‌ها افضل است، و همچنین شخصی که جُنُب (نیازمند غسل) است و برای او ذکر بهتر [از نماز] است. حال هر گاه به خاطر روی دادن مفسده‌ای انجام کار افضل در این زمان‌ها و مکان‌ها جای ایراد و اشکال باشد، اینجاست که انجام مفضول (کار خوب) افضل (خوب‌تر) است بلکه همین کار مشروع و مورد پسند شرع است.

در حالت رکوع و سجده نیز چنین است، از پیامبر به اثبات رسیده که فرمودند: «من از این که قرآن را در حالت رکوع یا سجده بخوانم منع شده‌ام؛ در رکوع پروردگار عزوجل را [با تسبیح و تنزیه و تمجید وی] تعظیم نمایید، و در سجده با جدیت و تلاش دعا کنید، زیرا شایسته و سزاوار است که [دعای سجده] برای شما اجابت شود»[[149]](#footnote-149).

فقهاء به اتفاق خواندن قرآن در حال رکوع و سجده را مکروه دانسته‌اند، و در این که اگر کسی در این دو حالت قرآن بخواند آیا نمازش باطل می‌شود، دچار اختلاف شده و دو نظر ارائه شده است. در مذهب امام احمد نیز دو نظر ارائه شده است، و این به خاطر تعظیم و بزرگداشت قرآن کریم است که در حالت افتادگی و ذلّت قرآن تلاوت نشود. اما پس از تشهد آنچه پیامبر خود انجام داده و دستور به انجامش نیز داده دعا نمودن است، و دعا نمودن در این حالت افضل است بلکه تنها این کار مشروع است، و نه تلاوت و ذکر. در حال طواف و در عرفه و مزدلفه و به هنگام رمی جمرات نیز ذکر و دعا مشروع می‌باشد».

سپس شیخ الاسلام/ نوع دوم را این گونه توضیح می‌دهد: «این که آدمی از انجام کار افضل ناتوان باشد، حال یا از اصل انجام کار ناتوان باشد مانند کسی که قرآن را حفظ نیست و نمی‌تواند آن را حفظ کند مانند عرب بادیه‌نشینی که از پیامبر خواست تا به جای قرآن ذکر دیگری به او بیاموزد، و یا از انجام آن به بهترین وجه ناتوان باشد اما قدرت این را داشته باشد که کار مفضول را به بهترین وجه انجام دهد...» تا آنجا که می‌گوید:

«این طور نیست که هر آنچه افضل است برای همگان مشروع [و بهتر] باشد بلکه هر کس برایش مقرر شده که آنچه برای او افضل است را انجام دهد، [به عنوان مثال:] برای برخی از مردم صدقه و بخشش از روزه افضل (خوب‌تر) است، عکس‌ این حالت نیز درست است، هر چند که [در اصل] جنس و نوع صدقه افضل است. برای برخی از مردم حج بهتر از جهاد است مانند زنان و یا کسانی که ناتوان از جهادند، هر چند که جنس و نوع جهاد [نسبت به حج] افضل است...».

سپس می‌گوید: «وقتی که این مطلب دانسته شد می‌توان گفت: اذکار مشروع در اوقات مشخص مانند آنچه در جواب مؤذن گفته می‌شود برتر و بهتر از قرائت قرآن در همان حال است، و همچنین اذکاری را که پیامبر به هنگام صبحگاهان و شامگاهان و هنگام ورود به رختخواب معین فرموده‌اند مقدم بر دیگر اذکار هستند، و هنگامی که شبانگاهان برمی‌خیزد -اگر توان آن را داشته باشد- قرائت قرآن برای او بهتر است، و گرنه کاری را انجام دهد که توانش را دارد [مثلاً اذکار]، و خواندن نماز از این دو برتر است و به همین خاطر است که [خداوند متعال] به هنگام نسخ وجوبِ قیام اللیل، آنان را به قرائت قرآن سوق می‌دهد و می‌فرماید:

﴿۞إِنَّ رَبَّكَ يَعۡلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدۡنَىٰ مِن ثُلُثَيِ ٱلَّيۡلِ وَنِصۡفَهُۥ وَثُلُثَهُۥ وَطَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَۚ وَٱللَّهُ يُقَدِّرُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَۚ عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ﴾ [المزمل: 20].

«بی‌گمان پروردگارت می‌داند که تو نزدیک به دو سوّمِ شب و یک دوّمِ آن و یک سومِ آن را [برای عبادت] برمی‌خیزی و [نیز] جمعی از آنان که همراهِ تو هستند. و خداوند شب و روز را می‌سنجد. معلوم داشت که شما نمی‌توانید به آن پای بند باشید. لذا از شما درگذشت. پس آنچه میسّر باشد از قرآن بخوانید».

با این تحقیقی که شیخ الاسلام/ بیان داشته، سخن تمام کننده در این مسئله‌ی مهم روشن و آشکار می‌گردد لذا تلاوت قرآن کریم برترینِ اذکار است و مقدم بر گفتن سبحان‌ الله، والحمد لله، و الله اکبر، و لا إله إلا الله، و دعا و استغفار و دیگر دعاها و اذکار است جز این که حالات مشخصی وجود دارد که با عمل فاضل (خوب) همراه می‌شود و باعث می‌شود این کار نسبت به دیگر کارها افضل (بهتر) می‌شود. شیخ الاسلام در تحقیقی که پیشتر عرضه شد به مثال‌های متعددی در این باره اشاره نمود.

طبری از عمرو بن أبی سلمه روایت کرده که گفت: «از اوزاعی پرسیدم که تلاوت قرآن نزد تو مهمتر است یا ذکر؟ اوزاعی گفت: این سؤال را از ابومحمّد -یعنی سعید بن مسیب- بپرس، لذا سؤال را از او پرسیدم. سعید بن مسیب گفت: مطمئناً قرآن. سپس اوزاعی گفت: بی‌شک چیزی معادل و همتای قرآن وجود ندارد اما راه و روش گذشتگان چنین بوده که پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن به ذکر خدا پرداخته‌اند»[[150]](#footnote-150).

اوزاعی/ بیان داشته که قرآن برترین و والاترین اذکار بوده و چیزی همپای آن نیست، اما اذکاری که در خصوص صبح و شام و به دنبال نمازها و دیگر اذکار مشخص [به زمان و مکان] نقل شده، در جای خود افضل است، و الله اعلم.

وصلّى الله وسلّم على نبيِّنا محمّد و[على] آله وصحبه

18- فضیلت طلب علم

شکی در این نیست که پرداختن به طلب علم و کسب آن، و آگاهی یافتن از حلال و حرام، و مدارسه و بررسی قرآن کریم، و اندیشیدن در آن، و اطلاع یافتن از سنت و روش و سخنان و رفتار رسول الله برترین و نیکوترین ذکر است، و محافل و مجالسی که این مطالب در آن مطرح شود بهترین مجالس‌اند، و از مجالس ذکر خداوند که در آن سبحان الله، و الحمدلله و الله اکبر گفته شود برترند؛ زیرا این مجالس علم‌آموزی، حوزه‌ای میان فرض عین یا فرض کفایه‌اند، در حالی که صِرف ذکر عبادت نافله است.

به همین خاطر در خصوص برتری علم و مقدم بودنش بر عبادت و همچنین برتری عالم بر عابد، از پیامبر به اثبات رسیده است که ایشان فرموده‌اند: «و برتری شخص عالم بر شخص عابد، مانند برتری ماه شب چهارده است بر دیگر سیاره‌ها» این حدیث را امام احمد و ترمذی و ابن ماجه و دیگران از ابو درداء نقل کرده‌اند[[151]](#footnote-151).

این حدیث شامل مثالی حیرت‌انگیز است که از درون آن میزان تفاوت میان عالم و عابد آشکار می‌گردد. از آنجا که عالم به ماه شب چهارده تشبیه شده است یعنی شبی که ماه به طور کامل نورافشانی می‌کند و عابد به سیاره‌ها تشبیه شده است و در این تشبیه رازی ظریف نهفته که اهل علم بدان پی می‌برند.

امام ابن رجب/ می‌فرماید: «نکته‌ای که در این مطلب نهفته -خدا بهتر می‌داند- این است که سیاره نورش از خودش فراتر نمی‌رود، اما ماه شب چهارده نورش بر همه‌ی مردم اهل زمین تابیده و همه را فرامی‌گیرد و مردمان از نور آن بهره برده و در طی راهشان [در شب هنگام] با آن مسیریابی می‌کنند. در حدیث فرمود «بر دیگر سیاره‌ها»، و نگفت بر دیگر ستاره‌ها، زیرا سیاره‌ها در حال حرکتند و نمی‌توان با کمک آن راه‌یابی کرد، و سیاره به منزله عابد است که سودش مختص خودش است و دیگران از آن بهره‌ای نمی‌برند»[[152]](#footnote-152).

این حدیث بیانگر برتری و ترجیح واضح علم بر عبادت است، در مسند البزار و مستدرک حاکم و دیگران از سعد ابن ابی وقاص به نقل از پیامبر به اثبات رسیده که فرمودند: «فضیلت علم نزد من دوست‌داشتنی‌تر از فضیلت عبادت است. بهترین وجه دینداری شما نیز ورع است»[[153]](#footnote-153).

از جمله‌ی آنچه که بیانگر برتری علم بر همه‌ی نافله‌ها و مستحبات، از جمله ذکر است، این است که علم همه‌ی فضائل اعمال متفرقه را در خود جمع می‌کند، از معاذ بن جبل روایت شده که رسول الله فرمودند: «علم بیاموزید، چون آموختن آن ترس خداوند تعالی، طلبش عبادت، تکرارش تسبیح، بحث و جستجو از آن جهاد، تعلیمش به کسی که نمی‌داند صدقه و بذل آن برای اهلش سبب قربت است؛ زیرا [علم] تعیین کننده‌ی حلال و حرام، روشنگر راه اهل بهشت، مونسِ وحشت، همراهِ در تنهایی، هم سخن هنگام خلوت، راهنما در خوشی و مصیبت، سلاحی علیه دشمنان و صفتِ نیکو در نزد دوستان است. خداوند متعال به واسطه‌ی آن اقوامی را بلند می‌کند، و آنان را در خیر، رهبر و امام می‌گرداند؛ آثارشان اقتباس می‌شود، و به کردارشان اقتدا می‌گردد، و نظر ایشان نظر نهایی می‌باشد که بدان چنگ زده می‌شود؛ ملائک به دوستی آنان رغبت دارند، و با بال‌هایشان آنان را مسح می‌کنند؛ هر تر و خشکی برای‌شان مغفرت می‌طلبد، حتی ماهی‌های دریاها و خزندگان آن، و درندگان خشکی و حیوانات آن، زیرا علم مایه‌ی زندگی قلب‌‌ها و چراغ دیدگان در تاریکی‌هاست، [بنده] با علم به منزلت برگزیدگان می‌رسد، و درجه والایی را در دنیا و آخرت به دست می‌آورد، تفکر در علم برابر است با روزه، و خواندنش برابر است با قیام [اللیل]، توسط آن صله‌ی رحم صورت می‌گیرد، و حلال از حرام دانسته می‌شود. [علم] امام عمل است و عمل پیرو و تابع آن است، نیکبختان بدان الهام شده، و بدبختان از آن محروم می‌گردند.» ابن عبد البر در کتابش جامع بیان العلم و فضله این حدیث را روایت نموده، و گفته: «این حدیث بسیار نیکوست، ولی از اسناد قوی برخوردار نیست»[[154]](#footnote-154).

از گذشتگان نیکوکار (رحمهم الله) در خصوص برتری و فضیلت علم آثار بسیاری نقل شده است[[155]](#footnote-155).

سفیان ثوری/ می‌گوید: «چیزی برتر از طلب علم نیست که [بتوان] با آن قصد و آهنگ خدا را نمود، و طلب علم امروز با فضیلت‌تر از هر زمان دیگری است».

میمون بن مهران می‌گوید: «بی‌شک وجود عالم در یک سرزمین شبیه چشمه‌ای گوارا در آن سرزمین است». حسن بصری می‌گوید: «عالم بهتر از زاهدی است که در راه عبادت می‌کوشد. او حکمت خداوند را می‌گستراند؛ اگر مورد پذیرش قرار گیرد خدای را سپاس می‌گذارد و اگر مورد قبول نیفتد باز هم سپاسگزار خداوند است».

امام شافعی می‌فرماید: «تحصیل دانش بهتر از خواندن نمازهای نافله است».

و از امام احمد پرسیده شد: «کدام یک نزد تو دوست داشتنی‌تر است؛ این که شبانگاهان به قیام اللیل برخیزم یا نشسته و به نسخه‌برداری از علم بپردازم؟ امام احمد فرمودند: هر گاه به نسخه‌برداری از آنچه از دینت آموخته‌ای بپردازی این امر نزد من محبوب‌تر است» و همچنین گفت: «چیزی همتای علم نیست».

حال که اهل علم دارای این منزلت والا و جایگاه بالایند بر دیگران واجب است که منزلت‌شان را حفظ کرده و جایگاه‌شان را دریافته و آنان را در رتبه‌ی [بالایی که دارند] قرار دهند. از پیامبر روایت شده که فرمودند: «کسی که به کوچک‌ترهای ما شفقت نورزد و به بزرگ‌ترهای ما احترام نگذارد، و حق عالمِ ما را نادیده بگیرد، از ما نیست»[[156]](#footnote-156).

بی‌شک از نشانه‌های نا آگاهی نسبت به منزلت اهل علم و حفظ جایگاهشان، مطرح کردن این ادعاست که علمای این امت و فقهای این شریعت و اهل حل و عقد جز از علم حیض و نفاس از چیز دیگری آگاه نیستند و قدرت درک و استنباط مطالب دیگر را ندارند، که این اندیشه سبب کاستن از شأن و منزلت آنان و روی گردانی مردم از بهره بردن از آنان می‌گردد. این ادعا سخنی پوچ و نظری خطرناک است که از قدیم از یاوه‌گویی‌های بدعت‌گذاران و هوی‌پرستان نشأت گرفته است، و هر قومی نیز وارثی دارد، و اکثراً کسانی که این سخنان را به زبان می‌رانند از این دو گرایش خارج از نیستند:

- یا گرایش صوفیانه دارند، که با این سخنشان می‌خواهند اندیشه‌ها را به سمت کاستن از شأن و منزلت علم متوجه کنند تا بدین ترتیب به برتری و فضیلت عبادت و ذکر بر علم برسند، و چه بسا برخی از اینان به داستانی از رابعه‌ی عدویه استناد کنند که او شبی را تا صبح در قدس به نماز پرداخت و در کنارش خانه‌ای بود که فقیهی در آن حضور داشت و او تا صبح باب حیض را مرور می‌کرد و هنگامی که صبح شد رابعه به او گفت: ای فلانی، سالکان به نزد پروردگارشان رسیدند و تو هنوز سرگرم حیض زنانی؟[[157]](#footnote-157).

به همین خاطر اینان با جدیت تمام به نهی از علم و هشدار نسبت به فراگیری آن می‌پردازند و آن را یکی از آفت‌ها [ی راه رسیدن به خدا] به شمار می‌آورند. چنان که یکی از آنان می‌گوید: «سه چیز آفت مرید است: ازدواج، نوشتن حدیث و مسافرت».

- یا گرایش فکری [انحرافی] دارند که با این سخنان مردم را در کلاف سردرگم مسائل فکری، و حدس و گمان‌های عقلی و اوهام‌ها و پندارها [ی خیالی] وارد می‌کنند، که این شیوه بیشتر نزد اهل کلام باطل هم چون معتزله و کسانی جز ایشان یافت می‌شود.

از اسماعیل بن عَلیَّه روایت شده که یسع برایم نقل کرد و گفت: روزی واصل بن عطا سخن گفت، سپس عمرو بن عبید گفت: «آیا نمی‌شنوید؟ سخنان حسن و ابن سیرین هنگامی که آن را می‌شنوید جز تکه پارچه‌ی [آغشته به خون] حیض که دور انداخته شده، چیز دیگری نیست».

همچنین روایت شده که یکی از سران اهل بدعت هنگامی که می‌خواست [علم] کلام را بر فقه برتری دهد می‌گفت: «همه‌ی‌ علم شافعی و ابوحنیفه از شلوار زنان فراتر نمی‌رود» این مطلب و مطلب قبلی را شاطبی در کتابش الاعتصام[[158]](#footnote-158) نقل کرده سپس می‌گوید: «این از جمله سخنان این گمراهان و منحرفان است خداوند نیست و نابودشان کند».

بی‌شک اینها گرایشاتی جدا شده از حلقه‌ی علم و پا گرفته در هوی و هوس و باطل‌اند. از خداوند می‌طلبیم که با لطف و کرمش ما و شما را از گرایش‌های افراطی، و فتنه‌های کشنده مصون دارد، همچنان از او می‌طلبیم که علمای ما را که امانتداران شریعت و حافظان دین و یاری‌گران شریعتند برای ما حفظ کند و از سوی اسلام و اهل آن بهترین پاداش‌ها را به آنان اعطا کند و شأن و منزلت‌شان را در دنیا و آخرت بلند گرداند و به واسطه‌ی آنان دینش را یاری داده و با آنان آیین اسلام و توحید را سرافراز گرداند. به راستی او یار و یاور آن و توانای بر انجام چنین کاری است.

19- ارکان عبادت قلبی به هنگام ذکر و دیگر عبادات

بی‌شک ذکر و یاد خدا و نزدیکی جستن به او با کارها و سخنان نیکی که او می‌پسندد، تنها زمانی نزد خداوند مقبول و مورد پسند واقع می‌شود که شخص عبادت‌کننده آن را بر سه رکن بنیان نهد که این سه رکن عبارتند از: محبّت، و بیم و امید.

این بنیان‌های سه گانه، ارکان عبادت قلبی هستند که هر عبادتی فقط با وجود این سه رکن پذیرفته می‌شود. خداوند عزوجل بر اساس محبت به او، و امید به پاداش و ترس از مجازاتش مورد پرستش قرار می‌گیرد. خداوند تبارک و تعالی این سه بنیان را در سوره‌ی فاتحه که با فضیلت‌ترین سوره‌ی قرآن است گردهم آورده است. این که می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ در آن محبت وجود دارد، زیرا خداوند، نعمت ‌‌دهنده و عطاکننده است و مُنعِم به اندازه‌ی بخشش‌هایش عزیز و دوست‌داشتنی می‌شود؛ از سوی دیگر حمد همان تمجید و ستایش به همراه محبت برای ممدوح است. و این که می‌فرماید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ در آن امید وجود دارد؛ مؤمن به رحمت خداوندی امید داشته و آرزومند دستیابی به آن است، و این که می‌فرماید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ در آن بیم و ترس نهفته است، یوم الدین همان روز حسابرسی و پاداش‌دهی است. سپس خداوند می‌فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ یعنی ای پروردگارم با محبتت و با امید به تو و با ترس از تو، با هر سه‌ی این‌ها، تو را عبادت می‌کنم. این سه ارکان عبادت محسوب می‌شوند که ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ بر آن برپا می‌گردد. ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ جز بر پایه‌ی محبت بر پا نمی‌گردد محبتی که: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ بیانگر و دالّ بر آن است، و جز بر پایه‌ی امید که: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ بیانگر آن است، و جز بر پایه‌ی بیم که: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ دالّ بر آن است بر پا نمی‌گردد[[159]](#footnote-159).

همچنین خداوند این ارکان را در این سخنش گرد آورده است که می‌فرماید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ﴾ [الإسراء: 57].

«آن کسانی را که ایشان می‌خوانند، [خود] به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند [و با اعمال نیک و عبادات خود را به او نزدیک می‌کنند تا بدانند] کدام یک از آن‌ها [به او] نزدیک‌ترند و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند، چرا که عذاب پروردگارت همواره درخور پرهیز است».

طلب وسیله به سوی او، همان تقرّب جستن به خدا با دوست داشتن او و انجام کارهایی است که او می‌پسندد، سپس می‌فرماید: ﴿وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ﴾ لذا از محبت و بیم و امید نام برده است[[160]](#footnote-160)، و همچنین است در این سخنش که می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ٩٠﴾

[الأنبياء: 90].

«بی‌گمان آنان به نیکوکاری می‌شتافتند و ما را با امید و بیم [به دعا] می‌خواندند و برای ما فروتن بودند».

به همین خاطر واجب است که آدمی به هنگام عبادت‌هایش و آنگاه که خدا را یاد می‌کند این هر سه رکنِ محبت و بیم و امید را با هم گرد آورد. او این اجازه را ندارد که فقط با یکی از این سه رکن خدا را پرستش نماید، مانند این که خدا را فقط با محبت و دوست داشتن و بدون بیم و امید پرستش کند یا این که فقط امیدوارانه خدا را عبادت کند و یا فقط بر پایه‌ی ترس از او به پرستش خدا روی آورد. به همین خاطر برخی از اهل علم گفته‌اند: «کسی که فقط بر پایه‌ی محبت خدا را پرستش کند او زندیق است، و کسی که بر اساس ترس او را عبادت کند، او از فرقه‌ی حروری (خوارج) است، و کسی که او را بر اساس امید پرستش کند جزو گروه مرجئه است، و کسی که بر پایه‌ی محبت و بیم و امید خدا را پرستش کند او مؤمن موحد است»[[161]](#footnote-161).

بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین این ارکان سه گانه، محبت و دوست داشتن است. دوستیِ خداوند تبارک و تعالی ریشه و بنیان دین اسلام و محور اصلی آن است. محبت و دوست داشتن جایگاهی ارجمند است که مسابقه‌دهندگان برای آن مسابقه می‌دهند و برای آن آستین همت را بالا می‌زنند. محبّت، خوراکِ قلب و غذای روح، و مایه‌ی شادی و چشم‌روشنی، و روح ایمان و عمل است، و کسی که در این دنیا آن را تصاحب نکند همه‌ی زندگیش درد و رنج و تیره‌روزی است.

امام ابن قیم/ ده عامل بزرگ که باعث جلب محبت الهی می‌شوند را نام برده و می‌گوید: «عوامل جلب محبت الهی ده موردند:

1. قرائت قرآن با تدبّر و اندیشیدن، و فهم معنا و منظور آن.
2. تقرّب جستن به خداوند با انجام نوافل آن هم پس از ادای [کامل] فرایض.
3. مداومت ذکر خداوند در هر حال، با دل و زبان و کردار. نصیب آدمی از محبت به میزان مداومت بستگی دارد.
4. برتری دادن آن چه خدا دوست دارد بر آن چه بنده می‌پسندد به هنگام تسلط هوی و هوس.
5. بررسی و پژوهش قلب در نام‌ها و صفات خداوند و مشاهده‌ی آن و گردش در مَرغ‌زار این معرفت و شناخت و میادین آن.
6. مشاهده‌ی نیکی و احسان، و نعمت‌های آشکار و پنهان پروردگار.
7. قابل توجه‌ترین مورد، دل‌شکستگی در برابر پروردگار و نیازمندی به اوست.
8. خلوت نمودن با پرورگار هنگام نزولش در یک سوم پایانی شب، و تلاوت قرآن در این هنگام، سپس پایان دادن به این خلوت با طلب مغفرت و بخشش و توبه نمودن.
9. همنشینی با محبّان صادق، و گوش جان سپردن به لطافت‌ها و ظرافت‌های موجود در سخنان‌شان، و این که سخن نگوید مگر آن که مصلحتی پیش آید؛ اینجاست که درمی‌یابی این همنشینی بر صفای خلوص تو افزوده و برای دیگران سودبخش است.
10. دوری از هر عاملی که مانع ارتباط قلب با خداوند، و غفلت از پروردگار شود».

سپس می‌گوید: «از نتایج این عوامل ده گانه رساندن محبّان به منازل محبّت است»[[162]](#footnote-162).

به همراه محبّت نسبت به خدا، بر بنده واجب است که پروای خداوند را در دل داشته و به او امیدوار باشد و با بیم و امید به نیایش او بپردازد. هنگامی که به گناهانش می‌نگرد و عدالت خداوند و شدّت مجازاتش را پیش چشم می‌آورد از پروردگارش بیم به دل راه می‌دهد، و هنگامی که به الطاف عام و خاص و عفو و بخشش وسیع و فراگیرش نظر می‌افکند امیدوار شده و چشم طمع به او می‌دوزد. اگر موفق به انجام طاعتی شود امیدوار است که پروردگارش به تمامی آن را از او بپذیرد، و در همین حال از این هم می‌ترسد که دچار کوتاهی‌ای در حق وی شده و آن را نپذیرد، و اگر به معصیتی گرفتار آید امیدوار است که پروردگار توبه‌اش را پذیرفته و آثار گناه را محو کند و از سوی دیگر می‌ترسد به سبب ضعف توبه و تمایل به گناه، خداوند او را مجازات نماید، و به هنگام روی آوردن نعمت‌ها و خوشی‌ها این امید را از خدا دارد که بدان نعمت و خوشی دوام داده و بر آن بیفزاید و توفیق شکرگزاری آن را بدو عطا نماید، و اگر در انجام شکر کوتاهی کند از آن می‌ترسد که خدا آن را از او سلب کند، و به هنگام ناملایمات و بلایا امیدوار است که خداوند آن را دفع کرده و چشم انتظار راه حل و گشایشی از سوی او است، همچنین هنگامی که در برابر ناملایمات و بلایا صبر پیشه می‌سازد این امید را دارد که بدو پاداش تعلق گیرد و همچنین از گرد هم آمدن دو مصیبت همزمان می‌ترسد: از دست دادن پاداش محبوب، و رخ دادن مشکل ناخوشایند و این در صورتی است که نتواند صبر پیشه سازد. لذا مؤمن موحد در همه حال همراه و همدم بیم و امید است و این چیزی است که واجب و در عین حال سودمند است و سعادت و خوشبختی اینگونه به دست می‌آید. از سوی دیگر باید از بروز دو خلق و خوی ناپسند در آدمی ترسید:

1. اینکه ترس چنان بر وی چیره گردد که از رحمت خداوند نومید شود،
2. یا آنقدر امیدوار باشد که خود را از تدبیر و مجازات پروردگار در امان بداند. اگر حال و روز آدمی به اینجا برسد مسئله بیم و امید در او از میان می‌رود، بیم و امیدی که از بزرگ‌ترین بنیان‌های دین، و از بزرگ‌ترین واجباتِ آن است[[163]](#footnote-163).

بی‌شک ترس قابل ستایش و راستین، آن ترسی است که میان صاحبش و محارم الهی فاصله بیندازد. اما اگر از این حد تجاوز کند بیمِ آن می‌رود است که صاحبِ آن دچار یأس و نا امیدی از رحمت الهی گردد؛ و امید حقیقی و قابل تحسین امیدی است که همراه با عمل به فرامین الهی و بر پایه‌ی نوری از جانب خدا باشد. اگر شخص [از یک سو] در انجام عبادات کوتاهی کند و [از سوی دیگر] غرق در گناهان و معاصی گردد و بدون انجام هیچ کار نیکی به رحمت الهی امیدوار باشد، این همان فریب‌خوردگی و آرزوی بیجا و امید واهی است؛ به همین خاطر یکی از پیشینیان می‌گوید: «بیم و امید همچون دو بال یک پرنده‌اند که اگر برابر و یکنواخت باشند پرنده نیز متعادل بوده و پرواز به خوبی انجام می‌گیرد، اما اگر در یکی از آن دو خللی باشد، دچار نقص شده و اگر هر دو از بین بروند می‌توان آن پرنده را مرده دانست».

از خداوند بخشنده خواهانیم که ما و شما را برای محقق ساختن این مقامات والا یعنی محبت و بیم و امید موفق گرداند، و ما را از زمره‌ی کسانی قرار دهد که خداوند را دوست دارند، و به پاداشش امیدوارند، و از عذابش می‌ترسند، و ما را یاری دهد که این صفات را در خود به کمال رسانیم و آن را به نیکی انجام دهیم؛ بی‌شک خداوند شنونده‌ی دعا است و تنها او شایستهٔ امید است، و او برای ما کافی است و چه نیکو یار و یاوری است.

۲۰- ذکر خداوند با یاد کردن اسماء و صفات وی

بی‌شک از بزرگترین و ارجمندترین ذکرها، ذکر پروردگار با بیان نام‌های نیکو و صفات والای اوست، و همچنین به جای آوردن ثنای خداوند به گونه‌ای که سزاوار مقام او است، [یعنی] با آنچه خود، خودش را بدان ستوده، و با آنچه که بنده و فرستاده‌اش محمد او را بدان ستایش کرده که همان صفات جلال و کمال و انواع ستایش است...

زیرا ذکر بر دو نوع است:

1. یاد کردن نام‌های نیکو و صفات والای پروردگار، و ثنای وی با بیان آنها، و همچنین پاک و مقدس دانستن خداوند از آنچه سزاوار مقام والای او نیست و این نیز خود دو گونه است:

الف) بیان ثنای خداوند از سوی ذکر کننده، که این نوع در احادیثی که در بردارنده‌ی تشویق به سپاسگزاری از خداوند، و بزرگ و پاک و منزه دانستن او، و ثنای وی به بهترین شیوه است، بیان گردیده، از جمله این سخن پیامبر که می‌فرماید: «محبوب‌ترین کلام نزد خداوند پس از قرآن، گفتن سبحان الله، و الحمدلله، و لا إله الا الله، و الله اکبر است»[[164]](#footnote-164). و یا این سخن پیامبر که می‌فرماید: «کسی که روزی صد بار بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ» (الله را از هر عیب و نقصی پاک می‌دانم و او را ستایش می‌کنم)، تمام گناهان او بخشیده می‌شود هر چند به اندازه‌ی کف روی دریا باشد»[[165]](#footnote-165). همچنین می‌فرماید: «دو کلمه هست که بر زبان آسان و ساده‌اند ولی در ترازوی خیر بسیار سنگین هستند و در پیشگاه خداوند رحمن محبوب‌اند. این است آن دو کلمه: «سُبْحانَ اللهِ الْعَظیمِ»، (الله بزرگ را از هر نقصی مبرّا می‌دانم)، «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ»، (الله را از هر نقص و عیبی مبرّا می‌دانم و او را ستایش می‌کنم)[[166]](#footnote-166). و احادیثی مانند این.

برترینِ این نوع [از اذکار] آن است که ثنای خداوند را بیشتر در بر گیرد و جامع‌تر باشد، مانند گفتن: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ وَرَضَا نَفْسِهِ وَزِنَةَ عَرشِهِ وَمِدادَ كَلماتِهِ»: خدا را به تعداد مخلوقاتش، و به قدر رضایت او و وزن عرش او و مرکب نوشتن کلمات او به پاکی و تنزیه یاد می‌کنم»[[167]](#footnote-167) این کلمات از سبحان الله گفتن تنها بهترند. و همچنین این کلمات: «اَلْحَمْدُ لِلهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ، وَالْحَمْدُ للهِ مِلءَ مَا خَلَقَ، وَالْحَمْدُ للهِ عَدَد مَا فِي السَّمواتِ وَالأَرْضِ، وَالْحَمْدُ لِلهِ مِلءَ مَا فِي السَّمواتِ وَالأَرْضِ»: «خداوند را سپاس و ستایش می‌گویم به تعداد مخلوقاتی که آفریده، و خداوند را سپاس و ستایش می‌گویم به پُری آنچه آفریده، و خداوند را سپاس و ستایش می‌گویم به تعداد مخلوقاتی که در آسمان‌ها و زمین‌اند، و خداوند را سپاس و ستایش می‌گویم به پُری آسمان و زمین» از الحمد لله گفتن تنها برترند.

امام مسلم در صحیح‌اش از ام المؤمنین جویریه دختر حارثل روایت کرده است که پیامبر یک روز صبح زود هنگامی که نماز صبح را به جای آورد، از نزد او بیرون رفت در حالی که جویریه در جای نماز خود [به عبادت نشسته] بود، و پس از چاشت، بازگشت در حالی که جویریه همچنان نشسته بود؛ پیامبر خطاب به او فرمودند: «تو همچنان بر همان حالی هستی که تو را ترک گفتم؟»، گفت: بله، پیامبر فرمودند: «من پس از [رفتن از پیش] تو چهار کلمه را گفته‌ام که اگر با آنچه امروز از صبح گفته‌ای، وزن شود، سنگین‌تر خواهد بود: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ عَدَد خَلْقِهِ، وَرِضَا نَفْسِهِ، وَزِنَةَ عَرْشِهِ، وَمِدادَ كَلِماتِهِ»: خدا را به تعداد مخلوقاتش، و به قدر رضایت او، و وزن عرش او، و مرکب نوشتن کلمات او به پاکی و تنزیه یاد می‌کنم»[[168]](#footnote-168).

امام احمد و طبرانی و حاکم و دیگران با إسناد «جیّد» (خوب) از ابو امامه باهلی روایت کرده‌اند که رسول الله از کنار او عبور کردند در حالی که او لب‌هایش را تکان می‌داد. پیامبر فرمود: «ای ابو امامه چه می‌گویی؟ ابو امامه گفت: ذکر پروردگارم را می‌کنم، پیامبر فرمود: آیا تو را از مطلبی باخبر کنم که بیشتر یا برتر از ذکر شبانه‌روز باشد؟ و آن این است که بگویی: «سُبْحانَ اللهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ، وَسُبْحانَ اللهِ مِلْءَ مَا خَلَقَ وَسُبْحانَ اللهِ عَدَدَ مَا فِي الأَرْضِ وَالسَّماء، وَسُبْحانَ اللهِ مِلْءَ مَا فِي الأَرْضِ وَالسَّماءِ، وَسُبْحانَ اللهِ عَدَدَ مَا أَحْصی كتابُهُ، وَسُبْحانَ اللهِ عَدَدَ كُلِّ شَیْءٍ، وَسُبْحانَ اللهِ مِلْءَ كُلِّ شَیْءٍ»: (خداوند را تسبیح می‌کنم به تعداد آنچه که آفریده است، و خداوند را تسبیح می‌کنم به اندازه‌ی پر کردن آنچه آفرید، و خداوند را تسبیح می‌کنم به تعداد آنچه در زمین و آسمان است، و خداوند را تسبیح می‌کنم به اندازه‌ی پر کردن آنچه در زمین و آسمان است، و خداوند را تسبیح می‌کنم به اندازه‌ی چیزهایی که کتاب او آنها را برشمرده، و خداوند را تسبیح می‌کنم به اندازه‌ی شمار هر چیز، و خداوند را تسبیح می‌کنم به اندازه‌ی پر کردن هر چیز) و همین طور همراه با «الحمد لله» این کلمات را بگو»[[169]](#footnote-169) اینها همه جزو ذکر نام و صفات پروردگار است.

ب) نوع دوم: خبر دادن از خداوند متعال با احکام و مقتضیات اسماء و صفاتش است، مانند این که بگویی: خداوند صداهای بندگانش را می‌شنود و حرکاتشان را می‌بیند، و هیچ عمل پنهانی بندگان از او مخفی نمی‌ماند، و این که خداوند نسبت به بندگانش از پدر و مادرشان به آنان مهربان‌تر است و او بر هر چیزی تواناست، و او از این که بنده‌اش توبه کند و به سویش بازگردد خشنودتر از کسی است که شتر گمشده‌اش را می‌یابد، و ثنا گفتن‌هایی مانند این که سزاوار مقام اوست و از جمله ستایش‌هایی باشد که خود را بدان ستوده و یا بنده و فرستاده‌اش محمد او را بدان ستوده است، بدون تحریف و تعطیل و بدونِ تشبیه و تمثیل [او با دیگر آفریدگان].

در ذیل این نوع، سه نوع دیگر قرار می‌گیرد: حمد و ثنا و تمجید.

حمد یعنی سخن گفتن از پروردگار با صفات کمال وی به همراه محبت و خشنودی. مُحبِ ساکت، حامد (ستایش‌کننده) نیست، و ثناکننده‌ی بدون محبت، حامد نیست تا این که محبت و ثنا در او جمع گردد. اگر ستایش‌ها یکی پس از دیگری تکرار گردند آن را ثنا می‌گویند، و اگر مدح و ستایش با بیان صفات جلال و عظمت و کبریایی و ملک باشد آن را «مجد» می‌نامند.

خداوند این سه نوع را در ابتدای سوره فاتحه گرد هم آورده است لذا هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا ستایش کرد، و هنگامی که می‌گوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا ثنا گفت، و هنگامی که می‌گوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ خداوند می‌فرماید: بنده‌ام عظمت و مجد مرا بیان کرد.

آنچه ارائه شد نوع اول از انواع ذکر است که همان ذکر پروردگار با نام‌ها و صفات اوست. همانطور که پیشتر بیان شد خود بر دو نوع است که إن شاءالله به زودی جزئیات بیشتری درخصوص این نوع ذکر، بیان می‌شود.

1. ذکر و به یاد آوردن فرامین و نواهی و احکام پروردگار که این نیز بر دو نوع است:

الف) یاد و ذکر الله بدین شکل که گفته شود خداوند دستور انجام چنین کاری را داده و از انجام چنین کاری نهی کرده است، و چنین چیزی را دوست دارد و از فلان چیز خشمگین می‌شود، و از فلان چیز خشنود می‌شود؛ همه‌ی اینها در زمره‌ی یاد خداوند تبارک‌ و تعالی قرار می‌گیرند، و به همین خاطر مجالس علم که حلال و حرام در آن توضیح داده می‌شود و احکام الهی برای مردم تبیین می‌گردد [در واقع] مجالس یاد و ذکر خدایند. عطاء خراسانی می‌گوید: «مجالس ذکر همان مجالس بیان حلال و حرام‌اند؛ این که چگونه چیزی را بخری و یا چگونه بفروشی، چگونه نماز بخوانی و روزه بگیری، چگونه ازدواج کنی و یا طلاق بگیری، و چگونه حج را به جای آوری و دیگر احکام الهی...»

یکی از گذشتگان نیکوکار به نام ابو سُّوار عدوی در حلقه بحث و بررسی مطالب علمی بود، جوانی نیز در میانشان بود، آن جوان به آنان گفت: بگویید: سبحان الله و الحمدلله، ابو سوار عصبانی شد و گفت: «وای بر تو، پس ما حالا مشغول چه کاری هستیم؟»[[170]](#footnote-170).

لذا مجالس ذکر مختص مجالسی نیست که نام پروردگار با گفتن سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و مانند آن، در آن برده می‌شود، بلکه شامل مجالسی نیز می‌شود که در آنها از اوامر الهی و نواهیش و حلال و حرام، و آنچه او دوست دارد و از آن خشنود می‌شود، و یا آنچه را نمی‌پسندد و از آن بیزار است، یاد می‌شود؛ بلکه چه بسا این نوع از ذکر از نوعِ دیگر سودمندتر باشد.

ب) این که شخص هنگام انجام کاری که پروردگار امر نموده، او را به یاد آورد و مبادرت به انجام آن نماید و هنگام نزدیک شدن به کاری که خداوند از آن نهی نموده وی را به یاد آورد و دست از آن بکشد، لذا این که آدمی فرامین الهی را گردن نهد و مطیع قوانینش باشد، و معترف به حکمش باشد و از نواهی او دوری گزیند، همه‌ی اینها در زمره‌ی برپا داشتن ذکر و یاد خداوند است. نام بردن از امر و نهی الهی مطلبی است، و به یاد آوردن خداوند به هنگام شنیدن امر و نهی‌اش مطلبی دیگر است.

ابن قیم/ در کتابش الوابل الصیّب[[171]](#footnote-171) این انواع را به روشنی توضیح داده، و بیان داشته که هر گاه همه‌ی اینها برای ذکرکننده یکجا گرد آید آنگاه است که ذکر او برترین و والاترین و بزرگ‌ترین ذکر است.

از خداوند کریم می‌طلبیم که چنین چیزی را برای ما و شما محقّق گرداند و همگی ما را بر ذکر و شکر و اجرای نیکوی عبادتش یاری دهد که او نزدیک وشنونده و پذیرنده‌ی دعاست.

21- اهمیت دانستن نام‌ها و صفات خداوند

پیشتر درباره فضیلت یاد خداوند با ذکرِ نام‌ها و صفاتش که در قرآن و سنت رسول الله ذکر شده سخن گفتیم. در فضیلت چنین کاری، و بزرگیِ جایگاه، و بهره‌ها و فواید فراوان آن شکی نیست. پرداختن به این کار چه فواید فراوان و نتایج ارزشمند و پاداش دائم و خیر مستمری در دنیا و آخرت نصیب آدمی می‌کند؛ این فضیلت اسباب بسیاری دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

1. بی‌تردید علم توحیدِ اسماء و صفات، برترین علوم بوده، و از والاترین جایگاه و بلندترین منزلت برخوردار است، و شرفِ یک علم به شرفِ معلوم آن است [و خداوند بزرگ‌ترین معلومات است]. هیچ چیز با عظمت‌تر و شایسته‌تر از علم به خدا و علم به اسماء و صفات الهی که در کتاب و سنت بیان گردیده نیست، به همین خاطر اشتغال به فهم و شناخت این علوم و پژوهش در آن در واقع مشغول شدن به گرامی‌ترین مطالب و والاترین اهداف است.
2. بی‌شک شناخت خداوند و علم به او، آدمی را به محبت و بزرگداشت و تکریم و خشیت و ترس و امید به خداوند و اخلاص در عمل برای او فرامی‌خواند، و نیاز آدمی به این موضوع و کسب آن از بزرگ‌ترین و برترین و ارزشمندترین نیازهاست. ابن قیم/ می‌گوید: «روح‌ها بیش از هر چیز دیگری به شناخت صانع و خالق و آفریدگارشان نیازمندند همچنین به محبت او، و یاد او، و شاد شدن به [سبب یاد] او، و [همچنین] به جستجوی اسباب نزدیکی وی و قُرب او سخت نیازمندند. اما راهی برای رسیدن به این مهم نیست مگر شناخت نام‌ها و صفات خداوند، و هر چه آدمی نسبت بدان عالم‌تر باشد، به خدا آگاه‌تر شده و بیشتر خواهان او می‌شود و بدو نزدیک‌تر می‌گردد. و هر چه به آن جاهل‌تر باشد، نسبت به خداوند نا آگاه‌تر بوده و بیشتر از وی بیزاری جسته و از او دورتر می‌شود، و خداوند برای بنده در نزد خود همان منزلتی را قائل می‌شود که بنده آن را برای وی در نزد خود قائل شده است»[[172]](#footnote-172). برای شناخت خدا و علم به او، راهی جز شناخت نام‌ها و صفات الهی و آگاهی پیدا کردن در این زمینه و فهم معانی و مفاهیم آن وجود ندارد.
3. خداوند مخلوقات را آفرید و آنان را از عدم پدید آورد و آسمان‌ها و زمین و هر آنچه را که در آنهاست به تسخیر آنان درآورد تا او را بشناسند و عبادت کنند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّۖ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا ١٢﴾ [الطلاق: 12].

«خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین [نیز] مانند آنها را [آفریده است]. فرمانِ [خداوند] بین آنها [آسمان‌ها و زمین] فرود می‌آید تا بدانید که خداوند بر هر کاری تواناست. و آن که خداوند در دانش بر همه چیز احاطه دارد».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ٥٧ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾ [الذاريات: 56-58].

«و جنّ و انس را جز برای آن که مرا بندگی کنند نیافریده‌ام (۵۶) از آنان هیچ روزی‌ای نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که به من خوراک بدهند (۵۷) خداوند است که روزی‌دهنده است [همان] توانمندِ استوار».

این غایتی است که آدمیان برای آن خلق شده‌اند و برای محقق ساختن آن پدید آمده‌اند، برای همین، پرداختن به شناخت نام‌ها و صفات خداوند پرداختن به چیزی است که آدمی به خاطر آن خلق شده، و رها کردن آن بی‌توجهی بدان چیزی است که برای آن آفریده شده است. برای بنده‌ای که لطف و احسان خداوند بر او فراخ و گسترده، و نعمت‌هایش بر او پیوسته است شایسته نیست که نسبت به پرورگارش جاهل بوده و از شناخت او روی برگرداند.

1. بی‌شک یکی از ارکان شش گانه‌ی ایمان، و بلکه برترین و اساسِ آن، ایمان به خداوند است، و ایمان تنها این نیست که آدمی بدون شناخت پروردگارش بگوید: آمنت بالله (به خدا ایمان آوردم)، بلکه حقیقت ایمان آن است که پروردگارش را که بدو ایمان دارد بشناسد و تلاش خود را در راه شناخت نام‌ها و صفات وی به کار گیرد تا به درجه‌ی یقین دست یابد. ایمان او به به اندازه‌ی شناخت پروردگار است هر چه آگاهی‌اش نسبت به نام‌ها و صفات الهی فزونی یابد آگاهی‌اش نسبت به پروردگارش بیشتر شده و بر ایمانش افزوده می‌شود، و هر چه این شناخت ناقص‌تر باشد، ایمانش نیز ناقص می‌شود. به همین سبب، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ﴾ [فاطر: 28].

«جز این نیست که از خداوند، بندگانِ عالمش بیم دارند».

ابن کثیر/ می‌گوید: «یعنی: علماء -آنان که نسبت به او شناخت دارند- آن چنان که سزاوارِ ترس از خداوند است از او می‌ترسند؛ زیرا هر چه میزان آگاهی نسبت به خداوندِ والامقام و بسیار توانا و دانای همه‌ی دانستنی‌های نهان و آشکار و موصوف به صفات کمال و نام‌های نیکو فزونی یابد، و معرفت و علمِ به او کامل‌تر باشد، خَشیَت وی نیز [در قلب انسان] بزرگتر و بیشتر می‌شود»[[173]](#footnote-173).

یکی از گذشتگان این مفهوم را در عبارتی مختصر گرد آورده و می‌گوید: «هر که به خدا آگاه‌تر باشد، از او ترسان‌تر است»[[174]](#footnote-174). بی‌تردید شناخت خدا و شناخت نام‌ها و صفات بیان شده در کتاب و سنت، نتایج گوناگون و بسیاری از [جمله] عبادت و طاعت و جستن وسیله برای نزدیکی به خداوند در آدمی پدید آورده و جنبه‌ی ترس و مراقبت را در او تقویت می‌کند و امید را در او افزایش می‌دهد، و ایمان و یقین و اطمینان آدمی به پروردگارش را فزونی می‌بخشد.

1. بی‌گمان علم و آگاهی نسبت به خداوند اساسِ همه‌ی چیزهاست، حتی [می‌تون گفت] کسی که نسبت به او شناخت حقیقی دارد از صفات و کارهای خداوند به [درستی] کارها و احکام وی استدلال می‌کند، زیرا خداوند کاری را جز به مقتضای اسماء و صفاتش انجام نمی‌دهد، بنابراین کارهایش بر اساس عدل و احسان و حکمت است. به همین سبب هیچ حکم و قانونی را وضع ننموده مگر آن که به اقتضای حمد و حکمت و لطف و عدل اوست. بر این اساس، از هر آنچه خبر داده همگی حق و صدق‌اند و اوامر و نواهی‌اش همگی بر پایه‌ی عدل و حکمت‌اند. به همین خاطر هنگامی که آدمی در کتاب خدا و آنچه که خداوند را به بندگانش می‌شناساند، که عبارتند از نام‌ها و صفات و کارهای خداوند که بر زبان فرستادگانش جاری شده، بیندیشد و همچنین در آنچه خداوند خود را از آن منزه دانسته و شایسته و سزاوار مقام او نیست تأمل کند، و هنگامی که بنده در روزهای خداوند و برخوردهای او با دوستان و دشمنانش که [سرگذشت آنان را] برای بندگانش بیان نموده به خوبی بیندیشد، مطالبی که خداوند آن را برای بندگانش بازگو نموده و آن‌ها را گواه گرفتهتا به واسطه‌ی آن [بر این حقیقت] استدلال نمایند که او معبود حقیقی آنان است؛ خداوندی که عبادت فقط مختص اوست و بدان استدلال کنند که او بر هر چیزی تواناست، و از هر نهان و آشکاری مطلع است و او سخت کیفر [دهنده] و در عین حال با گذشت و مهربان است، و این که او قدرتمند شکست‌ناپذیر و کاردان است و هر آنچه را بخواهد انجام می‌دهد، و بخشایش و دانشش همه چیز را فرا گرفته است و این که همه‌ی کارهایش میان حکمت و رحمت و عدل و مصلحت در جریان است، و هیچ یک از کارهایش خارج از این چهارچوب نیست. هنگامی که آدمی در همه‌ی اینها بیندیشد و تأمل کند بی‌شک چنین چیزی سبب افزایش یقین و ایمان و توکل کامل او به خداوند سبحان می‌گردد.

اینها پنج عامل بزرگ‌اند[[175]](#footnote-175) که بیانگر فضیلت و برتری شناختِ نام‌ها و صفات خداوند و شدت نیاز آدمیان بدان است، بلکه می‌توان گفت هیچ نیازی بزرگ‌تر از نیاز بندگان به شناخت پروردگار و آفریننده و مالک و تدبیرکننده‌ی امور و تقدیرکننده‌ی رزق و روزی‌شان نیست؛ خدایی که نمی‌توانند به اندازه‌ی یک چشم بر هم نهادن و حتی کمتر از او بی‌نیاز باشند، و راستی و درستی و پاکیزگی [روح و جان] شان فقط با شناخت و عبادت و ایمان به خدای یگانه متحقق می‌گردد. به همین خاطر بهره‌ی بنده از صلاح و نیکی و شایستگی‌اش به مدح و ثنا، به میزان شناخت و آگاهی او نسبت به پروردگارش [و عمل نمودنش بر این اساس] بستگی دارد، و این نیز منوط به تدبر در نام‌های نیک و صفات والای پروردگار است که در قرآن و سنت صحیح رسول الله نقل شده؛ همچنین بسته به فهم صحیح و درست این نام‌ها و صفات است، بدون آنکه چیزی از آنها را انکار کند یا آن را از مراد و معنایش تحریف نماید، یا به صفتی از صفات آفریدگان شبیه سازد، زیرا خداوند پاک و منزه و مقدس از اینهاست، خداوند عزوجل چنان است که می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: 11].

«چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست».

همه‌ی سپاس و ستایش‌ها از آن اوست که دارای نام‌های نیکو و صفات والا و نعمت‌های عظیم است. مدح و ثنای نیکو از آن اوست، و ما نمی‌توانیم مدح و ثنای او را برشماریم؛ او همانی است که خود بر خود ثنا گفته است.

22- بندگی خداوند به مقتضای آثار نام‌ها و صفات الهی

همچنان سخن درباره‌ی بیان اهمیت ذکر خداوند به وسیله‌ی یاد کردن نام‌ها و صفات او، که در کتاب و سنت رسول الله آمده را ادامه می‌دهیم. در مطالب قبلی برخی نکات زیبا را در این باره بیان کردیم. همچنین از دیگر فوائد شناخت نام‌های نیکوی خداوند و صفات والای او، بندگی خداوند به اقتضای آثارِ این اسماء و صفات است، مانند فروتنی و تسلیم و خشوع و انابه و ترس و بیم و محبت و توکل و دیگر انواع عبادات ظاهری و باطنی. بلکه بی‌شک هر صفتی از صفات پروردگار تبارک و تعالی عبودیتی ویژه بدان تعلق می‌گیرد که از مستلزمات و موجبات علم به آن اسم و صفت، و تحقق بخشیدن به آن علم و آگاهی است، و این اصلی ثابت درباره همه‌ی انواع بندگی‌های است که بر قلب و اعضای آدمی واجب است[[176]](#footnote-176).

توضیح بیشتر این مطلب چنین است که چون آدمی این را دانست که فقط خداوند زیان‌رسان و نفع‌رسان و بخشنده و بازدارنده و آفریننده و روزی‌رسان و زنده‌کننده و میراننده است، نتیجه‌ی این علم و آگاهی این می‌شود که آدمی در درون به خداوند توکل نموده و در بیرون شروط و ثمرات توکل را بروز می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: 58].

«و بر زنده‌ای که نمی‌میرد، توکّل کن».

و یا می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ٢١٧﴾ [الشعراء: 217].

«و بر [خداوند] پیروزمندِ مهربان توکّل کن».

و یا می‌فرماید:

﴿رَّبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذۡهُ وَكِيلٗا ٩﴾ [المزمل: 9].

«پروردگارِ مشرق و مغرب، که هیچ معبودِ [راستینی] جز او نیست. پس او را کارسازِ [خود] گیر».

و یا می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ٨١﴾ [النساء: 81].

«و بر خدا توکل کن. و خداوند [به عنوان] کارساز بس است».

و چون آدمی دانست که خداوند، شنوا و بینا و آگاهی است که اندک ذره‌ای نیز در آسمان‌ها و زمین بر او پوشیده نیست، و اوست که نهان و نهان‌تر را می‌داند، و خیانت چشمان و آنچه را که دل‌ها نهفته می‌دارند می‌داند، و دانست که خداوند در دانش بر همه چیز احاطه دارد، و هر چیزی را دانه دانه سرشماری کرده است و دقیقاً می‌داند؛ هر که این را به نفس خود بقبولاند که خداوند به او آگاه است و او را می‌بیند بر او احاطه دارد نتیجه‌اش آن می‌شود که زبان و اعضاء و تمایلات قلب را از هر آنچه خدا نمی‌پسندد حفظ می‌کند و آنها را در مسیری قرار می‌دهد که خداوند دوست دارد و از آن خشنود می‌گردد.

خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ يَعۡلَم بِأَنَّ ٱللَّهَ يَرَىٰ ١٤﴾ [العلق: 14].

**«آیا ندانست که خدا می**‌**بیند؟».**

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤﴾ [الفجر: 14].

«به راستی پروردگارت در کمینگاه است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ١﴾ [الحجرات: 1].

«و از خداوند پروا بدارید. بی‌گمان خداوند شنوای داناست».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُۚ﴾ [البقرة: 235].

«و بدانید که خداوند آنچه را که در دل‌های شماست، می‌داند، پس از او برحذر باشید».

بی‌تردید این علم در نزد آدمی نتیجه‌اش ترس از خدا و مراقبت او خواهد بود، و از دیگر آثار آن روی آوردن به فرمانبرداری وی و دوری از هر چیزی است که خداوند از آن نهی نموده‌است.

ابن رجب می‌گوید: «شبی مردی در بیابان درصدد فریفتن زنی برآمد آن زن دست ردّ بر سینه مرد زد، مرد گفت: جز ستارگان چیزی ما را نمی‌بیند. زن گفت: پس خالق ستاره کجاست؟»[[177]](#footnote-177) یعنی خدا کجاست؟ آیا او ما را نمی‌بیند؟ این شناخت، آن زن را از ارتکاب گناه و سقوط در آن مهلکه نجات داد.

هر گاه آدمی بداند که خداوند، بی‌نیاز و بخشنده، نیکوکار و مهربان، و دارای احسان گسترده است و با این که بی‌نیاز از بندگانش است به آنان نیکی نموده و نسبت به آنان مهربان است، خیرخواه آنان بوده، و ضرر و زیان را از آنان دور می‌کند و این کار را نه به این خاطر به دست آوردن سودی از سوی بنده یا دور کردن زیانی از سوی آنان، بلکه به خاطر رحمت و احسانی که خود دارد انجام می‌دهد، و این که خداوند آفریده‌هایش را نیافریده که با وجود آنها از تنهایی درآمده و کمی‌اش افزون شود، و یا به کمک آنها عزت و قدرتی به چنگ آورد، و یا به او رزق و روزی رسانند و یا به او منفعتی برسانند و یا از او دفاع کنند، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ٥٧ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾ [الذاريات: 56-58].

«و جنّ و انس را جز برای آن که مرا بندگی کنند نیافریده‌ام (۵۶) از آنان هیچ روزی‌ای نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که به من خوراک بدهند (۵۷) خداوند است که روزی‌دهنده است [همان] توانمندِ استوار».

و یا می‌فرماید:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: 111].

«و بگو: ستایش خداوندی راست که فرزندی برنگرفته و در فرمان روایی او را هیچ شریکی نیست، و از ناتوانی کارسازی ندارد، و چنان که سزاوار است او را به بزرگی یاد کن».

خداوند در سخنی که رسولش از او نقل کرده می‌فرماید: «ای بندگان من! شما توان زیان رسانیدن به مرا ندارید تا زیانم رسانید و توان سود رساندن به مرا ندارید تا به من سودی رسانید»[[178]](#footnote-178).

در نتیجه هر گاه بنده این را دریابد، نیروی امید به خدا و طمع نسبت به آنچه در نزد او است در آدمی به بار می‌نشیند همچنین همه‌ی نیازهایش را به او سپرده، و میزان نیاز و احتیاجش را نزد خداوند اظهار می‌دارد:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥﴾ [فاطر: 15].

«ای مردم، شما به خداوند نیازمندید و خداوند است که بی‌نیاز ستوده است».

امید، انواع بندگی ظاهری و باطنی را به میزان شناخت آدمی و علم او به بار می‌نشاند.

هر گاه آدمی از عدل و انتقام و خشم و عقوبت خداوند مطلع شود چنین چیزی ترس و بیم و حذر و دوری از خشمِ پروردگار را برایش به ثمر می‌رساند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ١٩٦﴾ [البقرة: 196].

«و از خداوند پروا بدارید و بدانید که خداوند سخت کیفر است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّكُمۡ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ٢٠٣﴾ [البقرة: 203].

«و از خداوند پروا بدارید و بدانید که شما نزد او برانگیخته می‌شوید».

و یا می‌فرماید:

﴿فَإِن زَلَلۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡكُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٠٩﴾

[البقرة: 209].

«پس اگر بعد از آن که نشانه‌های روشن برایتان آمد، [از جای] لغزیدید، بدانید که خداوند پیروزمندِ فرزانه است».

و هر گاه که آدمی از جلال و عظمت خدا مطلع شود و دریابد که او از لحاظ ذات و استیلا و مقام بر آفریده‌هایش برتری داشته و بر آنان چیره است، همین مطلب فروتنی و سلطه‌پذیری و محبت و دیگر انواع عبادات را در آدمی به بار می‌نشاند؛ خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٦٢﴾ [الحج: 62].

«این از آن است که خداوند بر حقّ است. و آنچه را به جای او [به نیایش] می‌خوانند باطل است و [از آن] که خداوند بلند مرتبت [و] بزرگ [منزلت] است».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا ٣٤﴾ [النساء: 34].

«خداوند بلند مرتبه‌ی بزرگوار است».

و یا می‌فرماید:

﴿عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ٩﴾ [الرعد: 9].

«به پنهان و پیدا داناست، بزرگِ بلندمرتبه است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ٢٥٥﴾ [البقرة: 255].

«و او بلندمرتبه‌ی بزرگ (قدر) است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [الزمر: 67].

«و خداوند را چنان که سزاوارِ بزرگیِ اوست، ارج ننهادند، و روز قیامت زمین، یکجا در قبضه‌ی [قدرت] اوست. و آسمان‌ها در دستِ [قدرتِ] او درهم نور دیده شوند. او پاک و منزّه است و از آنچه شرک می‌آورند برتر است».

و هنگامی که آدمی به کمال و جمال خداوند آگاهی یابد این شناخت محبّتی خاص و شوقی عظیم به لقای خداوند را در وی پدید می‌آورد، «و هر کس که ملاقات خداوند را دوست بدارد خداوند نیز ملاقات او را دوست می‌دارد»، و شکی نیست که چنین چیزی انواع بسیاری از عبادت‌ها را در آدمی به بار می‌نشاند، و به همین خاطر خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾

[الكهف: 110].

«پس کسی که به لقاءِ پروردگارش امیدوار است باید که کار پسندیده‌ای انجام دهد و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نیاورد».

و بدین ترتیب دانسته می‌شود که تمامی انواع بندگی‌ها به نحوی به مقتضیات اسماء و صفات برمی‌گردد، و به همین خاطر برای هر بنده‌ی مسلمانی بسیار مهم است که پروردگارش را بشناسد و همچنین شناخت صحیحی از نام‌ها و صفاتش به دست آورد، و فراخور این نام‌ها و صفات و آثار آن و تکالیفی که بر دانستن آن مترتب است را بداند. با این کار بهره‌ی آدمی فزونی یافته و نصیبش از خیر کامل می‌گردد.

امام ابوعمر طلمنکی/ می‌گوید: «از جمله‌ی شناخت کامل نام‌ها و صفات خداوند، که باعث می‌شود دعا کننده و حافظ [این نام‌ها] مستحق آنچه پیامبر فرموده شود[[179]](#footnote-179)، شناخت نام‌ها و صفات و فواید و حقایقی است که در بر دارند. کسی که این را نداند معانی این نام‌ها را نیز نخواهد دانست، و با یاد کردن آن از معانی‌اش سودی نخواهد برد»[[180]](#footnote-180).

این امید را به خداوند داریم که ما و شما را در راستای تحقق چنین امری و قیام به انجام آن به بهترین شیوه و نیکوترین حالت موفق گرداند. خداوند شنونده‌ی دعا و شایسته‌ی امید است، او ما را کافی است و بهترین وکیل است.

23- علم به نام‌ها و صفات خداوند و روش اهل سنت در این باره

بی‌گمان از جمله جایگاه‌های والای دین و مقامات والا و عظیم آن، علم به کمالِ پروردگار بخشنده، و آگاهی از متقضیات صفات عظیم و نام‌های نیکوی اوست که در قرآن و سنت بیان گشته‌اند؛ نام‌ها و صفاتی که خداوند خود را بدانها ستوده و بنده و فرستاده‌اش محمد مصطفی او را بدان‌ها تمجید و ثنا گفته است بلکه می‌توان گفت: این علم و ایمان، اصلی از اصول دین و رکنی از ارکان توحید و پایه‌ای از پایه‌های اعتقاد است.

به همین خاطر خداوند در آیات بسیاری از قرآن بندگانش را فراخوانده و آنان را تشویق و ترغیب نموده که اسماء و صفات پروردگار را فراگیرند و نسبت بدان شناختی صحیح و سالم به دست آورند؛ بدون آنکه با تحریف و تعطیل یا وصف چگونگی یا مثال زدن آن با نام‌ها و صفات بندگان، این نام‌ها را از معنا و منظور آن منحرف سازند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾ [الأعراف: 180].

«و خداوند نام‌های نیک دارد. پس به آن [نام‌ها] او را به [دعا] بخوانید و آنان را که در نام‌هایش کج‌روی می‌کنند، رها کنید، [سزای] آنچه را می‌کردند، خواهند دید».

و یا می‌فرماید:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الإسراء: 110].

«بگو: خداوند را بخوانید یا «رحمن» را بخوانید. هر کدام را که بخوانید [نیک است] که خداوند نام‌های نیکو دارد».

و یا می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٢٤﴾ [الحشر: 22-24].

«اوست آن خدایی که معبودِ [راستینی] جز او نیست. داننده‌ی نهان و آشکار. اوست بخشاینده‌ی مهربان (۲۲) اوست خدایی که معبودِ [راستینی] جز او نیست. پادشاهِ پاکِ سالمِ [از هر عیب] ایمنی‌دهنده‌ی نگهبانِ پیروزمندِ جبّار متکبّر. خداوند از آنچه شرک می‌آورند پاک است (۲۳) اوست خداوندِ آفریدگارِ نو آفرین نقشبند. او نام‌های نیک دارد. آنچه در آسمان‌ها و زمین است او را به پاکی یاد می‌کند. و اوست پیروزمندِ فرزانه».

و یا می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّۖ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا ١٢﴾ [الطلاق: 12].

«خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین [نیز] مانند آنها را [آفریده است]. فرمانِ [خداوند] بین آنها (آسمان‌ها و زمین) فرود می‌آید تا بدانید که خداوند بر هر کاری تواناست. و آن که خداوند در دانش بر همه چیز احاطه دارد».

و یا می‌فرماید:

﴿فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٠٩﴾ [البقرة: 209].

«بدانید که خداوند پیروزمندِ فرزانه است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ٢٣١﴾ [البقرة: 231].

«و بدانید که خدا به همه چیز داناست».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٢٣٣﴾ [البقرة: 233].

«و بدانید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ٢٣٥﴾ [البقرة: 235].

«و بدانید که خداوند آمرزنده‌ی بردبار است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٢٤٤﴾ [البقرة: 244].

«و بدانید که خداوند شنوای داناست».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٦٧﴾ [البقرة: 267].

«و بدانید که خداوند بی‌نیاز ستوده است».

و یا می‌فرماید:

﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٩٨﴾ [المائدة: 98].

«بدانید که خداوند سخت کیفر است و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است».

و یا می‌فرماید:

﴿فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَىٰكُمۡۚ نِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ٤٠﴾ [الأنفال: 40].

«بدانید که خداوند مولای شماست، چه نیکو مولایی و چه نیک یاوری است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ١٩٤﴾ [البقرة: 194].

«بدانید که خدا با پرهیزگاران است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ فَٱحۡذَرُوهُۚ﴾ [البقرة: 235].

«و بدانید که خداوند آنچه را که در دل‌های شماست، می‌داند، پس از او بر حذر باشید».

و یا می‌فرماید:

﴿فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [محمد: 19].

«پس بدان که معبود [راستینی] جز خدا نیست».

و آیات بسیاری در همین مفهوم وجود دارد.

بی‌شک این آیات و آنچه در این معنا و مفهوم آمده به روشنی و وضوح بیانگر بزرگی قدر و منزلت علم و آگاهی به نام‌های نیکو و صفات والای خداوند تبارک و تعالی مطابق آنچه در نصوص، و در پرتو آنچه در ادله نقل گردیده، است. در این باره نباید از چارچوب قرآن و سنت صحیح نبوی تجاوز کرد زیرا نام‌ها و صفات پروردگار توقیفی‌اند و جز از طریق آنچه در کتاب و سنت بیان شده راهی برای علم و آگاهی و شناخت آنها وجود ندارد، چنانکه امام احمد می‌فرماید: «خداوند تنها بر اساس آنچه خودش و پیامبرش توصیف کرده‌اند، وصف می‌شود، و در این باره از چارچوب قرآن و سنت تجاوز نمی‌شود»[[181]](#footnote-181).

ابن عبدالبر/ می‌گوید: «تنها آن بخش از نام‌ها و صفات خداوند جزو عقیده به شمار می‌آید که در کتاب خداوند بدان تصریح شده یا بیان آن از سوی رسول به اثبات رسیده یا امت اسلامی بر آن اجماع نموده‌اند، و اخبار آحادی که درباره‌ی این نام‌ها یا بخشی از آن وارد شده پذیرفته می‌شود و درباره‌ی آن مناظره نمی‌شود»[[182]](#footnote-182).

توصیف خداوند بر پایه‌ی توصیفات خودش و توصیفات فرستاده‌اش از اصول ایمان راسخ، و پایه‌های عظیم آن به شمار می‌آید که ایمان جز با آن بر پا نمی‌گردد. لذا کسی که چیزی از صفات خداوند سبحان را نفی و انکار کند مؤمن نیست، و همچنین کسی که صفات خدا را تعطیل نماید یا آن را به صفات دیگر آفریده‌ها تشبیه کند مؤمن نیست. خداوند از آنچه [او را] وصف می‌کنند پاک [و منزه] است، و از آنچه آنان می‌گویند، بسیار به دور و بسیار والاتر است.

نعیم بن حماد خزاعی (استاد امام بخاری)/ می‌گوید: «هر کس خداوند را با مخلوقاتش تشبیه کند، کفر ورزیده است و هر کس اوصافی را انکار کند که خداوند خودش را بدان‌ها توصیف نموده، کافر شده است. و در اوصاف خداوند توسط خدا و پیامبرش، هیچ تشبیهی وجود ندارد»[[183]](#footnote-183).

به همین سبب، مذهب اهل سنت و جماعت در این زمینه بر دو اصل بزرگ و دو پایه‌ی استوار بر پا شده است که عبارتند از:

1. اثبات [نام‌ها و صفات] بدون تشبیه،
2. منزه دانستنِ بدونِ تعطیل. آنان صفات خداوند را به صفات آفریده‌هایش تشبیه نمی‌کنند، همچنان که ذات خداوند را به ذات مخلوقاتش تشبیه نمی‌کنند و صفات کمال و جلال خداوند که در قرآن و سنت رسول الله بیان شده را نفی نمی‌کنند، بلکه ایمان دارند به این که هیچ چیز شبیه خداوند نیست و او شنوا و بیناست.

بر هر مسلمانی واجب است که در این موضوع مهم پای بند نص و متن کتاب و سنت باشد آن هم بدون هیچ افزودن یا کاستنی، بلکه بدانچه در این دو منبع بیان شده ایمان داشته و کلمات را از جایگاهشان تغییر نمی‌دهد، و در نام‌ها و آیاتش دچار إلحاد نمی‌شود، و برای صفاتش کیفیتی قائل نمی‌شود و آن را به چیزی از صفات آفریده‌هایش تشبیه نمی‌کند، زیرا خداوند همانند و شبیه و شریکی ندارد، و با مخلوقاتش مقایسه نمی‌شود، و این خداوند است که به خود و دیگران آگاه است، و از آفریده‌هایش در سخن گفتن راستگوتر و صادق‌تر است، و همچنین فرستاده‌هایش که خبر از این صفات او داده‌اند افرادی راستگو و تصدیق شده‌اند، برخلاف کسانی که از روی ناآگاهی و جهل مطالبی را به خداوند نسبت می‌دهند، به همین خاطر خداوند متعال می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٨٢﴾ [الصافات: 180-182].

«پاک و منزّه است پروردگارت، پروردگارِ شکوهمند، از آنچه [کافران] وصف می‌کنند (۱۸۰) و سلام بر رسولان (۱۸۱) و ستایش خدای راست، پروردگارِ جهانیان».

خداوند خود را از آنچه که مخالفان پیامبران او را بدان توصیف می‌کنند پاک و منزه اعلان می‌کند و بر پیامبران، به خاطر پاک بودن آنچه درباره‌ی او می‌گویند از هر نقص و عیبی، سلام می‌فرستد. به همین خاطر اهل سنت و جماعت پیرو محمد و ابراهیم و موسی و عیسی و دیگر انبیای الهی -درود و سلام خدا بر همه‌ی آنان باد- می‌باشند، و صفات کمال و جلالی را که پیامبران الهی برای پروردگارشان بیان داشته‌اند تصدیق می‌کنند مانند این که خداوند بندگانش را تکریم نموده و بدانان محبت و شفقت دارد، و بر بندگانش چیره و برتر، و بر عرشش مستقر است، و هم چنین دیگر صفات والا و ارجمند پروردگار که [از زبان پیامبران] بیان شده است را تصدیق می‌کنند. آنان به آنچه خدای سبحان در کتابش فرموده و از پیامبرش به اثبات رسیده ایمان دارند، و نام‌ها و صفات را همان گونه که وارد شده‌اند، بدون وارد شدن به بحث چگونگی و کیفیت، یا باور داشتن به شباهت و همانندی این صفات با صفات بندگان یا تأویلی که موجب تعطیل صفات پروردگار شود، به کار می‌گیرند و بدان اقرار می‌کنند، و سنت محمدی و راه و روش نیک برایشان کافی است و به بدعت‌ها و امیال و گرایشات کشنده و گمراه‌کننده روی نمی‌آورند به همین سبب منازل و درجات عالی را در دنیا و آخرت به دست آورده‌اند[[184]](#footnote-184).

خداوند پیروی نیک از ایشان و حرکت بر راه و روش آنان و همگام شدن با آنان را روزی ما و شما گرداند چرا که او شنونده [ی دعا] و پاسخگو [ی آن] و نزدیک است.

24- توصیف نام‌های خداوند به «نیکو بودن» و معنای این توصیف

بی‌تردید در قرآن کریم تشویق و ترغیب درخصوص نام بردن از الله و خواندن وی با نام‌های نیکو و بزرگش، و همچنین هشدار شدید از [پیمودن] راه آنان که در نام‌هایش کجروی می‌کنند، بیان شده است. هم چنین نقل شده که خداوند کسانی را که در این راه دچار کجروی شوند مورد حساب و کتاب تند و سختی قرار می‌دهد. این مطالب در این سخن خداوند آمده که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾ [الأعراف: 180].

«نیکوترین صفات به خدا اختصاص دارد، پس به همان صفات خدای را بخوانید و کسانی را که در مورد صفاتش کجروی می‌کنند، واگذارید؛ که به زودی به سبب کردارشان مجازات خواهند شد».

از این رو این آیه بر هر مسلمانی تأکید می‌کند که به نام‌های نیکوی خداوند اهمیت داده و آن چنان درک و دریافت صحیحی از آن به چنگ آورد که از راه آنان که در مورد صفاتش دچار کجروی شده‌اند دور گردد؛ راه کسانی که این آیه آنان را این گونه می‌ترساند: «به زودی به سبب کردارشان مجازات خواهند شد». و در آیه‌ی دیگری این چنین آنان را می‌ترساند که:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا لَا يَخۡفَوۡنَ عَلَيۡنَآۗ أَفَمَن يُلۡقَىٰ فِي ٱلنَّارِ خَيۡرٌ أَم مَّن يَأۡتِيٓ ءَامِنٗا يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ ٱعۡمَلُواْ مَا شِئۡتُمۡ إِنَّهُۥ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ ٤٠﴾ [فصلت: 40].

«کسانی که در مورد آیات ما کجروی می‌کنند، بر ما پوشیده نخواهند بود؛ آیا آن کس که به آتش [دوزخ] انداخته شود، بهتر است یا کسی که در روز رستاخیز ایمن [از عذاب] است؟ هر چه می‌خواهید عمل کنید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست».

و إلحاد در نام‌های خدا، إلحاد در آیات اوست[[185]](#footnote-185).

بی‌تردید آیه‌ی کریمه‌ی نخست، بیانگر آن است که همه‌ی نام‌های خداوند «نیکوترین و زیباترین» است زیرا خداوند به سبب کمال و جلال و جمال و عظمتش تنها با زیباترین و نیکوترین نام‌ها، نامیده می‌شود، همچنان که تنها با زیباترین و نیکوترین صفات توصیف می‌شود و تنها با کامل‌ترین و زیباترین و پاک‌ترین ستایش‌ها و تمجیدها، ستوده می‌شود؛ بر این اساس، نام‌های خداوند نیکوترین و کامل‌ترین نام‌ها هستند، و در میان نام‌ها نیکوتر از آنها وجود ندارد، و جز همین نام‌ها، نام دیگری جای آنها را نمی‌گیرد و مفهوم و معنای آنها را ادا نمی‌کند. خداوند تبارک و تعالی در چهار موضع در قرآن کریم نام‌هایش را به «نیکوترین بودن» توصیف می‌کند، آیه‌ی نخست پیشتر بیان شد (اعراف:180)، و همچنین در این آیه:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الإسراء: 110].

«بگو: خداوند را بخوانید یا «رحمن» را بخوانید. هر کدام را که بخوانید [نیک است] که خداوند نام‌های نیکو دارد».

و یا می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ٨﴾ [طه: 8].

«خداوند است که هیچ معبود [راستینی] جز او نیست. او نام‌های نیکو دارد».

و یا می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحشر: 24].

«او خداوندی است که طرّاح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نام‌های نیک و زیبا است».

این چهار آیه در قرآن است که در آن، نام‌های خداوند تبارک و تعالی به این صفت شکوهمند توصیف شده‌اند. حُسنی در لغت جمع أحسن (نیکوتر) است، و نه جمع حسن (نیکو). بنابراین، این نام‌ها نیکوترین و کامل‌ترین و بزرگ‌ترین نام‌ها هستند، همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰۚ﴾ [النحل: 60].

«و صفت برتر از آنِ خدا است».

یعنی در ذات و اسماء و صفاتش والاترین کمال را داراست و به همین خاطر نام‌هایش نیکوترین و زیباترین نام‌ها است.

بی‌شک نام‌های خداوند نیکوترینند زیرا بیانگر والاترین صفت کمال برای خداوندند، زیرا اگر آنها بر صفتی دلالت نمی‌کردند و تنها مجرد اسم خاص می‌بودند متصف به «نیکوترین» نمی‌شدند، و [در عین حال] اگر بر صفتی دلالت می‌کردند که صفت کمال نمی‌بود باز هم «نیکوترین» نبودند، و اگر بر صفتی دلالت می‌کردند که صفت کمال نمی‌بود آنگاه یا صفتی می‌بود که نقصی در آن است یا صفتی که میان تعریف و تمجید از یک سو و رد و نکوهش از سوی دیگر در نوسان بود (یعنی گاه مدح و گاه ذم می‌بود). که در این حالت هم «نیکوترین» نبود. بنابراین، همه‌ی نام‌های خداوند بیانگر صفات کمال و جلال برای پروردگار تبارک و تعالی هستند، و هر نام بیانگر معنا و مفهوم صفتی است که نامِ دیگر آن معنا و مفهوم را نمی‌رساند[[186]](#footnote-186). به عنوان مثال [نام] الرّحمن دلالت بر صفت رحمت دارد، و العزیز بیانگر صفت عزت خداوند است. و الخالق صفت خلق و آفرینش را می‌نمایاند، و الکریم به صفت کرم و بخشندگی اشاره دارد، و المحسن گواه بر صفت احسان است؛ به این ترتیب همه‌ی نام‌ها در دلالت بر پروردگار تبارک و تعالی متفق‌اند. به همین خاطر این اسم‌ها از حیث دلالت‌شان بر ذات خداوند، نام‌هایی مترادف‌اند، و از نظر دلالت‌شان بر صفات، اوصافی گوناگون و متفاوت هستند، زیرا هر نام از آنها بر معنای خاصی دلالت می‌کند که از آن گرفته شده است.

علامه ابن قیم/ می‌گوید: «نام‌های خداوند تبارک و تعالی، همه نام‌های ستایش‌اند، و اگر اینها صرفا الفاظی بودند که معنا و مفهومی نداشتند بیانگر مدح نبودند، و این در حالی است که خداوند همه‌ی آنها را به «نیکوترین و زیباترین بودن» توصیف نموده و می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾ [الأعراف: 180].

«نیکوترین صفات به خدا اختصاص دارد، پس به همان صفات خدای را بخوانید و کسانی را که در مورد صفاتش کجروی می‌کنند، واگذارید؛ که به زودی به سبب کردارشان مجازات خواهند شد».

اینها به خاطر صِرْفِ لفظ، حُسنی (نیکوترین و زیباترین) نیستند، بلکه به خاطر دلالت‌شان بر اوصاف کمال این گونه توصیف شده‌اند. به همین خاطر وقتی عربی شنید که یک قاری چنین تلاوت می‌کند که: ﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ﴾ ﴿وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾، گفت: این سخن خدا نیست، تلاوت‌کننده گفت: آیا سخن خدا را دروغ می‌پنداری؟ آن عرب گفت: خیر، اما این جزو سخن خدا نیست، تلاوت‌کننده دوباره محفوظاتش را تکرار کرد و چنین تلاوت کرد:

﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٣٨﴾ [المائدة: 38].

آن عرب بادیه‌نشین گفت: حال درست تلاوت کردی، زیرا عزت ورزید و حکم نمود و [دستور به] قطع [دست دزد] کرد، و اگر می‌پوشید و رحم می‌کرد دیگر قطع نمی‌کرد. و به همین خاطر وقتی که آیه‌ی رحمت با اسم بردن از عذاب یا برعکس آیه‌ی عذاب با اسم بردن از رحمت پایان یابد ناهماهنگی سخن و عدم نظم و ترتیب آن آشکار می‌گردد»[[187]](#footnote-187).

بدین ترتیب روشن می‌گردد که فهم نام‌های نیکوی خداوند و علم به معانی و مفاهیم آنها پایه و اساسی گریزناپذیر برای محقق سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ﴾ [الأعراف: 180].

«و خداوند نام‌های نیک دارد. پس به آن [نام‌ها] او را به [دعا] بخوانید».

فراخواندن خداوند با نام‌هایش که خداوند در این آیه بدان دستور داده تنها زمانی عملی می‌شود که دعاکننده مفاهیم نام‌هایی را که با آنها خداوند را به دعا می‌خواند و نام می‌برد و یاد می‌کند، بداند و از آنها آگاه باشد. بنابراین اگر دعاکننده به معانی آنها عالم نباشد در دعایش نامی را در غیر جای خودش قرار می‌دهد، مانند این که در پایان درخواستِ رحمت از نامی که متضمن عذاب است نام می‌برد و یا عکس. اینجاست که ناسازگاری سخن و عدم نظم آن آشکار می‌شود. هر کس که در دعاهای وارد شده در قرآن یا سنت پیامبر تأمل نماید می‌بیند در هر کدام از این دعاها که به نامی از نام‌های نیکوی خداوند پایان یافته حتماً ارتباط و تناسبی میان دعای مورد نظر و نام مطرح شده در آن وجود دارد، مانند این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٢٧﴾ [البقرة: 127].

«پروردگارا، از ما بپذیر. همانا که تویی شنوای دانا».

و یا می‌فرماید:

﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ١٠٩﴾ [المؤمنون: 109].

«پروردگارا، ایمان آورده‌ایم، پس ما را بیامرز و به ما رحمت آور و تو بهترین بخشایندگانی».

و یا می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا ٱفۡتَحۡ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَ قَوۡمِنَا بِٱلۡحَقِّ وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡفَٰتِحِينَ ٨٩﴾ [الأعراف: 89].

«پروردگارا، بین ما و قوممان به راستی داوری کن و تو بهترین داورانی».

و آیات دیگری مانند این.

سپس نام بردن و خواندن خداوند توسط نام‌هایش شامل: خواندنِ درخواست و نیاز، خواندنِ تمجید و مدح و خواندنِ از سر بندگی و عبودیت است. ابن قیم/ در بیان این موضوع می‌گوید: «خداوند سبحان بندگانش را فرا می‌خواند که او را با نام‌ها و صفاتش شناخته و ثنا گویند، و بهره‌ی خود از عبادت را از این نام‌ها برگیرند. خداوند کسانی را که نام‌ها و صفاتش را مراعات کنند دوست می‌دارد. خداوند دانا است و هر دانایی را دوست دارد، او سخاوتمند است و هر سخاوتمندی را دوست دارد، او فردِ یگانه است و فرد (وتر) را دوست دارد، او زیباست و زیبایی را دوست دارد، او عفو کرده و می‌بخشد و بخشش و اهل آن را دوست دارد، او با شرم و حیاء است و اهل شرم و حیاء را دوست دارد، نیکوکار است و نیکوکاران را دوست دارد، سپاسگزار است و سپاسگزاران را دوست دارد، صبور است و صابران را دوست دارد، بردبار است و اهل حلم و بردباری را دوست دارد ...»[[188]](#footnote-188).

همچنین از مهمترین مطالبی که شایسته است شخص مسلمان در این موضوع بدان توجه کند، پرهیز شدید از کجروی و انحراف در نام‌های الهی است، یعنی راه کسانی که خداوند در این آیه آنان را تهدید کرده که به زودی جزای آنچه را که انجام می‌دادند خواهند دید. این کجروان گروه‌ها و دسته‌هایی گوناگون هستند که در وصف الحاد و انحراف یکی هستند، اما راه‌هایشان است که آنان را از هم جدا می‌کند. ان شاءالله مبحث بعدی درباره‌ی این موضوع خواهد بود.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

25- هشدار درباره‌ی کجروی و انحراف در نام‌های الله

پیشتر سخن درباره‌ی این کلام خداوند تبارک و تعالی بود که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾ [الأعراف: 180].

«و خداوند نام‌های نیک دارد. پس به آن [نام‌ها] او را به [دعا] بخوانید و آنان را که در نام‌هایش کجروی می‌کنند، رها کنید، [سزای] آنچه را می‌کردند، خواهند دید».

توضیح معنای بخشی از این آیه که هشدار درباره‌ی الحاد در نام‌های الله است باقی مانده است. این بخش از آیه منحرفان را تهدید می‌کند که خداوند به زودی آنان را به خاطر کارهایشان مجازات می‌کند و آنان را به سبب آن به شدت مورد بازخواست قرار می‌دهد، چرا که خداوند مهلت می‌دهد اما اهمال نمی‌کند.

خداوند در این آیه، منحرفان در نام‌هایش را با دو تهدید می‌ترساند:

نخست: بیان صیغه‌ی امر در این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿وَذَرُواْ﴾ (رها کنید)، که بیانگر ارعاب و تهدید است.

دوم: این که می‌فرماید: ﴿سَيُجۡزَوۡنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٨٠﴾ «به زودی به سبب کردارشان مجازات خواهند شد». إلحاد در لغت یعنی انحراف و کجی، کلمه‌ی لحد قبر از آن مشتق شده است، لحد شکافی در پهلوی قبر است که مایل از وسط آن است، و ملحد در دین یعنی: کسی که از حق به سمت باطل منحرف شده است. ابن سکّیت می‌گوید: «ملحد کسی است که از حق کناره‌گیری کرده و چیزهایی به آن می‌افزاید که جزو آن نیستند»[[189]](#footnote-189).

الحاد در نام‌های خداوند به معنی کج کردن و منحرف ساختن معانی و حقایق اسم‌ها از حقیقت آنها است. الحاد انواع متعددی دارد که این وصف آنها را گرد خود می‌آورد، و وقتی که خداوند در این آیه از الحاد در نام‌هایش به شدت بر حذر می‌دارد این خود تأکیدی است برای شخص مسلمان که الحاد در نام‌ها و انواع آن را بشناسد تا مبادا گرفتار آن شود، همچنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَلِتَسۡتَبِينَ سَبِيلُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٥٥﴾ [الأنعام: 55].

«و آیات را بدین سان به روشنی بیان می‌کنیم تا راه مجرمان روشن شود».

یعنی آن را برای مردم روشن می‌کنیم تا از آن برحذر باشند و احتیاط پیشه کنند، و گفته شده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تَعلَّم الشرَّلا للشرِّو لكن لتَوَقِّيه |  | فإِنَّ مَنْ لم يعرف الشرَّ من النَّاس يَقَع فيه |

شر را بیاموز، نه برای خود شر، بلکه برای پرهیز از آن، زیرا کسی که شر را نشناخته است لاجرم در آن خواهد افتاد.

إلحاد در نام‌ها و صفات خدا همانطور که پیشتر بیان شد انواعی دارد[[190]](#footnote-190):

1. این که نام‌های بت‌ها را بر اساس نام‌های خداوند نامگذاری کنند، مانند این که مشرکان «لات» را از الله، و «عزی» را از عزیز، و «منات» را از منان گرفته بودند، ابن جریر در تفسیر این سخن خداوند: ﴿وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ﴾ می‌گوید: «منظور از آن مشرکان است؛ الحاد آنان در نام‌های الله این چنین بود که نام‌های خداوند را تحریف می‌کردند، سپس آن نام‌های تحریف شده را بر بت‌هایشان می‌گذاشتند، و آن را کم و زیاد می‌کردند؛ یکی از بت‌ها را لات می‌نامیدند و این نام را از یکی از نام‌های خدا که همان الله است می‌گرفتند و بت دیگر را عزی می‌نامیدند و این نام را از یکی دیگر از نام‌های خدا که همان عزیز است می‌گرفتند»[[191]](#footnote-191) سپس از مجاهد درباره‌ی معنای این آیه روایت کرده که گفت: «آنها (مشرکان) عزی را از عزیز، و لات را از الله گرفته بودند».

این إلحادی حقیقی است زیرا آنان نام‌های خداوند را بر بت‌ها و خدایگان دروغین خود می‌نهادند.

1. توصیف خداوند به صفاتی که شایسته‌ی جلال و کمالش نیست؛ نام‌های نیکوی خداوند توقیفی هستند، [یعنی] هیچ کس حق ندارد در این باره از آنچه قرآن و سنت نبوی بیان داشته پا را فراتر بنهد؛ به همین سبب هر کس چیزی بدان بیفزاید که از آن نیست دچار الحاد در نام‌های الله شده است. أعمش رحمه الله در تفسیر آیه‌ی پیشین می‌گوید: «تفسیرش چنین است: چیزهایی را بدان می‌افزایند که از آن نیست»[[192]](#footnote-192).

از جمله صفاتی که شایسته‌ی خداوند نیست، پدر نامیدن او توسط نصرانیان و «علت فاعله بالطبع» نامیدن وی توسط فلاسفه است. همچنین «مهندس هستی» نامیدن وی توسط برخی از گمراهان... همه‌ی این‌ها الحاد در نام‌های الله است.

1. تعطیل نام‌های الله از معانی آن و منکر شدن حقیقت نام‌های الله، چنانکه ابن عباس رضی الله عنهما این نوع را «إلحاد تکذیب» می‌نامد[[193]](#footnote-193). تردیدی در این نیست که هر کس معانی این نام‌ها را نپذیرد و منکر حقایق آنها شود در واقع این نام‌ها را تکذیب کرده و ملحد در نام‌های الله است. در همین راستا است سخن [فرقه‌ی] معطّله که می‌گویند: این نام‌ها الفاظی مجرد هستند که بر معنا و مفهوم خاصی دلالت نمی‌کنند و صفاتی را در بر نمی‌گیرند. آنان (معطله) نام‌های سمیع و بصیر و حی و رحیم را برای خدا به کار می‌برند اما می‌گویند: خداوند حیّ است بدون حیات، و سمیع است بدون سمع، و بصیر است بدون بصر، و رحمان است بدون رحمت؛ خداوند از آنچه درباره‌اش می‌گویند بسیار والاتر است و از توصیفِ آنان مبرّ است. شکی نیست که این نحوه‌ی برداشت آنان الحاد در نام‌های الله است، از سوی دیگر، خود این تعطیل کنندگان صفات در این تعطیل به گروه‌هایی چند تقسیم می‌شوند؛ برخی به طور جزئی دچار تعطیل می‌شوند به این معنی که بعضی از نام‌ها را تعطیل کرده و برخی از نام‌ها را اثبات می‌کنند. دسته‌ای دیگر همه‌ی نام‌ها را تعطیل می‌کنند، به این معنا که هیچ صفتی را که نام‌های نیکوی خداوند بیانگر آن است، اثبات نمی‌کنند. هر کس چیزی از صفاتی را که خداوند برای خود اثبات نموده، یا فرستاده‌اش او را بدان توصیف کرده انکار نماید دچار الحاد در نام‌های الله شده، و به میزان این انکار از این الحاد بهره می‌برد. (هر چه انکار شدیدتر باشد الحاد شدیدتر است).
2. تشبیه صفات عظیم و کاملی که تنها شایسته‌ی جلال و جمال خداوند است و در نام‌های الله آمده به صفات مخلوقات؛ خداوند بسیار والاتر و برتر از آن چیزی است که [فرقه‌ی] مشبّهه می‌گویند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: 11].

«چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست».

و یا می‌فرماید:

﴿هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ٦٥﴾ [مريم: 65].

«آیا همنامی برای او می‌شناسی؟».

خداوند پاک و منزه همنام و نظیری ندارد و بی‌همتاست. او -سبحانه و تعالی- شبیه چیزی از آفریده‌هایش نیست و چیزی از آفریده‌هایش نیز شبیه او نیست. چنانکه امام احمد/ می‌گوید او (تشبیه کننده) کسی است که می‌گوید: «دست خداوند هم چون دست من است، و گوش او هم چون گوش من، و چشم او هم چون چشم من است. خداوند بسیار والاتر از آن چیزی است که مشبّهه می‌گویند»[[194]](#footnote-194).

اما هر آن که نام‌ها و صفات خداوند را به شکلی که سزاوار جلال و کمال خداوند است بپذیرد و اثبات کند مبرّا از تشبیه، و سالم از تعطیل است.

اینها چهار نوع از الحاد در نام‌های نیکوی خداوند است که گروه‌هایی از باطل‌گرایان گرفتار همه یا قسمتی از آن شده‌اند. خداوند ما را از در افتادن در چنین ورطه‌ای محافظت کند و با لطف و کرمش ما را از هر گمراهی و باطلی مصون دارد. خداوند پیروان و وارثان پیامبرانش را که قیام‌کننده به سنت او هستند از گرفتار شدن در این ورطه‌ها نجات داده است. اینان خداوند را جز به آنچه که خود را بدان توصیف نموده و یا پیامبرش او را بدان توصیف کرده، توصیف نمی‌کنند و صفات خدا را انکار نمی‌کنند و او را به صفات آفریده‌هایش تشبیه نمی‌کنند. آن‌ها از آنچه درباره‌ی خداوند نازل شده چه از نظر لفظ و چه معنا، منحرف نمی‌شوند، بلکه نام‌ها و صفات را برای او اثبات می‌کنند و مشابهت به آفریده‌ها را از او نفی می‌کنند. اثبات‌شان تهی از تشبیه، و تنزیه‌شان عاری از تعطیل است[[195]](#footnote-195)، همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: 11].

«چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست».

با این آیه‌ی کریمه سخن را به پایان می‌رسانیم در حالی که خدای را سپاسگزاریم و او را بدانچه که سزاوار آن است می‌ستاییم و بدانچه خود را بدان ستوده ثنا می‌گوییم، ستایشی بسیار و پاک و خجسته، چنانکه پروردگارمان دوست دارد و خشنود می‌گردد.

26- تأمل در نام‌ها و صفات خداوند و عدم تعطیل آن و تاثیر عظیم آن بر بنده

پوشیده نیست که نیاز آدمیان به شناخت پروردگار و آفریننده و فرمانروایشان بزرگ‌ترینِ نیازهاست، و ضرورت‌شان به چنین شناختی بزرگترین ضرورت‌هاست. هر چه آدمی به نام‌های پروردگارش و صفات کمال و جلال که سزاوار اوست آگاه‌تر باشد و همچنین نسبت به نقائص و عیوبی که باید خدا را از آنها مبرّا و منزه بداند شناخت بیشتری داشته باشد بهره‌اش از تمجید خداوند و نصیبش از ستایش [او] به همان اندازه خواهد بود. راه رسیدن به این خواسته‌ی مهم و هدف شریف این است که آدمی در نام‌های نیکوی خداوند که در قرآن و سنت نقل شده بیندیشد و در مورد تک‌تک این نام‌ها تدبر نماید و معنا و مفهومی را برای هر اسم در نظر بگیرد که لایق و سزاوار جلال و کمال و عظمت پروردگار باشد، و معتقد باشد که این کمال و عظمت بی‌پایان است و به این مطلب ایمان داشته باشد که هر آنچه این کمال را به هر وجهی نقص کند خداوند از این نقص پاک و مبراست، و هر آنچه در توانش هست در راه معرفت نام‌ها و صفات خداوند به کار گیرد و این موضوع عظیم و ارجمند را از مهم‌ترین مسائل و در رأس توجه و در ابتدای هر چیزی قرار دهد تا بیشترین نصیب از خیر را به چنگ آورد.

امامان بخاری و مسلم از ام ‌المؤمنین عائشهل روایت کرده‌اند که نبی اکرم مردی را به عنوان فرمانده یک دسته‌ی نظامی، تعیین و اعزام کرد. او که نماز را برای یارانش امامت می‌کرد، قرائت‌اش را با ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ به پایان می‌رساند. آنان هنگام بازگشت، مسئله را برای پیامبر بازگو کردند. پیامبر خدا فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می‌کند». از او پرسیدند؛ گفت: چون در این سوره، صفت خدای رحمان، بیان شده است لذا دوست دارم آن را بخوانم. نبی اکرم فرمود: «به او بگویید که خداوند هم او را دوست دارد»[[196]](#footnote-196).

این سوره کریمه به ذکر اوصاف رحمن و صفات کمال و جلال او اختصاص داده شده است لذا این صحابی دوست داشت که بسیار آن را تلاوت کند و به همین خاطر وقتی که پیامبر از او پرسید که چرا پیوسته این سوره را تلاوت می‌کند، در پاسخ گفت: چون در این سوره صفت خدای رحمان بیان شده است لذا دوست دارم آن را بخوانم. پیامبر فرمود: «به او بگویید که خداوند هم او را دوست دارد» و در روایتی دیگر آمده که پیامبر فرمودند: «محبت تو بدان، تو را وارد بهشت می‌کند».

این سخن بیانگر آن است که محبت آدمی به صفات رحمن و یادآوری مداوم این صفات و پیش چشم آوردن معانی و مفاهیم ارزشمند آن که سزاوار و شایسته‌ی کمال و جلال پروردگار است و اندیشیدن در معانی آنها سببی بزرگ از اسباب ورود به بهشت، و رسیدن به خشنودی و محبت پروردگار است، چنانکه در داستان آن صحابی جلیل اتفاق افتاد.

بی‌تردید بر هر مسلمانی واجب است که پای بند تمامی صفات وارده در کتاب و سنت بوده و در برابرشان موضع رضایت و قبول و تسلیم را داشته باشد، آنطور که امام زهری/ می‌گوید: «پیام از سوی خدا، و ابلاغ بر عهده‌ی پیامبر، و تسلیم شدن بر عهده‌ی ما است»[[197]](#footnote-197). و برای هیچ مسلمانی -که الله را آنطور که شایسته است بزرگ می‌دارد- جایز نیست در برابر هیچ‌یک از نام‌ها و صفات موضع تکذیب یا تقبیح یا تعطیل یا چیزی شبیه اینها داشته باشد.

عبدالرزاق از معمر، از ابن طاوس، از پدرش، از ابن عباس نقل کرده که گفت: «او مردی را دید که هنگام شنیدن حدیثی از پیامبر درباره‌ی صفات، به سبب انکارِ آن از جای برجست. ابن عباس گفت: از چه می‌ترسند؟ محکمش را می‌پذیرند و به واسطه‌ی متشابهش هلاک می‌شوند»[[198]](#footnote-198).

صفات خداوند در قرآن و سنت جزو محکمات است، با این همه این مرد به خاطر کمی علم و ضعف قدرت تمییزش موضوع بر او مشتبه شد لذا آن را زشت و منکر دانست، ابن عباس نیز کار او را زشت دانست و بیان کرد که زشت دانستنِ او، وسیله‌ی هلاکش است.

بدین ترتیب روشن می‌شود که آنچه درخصوص نام‌ها و صفات پروردگار واجب و لازم است همان تسلیم و پذیرش است، و این که فرد مسلمان به شدت از راه کسانی که در ورطه‌ی کجروی و انحراف در نام‌ها و صفات خدا گرفتار می‌شوند حذر کند، تفاوتی ندارد که این انحراف به صورت تعطیلِ آنها یا تکذیب برخی از آنها یا تحریف معانی آنها یا تشبیه آن به صفات آفریده‌ها یا دیگر راه‌های گمراهی باشد؛ خداوند والا و بلندمرتبه است و [از آنچه می‌گویند] پاک و منزه است.

روش اهل سنت و جماعت در این موضوع عظیم چنین است: اثبات آن صفات کمال و جلال که خداوند برای خود اثبات نموده یا پیامبرش برای وی اثبات کرده، بدون تحریف یا تعطیل، و بدون ذکر کیفیت یا تشبیه نمودن، و نفی آن نقص‌ها و معایبی که خداوند آن را از خود نفی نموده و پیامبرش نیز از او نفی کرده است، و در این باره از قرآن و حدیث پا را فراتر نمی‌گذارند.

بی‌تردید این راه و روش والا، آثار بسیاری در صَلاح و استقامت آدمی و ترس او از پروردگارش و مراقبت او دارد، زیرا هر چه آدمی نسبت به الله و نام‌ها و صفات وی آگاه‌تر باشد، بیشتر از خدا می‌ترسد و بیشتر از او درخواست می‌نماید و بدو نزدیک‌تر می‌شود.

اما کسی که از در مخالفت با این روش درآید و از این جاده منحرف شود و راه منحرفان در اسماء و صفات الهی را بپیماید، این کار نه تنها او را از شناخت پروردگار و آفریننده‌اش دور می‌کند بلکه ضعیف‌ترین مردم در شناخت پروردگار و کم‌تقواترین آنان خواهد بود.

به همین خاطر ابن قیم/ پس از آن که بیان می‌کند تفاوت مردم در شناخت خداوند به تفاوت آنان در شناخت نصوص و فهم آن، و تفاوت آنان در شناخت بطلان شبهاتی که مخالف حقایق این نام‌ها است، بازمی‌گردد، می‌گوید: «و می‌بینی که ضعیف‌ترین مردم از لحاظ بصیرت اهل کلامِ باطل و نکوهیده‌اند، یعنی کسانی که سلف امت، آنان را به خاطر نا آگاهی‌شان نسبت به نصوص و معانی آنها نکوهش کرده‌اند و شبهات پوچ و باطل در قلب‌هایشان ریشه دوانیده است».

سپس ابن قیم/ روشن می‌سازد که حال عوام ‌الناس بسیار بهتر از حال اینان است و مردم عادی از اینان بیشتر نسبت به پروردگارشان معرفت و شناخت دارند، و می‌گوید: «و هر گاه که در حال عامه‌ی مردم بیندیشی -یعنی آنان که نزد بیشتر متکلمان، مومنان به حساب نمی‌آیند- خواهی دید که این مردم عادی بصیرت‌شان از متکلمین کامل‌تر و ایمان‌شان قوی‌تر و بیش از آنان تسلیم وحی بوده و فرمانبردار حقّ‌اند»[[199]](#footnote-199).

به همین خاطر بر هر مسلمانی واجب است که در این زمینه و در همه‌ی زمینه‌های دین بر روش اهل سنت و جماعت بوده و بر اساس راه و روش آنان حرکت کند و از همه‌ی راه‌های گمراهی و ابواب باطل دوری کند. توفیق تنها به دست خداست، از او خواهانیم که ما و شما را برای انجام هر خیری که دوست دارد و باعث خشنودی اوست موفق گرداند و ما را در زمره‌ی هدایت یافتگانِ هدایتگر قرار دهد، نه گمراهانِ گمراه‌گر؛ بی‌شک او شنوا [ی دعا] و پاسخگو [ی آن] و نزدیک است.

27- نام‌های نیکوی خداوند به تعداد خاصی محدود نیست، و توضیح معنای این سخن که: «کسی که این نام‌ها را بشمارد [و حفظ کند] وارد بهشت می‌شود»

در حدیث صحیحی که امامان بخاری و مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده‌اند، پیغمبر می‌فرماید: «إِنَّ للهِ تِسْعَةً وَ تِسْعیِنَ إِسْماً، مائةً إلا واحداً، مَنٌ أَحْصاها دَخَلْ الْجنَّةَ». «خداوند دارای نود و نُه اسم می‌باشد، کسی که این نود و نُه اسم را بشمارد، [و حفظ کند] وارد بهشت می‌شود»[[200]](#footnote-200).

شکی نیست که این فضل بزرگ یعنی ورود به بهشت، حاصل شمارش و ذکر این تعداد از نام‌های الله است تا پشتکار انسان را برای به دست آوردن این موضوع مهم به جنبش آورد و تلاش برای اجرای آن و اشتیاق شدید برای به فرجام رساندن آن را سبب شود.

برخی از مردم به اشتباه گمان کرده‌اند که منظور از شمارش و ذکر اسماء الله که در این حدیث بدان ترغیب شده، شمارش و ذکر واژه‌ها و کلمات نود و نُه نام از نام‌های خداوند و حفظ کردن آنها و بر زبان آوردن‌شان در زمان‌های مخصوص است، و چه بسا برخی از مردم صبح و شام به هنگام ذکر خدا آن را جزو اذکارشان قرار می‌دهند بی‌آن که به درک و فهم این نام‌های ارجمند و والا بپردازند یا در معنای آنها بیندیشند و یا شروط آن را تحقق بخشند و یا به مقتضیات و ضروریات آن عمل نمایند.

علما (رحهم الله) خاطرنشان کرده‌اند که منظور از ذکر و شمارش نام‌های الله، فقط شمارش این واژه‌ها نیست، آن هم شمارشی بدون درک معنای این نام‌ها یا عمل بدان، بلکه ناگزیر باید معانی آنها را دریافت، و منظور از این دریافتن، دریافتی صحیح و سالم است، سپس عمل به مقتضای این دریافت منظور است.

أبو عمر طلمنکی/ می‌گوید: «از کمال شناخت نام‌های الله متعال و صفات او که باعث می‌شود دعا کننده و حافظ این نام‌ها مستحق سخن رسول الله شود، شناخت نام‌ها و صفات و نکا و معانیِ آن است. کسی که از این شناخت بی‌بهره باشد نسبت به معانی نام‌های الله آگاه نیست و نمی‌تواند از یاد کردن این نام‌ها و معانیِ آن بهره بَرد»[[201]](#footnote-201).

وی/ ما را متوجه این نکته می‌سازد که شناخت کامل نام‌های نیک الهی -یعنی شناختی که دعا کننده به واسطه‌ی آن پاداش بزرگی را که در حدیث آمده به دست می‌آورد- با شناخت نام‌ها و صفات و نکات مهم و حقایقی است که این نام‌ها در خود دارد، نه تنها شمارش بدون فهم و بدون شناختِ معانیِ این نام‌ها.

علامه ابن قیم/ بیان داشته که «إحصاء (برشمردن و ذکر کردن) نام‌های نیکوی خداوند سه مرتبه دارد که آدمی با کامل کردن آنها و عملی نمودن‌شان به پاداش بزرگ خداوند که در حدیث پیشین رسول الله بیان شده دست می‌یابد:

مرتبه‌ی نخست: این که آنها را بشمارد و حفظ نماید.

مرتبه‌ی دوم: این که مفاهیم و معانی آنها را دریابد.

مرتبه‌ی سوم: این که خداوند را با آنها بخواند و دعا نماید، و این در برگیرنده دعای عبادت و دعای مسئلت است[[202]](#footnote-202).

بنابراین، با محقق شدن این مراتب بزرگِ سه‌گانه، برشمردنِ صحیح این تعداد از نام‌های نیک خداوند عملی می‌شود.

آنچه شایسته است در اینجا دانسته شود این است که نام‌های نیکوی خداوند در این تعداد معین که رسول الله در این حدیث می‌فرماید، محدود نیست: «خداوند دارای نود و نُه اسم می‌باشد، کسی که این نود و نُه اسم را بشمارد، و ذکر کند داخل بهشت می‌شود». فرموده‌ی پیامبر در این حدیث یک جمله است و «مَنْ أَحْصاها» صفت آن است، نه خبری مستقل که معنای آن چنین است: خداوند نام‌هایی دارد که هر کس آنها را حفظ کند وارد بهشت می‌شود، و منافاتی با این ندارد که الله متعال نام‌های دیگری نیز داشته باشد. در زبان عرب برای این مطلب موارد مشابه بسیاری وجود دارد مانند این که می‌گویید: من نود و نُه درهم دارم که آن را برای صدقه در نظر گرفته‌ام؛ این سخن منافی آن نیست که شما درهم‌های دیگری داشته باشید که برای کار دیگری در نظر گرفته باشید. این موضوعی واضح است که میان علما در باره‌ی آن اختلافی وجود ندارد.

بلکه حتی در سنت احادیثی نقل گردیده مبنی بر این که نام‌های خداوند نامحدود است و منحصر به تعدادی مشخص نیست؛ یکی از این احادیث، روایتی است که امام مسلم در صحیح‌اش از حضرت عائشهل نقل نموده که گفت: شبی پیامبر را سر جایشان ندیدم، دنبال ایشان گشتم، دستم به کف پایش خورد در حالی که در جای نمازش بود و دو پایش بر زمین راست نگه داشته شده بود و می‌فرمود: «اَللَّهُمَّ أّعُوذُ بِرِضاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَ بِمُعافاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ، وَ أَعُوُذبِكَ مِنْكَ، لا أُحْصِی ثَناءً عَلَیْكَ أَنْتَ كَما أَثْنَیْتَ عَلی نَفْسِكَ»: «خدایا! از خشم تو به خشنودی‌ات و از کیفر تو به عفوت پناه می‌برم و از تو به تو پناه می‌جویم، مدح و ثنای تو را نمی‌توانم برشمارم، تو همانی که خود بر خود ثنا گفته‌ای»[[203]](#footnote-203).

پیامبر می‌فرماید که نمی‌تواند مدح و ثنای خداوند را برشمارد، و اگر همه‌ی نام‌های خداوند برشمرده می‌شد می‌توانست مدح و ثنای او را برشمارد.

همچنین در حدیث طولانی شفاعت آمده که پیامبر فرمودند: «سپس خداوند سپاس و ستایش مخصوصی را به من الهام می‌فرماید که آن را به هیچ کس دیگری الهام نکرده است [به وسیله‌ی این ستایش مخصوص الله را ستایش می‌کنم]». این حدیث حاکی از آن است که در آن روز خداوند ستایش‌هایی از نام‌ها و صفاتش را به پیامبرش الهام می‌کند که پیش‌تر نبوده، و بی‌شک اینها ستایش‌هایی غیر از آن چیزی است که در کتاب و سنت بیان شده است.

همچنین در مسند و دیگر منابع حدیثی از عبدالله بن مسعود نقل شده که پیامبر فرمودند: «هر کس به نگرانی و رنجی مبتلا شود و بگوید: «اَللَّهُمَّ إِنِّيْ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أَمَتِكَ، نَاصِیتَی بِیَدِكَ، مَاضٍ فِيَّ حُکْمُكَ، عَدْلٌ فِيَّ قَضَاؤُكَ، أَسْأّلَكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّیْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي کِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ، أَؤِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلُ الْقرآنَ رَبیعَ قَلْبِي وَنُورَ صَدْري وَجَلاءَ حُزْنِي وَذَهَابَ هَمِّي»، «پروردگارا! من بنده توام و فرزند بنده و کنیز تو هستم، پیشانی من در دست توست، فرمان تو در حق من نافذ است، قضای تو در حق من عین عدالت است. الهی! من از تو به وسیله‌ی هر اسمی که خود را با آن نامیده‌ای یا در کتابت نازل کرده‌ای یا به یکی از مخلوقات تعلیم داده‌ای یا آن را نزد خود در علم غیب محفوظ فرموده‌ای، مسئلت می‌نمایم که قرآن را بهار دلم و نور سینه‌ام و برطرف‌کننده غم و اندوهم قرار دهی» هر کس چنین بگوید، خداوند غم و نگرانی او را برطرف می‌سازد و به جای آن، راحتی و خوشی نصیب او می‌کند[[204]](#footnote-204). ابن قیم/ می‌گوید: «حدیث ابن مسعود نام‌های خداوند را به سه دسته تقسیم نموده است:

دسته‌ی نخست: نام‌هایی هستند که خود را بدان نامیده و برای هر کس که بخواهد از جمله فرشتگانش یا دیگران آشکار می‌گرداند و در کتابش آنها را بیان نکرده و نازل ننموده است.

دسته دوم: نام‌هایی هستند که خداوند در کتابش نازل نموده است و به وسیله‌ی آنها خود را به بندگانش معرفی کرده است.

دسته سوم: نام‌هایی هستند که تنها خودش می‌داند و هیچ یک از آفریده‌هایش را از آنها مطلع ننموده و به همین خاطر می‌فرماید: «آن را نزد خود در علم غیب محفوظ فرموده‌ای» یعنی فقط خداوند از آنها آگاه است»[[205]](#footnote-205).

بدین ترتیب روشن می‌شود که نام‌های خداوند به این تعداد مشخص محدود نیست، بلکه در قرآن و سنت بیشتر از این است، و این حدیث حداکثر حاکی از فضیلت ذکر و حفظ این تعداد از نام‌های الله است.

آنچه باید در اینجا آن را خاطرنشان کرد این است که حدیث صحیحی از پیامبر نقل نشده که این نام‌ها را به ترتیب برشمارد، و آنچه در سنن ترمذی و سنن ابن ماجه و نزد دیگران ذکر شده و این نام‌ها را به دنبال حدیث پیشین ابو هریره بیان کرده[[206]](#footnote-206) بی‌شک این بخش به اتفاق کسانی که از حدیث مطلع هستند جزو سخن رسول الله نیست بلکه برخی از راویان آن را به حدیث رسول الله افزوده‌اند (به طوری که شنونده آن را جزء حدیث پنداشته و آن را همان طور که شنیده نقل می‌کند). به همین سبب، امامان بخاری و مسلم این حدیث را بدون ذکر آن بخش روایت کرده‌اند که به خاطر ضعف و عدم ثبوت بیان آن از سوی پیامبر است. طالب علم می‌تواند جزئیات این مساله را به صورت گسترده در جای خود در کتب اهل علم بیابد[[207]](#footnote-207).

همچنان که پیشتر بیان شد، این نام‌ها در کتاب و سنت موجود هستند، کسی که آنها را مطالعه کند و در دین خود بر آن دو تکیه کند، و در خصوص اندیشیدن در نام‌های نیکوی خداوند که در این دو آمده تلاش و جدّیت به خرج دهد، حتماً به مقصود و مراد و دست می‌یابد، و توفیق تنها از سوی خدا است.

28- برتری میان نام‌های نیکوی خداوند و بیان اسم اعظم

پیشتر گفتیم که نام‌های نیکوی خداوند در تعداد مشخصی محدود نیست، و این که پیامبر می‌فرماید: «خداوند دارای نود و نُه اسم می‌باشد، کسی که این نود و نُه اسم را بشمارد، و ذکر کند داخل بهشت می‌شود»، به منزله‌ی محدود بودن نام‌های نیکوی خداوند در این تعداد نیست، و نهایت برداشت از آن حاکی از فضیلت این نود و نُه نام است و این که به طور خاص بیان می‌کند هر کس این نام‌ها را برشمرده و حفظ کند [و بدان عمل نماید] وارد بهشت می‌شود.

این مطلب بیانگر برتری برخی از نام‌های نیکوی خداوند بر برخی دیگر است و این مخالف سخن آنانی است که این برتری را نفی می‌کنند، شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «سخن کسی که می‌گوید میان صفات خداوند برتری وجود ندارد سخنی است بی‌دلیل...، همانطور که نام‌ها و صفات خداوند متنوع‌اند هم چنان نیز برخی بر برخی دیگر برترند، همان گونه که قرآن و سنت و اجماع [امت] به همراهِ عقل، بیانگرِ همین مطلب است»[[208]](#footnote-208).

از جمله ادله‌ی برتری برخی از نام‌های نیکوی خداوند بر برخی دیگر، چیزی است که در احادیث صحیح از پیامبر به ثبوت رسیده از جمله اینکه: خداوند نامی اعظم دارد؛ نامی که هر گاه با آن نام، از او درخواست کنند، عطا می‌کند و هر گاه با آن فراخوانده شود اجابت می‌کند، و شکی در این نیست که این فضیلت عظیم مختص این اسم است؛ نامی که به اسم اعظم خداوند موصوف شده است. سعی می‌کنیم برخی از احادیث نقل شده در این خصوص را ارائه دهیم، سپس به سخنان برخی از اهلم علم در تعیین این نام بپردازیم.

امام احمد در مسند، و اهل سنن چهارگانه، از انس بن مالک روایت کرده‌اند که: پیامبر شنید که مردی در دعایش چنین می‌گوید: «اَللَّهُمَّ إِنِّی أّسْأّلَكَ بِأّنَّ لَكَ الْحَمْدَ، لاَ إِلهَ إِلاَّ أّنْتَ وَحْدك لاشَرِیكَ لَكَ، المَنّانُ بَدِیعُ السَّمواتِ وَالأَرْضِ، ذُوالْجَلالِ وَالإِكْرامِ»، «پروردگارا! من فقط از تو می‌طلبم، چرا که حمد فقط از آن توست، هیچ معبود به حقی جز تو که بسیار بخشنده‌ای وجود ندارد. تو شریکی نداری، ای به وجودآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین! ای صاحب عظمت و بزرگی!» آن گاه پیامبر فرمود: «بی‌شک از خداوند با اسم اعظم‌اش طلب نمودی، نامی که هر گاه با آن فراخوانده شود، اجابت می‌نماید، و هر گاه با آن نام، از او درخواست گردد، عنایت می‌نماید». ابو داود و نسائی در پایان حدیث این را افزوده‌اند: «یا حیّ یا قیّوم: ای زنده‌ی پایدار و ای بر پا دارنده»[[209]](#footnote-209).

ابن ماجه، و حاکم و دیگران از ابو امامه روایت کرده‌اند که رسول الله فرمود: «اسم اعظم خداوند که اگر با آن فراخوانده شود، اجابت می‌نماید، در سه سوره‌ی قرآن آمده است: بقره، آل عمران، و طه»[[210]](#footnote-210) امام احمد و ابو داود و ترمذی از اسماء دختر یزید انصاریل روایت کرده‌اند که نبی اکرم فرمود: «اسم اعظم خداوند در این دو آیه آمده است:

﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٣﴾ [البقرة: 163].

﴿الٓمٓ ١ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ ٢﴾[[211]](#footnote-211) [آل عمران: 1-2].

اصحاب سنن و ابن حبان از بریده روایت کرده‌اند که رسول الله شنید که مردی در دعای خود می‌گوید: «أَللَّهُمَّ إِنِّی أّسْأّلُكَ بِأَنِّی أّشْهَدُ أّنَّكَ أَنْتَ اللهُ لاَ إِلَهَ إِلاّ أَنْتَ الأّحَدُ الصَّمَدُ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفْواً أَحَدٌ» «پروردگارا! من تنها از تو -نیازهایم را- می‌خواهم؛ زیرا شهادت می‌دهم که تو الله هستی، و هیچ معبود حقّی جز تو نیست؛ تو آن یکتا و بی‌نیازی هستی که نه زاده است، و نه زاییده شده، و همتایی ندارد».

رسول الله فرمود: «این شخص، خداوند را با نام اعظمش فراخواند؛ نامی که اگر به وسیله‌ی آن از خداوند درخواست شود، عطا می‌کند و اگر با آن فراخوانده شود، اجابت می‌نماید»[[212]](#footnote-212).

اینها برخی احادیث صحیح در بیان اسم اعظم خداوند است؛ اسمی که اگر به وسیله‌ی آن از خداوند درخواست شود عطا می‌کند و اگر با آن فراخوانده شود، اجابت می‌نماید. به همین خاطر این اسم و شناخت آن و پژوهش و بررسی درباره‌ی آن جایگاه ویژه‌ای نزد اهل علم دارد. آنان در این باره مطالعات و پژوهش‌هایِ بسیارِ طولانی و مختصر دارند. امام شوکانی رحمه الله در کتابش تحفة الذاکرین می‌گوید: «در خصوص تعیین نام اعظم اختلاف روی داده به طوری که حدود چهل قول در این مورد نقل شده و سیوطی کتابی ویژه در این زمینه تألیف کرده است»[[213]](#footnote-213).

سیوطی در کتاب خود که به این موضوع اختصاص داده و نام آن را «الدر المنظم في الاسم الأعظم» گذاشته، تنها بیست قول را بیان داشته که ضعف بسیاری از آن‌ها آشکار است زیرا دلیل صحیح و صریحی برای صحت و ثبوت آن سخنان ارائه نشده است. برخی از صوفیان در این خصوص سخنان یاوه‌ی بسیاری دارند که هیچ کدام قابل اعتنا نیستند. آنان در این باره احادیثی ساختگی و سخنانی اختراعی و داستان‌هایی ناشایست روایت می‌کنند و با آنها مسلمانان عوام را فریفته و نادانان را گمراه می‌کنند. بر هر مسلمانی واجب است که در دین خود از در افتادن در دروغ و باطل اینان هشیار باشد و جانب احتیاط را در پیش گیرد. چه بسیار از مسلمانان عوام را که اینان فریفته‌اند و چه بسیار نادانانی را که به بازی گرفته‌اند، و چه بسیار گمراهی و شر و باطلی که به واسطه‌ی اینان گسترش یافته است، و تنها خداوند فریادرس است.

بی‌شک مشهورترین این سخنان در تعیین نام اعظم و صحیح‌ترین و نزدیک‌ترین آنها به دلیل، این است که نام اعظم خداوند همان «الله» است و جمع بزرگی از علما به این سخن معتقدند.

امام ابوعبدالله بن منده که معتقد است الله همان نام اعظم پروردگار است، در کتاب توحید خود می‌گوید: «اسم الله معرف ذات او است، الله عزوجل آفریده‌هایش را از این که کسی را به این نام بنامند یا کسی جز او را به نام او به خدایی گیرند و بخوانند، منع کرده است. این اسم را سرآغاز ایمان و ستون اسلام، و کلمه‌ی حق و اخلاص، و بیانگر مخالفت با وجود رقیب و شریکی برای او قرار داده است. کسی که این کلمه را بر زبان براند از کشته شدن در امان است، و با این اسم واجبات آغاز می‌شود و سوگندها منعقد می‌شود، و از شرّ شیطان به او پناه برده می‌شود، هر چیزی با نام او آغاز گشته و پایان می‌یابد، نامش والا و با برکت است، و فرمانروا و فریادرسی جز او نیست»[[214]](#footnote-214).

این نام کریم ویژگی‌هایی دارد که دیگر نام‌ها از آن برخوردار نیستند، از جمله ویژگی‌های آن این که: سایر نام‌ها به نام الله نسبت داده می‌شود مانند این که می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ و گفته می‌شود العزیز و الرحمن و الکریم و القدوس جزو نام‌های الله هستند، در حالی که گفته نمی‌شود که: الله جزو اسماء الرحمن است، بلکه این نام گرامی همه‌ی مفاهیم و معانی نام‌های نیک را در برگرفته و به اختصار بیانگر آنهاست، و نام‌های نیک تفصیل و تبیینی برای صفات الوهیت هستند. به سبب همین مفاهیم والا و دیگر ویژگی‌هایی که مختص این نام است، بسیاری از علما این را برگزیده‌اند که نام اعظم همان «الله» است و آنچه این نظر را قوی می‌کند این است که این نام کریم در همه‌ی احادیثی که در آن به نام اعظم اشاره شده، آمده است.

برخی از اهل علم معتقدند که «الحی القیوم» نام اعظم است. ابن قیم/ در کتابش زادالمعاد می‌گوید: «بی‌شک صفت «حیات» دربردارنده‌ی همه‌ی صفات کمال و مستلزم آن است، و صفت قیومیت دربردارنده‌ی همه صفات افعال است، و به همین خاطر نام اعظم خداوند یعنی نامی که اگر با آن فراخوانده شود، اجابت می‌نماید و هر گاه با آن نام، از او درخواست گردد عطا می‌کند، همان اسم الحی القیوم است»[[215]](#footnote-215).

این نام [نیز] در بیشتر احادیثی که در آنها به نام اعظم اشاره شده آمده است، لذا این قول و قول پیشین، هر دو از قوی‌ترین اقوالی هستند که در خصوص اسم اعظم بیان شده است[[216]](#footnote-216). به هر حال این یک مسئله‌ی اجتهادی است، زیرا دلیلی قطعی نیامده که موضوع را مشخص کرده و پیروی از آن واجب گردد، جز آن که هر کس با دعاهای پیشین خداوند را فراخواند و در دعایش بگوید: «أَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِأّنَّ لَكَ الْحَمْدَ، لاَ إِلهَ أَنْتَ وَحْدَكَ لاشَریكَ لَكَ، المَنّانُ بَدِیعَ السَّمواتِ وَالْأَرْضِ، ذوُالْجَلالِ وَالإِكرامِ»، یا بگوید: «أَللَّهُمَّ إِنِّی أّسْأّلَكَ بِأّنِّی أّشْهَدُ أّنَّكَ أّنْتَ اللهُ لاَ إِلَه إِلاَّ أَنْتَ، الأّحَدُ الصَّمَدُ، الَّذِیْ لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یوُلَدْ، وَلَمْ یَكُنْ لَهُ كُفْواً أَحَدٌ»[[217]](#footnote-217). بی‌شک خداوند را با نام اعظم‌اش فراخوانده است، زیرا پیامبر خبر داده که هر کس این چنین خداوند را به فریاد بخواند او را با اسم اعظم‌اش فراخوانده است؛ نامی که اگر به وسیله‌ی آن از خداوند درخواست شود، عطا می‌کند، و اگر با آن به فریاد خوانده شود، اجابت می‌نماید.

شایسته‌ی یادآوری است که برای قبول دعا شروط متعددی وجود دارد که در کتاب و سنت بیان شده است و ان شاءالله به زودی توضیح بیشتری در مورد آن خواهد آمد.

در پایان از خداوند کریم می‌طلبم که توفیق انجام هر کار خیری را که او می‌پسندد و از آن خشنود می‌گردد، به من و شما ارزانی دارد.

29- فضائل چهار سخن: سبحان الله، والحمدلله، ولا إله إلاّ الله، والله‌اکبر

بهترین سخن و با بهترین ذکر پس از قرآن کریم چهار سخن است، که در دین خدا دارای منزلتی رفیع، و مقامی والا، و جایگاهی بلند هستند و عبارتند از: سبحان الله، و الحمدلله، و لا إله إلا الله، و الله اكبر.

در خصوص برتری این چهار سخن نصوص بسیاری وارد شده که به خوبی نشان‌دهنده‌ی مقام و منزلت والای این سخنان است و این که اقدام به آنها پاداش عظیم و الطاف کریمانه‌ای را در پی خواهد داشت و همچنین خیر مداوم و پیوسته را در دنیا و آخرت نصیب شخص خواهد نمود.

اینک برخی از فضائل این سخنان را از خلال برخی از نصوص وارده در این خصوص، ارائه می‌دهیم:

1. از جمله فضائل این سخنان: این است که این اذکار، محبوب‌ترین سخنان نزد خداوند هستند، امام مسلم در صحیح‌اش از سمرة بن جندب روایت کرده که پیامبر فرمودند: «دوست داشتنی‌ترین سخن نزد خداوند متعال چهار سخن است: سُبْحانَ اللهِ، و الْحَمْدُللهِ، وَ لاَ إله إلاَّ اللهُ، وَ اللهُ اَكْبَرُ. هیچ زیانی ندارد که با کدام یک از آنها شروع کنی»[[218]](#footnote-218). و طیالسی در مسندش این حدیث را با این لفظ روایت کرده: «چهار سخن هستند که از پاک‌ترین سخنان به شمار می‌آبند، و جزو قرآن هستند؛ هیچ زیانی ندارد که با کدام یک از آنها شروع کنی: «سُبْحانَ اللهِ، والْحَمْدُللهِ، وَلاَ إله إلاَّ اللهُ، وَاللهُ اَكْبَرُ»[[219]](#footnote-219).
2. از جمله فضائل این سخنان این است که گفتن آن‌ها نزد پیامبر محبوب‌تر از هر چیزی است که خورشید بر آن طلوع نموده (یعنی از دنیا و هرچه در آن است). امام مسلم در صحیح خود در حدیثی از ابو هریره نقل می‌کند که پیامبر فرمودند: «این که بگویم: «سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، والله أكبر» نزد من محبوب‌تر از هر چیزی است که خورشید بر آن طلوع می‌کند»[[220]](#footnote-220).
3. از دیگر فضائل این سخنان: در مسند امام احمد، و کتاب شعب الایمان تألیف بیهقی با سند «جیّد» (خوب) به نقل از عاصم بن بهدله، از ابوصالح، از ام هانی دختر ابوطالب نقل است که گفت: روزی رسول الله نزد من تشریف آوردند. من گفتم: یا رسول الله ! پیر و ضعیف شده‌ام. به من عملی نشان دهید که نشسته انجام بدهم. پیامبر فرمود: «صد بار «سُبْحانَ اللهِ» بگو؛ ثوابش چنان است که گویا صد غلام از اولاد اسماعیل را آزاد کرده‌ای. صد بار «الْحَمْدُ للهِ» بگو؛ ثوابش برابر است با این که صد اسب را با زین و همه‌ی وسایل آن در راه خداوند بدهی. صد بار «اللهُ اَكْبَرُ» بگو؛ ثوابش برابر است با این که صد شتر ذبح ‌شوند و در گردن آنها قلاده (نشانه‌ی) قربانی باشد و نزد خداوند قبول شود. صد بار «لاَ إله إلاَّ اللهُ» بگو. ثوابش فضای بین زمین و آسمان را پر می‌کند و در آن روز هیچ کس عملی بالاتر از عمل تو ندارد که نزد خدا قبول شود؛ مگر کسی که او نیز مانند تو عمل کرده باشد»[[221]](#footnote-221) منذری می‌گوید: این حدیث را امام احمد با سند حسن روایت کرده است[[222]](#footnote-222). علامه آلبانی سند را حسن دانسته است[[223]](#footnote-223).

در این پاداش بزرگ که حاصل گفتن این سخنان است بیندیشید؛ کسی که صد بار الله را تسبیح گوید، یعنی صد بار بگوید: «سبحان الله»، این کار معادل آزاد کردن صد برده از فرزندان اسماعیل است، و به طور ویژه از فرزندان اسماعیل یاد شده زیرا آنان در میان عرب از والاترین نَسَب برخوردارند. و کسی که صد بار خدا را حمد گوید، یعنی: صد بار بگوید «الحمد لله» پاداش او شبیه پاداش کسی است که صد اسب را با زین و لگام و دیگر ساز و برگ برای حمل مجاهدان راه خداوند ببخشد. و کسی که خداوند را صد بار تکبیر گوید، یعنی: صد بار بگوید «الله اكبر» پاداش او شبیه پاداش کسی است که صد شتر را ذبح نموده و در گردن آنها قلاده‌ی قربانی باشد و نزد خدا قبول شود، و کسی که صد بار خدا را تهلیل کند، یعنی: صد بار بگوید «لا إله إلاّ الله» ثوابش فضای بین زمین و آسمان را پر می‌کند و در آن روز هیچ کس عملی بالاتر از عمل او ندارد که نزد خدا قبول شود؛ مگر آن که همچون این شخص عمل کرده باشد.

1. از دیگر فضائل این سخنان این است که اینها پوشاننده‌ی گناهانند. در مسند و سنن ترمذی و مستدرک حاکم در حدیثی به نقل از عبدالله بن عمرو بن عاصب آمده که رسول الله فرمودند: «بر روی زمین کسی نیست که بگوید: «لا إله إلا الله، والله اكبر، وسبحان الله، والحمدلله، ولا حول ولا قوة إلاّ بالله»، مگر آنکه همه‌ی گناهانش حتما بخشیده می‌شود اگر چه از کف دریا نیز بیشتر باشد». ترمذی این حدیث را حسن دانسته است. حاکم آن را صحیح دانسته، و ذهبی [سخن حاکم] را تأیید کرده است. آلبانی آن را حسن دانسته است[[224]](#footnote-224).

منظور از گناهان بخشیده شده در اینجا، گناهان صغیره است، زیرا در صحیح مسلم به نقل از ابوهریره آمده که رسول الله می‌فرمودند: «نمازهای پنج‌‌گانه و نماز جمعه تا جمعه‌ی بعدی و روزه‌ی ماه رمضان تا رمضان بعدی، کفّاره‌ی گناهان میان خود هستند؛ [البته] اگر از گناهان کبیره دوری نماید»[[225]](#footnote-225). بخشیده شدن گناهان به دوری گرفتن از ارتکاب گناهان کبیره مقیّد شده است زیرا گناهان کبیره فقط با توبه بخشیده می‌شود.

حدیثی در همین مفهوم وجود دارد که ترمذی و دیگران آن را از أنس بن مالک نقل کرده‌اند که: رسول الله از کنار درختی عبور کرد که برگ‌هایش خشک شده بود. پیامبر با عصایش به آن درخت زد؛ برگ‌ها پخش و پراکنده شدند، پیامبر فرمودند: «بی‌شک گفتن «الحمدلله، وسبحان الله، ولا إله إلا الله، والله اكبر» گناهان بنده را فرو می‌ریزد همچنان که برگ‌های این درخت فرو می‌ریزند». آلبانی این حدیث را حسن دانسته است[[226]](#footnote-226).

1. از دیگر فضائل این کلمات این است که اینها نهال‌های بهشت هستند. ترمذی از عبدالله بن مسعودب روایت کرده که پیامبر اسلام فرمودند: «آن شب که مرا به اسراء و معراج بردند، با ابراهیم ملاقات کردم، گفت: ای محمد! از جانب من به امتت سلام برسان و به آنها خبر بده که بهشت دارای خاک پاک و خوشبو و آب شیرین و گواراست و دشتی [حاصلخیز] است که نهال‌های آن «سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلاّ الله، والله أكبر» است»[[227]](#footnote-227). در اسناد این حدیث فردی به نام عبدالرحمن بن إسحاق وجود دارد [که جای بحث است]، اما این حدیث دو شاهد دارد که با آنها تقویت می‌شود: حدیثی از ابو ایوب انصاری و حدیثی از عبدالله بن عمر.

در این حدیث کلمه‌ی «قیعان» آمده که جمع قاع است و آن زمین هموار و گود و پستی است که اطراف آن را کوه و تپه فرا گرفته و آب باران در آن سرازیر می‌شود. آب در آن می‌ماند و علف و سبزه می‌رویاند. در کتاب «النهاية» اثر ابن اثیر نیز چنین آمده است[[228]](#footnote-228). و منظور این است که نهال‌های بهشت با این کلمات به سرعت رشد می‌کنند همچنان که نهال‌های این نوع زمین به سرعت رشد می‌کند.

1. از دیگر فضائل این کلمات این است که نزد خداوند کسی از مؤمنی که عمری را به مسلمانی سپری نموده و بسیار «الله اكبر و سبحان الله و لا إله إلا الله و الحمدلله گفته» برتر نیست. امام احمد و نسائی در کتاب عمل الیوم و اللیلة با سند حسن از عبدالله بن شداد روایت کرده که: گروهی از بنی عذره که سه نفر بودند به نزد پیامبر آمده و ایمان آوردند. عبدالله می‌گوید: پیامبر فرمود: «چه کسی به جای من اسلام را به اینان می‌آموزد»، طلحه گفت: من. عبدالله می‌گوید: آنان نزد طلحه بودند [تا این که] پیامبر گروهی را به سوی جهاد روانه کرد. یکی از آن‌ها به همراه آن گروه [به جهاد] رفت و شهید شد. سپس پیامبر مجموعه‌ی دیگری را به جهاد فرستاد یکی دیگر هم با آنان رفت و او نیز شهید شد و سومی در بسترش وفات یافت. طلحه می‌گوید: این سه نفر را در خواب دیدم که در بهشت بودند، آن که در بسترش فوت کرده بود پیشاپیش دو نفر دیگر بود، سپس دومین شهید به دنبال او بود، و اولین شهید آخرین آنها بود. طلحه فرمود: چنین چیزی برایم جای تعجب بود، به نزد پیامبر آمدم و موضوع را برای ایشان بیان نمودم، پیامبر فرمودند: «چه چیز برای تو جای تعجب است؟ نزد خداوند کسی از مؤمنی که عمری را به مسلمانی سپری نموده و بسیار الله أكبر و، سبحان الله و، لا إله إلا الله و، الحمدلله گفته، برتر نیست»[[229]](#footnote-229).

این حدیث والا بر بزرگی و برتری کسی که عمرش طولانی شود و کار نیک انجام دهد و پیوسته زبانش به ذکر خداوند تر و تازه باشد دلالت دارد. درباره‌ی این حدیث همچنان سخن باقی است، و توفیق تنها به دست الله است.

30- از دیگر فضائل این چهار ذکر

پیشتر تعدادی از فضائل این چهار سخن، که پس از قرآن برترین سخنان به شمار می‌آیند را بیان کردیم [این چهار سخن عبارتند از] : سبحان الله، والحمدلله، ولا إله إلا الله، والله اكبر.

حال از خلال احادیث رسول الله در این باره، به بیان تعدادی دیگر از فضائل این اذکار ادامه می‌دهیم:

1. از دیگر فضائل آنها این است که خداوند خود این کلمات را انتخاب کرده و آن را برای بندگانش برگزیده است، و برای کسی که خداوند را با بیان این سخنان ذکر کند پاداش بزرگ و فراوانی مهیّا کرده است. در مسند امام احمد و مستدرک حاکم با سند صحیح از ابوهریره و ابوسعیدب نقل شده که رسول الله فرمودند: «همانا خداوند متعال از میان سخن‌ها چهار سخن را برگزیده است، که عبارتند از «سبحان الله والحمدلله ولا اله الا الله والله اكبر» پس هر کسی «سبحان الله» بگوید: برایش بیست نیکی نوشته می‌شود و بیست گناه از گناهانش کاسته می‌شود. و هر کسی «الله أكبر» بگوید برای او نیز همین پاداش است و هر کسی «لا إله إلا الله» بگوید، او نیز همین اجر را به دست می‌آورد. و هر کسی «الحمدلله رب العالمین» را از پیش خودش (یعنی بدون سبب) بگوید برای او سی نیکی نوشته می‌شود و سی گناه از او کاسته می‌شود»[[230]](#footnote-230).

هنگامی که آدمی الحمد لله رب العالمین را بدون هیچ مقدمه‌ای می‌گوید ثوابش بیش دیگر سخنان است، زیرا گفتن الحمدلله رب العالمین بیشتر به دنبال علت و سببی هم چون خوردن و نوشیدن و به دست آمدن نعمتی بیان می‌شود، گویی این حمد گفتن در برابر عطا و بخششی است که به فرد شده است، اما هنگامی که آدمی حمد را از پیش خودش و بدون این که دریافت نعمتی او را به این کار واداشته باشد بگوید، بر پاداشش افزوده می‌شود.

1. از دیگر فضائل این سخنان این است که این سخنان برای گوینده‌ی آنها سپری در برابر آتش جهنم‌اند. این کلمات در روز قیامت نجات‌دهنده‌ی کسانی هستند که آنها را [در دنیا] بر زبان می‌آورند و در پیشاپیش آنها حرکت می‌کنند. حاکم در مستدرک و نسائی در عمل الیوم و اللیله و دیگران، از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله فرمودند: «برای حفاظت از خود سپرهایتان را بردارید». ما گفتیم: یا رسول الله آیا دشمنی آمده است؟ پیامبر فرمود: «خیر، بلکه برای نجات از آتش جهنم سپر بردارید؛ بگویید: سبحان الله، والحمدلله، ولا إله اله الله، والله اكبر، زیرا این کلمات روز قیامت به عنوان نجات‌دهنده و در پیشاپیش می‌آیند و همین‌ها اعمال نیکی هستند که ثواب‌شان ماندگار است». حاکم می‌گوید: این حدیثی است که بر اساس شرط مسلم صحیح است، اما خود آن را تخریج نکرده است، و ذهبی با او موافقت کرده است و علامه آلبانی آن را صحیح دانسته است[[231]](#footnote-231).

این حدیث اضافه بر آنچه پیش‌تر درباره‌ی فضیلت این سخنان بیان شد، این اذکار را به باقیات صالحات توصیف می‌کند و خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦﴾ [الكهف: 46].

«و [نیکی‌های] ماندگارِ شایسته، به نزد پروردگارت نیک پاداش‌تر و امیدبخش‌تر است».

باقیات یعنی کارهایی که ثوابش ماندگار، و پاداشش مستمر است و این بهترین امید و آرزویی است که بنده بدان دل می بندد و برترین پاداش است.

1. از دیگر فضائل این سخنان این که: این سخنان دور عرش می‌چرخند و زمزمه‌ای مانند زمزمه‌ی زنبور عسل دارند و در بارگاه الهی از صاحب خود یاد می‌کنند. در مسند امام احمد، و سنن ابن ماجه، و مستدرک حاکم از نعمان بن بشیر روایت شده که رسول الله فرمودند: «آنچه از جلال خدا، تسبیح، تحمید، تکبیر، و تهلیل او یاد می‌کنید، دور عرش می‌گردند و صدایی مانند صدای زنبور عسل دارند و صاحب خود را یاد می‌کنند، پس آیا یکی از شما دوست ندارد که همواره نزد خداوند رحمان چیزی داشته باشد که به وسیله‌ی آن از او یاد شود؟» بوصیری در زوائد سنن ابن ماجه می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح، و رجالش ثقه‌اند، و حاکم آن را صحیح دانسته است[[232]](#footnote-232). این حدیث به این فضیلت بزرگ تصریح می‌کند که این چهار سخن به دور عرش می‌چرخند و صدایی هم چون صدای زنبور عسل دارند و گوینده‌ی خود را یاد می‌کنند. در این سخن تشویقی عظیم بر یاد کردن و بر زبان آوردن این الفاظ وجود دارد. به همین خاطر در این حدیث می‌فرماید: «آیا یکی از شما دوست ندارد که همواره نزد خداوند رحمان چیزی داشته باشد که به وسیله‌ی آن از او یاد شود؟».
2. از دیگر فضائل این سخنان این است که پیامبر خبر می‌دهد که این کلمات ترازوی اعمال را سنگین می‌کنند. نسائی در عمل الیوم و اللیله، و ابن حبان در صحیح خود، و حاکم و دیگران از ابوسلمی روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم پیامبر می‌فرماید: «به‌به! -و به پنج انگشتان دستش اشاره کرد- پنج چیز در ترازوی اعمال چه سنگین‌اند: «سُبْحانَ اللهِ، والْحَمْدُ للهِ، وَلاَ إله إلاَّ اللهُ، وَاللهُ اَكْبَرُ»، و این که فرزند صالح مسلمانی بمیرد [و پدر و مادرش] به امید پاداش صبر کنند»، حاکم این حدیث را صحیح دانسته و ذهبی با او موافقت کرده است[[233]](#footnote-233). این حدیث شاهدی از حدیث ثوبان دارد که بزار در مسندش آن را تخریج کرده و گفته: إسناد آن حسن است[[234]](#footnote-234).

این که در حدیث می‌فرماید: «به‌به!» سخنی است که به هنگام شگفتی از چیزی و بیان برتری آن گفته می‌شود.

1. از دیگر فضائل این سخنان این است که: با گفتن هر کدام از این سخنان [اجر اعطای] صدقه‌ای نصیب آدمی می‌شود. امام مسلم در صحیح خود از ابوذر روایت کرده که: عده‌ای از مردم [تنگدست] عرض کردند: ای رسول خدا! صاحبان ثروت همه‌ی پاداش‌ها را با خود می‌برند! نماز می‌خوانند آن طور که ما می‌خوانیم، روزه می‌گیرند چنان که ما می‌گیریم، و از ثروت خود صدقه و زکات نیز می‌دهند؛ پیامبر گفت: مگر خداوند برای شما چیزهایی فراهم نیاورده است که به وسیله‌ی انجام دادن آنها صدقه و احسان کنید؟ در هر یک بار سبحان الله، هر یک بار الله اکبر، هر یک بار الحمدلله، و هر یک بار لا إله إلا الله گفتن، و هر امر به معروف و هر نهی از منکر، و نیز در همبستری با زنان‌تان یک صدقه است! گفتند: ای رسول خدا ! آیا اگر یکی از ما شهوت خود را برآورده سازد، برای او پاداش دارد؟ پیامبر گفت: آیا کسی آن را از راه حرام (از طریق زنا) برآورده کند، برایش گناه بزرگی است؟ هم چنان هم اگر آن را در راه حلال (راه مشروع زناشویی) به کار گیرد، دارای پاداش برای او است»[[235]](#footnote-235).

فقرا چنین پنداشتند که دادن صدقه و احسان فقط از طریق پرداخت مال است و این در حالی است که آنان از چنین کاری ناتوانند. اما پیامبر به آنان خبر داد که انجام تمامی کارهای نیک و پسندیده صدقه محسوب می‌شود و در ابتدا و پیشاپیش این کارها از این چهار سخن نام برد: «سبحان الله، الحمد لله، لا إله إلا الله، والله أكبر».

1. از دیگر فضائل این سخنان این است که: پیامبر گفتن این کلمات را برای کسی که نمی‌تواند به خوبی قرآن را تلاوت کند قرار داد، ابو داود و نسائی و دارقطنی و دیگران از ابن ابی اوفی نقل کرده‌اند که گفت: شخصی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول الله من نمی‌توانم قرآن را بیاموزم، لذا چیزی به من یاد بده که قائم مقام آن باشد و مرا کفایت کند. پیامبر فرمود: «بگو: سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله، والله اكبر، ولاحول ولا قوة إلا بالله». آن اعرابی گفت: این چنین است -آنها را شمرده و دستانش را بست- سپس گفت: اینها برای پروردگارم است، برای خودم چیست؟ پیامبر فرمود: «بگو: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَارْحَمْنِی وَعافِنِی وَارْزُقْنِی وَاهْدِنِی: بار خدایا! مرا بیامرز و به من رحم کن و سلامتم بدار و روزی عطا فرما و مرا هدایت نما»، آن اعرابی آن را گرفته و با انگشتانش شمرد و دستانش را بست، پیامبر فرمود: «این شخص دستانش را از خیر پر نمود»[[236]](#footnote-236). محدث ابو طیب عظیم ‌آبادی در یادداشتش بر سنن دارقطنی نوشته: سند این حدیث صحیح است. و آلبانی می‌گوید: سند آن حسن است[[237]](#footnote-237).

اینها برخی از فضائل بیان شده در سنت نبوی برای این چهار سخن هستند و در عین حال برای هر کدام از این سخنان فضائل مخصوصی بیان شده که ان شاء الله به زودی جزئیات آنها بیان می‌شود. هر کس در این فضائل که پیشتر آمد بیندیشد به بزرگی این فضایل پی می‌برد که بیانگر شأن و منزلت والای این کلمات و فوائد فراوان آنها برای بنده‌ی مؤمن است. شاید راز این فضیلت بزرگ -خدا داناتر است- چیزی باشد که از برخی از اهل علم نقل شده که همه‌ی نام‌های خداوند مندرج در این چهار سخن هستند؛ نام‌های تنزیه مانند قدوس و سلام در ذیل سبحان الله می‌گنجند، والحمدلله شامل اثبات انواع کمالات برای الله متعال در نام‌ها و صفات اوست، و در الله اکبر تجلیل و تعظیم خداوند نهفته است و این که کسی نمی‌تواند ثنا و تمجید او را برشمارد. کسی که چنین است هیچ خدایی -یعنی معبودی- جز او نیست[[238]](#footnote-238).

پروردگارا چه عظیم‌اند این سخنان، و چه والاست قدر و منزلت آن‌ها، و چه بزرگ است خیری که از آن‌ها بر می‌آید. از خداوند می‌طلبیم که ما را بر محافظت و مداومت بر آنها موفق گرداند، و ما را از زمره‌ی اهل این سخنان قرار دهد؛ کسانی که زبان‌شان با بیان این سخنان،‌ تازه است. بی‌شک خدا یاری‌گر و توانا بر انجام چنین چیزی است.

31- فضائل کلمهٔ توحید: لا إله إلا الله

پیشتر سخن پیرامون تعدادی از نصوص نبوی بود که بیانگر برتری این چهار سخن‌اند: «سبحان الله، والحمدلله، ولا إله إلا الله، والله أكبر». در ادامه درباره‌ی بیان فضائل کلمه‌ی توحید یعنی لا إله إلا الله سخن خواهیم گفت. کلمه‌ای که برترین و والاترین و بزرگ‌ترین گفتار در میان این چهار سخن است و نوع بشر برای همین جمله آفریده شده‌اند و پیامبران فرستاده شده‌اند و کتاب‌ها نازل شده‌اند. به واسطه‌ی آن مردم به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم می‌شوند که سعادتمندان اهل بهشت‌اند و نگون‌بختان اهل آتش جهنم؛ لا اله الا الله ریسمان محکم الهی، و کلمه‌ی تقوا، و بزرگ‌ترین رکن دین و مهم‌ترین شعبه‌ی ایمان، و راه رسیدن به بهشت و رستگاری در آن، و راه نجات از آتش جهنم، و گفتار شهادت و کلید خانه‌ی خوشبختی و اصل دین و اساس آن و رأس وحی و فرمان آن است. فضائل این گفتار و جایگاهش در دین بالاتر از توصیفی است که توصیف‌کنندگان می‌گویند و آگاهان معرفی‌اش می‌کنند:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ [آل عمران: 18].

«خداوند که به داد [همه‌ی امور هستی] را تدبیر می‌کند و فرشتگان و عالمان، گواهی دهند که معبود [راستینی] جز او نیست. [آری] معبود [راستینی] جز او [که] پیروزمندِ فرزانه است، نیست».

بی‌شک این گفتارِ والا، دارای فضیلت‌های بزرگ، و ارزش‌هایی گرامی و مزایایی بسیار است که کسی نمی‌تواند به کُنه آنها پی ببرد. از جمله‌ی آنچه در برتری این گفتار در قرآن کریم آمده این است که خداوند این سخن را لُبّ و جوهر دعوت رسولان و چکیده‌ی رسالت‌های آنها قرار داده است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾

[الأنبياء: 25].

«و هیچ رسولی را پیش از تو نفرستادیم مگر آن که به او وحی می‌کردیم که معبود [راستینی] جز من نیست، پس مرا بپرستید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: 36].

«و به یقین در [میان] هر امّتی رسولی را برانگیختیم، [با این دعوت] که: الله را بندگی کنید و از طاغوت بپرهیزید».

خداوند در ابتدای سوره نحل می‌فرماید:

﴿يُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرُوٓاْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ ٢﴾ [النحل: 2].

«به اراده‌ی خویش فرشتگان را با وحی بر هر کس از بندگانش که بخواهد، نازل می‌کند [با این پیام] که: هشدار دهید: هیچ معبودِ [راستینی] جز من نیست، پس از من پروا بدارید».

این آیه ابتدای شمارش تک‌تک نعمت‌هایی است که خداوند در این سوره بر بندگانش نام می‌برد و همچنین بیانگر آن است که توفیق چنین چیزی بزرگ‌ترین نعمتی است که بر بندگانش ارزانی داشته است، همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗۗ﴾ [لقمان: 20].

«و نعمت‌های خود را پیدا و ناپیدا بر شما تمام کرد».

مجاهد می‌گوید: «منظور از نعمت: لا إله إلا الله است»[[239]](#footnote-239).

سفیان بن عیینه می‌گوید: «خداوند هیچ نعمتی بزرگ‌تر از این نعمت که شخص را با مفهوم لا إله إلا الله آشنا نموده، به بندگانش ارزانی نکرده است».

- از جمله فضائل لا إله إلا الله این است که خداوند در قرآن کریم آن را به کلمه‌ی طیبه (سخن پاک) توصیف نموده و می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ كَيۡفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا كَلِمَةٗ طَيِّبَةٗ كَشَجَرَةٖ طَيِّبَةٍ أَصۡلُهَا ثَابِتٞ وَفَرۡعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ ٢٤ تُؤۡتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۢ بِإِذۡنِ رَبِّهَاۗ وَيَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٢٥﴾

[إبراهيم: 24-25].

«آیا ندانسته‌ای که خداوند چگونه مثالی می‌زند، سخن پاک را چون درخت پاکی [قرار داد] که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان باشد. میوه‌هایش را به حکم پروردگارش در همه زمان می‌دهد و خداوند این مثل‌ها را برای مردم در میان می‌آورد باشد که پند پذیرند».

- لا إله إلا الله «سخن استوار» است، خداوند می‌فرماید:

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَيُضِلُّ ٱللَّهُ ٱلظَّٰلِمِينَۚ وَيَفۡعَلُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ٢٧﴾ [إبراهيم: 27].

«خداوند مؤمنان را در زندگانی دنیا و در آخرت به سخنِ استوار، پایدار می‌دارد و ستمکاران را بی‌راه می‌گذارد و خداوند هر آنچه بخواهد، انجام می‌دهد».

- لا إله إلا الله «عهد» است، خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا يَمۡلِكُونَ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَنِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحۡمَٰنِ عَهۡدٗا ٨٧﴾ [مريم: 87].

«اختیار شفاعت ندارند. مگر کسی که از نزد [خداوند] رحمان عهدی گرفته باشد».

از ابن عباس نقل شده که گفت: «منظور از عهد: بیان شهادت أن لا إله إلا الله، و همه‌ی توان و نیرو را از آن خدا دانستن است، که این رأس کل تقوی است»[[240]](#footnote-240).

- از دیگر فضائل این کلمه این است که ریسمان است محکم که هر کس بدان چنگ زند نجات می‌یابد و کسی که بدان چنگ نزند هلاک می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ﴾ [البقرة: 256].

«پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، [بداند] که به دستاویزی [بس] محکم چنگ زده است».

و یا می‌فرماید:

﴿۞وَمَن يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰۗ﴾ [لقمان: 22].

«و هر کس نیکوکارانه روی خویش به سوی خداوند آورد، بداند که به دست‌آویزی استوار چنگ زده است».

- از دیگر فضائل آن این که: سخنی ماندگار است که ابراهیم خلیل آن را در میان قوم خود قرار داد بسا که به سوی خدا بازگردند؛ خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ سَيَهۡدِينِ ٢٧ وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٢٨﴾ [الزخرف: 26-28].

«و چنین بود که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: بی‌گمان من از آنچه می‌پرستید، بیزارم. برخلافِ کسی که مرا آفریده است، و همو مرا راه خواهد نمود و [خداوند] آن [سخن] را سخنی ماندگار در [میان] فرزندانش قرار داد، باشد که آنان بازگردند».

- و آن کلمه‌ی تقوا است که خداوند متعال اصحاب پیامبر را بدان پای بند ساخت؛ آنان بدان سزاوارتر و اهل آن بودند. خداوند می‌فرماید:

﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٢٦﴾ [الفتح: 26].

«آن گاه که کافران در دل‌های خود حمیّت -همان حمیت جاهلیّت- درآوردند. آن گاه خداوند آرامش خود را بر رسولش و [نیز] بر مؤمنان نازل کرد و آنان را به کلمه‌ی تقوی ملزم ساخت و به آن سزاوارتر و اهلِ آن بودند و خداوند به همه چیز داناست».

ابو اسحاق سبیعی از عمرو بن میمون روایت کرده که گفت: مردم درباره‌ی چیزی برتر از لاإله إلا الله سخن نگفته‌اند. سپس سعد بن عیاض گفت: «ای ابوعبدالله می‌دانی آن چیست؟ به خدا سوگند آن کلمه تقوا است که خداوند یاران پیامبر -خداوند از آنان خشنود باد- را بدان ملزم ساخت، و به آن سزاوارتر و اهلِ آن بودند»[[241]](#footnote-241).

- از دیگر فضائل این کلمه آن که این کلمه اوج راستی و غایت آن است. خداوند می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ صَفّٗاۖ لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا ٣٨﴾

[النبأ: 38].

«روزی که جبرئیل و [دیگر] فرشتگان به صف ایستند. سخن نمی‌گویند مگر کسی که [خداوند] به او اجازه داده و [در دنیا] سخنِ درست گفته باشد».

علی بن طلحه از ابن عباسب روایت کرده که در تفسیر این سخن خداوند: ﴿إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَقَالَ صَوَابٗا ٣٨﴾ گفت: «مگر کسی که خداوند به او اجازه گفتن لا اله الا الله داده باشد که آن بالاترین درجه‌ی سخن راست و درست است»[[242]](#footnote-242) و عکرمه می‌گوید: «منظور از صواب (سخن راست و درست) لا إله إلا الله است»[[243]](#footnote-243).

- از دیگر فضائل این کلمه آن که: لا إله إلا الله همان «دعوة الحق»ی است که در این سخن خداوند آمده است:

﴿لَهُۥ دَعۡوَةُ ٱلۡحَقِّۚ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيۡءٍ إِلَّا كَبَٰسِطِ كَفَّيۡهِ إِلَى ٱلۡمَآءِ لِيَبۡلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَٰلِغِهِۦۚ وَمَا دُعَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٖ ١٤﴾ [الرعد: 14].

«دعای راستین او راست. و کسانی را که به جای او [به فریاد] می‌خوانند، به هیچ وجه [دعا] شان را اجابت نمی‌کنند مگر مانند کسی که گشاینده‌ی دو دست خویش به سوی آب است تا به دهانش برسد و آن [آب هرگز] به آن [دهان] نخواهد رسید و دعای کافران جز در گمراهی نیست».

- از دیگر فضائل این کلمه آن که: پیونددهنده‌ای حقیقی است که اهل اسلام بر آن گرد آمده‌اند، دوستی و دشمنی‌شان بر اساس آن است، و حب و بغض‌شان به واسطه‌ی آن است، و به سبب آن افراد مجتمع اسلامی همچون یک پیکره و سدی استوار گشته که همدیگر را قوی و مستحکم می‌کنند. علامه شیخ محمد امین شنقیطی/ در کتابش أضواء البیان می‌گوید: «نتیجه آن که پیوند حقیقی‌ای که پراکنده‌ها را گرد هم آورده و اجزای مختلف را یکی می‌کند همان پیونددهنده‌ی لا إله إلا الله است، آیا نمی‌بینی که این حلقه‌ی ارتباطی است که همه‌ی جامعه‌ی اسلامی را همچون یک پیکره گرد هم آورده و آن را هم چون بنایی می‌گرداند که اجزایش همدیگر را تقویت می‌کنند. قلب‌های حمل‌کنندگان عرش و دیگر ملائکه را که پیرامون آن حلقه زده‌اند را نیز نسبت به بنی آدم که در روی زمین‌اند علاقه‌مند می‌گرداند هر چند میان‌شان تفاوت [ذاتی] وجود دارد.

خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْۖ رَبَّنَا وَسِعۡتَ كُلَّ شَيۡءٖ رَّحۡمَةٗ وَعِلۡمٗا فَٱغۡفِرۡ لِلَّذِينَ تَابُواْ وَٱتَّبَعُواْ سَبِيلَكَ وَقِهِمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ٧ رَبَّنَا وَأَدۡخِلۡهُمۡ جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدتَّهُمۡ وَمَن صَلَحَ مِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَأَزۡوَٰجِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٨ وَقِهِمُ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ وَمَن تَقِ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ يَوۡمَئِذٖ فَقَدۡ رَحِمۡتَهُۥۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٩﴾ [المؤمن: 7-9].

«فرشتگانی که عرش را حمل می‌کنند و آنان که گرد آن حلقه زده‌اند، صاحب اختیارشان را با ستایش تقدیس می‌کنند و به او ایمان دارند و برای اهل ایمان آمرزش می‌خواهند: [و گویند:] صاحب اختیارا، رحمت و دانشت، هر چیزی را فراگرفته، پس کسانی را که توبه کردند و پیرو راه تو شدند، بیامرز و از عذاب دوزخ نگاهشان دار. صاحب اختیارا، آنان و پدران [و مادران] و همسران و فرزندان صالحشان را در باغ‌های جاویدان بهشت که وعده داده‌ای، داخل کن، که فرادست و فرزانه تویی، تو؛ و آنان را از [کیفرِ] بدی‌ها حفظ کن و هر که را در آن روز از [کیفرِ] بدی‌ها نگاه داری، مشمول رحمتت قرار داده‌ای؛ این است همان کامیابی بزرگ».

خداوند اشاره می‌کند که عاملی که میان حاملان عرش و دیگر فرشته‌هایی که آن را حلقه زده‌اند و آدمیانی که در روی زمین به سر می‌برند پیوند برقرار می‌کند تا آنجا که فرشته‌ها نزد خدا برای آدمیان این دعای نیکوی بزرگ را می‌نمایند، همان ایمان به خداوند جل جلاله است».

تا آنجا که می‌گوید: «به طور کلی میان مسلمانان در این اختلافی نیست که پیوند دهنده‌ای که افراد روی زمین را به هم مرتبط می‌گرداند و میان اهل زمین و آسمان ارتباط برقرار می‌کند همان پیوند لا إله إلا الله است، و البته فراخواندن به پیوند دهنده‌ای جز آن جایز نیست»[[244]](#footnote-244).

- از دیگر فضائل لا إله إلا الله این که: برترین و ارجمندترین نیکی‌هاست، خداوند می‌فرماید:

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَا﴾ [النمل: 89].

﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَاۖ﴾ [القصص: 84].

«هر کس که نیکی در میان آورد، بهتر از آن را خواهد داشت».

از ابن مسعود، و ابن عباس، و ابو هریره و دیگران نقل شده که مراد از حسنه: «لا إله إلا الله» است[[245]](#footnote-245). و از عکرمه نقل است که در تفسیر این سخن خداوند: ﴿مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَا﴾ گفت: «مراد از حسنه، گفتن: لا إله إلا الله است. و گفت: پاداش عظیم و برتر نصیبش می‌شود زیرا چیزی برتر و نیکوتر از لا إله إلا الله نیست»[[246]](#footnote-246).

در مسند [امام احمد] و دیگران به نقل از ابوذر آمده که گفت: گفتم: ای پیامبر عملی را به من بیاموز که مرا به بهشت نزدیک کرده و از آتش دورم گرداند. پیامبر فرمود: «وقتی کار بدی انجام دادی به دنبالش کار نیکی انجام بده که ده چندان آن [پاداش] دارد». گفتم: ای رسول خدا ، آیا لا إله إلا الله از جمله‌ی حسنات و نیکی‌هاست؟ فرمود: «آری، این بهترین نیکی‌هاست»[[247]](#footnote-247).

اینها برخی از فضائل این کلمه‌ی عظیم با استناد به آنچه در قرآن کریم آمده، هستند. به زودی بر اساس آنچه در حدیث رسول الله در این باره آمده به تکمیل و بیان برخی دیگر از فضائل آن می‌پردازیم و توفیق [در انجام چنین کاری] به دست خداوند است.

32- فضائلی دیگر برای کلمه توحید لا إله إلا الله

پیشتر درباره فضائل کلمه توحید «لا إله إلا الله» با تکیه بر آنچه در این باره در قرآن کریم آمده سخن گفتیم، این کلمه‌ای عظیم است که آسمان‌ها و زمین به خاطر آن برپا گردیدند و همه‌ی آفریده‌ها برای آن آفریده شدند، و برای آن پیامبران فرستاده شدند و کتاب‌ها نازل گردیدند و قوانین وضع گشتند، و به خاطر آن ترازوها بر پا شده و کتاب‌‌ها [ی ثبت اعمال] تدوین شده و بازار بهشت و جهنم بر پا گردید و مردم به مؤمن و کافر، و نیکوکار و بدکار تقسیم شدند. لا إله إلا الله منشأ خلق و امر، و ثواب و عقاب است، لا إله إلا الله حقی است که آیین اسلام بر پایه‌ی آن بنا شده و قبله مشخص گردیده است و در روز قیامت از جملگی مردمان درباره آن پرسیده می‌شود، و گام‌های بنده در برابر الله تکان نمی‌خورد تا از دو موضوع از او پرسیده شود: چه کسی و چه چیزی را می‌پرستیدید؟ و چه پاسخی به پیامبران دادید؟

پاسخ سؤال اول با تحقق بخشیدن به کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله از روی شناخت، و اقرار و عمل بدان است.

و پاسخ سؤال دوم با محقق ساختن پیامبری محمد از روی شناخت و اقرار و گردن نهادن و اطاعت [از دستورات] اوست[[248]](#footnote-248).

بی‌شک این امکان برای آدمی وجود ندارد که فضائل کلمه توحید، لا إله إلا الله را برشمارد، زیرا اجر و پاداش و سود سرشاری در دنیا و آخرت بر آن حاصل می‌شود که هیچ کس فکرش را نکرده و به ذهن کسی نمی‌رسد. باشد که بخشی از فضائل این کلمه را بر اساسِ آنچه در این باره در حدیث رسول الله آمده ارائه دهم.

- از جمله فضائل آن، این که: برترین اعمال است و بیشترین پاداش را دارد و معادل آزاد کردن بردگان و سنگری در برابر شیطان است. هم چنان که در صحیحین از ابو هریره نقل است که پیامبر فرمود: «کسی که روزی صد بار این دعا را بخواند:، «لاَ إِلهَ الاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِیكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» «هیچ معبود حقّی نیست جز ذات الله که تنها او پروردگار است. شریک و انبازی ندارد، قدرت و ملک تنها برای او است، حمد و ستایش مخصوص او است، او بر تمام چیزها توانا است»، ثواب خواندن آن برابر است با آزاد نمودن ده برده و صد احسان برایش نوشته می‌شود و صد گناه از گناهانش محو می‌گردد. این صد بار دعا به صورت سنگری درمی‌آید که او را در آن روز تا غروب از شرّ شیطان محفوظ می‌دارد. کسی کار بهتری از او انجام نداده است مگر آن کس که تعداد ذکرش از او بیشتر باشد»[[249]](#footnote-249).

همچنین در صحیحین از ابو ایوب انصاری رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر فرمودند: «هر کس ده مرتبه بگوید: «لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ» مانند کسی است که چهار نفر از «اولاد اسماعیل» را از قید بردگی آزاد کرده باشد»[[250]](#footnote-250).

- از دیگر فضائل آن این که: این کلمه بهترین کلمه‌ای است که پیامبران گفته‌اند؛ به خاطر آنچه در حدیث آمده که پیامبر فرمودند: «بهترین کلماتی که من و دیگر پیامبران در غروب روز عرفه گفته‌ایم این کلمات است:

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاشَریكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ»[[251]](#footnote-251) و در لفظی دیگر: «بهترین دعا، دعای روز عرفه [در عرفات] است، و بهترین چیزی که من و پیامبران پیش از من گفته‌ایم این کلمات است:

«لا إِلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ، وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ»[[252]](#footnote-252).

- از دیگر فضائل آن این که: این کلمه در روز قیامت از پرونده‌ی گناهان برتر و سنگین‌تر است. چنانکه در حدیث عبدالله بن عمرو بن عاصب که در مسند احمد و سنن نسائی و ترمذی و دیگران با سند جیّد از پیامبر نقل شده آمده که فرمود: «روز قیامت از میان امت من فردی در برابر همه‌ی اهل محشر فراخوانده می‌شود و نود و نُه دفتر اعمال را جلویش می‌گشایند. درازای هر یک از کارنامه‌ها به اندازه‌ی دید چشم است. سپس خداوند تبارک و تعالی به او می‌فرماید: آیا از این دفتر اعمال چیزی را انکار می‌کنی؟ آن فرد می‌گوید: خیر، ای پروردگارم. بعد از آن خداوند می‌فرماید: بر انجام این اعمال بد عذری داشته‌ای؟ یا کار نیکی انجام داده‌ای؟ آن شخص ترسیده و می‌گوید: خیر ای پروردگارم، سپس خداوند می‌فرماید: بسیار خوب! تو پیش ما یک نیکی داری و امروز به تو ظلم نمی‌شود. سپس یک تکه کاغذ بیرون آورده می‌شود که بر آن نوشته شده است: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ الله وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». آن شخص عرض می‌کند: در مقابل این همه دفتر این تکه کاغذ به چه کار می‌آید؟ خداوند می‌فرماید: امروز به تو ظلم نمی‌شود. سپس همه‌ی دفاتر در یک کفه‌ی ترازو گذاشته می‌شوند و آن تکه کاغذ در کفه‌ای دیگر. کفه‌ای که این تکه کاغذ در آن است از آن دفاتر سنگین‌تر می‌شود»[[253]](#footnote-253).

شکی در این نیست که ایمان در قلب این شخص وجود داشته که تکه کاغذ او که در آن لا إله إلا الله نوشته شده از آن دفاتر سنگین‌تر بوده است، زیرا مردم بر پایه‌ی وجود ایمان در قلب‌هایشان در کارها متفاوت بوده و بر یکدیگر برتری دارند و الا چه بسا کسی لا إله إلا الله می‌گوید اما چنین خیری نصیبش نمی‌شود زیرا ایمان قلبی‌اش به این کلمه ضعیف است.

در صحیحین در حدیثی از انس بن مالک آمده که پیامبر فرمودند: «هر کس که لا إله إلا الله بگوید و به اندازه‌ی یک دانه جو ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود. و هر کس که لا إله إلا الله را بر زبان آورد و به اندازه‌ی یک دانه گندم ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده می‌شود. و هر کس که لا إله إلا الله بگوید و به اندازه یک دانه‌ی ذرت ایمان در دل او باشد از دوزخ بیرون آورده می‌شود»[[254]](#footnote-254). این حدیث بر این مطب دلالت می‌کند که اهل لا اله الا الله، بر اساس ایمانی که در قلب‌هایشان وجود دارد، با یکدیگر تفاوت دارند.

- از دیگر فضائل این کلمه این که: اگر آسمان‌ها و زمین در یک کفه‌ی ترازو، و لا اله الا الله در کفه‌ی دیگر ترازو گذارده شود، لا إله إلا الله از آنان سنگین‌تر است، چنان که در مسند احمد به نقل از عبدالله بن عمرو آمده که پیامبر فرمودند: «نوح به هنگام مرگش به پسرش گفت: تو را به گفتن: لا إله إلا الله سفارش می‌کنم، بی‌تردید اگر آسمان‌ها و زمین در یک کفه‌ی ترازو و لا إله إلا الله در کفه‌ی دیگر ترازو قرار داده بشود لا إله إلا الله از آنها سنگین‌تر است و اگر آسمان‌های هفت‌گانه حلقه‌ای بسته باشند این کلمه آنها را شکسته و به خدا خواهد رسید»[[255]](#footnote-255).

- از دیگر فضائل آن این که: پرده و حجابی میان این کلمه و خداوند وجود ندارد، بلکه همه‌ی حجاب‌ها را دریده و به خدا می‌رسد. در سنن ترمذی با سند حسن از ابوهریره نقل است که پیامبر فرمودند: «هنگامی که بنده‌ای با اخلاص «لا إله إلا الله» را بر زبان بیاورد، حتماً درهای آسمان‌ها برای این کلمه باز می‌شوند تا این کلمه، مستقیم به عرش برسد؛ البته اگر گوینده‌ی این کلمه، از گناهان کبیره پرهیز کند»[[256]](#footnote-256).

- از دیگر فضائل این کلمه این که: لا إله إلا الله گوینده‌اش را از آتش جهنم نجات می‌دهد، در صحیح مسلم آمده است که پیامبر شنید مؤذنی می‌گوید: أشهد ان لا إله إلا الله، رسول خدا فرمودند: «از آتش جهنم بیرون شد»[[257]](#footnote-257). و در صحیحین به نقل از عتبان آمده که پیامبر فرمودند: «بی‌شک خداوند کسی را که بگوید: لا إله إلا الله و با این کار خشنودی خدا را مدنظر داشته باشد؛ آتش جهنم را بر او حرام می‌کند»[[258]](#footnote-258).

- از دیگر فضائل این کلمه این که: پیامبر در میان شعبه‌های ایمان آن را برترین قرار داده است. در صحیحین در حدیثی از ابو هریره آمده که پیامبر فرمود: «ایمان شصت و چند شعبه دارد. افضل و برتر از همه، گفتن لا إله إلا الله، و کمترین آنها برطرف کردن اشیای آزار دهنده از سر راه است»[[259]](#footnote-259).

- از دیگر فضائل آن این که: پیامبر خبر داده که این کلمه برترین ذکر است، هم چنان که در سنن ترمذی و دیگر کتب در حدیثی از جابر بن عبدالله آمده که گفت: شنیدم رسول الله می‌فرماید: ««لا إله إلا الله» با فضیلت‌ترین ذکر و «الحمدلله» برترین دعا است»[[260]](#footnote-260).

- از دیگر فضائل آن این که: هر کس خالصانه و از ته دل این کلمه را بگوید خوشبخت‌ترین فرد (نزدیک‌ترین کس) نسبت به شفاعت رسول اکرم در روز قیامت است هم چنان که در حدیثی صحیح از ابو هریره روایت شده است که گفت: ای رسول خدا! چه کسی در روز قیامت به شفاعت تو خوشبخت‌تر است؟ رسول خدا گفت: «ای ابو هریره! حدس زدم که در این باره کسی پیش از تو از من سؤال نکند. چون می‌دیدم که بر حدیث این همه شور و شوق داری، خوشبخت‌ترین فرد نسبت به شفاعت من در روز قیامت، کسی است که خالصانه از صمیم قلب بگوید: لا إِلهَ إِلاَّ الله».

این که پیامبر در این حدیث می‌فرماید: «کسی که خالصانه از قلبش بگوید: لا إله إلا الله دلیلی است بر این که صرف گفتن لا إله إلا الله از سوی شخص، از گوینده‌اش پذیرفته نمی‌شود. بلکه ناگزیر باید شروط آن فراهم گشته و قیدهایی را که در کتاب و سنت بیان گردیده عملی شود. چون تنها با رعایت این شروط و قیود است که این گفتن مورد قبول واقع می‌شود. ان شاءالله بحث آینده درباره‌ی این موضوع مهم خواهد بود و ستایش تنها از آن الله پروردگار جهانیان است.

33- شروط لا إله إلاّ الله

پیشتر به بیان گوشه‌ای از فضائل کلمه‌ی توحید «لا إله إلا الله» پرداختیم؛ سخنی که در میان دیگر سخنان بهترین و برترین و والاترین سخن‌ها است. همچنین پاداش‌های ارجمند و فضائل عظیم و ثمرات سودمندی که در دنیا و آخرت بدین کار تعلق می‌گیرد را بیان داشتیم. اما بر فرد مسلمان واجب است بداند که تنها صرف گفتن و به زبان آوردن لا إله إلا الله، سبب پذیرفتن آن از گوینده نمی‌شود، بلکه ناگزیر باید حق و وظیفه‌ی دینی آن، و همچنین شروط آن را که در کتاب و سنت نقل شده فراهم کرد. هر مسلمانی می‌داند که هر طاعتی را که با آن به خدا نزدیکی می‌جوید تنها زمانی از او پذیرفته می‌شود که شروط آن را به جای آورد. بنابراین نماز تنها زمانی پذیرفته می‌شود که شروط بدیهی آن ادا گردد، و حج زمانی مقبول است که شروط آن رعایت گردد و همه‌ی عبادات به همین شکل است و تنها با رعایت شروط شناخته شده‌‌ی آن در کتاب و سنت پذیرفته می‌شود. لا إله إلا الله نیز چنین است [و این سخن] فقط زمانی پذیرفته می‌شود که آدمی به شروط شناخته شده‌ی آن که در کتاب و سنت آمده قیام نماید.

گذشتگان نیکوکار ما (رحهم الله) به اهمیت توجه به شروط لا إله إلا الله و وجوب پای بندی به آن اشاره کرده‌اند، و همینطور به این که لا إله إلا الله گفتن شخص زمانی پذیرفته می‌شود که شروط آن را ادا نماید. از جمله این سخن که از حسن بصری/ نقل شده که به او گفته شد: برخی از مردم می‌گویند کسی که لا إله إلا الله بگوید، وارد بهشت می‌شود. حسن بصری گفت: کسی که بگوید لا إله إلا الله سپس حق و وظیفه‌اش را ادا نماید وارد بهشت می‌شود.

حسن به فرزدق -در حالی که همسرش را دفن می‌کرد- گفت چه چیزی برای این روز آماده کرده‌ای؟ فرزدق گفت: هفتاد سال است که کلمه‌ی شهادت لا اله الا الله را آماده کرده‌ام. حسن گفت: ساز و برگ و توشه‌ی خوبی است، اما لا إله إلا الله گفتن شروطی دارد، [از جمله] از افترا زدن به زنان پاکدامن بپرهیز.

وهب بن منبه به کسی که از او پرسید: آیا کلید بهشت گفتن لا إله إلا الله نیست؟ گفت: آری؛ اما هر کلیدی دندانه‌هایی دارد، بنابراین اگر کلیدی آوردی که دندانه‌هایی داشت درِ بهشت به رویت گشوده می‌شود والاّ کلید بدون دندانه دری نمی‌گشاید. وهب با نام بردن از دندانه‌ها به شروط لا إله إلا الله اشاره کرد[[261]](#footnote-261).

با بررسی اهل علم در نصوص کتاب و سنت روشن روشن می‌شود که گفتن لا إله إلا الله تنها با به جای آمدن هفت شرط پذیرفته می‌شود که عبارتند از:

1. علم به معنای لا إله إلا الله نفیاً و اثباتاً، علمی که در تضاد با جهل باشد.
2. یقینی که در تضاد با شک و تردید باشد.
3. اخلاصی که در تضاد با شرک و ریا باشد.
4. صدقی که در تضادِ با کذب و دروغ باشد.
5. محبّتی که در تضاد با نفرت و بیزاری باشد.
6. پذیرشی که در تضاد با نپذیرفتن باشد.
7. فرمانبرداری‌ای که در تضاد با رویگردانی و نافرمانی باشد.

یکی از اهل علم این شروط هفت گانه را در بیت زیر گرد آورده و می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| علمٌ يقينٌ وإخلاصٌ وصدقك مع |  | محبّةً وانقيادٍ والقبولُ لها |

حال برای توضیح و بیان مقصود هر کدام از این شروط، به همراه نام بردن از برخی ادله‌ی آنها از کتاب و سنت، توقف کوتاهی نزد این شروط خواهیم داشت[[262]](#footnote-262).

- توضیح شرط اول: علم به معنای لا إله إلا الله نفیاً و اثباتاً، علمی که در تضادِ با جهل و نادانی باشد و این بدان جهت است که گوینده‌ی لا إله إلا الله بداند که او تمامی انواع عبادات را از همه جز خدا نفی کرده و آن را تنها برای خداوند اثبات می‌کند، همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5].

«تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوییم».

یعنی تنها تو را می‌پرستیم و جز تو را نمی‌پرستیم، و تنها از تو یاری می‌جوییم، و جز تو از کسی یاری نمی‌جوییم. خداوند می‌فرماید:

﴿فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [محمد: 19].

«پس بدان که معبود [راستینی] جز الله نیست».

و خداوند می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾ [الزخرف: 86].

«بلکه کسانی [چنین حقّی دارند] که آنان دانسته به حقّ گواهی داده باشند».

مفسرین می‌گویند: کسانی که به لا إله إلا الله شهادت می‌دهند، ﴿وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾ یعنی: معنی آنچه را با دل و زبان‌شان بدان گواهی می‌دهند می‌دانند.

در صحیح مسلم به نقل از عثمان بن عفان آمده که رسول الله فرمودند: «هر کس در حالی بمیرد که بداند معبودی جز الله نیست، وارد بهشت می‌شود»[[263]](#footnote-263).

پیامبر علم و دانستن را به عنوان شرط مطرح کرده است.

- اما شرط دوم: همان یقینی است که منافی با شک و تردید باشد؛ یعنی گوینده‌ی لا إله إلا الله بدان یقین داشته باشد، آن هم یقینی قطعی و مسلّم و بدون هیچ شک و تردیدی و یقین یعنی علم تمام و کمال. خداوند در وصف مؤمنین می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ١٥﴾ [الحجرات: 15].

«مؤمنان تنها آنانند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، آنگاه شک به دل راه نداده‌اند و با اموال و جان‌هایشان در راهِ خدا جهاد کرده‌اند. اینانند که راستگویند».

این که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ﴾ یعنی: یقین داشته‌اند و شک و تردید ننموده‌اند.

در صحیح مسلم در حدیثی به نقل از ابو هریره آمده که رسول الله فرمودند: «گواهی می‌دهم به این که معبودی جز الله نیست و [گواهی می‌دهم به این که] من فرستاده‌ی الله هستم. [بدانید که] هر کس با این دو کلمه خدا را ملاقات کرده و شکی در آنها نداشته باشد حتماً وارد بهشت می‌شود»[[264]](#footnote-264).

همچنین در صحیح مسلم به نقل از ابو هریره آمده که رسول الله فرمودند: «هر کس را در پشت این باغ ملاقات می‌کنی که با یقین قلبی به لا إله إلا الله گواهی می‌دهد، وی را به بهشت مژده بده»[[265]](#footnote-265). ایشان اخلاص را شرط [ورود به بهشت] دانسته است.

- شرط سوم: وجود اخلاصی که منافی با شرک و ریا است. این کار با پالایش عمل و پاک‌سازی آن از تمامی عیب و نقص‌های پیدا و پنهان صورت می‌پذیرد که با خالص کردن نیّت در تمامی عبادات برای خداوند یگانه شدنی است. خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ﴾ [الزمر: 3].

«بدان که تنها طاعت و عبادت خالصانه برای خدا است و بس».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البينة: 5].

«در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه خدای را بپرستند».

و در صحیح به نقل از ابو هریره آمده که رسول الله فرمودند: «خوشبخت‌ترین فرد نسبت به شفاعت من در روز قیامت، کسی است که خالصانه از قلب بگوید: لا إله إلا الله»[[266]](#footnote-266) در اینجا شرط اخلاص مطرح شده است.

- شرط چهارم: وجود صدقی که منافی دروغ است، بدین ترتیب که آدمی این کلمه را صادقانه از ته قلبش بگوید. صدق آن است که قلب و زبان با یکدیگر هماهنگ و موافق باشند، و به همین خاطر خداوند در نکوهش منافقین می‌فرماید:

﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١﴾ [المنافقون: 1].

«چون منافقان به نزد تو آیند، گویند: گواهی می‌دهیم که تو رسولِ خدایی. و خداوند می‌داند که تو رسولِ اویی، و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغ گویند».

خداوند آنان را به دروغ‌گویی توصیف کرد زیرا آنچه را که با زبان‌شان می‌گفتند در قلب‌شان وجود نداشت، و یا می‌فرماید:

﴿الٓمٓ ١ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ ٢ وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٣﴾ [العنكبوت: 1-3].

«الم (الف. لام. میم) آیا مردم می‌پندارند که رها می‌شوند به [مجرد] آن که بگویند: ایمان آورده‌ایم و آنان آزموده نمی‌شوند؟ و به راستی کسانی که پیش از آنان بودند، آزمودیم. پس البته خداوند آنان را که راست گفتند معلوم می‌دارد و دروغ‌گویان را [نیز] معلوم خواهد داشت».

در صحیحین به نقل از معاذ بن جبل روایت شده که پیامبر فرمودند: «هر کسی که از ته قلب و از روی صداقت و اخلاص گواهی دهد که معبودی به حق نیست جز الله، و اینکه محمد بنده و پیامبر اوست، خداوند بدن او را بر آتش دوزخ حرام می‌کند»[[267]](#footnote-267).

در این حدیث در امان بودن از عذاب دوزخ به داشتن صدق مشروط شده است.

شرط پنجم: وجود محبّتی که در منافات با نفرت و بیزاری است، بدین شیوه که گوینده‌ی لا إله إلا الله، خدا و پیامبرش و دین اسلام و مسلمانانی را که اوامر خدا را اجرا می‌کنند و پای بند قوانین او هستند را دوست بدارد، و از کسی که مخالف لا إله إلا الله است و مرتکب شرک و کفر می‌شود بیزار باشد. یکی از چیزهایی که بیانگر شرط بودن محبت در ایمان است، این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ﴾ [البقرة: 165].

«و از مردم کسانی هستند که به جای خدا همتایانی را [برای او] برمی‌گیرند که آنها را مانند دوست داشتنِ خدا دوست می‌دارند -و مؤمنان در دوستی خدا قوی‌ترند-».

و در حدیث آمده که: «محکم‌ترین دست‌آویز ایمان، حب و بغض به خاطر خداوند است»[[268]](#footnote-268).

شرط ششم: پذیرشی که در منافات با نپذیرفتن است. ناگزیر باید این کلمه را به عنوان یک حقیقت با دل و زبان پذیرفت. خداوند در قرآن کریم سخن از کسانی به میان آورده که آنان را به سبب پذیرش لا إله إلا الله نجات داده و همچنین داستان هلاک و نابودی و انتقام از کسانی را بازگو نموده که از پذیرش این کلمه سر باز زده‌اند، و می‌فرماید:

﴿ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيۡنَا نُنجِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٠٣﴾ [يونس: 103].

«آنگاه رسولان‌مان و مؤمنان را رهایی می‌بخشیم، بدین سان مؤمنان را نجات می‌دهیم. [وعده‌ای راستین داده‌ایم] که بر ما تخلّف‌ناپذیر است».

و یا در خصوص مشرکان می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمۡ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسۡتَكۡبِرُونَ ٣٥ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٖ مَّجۡنُونِۢ ٣٦﴾ [الصافات: 35-36].

«آنان [چنان] بودند که چون به آنان گفته می‌شد: معبود راستینی جز الله [یگانه] نیست، سرکشی می‌کردند و می‌گفتند: آیا ما معبودانِ خویش را به خاطرِ [سخنِ] شاعری دیوانه ترک می‌گوییم؟».

شرط هفتم: فرمانبرداری‌ای که در تضاد با رویگردانی و نافرمانی است، زیرا گوینده‌ی لاإله إلا الله ناگزیر باید تسلیم فرمان خداوند باشد و به حکمش تن در داده و خالصانه خود را تسلیم او نماید و اینگونه به لا اله الا الله چنگ زده است. از همین رو خداوند می‌فرماید:

﴿۞وَمَن يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰۗ﴾ [لقمان: 22].

«کسی که مطیعانه رو به الله کند، در حالی که نیکوکار باشد به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است».

یعنی او به لا إله إلا الله چنگ زده است خداوند شرط تسلیم شدن به فرمان الهی را مطرح کرده که در این حال شخص باید خویشتن را خالصانه تسلیم خدا کند.

اینها شروط لا إله إلا الله هستند و منظور از آن تنها برشمردن الفاظ و به خاطر سپردن آنها نیست. چه بسا این شروط در یک فرد عامی و بی‌سواد فراهم گردد و بدان ملتزم باشد هر چند که اگر به او گفته شود: آنها را نام ببر به خوبی از عهده‌ی این کار برنیاید، و چه بسا فردی که این شروط را می‌داند و از بر است اما می‌بینی کارهای بسیاری از او سر می‌زند که در تناقض با این شروط است، بنابراین آنچه مطلوب است وجود علم و عمل همراه یکدیگر است تا آدمی صادقانه اهل لا اله الا الله و جزو حاملان حقیقی کلمه‌ی توحید به شمار آید. تنها الله است که برای انجام چنین کاری توفیق‌دهنده و یاور انسان است، از او خواهانیم که ما و شما را در این راه موفق گرداند. سپاس و ستایش تنها از آن الله است.

34- معنا و مفهوم کلمه‌ی توحید (لا إله إلا الله)

بی‌تردید کلمه توحید لا إله إلا الله که بهترین و برترین و کامل‌ترین ذکر است، به مجرد تلفظ بدان، و صِرْف بیان زبانی، و بدون آن که آدمی به حقیقت مفهوم آن قیام کند نزد خداوند مورد قبول واقع نمی‌شود همچنین بدون تطبیق هدف و منظور آن که همان نفی شرک و اثبات یکتایی خداوند است و بدون اعتقاد جازم به مقتضیات آن و عمل بدان مورد پسند خدا نیست بلکه با رعایت همه اینها آدمی مسلمانی حقیقی محسوب شده و در زمره‌ی اهل لا إله إلا الله قرار می‌گیرد.

این کلمه‌ی عظیم در بردارنده‌ی این مطلب است که جز الله معبود دیگری نیست، و الوهیت دیگران باطل‌ترین باطل‌هاست و اثبات چنین خدایانی بزرگترین ستم‌ها و اوج گمراهی است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ ٦﴾

[الأحقاف: 5-6].

«و کیست گمراه‌تر از کسی که به جای الله کسی را [به دعا] بخواند که تا روز قیامت [دعای] او را اجابت نکند و آنان (معبودان دروغین) از دعایشان بی‌خبرند و چون مردم محشور شوند [آن معبودان] دشمن آنان خواهند بود. و عبادتشان را منکر شوند».

و یا می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٦٢﴾ [الحج: 62].

«این از آن است که خداوند بر حقّ است و آنچه را به جای او [به نیایش] می‌خوانند باطل است و [از آن] که خداوند بلندمرتبت [و] بزرگ [منزلت] است».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: 13].

«به راستی که شرک ستمی بزرگ است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٥٤﴾ [البقرة: 254].

«و کافرانند که ستمکارند».

ظلم به معنی قرار دادن چیزی در غیر جای خودش است و بی‌شک اختصاص دادن عبادت به غیر الله ظلم است زیرا [پرستش مختص خداست و] این کار به معنی قرار دادن پرستش در غیر جای خود است و این کار بدترین ستم‌ها و خطرناک‌ترین آنهاست.

بی‌شک لا إله إلا الله -این کلمه‌ی عظیم- مفهومی دارد که ناگزیر باید آن را درک کرد و فهمید، و در معنای آن دقت کرد. زیرا به اتفاق اهل علم، تلفظ کلمه بدون فهم معنای آن و عمل به مقتضای آن، سودی برندارد، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا يَمۡلِكُ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِهِ ٱلشَّفَٰعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٨٦﴾

[الزخرف: 86].

«و کسانی را که به جای او به پرستش می‌خوانند اختیار شفاعت ندارند بلکه کسانی [چنین حقّی دارند] که آنان دانسته به حقّ گواهی داده باشند».

معنای این آیه چنان که اهل تفسیر می‌گویند این است که: مگر کسانی که به لا إله إلا الله گواهی داده باشند در حالی که قلب‌هایشان مفهوم آنچه را که به زبان می‌آورند می‌دانند، زیرا شهادت دادن مستلزم علم به آن چیزی است که دیده می‌شود و اگر از سر جهل و نادانی باشد شهادت محسوب نمی‌شود. همچنین مستلزم صدق و عمل بدان است، و بدین ترتیب روشن می‌گردد که درباره‌ی این کلمه ناگزیر باید بدان علم به همراه عمل و صدق داشت. با علم است که آدمی از راه و روش نصاری که بی‌علم، عمل می‌کنند رهایی می‌یابد، و با عمل است که از راه و روش یهودیان که می‌دانند اما عمل نمی‌کنند نجات می‌یابد، و با صدق است که از راه و روش منافقان که پیدا و پنهانشان یکی نیست، خلاص می‌شود، و بدین شیوه در زمره‌ی اهل راه راست قرار می‌گیرد؛ جزو کسانی که خداوند بدانان نعمت بخشیده، نه آنان که مورد خشم قرار گرفته و نه گمراهان.

کوتاه سخن این که لا إله إلا الله تنها برای کسی سودمند است که مدلول آن را نفیاً و اثباتاً شناخته و آن را باور کند و بدان عمل نماید. اما کسی که لا إله إلا الله را بگوید و به شکل ظاهری بدان عمل نماید اما این کار را سر بی‌اعتقادی انجام دهد، منافق است، و کسی که آن را بگوید و برخلاف آن عمل نماید و مرتکب شرک شود،کافر است. همچنین کسی که آن را بگوید اما با انکار چیزی از شروط و تکالیف آن از عقیده‌اش برگردد این گفتن سودی بدو نمی‌رساند هر چند هزار بار آن را تکرار کند. و همچنین کسی که لا إله إلا الله را بگوید اما انواعی از پرستش و عبادت را به غیر خدا اختصاص دهد به عنوان مثال دعا و قربانی و نذر و یاری طلبیدن و توکل و انابه و امید و ترس و محبّت و کارهایی از این قبیل را برای غیرخدا انجام دهد، او نسبت به خداوند بزرگ شرک ورزیده هر چند لا إله إلا الله را نیز بر زبان آورد، زیرا به مقتضای توحید و اخلاص آن عمل ننموده است؛ توحیدی که معنا و مدلول و مفهوم این کلمه‌ی بزرگ است[[269]](#footnote-269).

مفهوم لا إله إلا الله این است که: معبود راستینی جز یک إله وجود ندارد و آن تنها الله است که هیچ شریکی ندارد، «إله» در لغت همان معبود است، و لا إله إلا الله یعنی معبود راستینی جز الله وجود ندارد هم چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ٢٥﴾

[الأنبياء: 25].

«و هیچ رسولی را پیش از تو نفرستادیم مگر آن که به او وحی می‌کردیم که معبود [راستینی] جز من نیست، پس مرا بپرستید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ [النحل: 36].

«و به یقین در [میان] هر امّتی رسولی را برانگیختیم، [با این دعوت] که: الله را بندگی کنید و از طاغوت بپرهیزید».

بدین ترتیب روشن می‌گردد که إله به معنای معبود است، و این که لا إله إلا الله به معنای خالص کردن عبادت برای الله یگانه و دوری از عبادت طاغوت است. به همین خاطر هنگامی که پیامبر به کفار قریش فرمودند: بگویید: لا إله إلا الله، آنان گفتند:

﴿أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهٗا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ ٥﴾ [ص: 5].

«آیا [همه‌ی] معبودان را یک معبود قرار داده است؟ بی‌گمان این چیزی شگفت است».

و هنگامی که هود به قومش گفت: بگویید: لا إله إلا الله، آنان به پیامبرشان گفتند:

﴿قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا لِنَعۡبُدَ ٱللَّهَ وَحۡدَهُۥ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَا﴾ [الأعراف: 70].

«آیا [نزد] ما آمده‌ای تا [ما را دعوت کنی که] تنها الله را بپرستیم و آنچه را که نیاکان‌مان می‌پرستیدند رها کنیم».

آنان چنین گفتند در حالی که هود آنها را به لا إله إلا الله فرامی‌خواند؛ زیرا دریافته بودند که منظور از این کلمه نفی الوهیت از هر چه جز الله و اثبات آن تنها برای الله است؛ خدایی که یکتا است و شریکی ندارد. لا إله إلا الله مشتمل بر نفی و اثبات است، الوهیت را از هر چه جز الله متعال نفی می‌کند لذا هر چه جز الله از جمله فرشتگان و پیامبران و هر کس دیگری إله نیست و بهره‌ای از عبادت نصیب او نمی‌شود، و الوهیت تنها ویژه‌ی خدای یگانه است؛ به این معنی که آدمی کسی جز او را خدا نمی‌پندارد یعنی چیزی از الوهیت را برای غیرخدا در نظر نمی‌گیرد، عملی که جزو اعمال قلب بوده و از انواع عبادت محسوب می‌گردد مانند نیایش و دعا و قربانی و نذر و دیگر کارها.

در قرآن کریم نصوص بسیاری آمده که معنی کلمه توحید لا إله إلا الله را روشن ساخته و منظور از آن را آشکار می‌کند، از جمله این که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٣﴾ [البقرة: 163].

«و معبودتان، معبود یگانه است. معبودِ [راستینی] جز او نیست. بخشاینده‌ی مهربان است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ [البينة: 5].

«و فرمان نیافتند جز آن که الله را -در حالی که پرستش را برای او خالص ساخته‌اند با پاکدلی (دین‌ورزی به آیین ابراهیمی)- بپرستند».

و یا می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٞ مِّمَّا تَعۡبُدُونَ ٢٦ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُۥ سَيَهۡدِينِ ٢٧ وَجَعَلَهَا كَلِمَةَۢ بَاقِيَةٗ فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٢٨﴾ [الزخرف: 26-28].

«و چنین بود که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: بی‌گمان من از آنچه می‌پرستید، بیزارم (۲۶) برخلافِ کسی که مرا آفریده است، و همو مرا راه خواهد نمود (۲۷) و [خداوند] آن [سخن] را سخنی ماندگار در [میان] فرزندانش قرار داد، باشد که آنان بازگردند».

و خداوند به نقل از مؤمنِ سوره یس بیان می‌کند که:

﴿وَمَا لِيَ لَآ أَعۡبُدُ ٱلَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٢٢ ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدۡنِ ٱلرَّحۡمَٰنُ بِضُرّٖ لَّا تُغۡنِ عَنِّي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يُنقِذُونِ ٢٣ إِنِّيٓ إِذٗا لَّفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٢٤﴾

[يس: 22-24].

«مرا چه شده است کسی را بندگی نکنم که مرا آفریده است و به سوی او بازگردانده می‌شوید؟ (۲۲) آیا به جای او معبودانی را [به پرستش] گیرم [که] اگر [خدای] رحمان در حقّ من به زیانی اراده کند، شفاعت آنان چیزی را از من دفع نکند و [آنان نتوانند] مرا نجات دهند (۲۳) من آنگاه در گمراهی آشکاری خواهم بود».

و یا می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ ١١ وَأُمِرۡتُ لِأَنۡ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٢ قُلۡ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ رَبِّي عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٣ قُلِ ٱللَّهَ أَعۡبُدُ مُخۡلِصٗا لَّهُۥ دِينِي ١٤﴾ [الزمر: 11-14].

«بگو: من فرمان یافته‌ام که خدا را -با پرستشی خالص برای او- بندگی کنم (۱۱) و فرمان یافته‌ام به آن که نخستین [کس از] مسلمانان باشم (۱۲) بگو: من اگر از پروردگارم نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم (۱۳) بگو: خدا را -با پرستش خالصِ خویش برای او- بندگی می‌کنم».

و خداوند به نقل از مؤمن آل فرعون بیان می‌کند که:

﴿۞وَيَٰقَوۡمِ مَا لِيٓ أَدۡعُوكُمۡ إِلَى ٱلنَّجَوٰةِ وَتَدۡعُونَنِيٓ إِلَى ٱلنَّارِ ٤١ تَدۡعُونَنِي لِأَكۡفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشۡرِكَ بِهِۦ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞ وَأَنَا۠ أَدۡعُوكُمۡ إِلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡغَفَّٰرِ ٤٢ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِ لَيۡسَ لَهُۥ دَعۡوَةٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَلَا فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَآ إِلَى ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ هُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ ٤٣﴾ [المؤمن: 41-43].

«و ای قومِ من، مرا چه شده است که شما را به نجات می‌خوانم و [شما] مرا به سوی آتشِ [دوزخ] فرامی‌خوانید (۴۱) مرا فرامی‌خوانید که به خداوند کافر شوم و چیزی را که من به [حقیقت] آن علم ندارم شریکش مقرّر کنم. حال آن که من شما را به سوی [خداوند] پیروزمندِ آمرزگار فرامی‌خوانم (۴۲) بی‌گمان چیزی که شما مرا به سوی آن فرا می‌خوانید، آن نه در دنیا و نه در آخرت [اختیارِ پذیرشِ] دعایی ندارد و به یقین بازگشت ما به سوی خدا است و اسراف کارانند که دوزخی‌اند».

و آیات در این معنا بسیار فراوان است که روشن می‌سازد لا إله إلا الله به معنای بیزاری و برائت جستن از عبادت شفیعان و شرکای دروغینی است که برای خدا قرار داده شده، و همچنین به معنای اختصاص عبادت برای خدای یکتا و بی‌همتاست. این همان هدایت و دین بر حقّی است که خداوند پیامبرانش را برای آن ارسال نموده و کتاب‌هایش را برای بر پا داشتن آن فرو فرستاده است، اما این که آدمی بدون شناخت معنای لا إله إلا الله و بدون عمل به مقتضایش، آن را بر زبان آورد و چه بسا بهره و نصیبی از عبادت خداوند ماند دعا و ترس و قربانی و نذر و دیگر عبادات را برای او قرار دهد، این برای آنکه آدمی از اهل لا إله إلا الله باشد کافی نیست، و او را در روز قیامت از عذاب خداوند نجات نمی‌دهد[[270]](#footnote-270).

لا إله إلا الله -چنان برخی گمان می‌کنند- نامی بی‌معنا، یا سخنی عاری از حقیقت و یا لفظی بی‌محتوا نیست؛ کسانی که معتقدند هدف نهایی تنها تلفظ این کلمه بدون اعتقاد قلبی به چیزی از معانی آن، یا تلفظ آن بدون بر پا داشتن چیزی از اصول و مبانی آن است. این به طور قطع شایستهٔ منزلت این کلمه‌ی عظیم نیست، بلکه لا إله إلا الله نامی برای مفهومی بزرگ، و سخنی است ارزشمند که از همه‌ی مفاهیم و معانی دیگر والاتر است، و نتیجه‌اش چنان که پیش‌تر بیان شد بیزاری جستن از عبادت هر آنچه جز الله است و همچنین روی آوردن به خداوند یکتا به حالت خضوع و فرمانبرداری، و امید و اشتیاق، و انابه و توکل، و دعا و طلب. صاحب لا إله إلا الله جز از الله [از کسی] چیزی نمی‌خواهد، و جز از الله از کسی یاری نمی‌جوید، و تنها بر الله توکل می‌کند، و به کسی جز الله امید نمی بندد، و تنها برای الله قربانی می‌کند، و هیچ یک از عبادات را به غیر الله اختصاص نمی‌دهد، و تمامی آنچه جز الله مورد بندگی قرار می‌گیرد را رد می‌کند و از این کارها برائت می‌جوید.

شگفتا که این قضیه چه والاست و این موضوع چه آشکار است. اما توفیق تنها به دست الله است و تنها او یاری‌رسان است.

35- نواقض شهادت أن لا إله إلا الله

پیشتر شروط کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله را بیان داشتیم؛ شروطی که باید در یک شخص فراهم شود تا لا إله إلا الله گفتن او نزد خدا مورد قبول واقع شود. گفتیم که اینها شروطی والا و با ارزشند که بر هر مسلمانی واجب است عنایت و توجه ویژه‌ای به آنها داشته باشد. و از جمله‌ی چیزهایی که لازم است تا فرد مسلمان در این مورد عظیم بدان اهتمام نماید شناخت نواقض این کلمه است تا از آنها بر حذر بوده و دوری بگیرد. خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود راه مؤمنینی که این کلمه را عملی نموده‌اند به طور مفصل روشن نموده است و همچنین راه گناهکاران و کسانی که برخلاف [مدلول] این کلمه حرکت کرده‌اند را به تفصیل آشکار ساخته است و همچنین فرجام هر دو گروه، و کارهای هر دو دسته، و اسباب توفیق این دسته و عوامل شکست دسته‌ی دیگر را به روشنی بیان نموده است. خداوند سبحان در کتابش این دو حالت را به خوبی تببین نموده و جزئیات هر کدام را به تمامی بیان نموده است، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ وَلِتَسۡتَبِينَ سَبِيلُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٥٥﴾ [الأنعام: 55].

«و آیات را بدین سان به روشنی بیان می‌کنیم تا راه مجرمان روشن شود».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

«و هر کس پس از آن که هدایت برای او روشن شد با رسول [خدا] مخالفت ورزد و جز از راه و رسم مؤمنان پیروی کند او را به آنچه روی کرده واگذاریم و او را به جهنّم درآوریم. و بد جایگاهی است».

کسی که راه مجرمان را نشناخته باشد و مسیرشان برایش آشکار نباشد چیزی نمانده که گرفتار گوشه‌ای از باطل آنان شود؛ به همین سبب، امیرالمؤمنین عمر بن خطاب می‌فرماید: «رشته‌های اسلام یک به یک از هم گسسته می‌شوند آن گاه که فردی در اسلام رشد کند اما دوران جاهلیت را نشناخته باشد»[[271]](#footnote-271).

به همین سبب نصوص بسیاری در کتاب و سنت آمده که آدمی را از عوامل ارتداد و سایر انواع شرک و کفر که از بین برنده‌ی کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله هستند بر حذر می‌دارد و نسبت به ارتکاب آنها هشدار می‌دهد. علماء رحمهم‌ الله در باب حکم مرتد در کتاب‌های فقهی بیان داشته‌اند که: فرد مسلمان با ارتکاب تعدادی یا حتی یک مورد از این نواقض اسلام مرتد شده و از آیین اسلام خارج می‌گردد، و تنها تلفظ لا إله إلا الله به او سودی نمی‌رساند زیرا این کلمه‌ی بزرگ که بهترین و برترین ذکر است تنها زمانی برای گوینده‌اش سودمند است که شروط آن را رعایت کند و از هر چیزی که موجب نقض آن گردد دوری گزیند.

شکی در این نیست که شناخت فرد مسلمان نسبت به این نواقض در بردارنده فایده‌ای عظیم در دین است، هنگامی که فرد مسلمان اینها را می‌شناسد هدفش از این شناخت سالم ماندن از بدی‌ها و رهایی از این آفت‌ها است و به همین خاطر هر کس که شرک و کفر و باطل و راه‌های آن را بشناسد و از آنها متنفر باشد و دوری گزیند و دیگران را از آنها برحذر دارد و آن را از خود دور کند و اجازه ندهد که ایمانش را خدشه‌دار کنند بلکه با شناخت آنها بصیرت و محبتش را نسبت به حق افزایش دهد و بیزاری‌اش را نسبت به این امور افزایش دهد، این شناخت فواید و منافعی را برای او در برخواهد داشت که جز خدا کسی بدان آگاهی ندارد. خداوند دوست دارد که راه حق را بشناسند تا آن را دوست بدارند و بپیمایند و دوست دارد که راه باطل شناخته شود تا تا مردم از آن متنفر شوند و دوری گزینند زیرا همچنان که فرد مسلمان خواهان شناخت راه خیر است تا آن را عملی سازد همانطور نیز خواهان شناخت راه‌های شر است تا از آنها دوری بگیرد. به همین خاطر در صحیحین از حذیفه بن یمان رضی الله عنهما نقل است که گفت: مردم از رسول خدا درباره نیکی‌ها می‌پرسیدند و من درباره بدی می‌پرسیدم، از ترس آن که مبادا بدان گرفتار شوم[[272]](#footnote-272).

به همین خاطر گفته شده که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تَعلَّمَ الشرَّ لا للشرِّ ولكن لتوقّیه |  | ومن لم یعرف الشرَّ من الناس یقع فیه |
| شر را بیاموز، نه به خاطر خود شر بلکه برای پرهیز از آن | | |
| زیرا کسی که شر را نشناخته است لاجرم در آن خواهد افتاد. | | |

حالا که قضیه چنین است و از این اهمیت برخوردار است بر هر مسلمانی واجب است که مسائلی را که در تناقض با کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله است بشناسد تا با دقت و احتیاط با آنها برخورد کند و همچنان که پیشتر بیان شد کلمه‌ی توحید با کارهای بسیاری نقض می‌شود؛ شدیدترین و خطرناک‌ترین این نواقض و بیشترین آنها از لحاظ ارتکاب ده مورد است که علمای بسیاری بدان اشاره نموده‌اند[[273]](#footnote-273).

در ذیل به طور مختصر این نواقض نقل بیان می‌شود تا فرد مسلمان از آن دوری بگیرد و دیگر مسلمانان را از آن برحذر دارد؛ به امید در امان ماندن از آنها.

نخست: شرک در پرستش خداوند است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ﴾ [النساء: 48].

«به راستی خداوند [آن را] که به او شرک آورده باشد، نمی‌بخشد و جز آن را برای هر کس که بخواهد، می‌بخشد».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ ٧٢﴾ [المائدة: 72].

«بی‌گمان کسی که به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند و جایگاهش آتش [دوزخ] است. و ستمکاران یاورانی ندارند».

و از این جمله است: به فریاد خواندن مردگان و یاری جستن از آنان، و نذر کردن و قربانی کردن برای آنان و کارهایی شبیه این‌ها.

دوم: کسی میان خود و خدا واسطه‌هایی قرار دهد، آنان را به فریاد خوانده و از آنان طلب شفاعت نماید و بدان‌ها توکل کند به اتفاق آراء [علماء] دچار کفر شده است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [يونس: 18].

«و به جای خداوند چیزی را می‌پرستند که به آنان زیانی نمی‌رساند و سودی به آنان نمی‌بخشد و می‌گویند: اینان در نزد خداوند شفیعان ما هستند. بگو: آیا خدا را به آنچه که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟ او پاک [و منزه] و از آنچه شرک می‌آورند [بسی] برتر است».

سوم: کسی که مشرکان را کافر نداند یا در کفر آنان شک کند یا اعتقادشان را تأیید کند، از دین و ایمان خود برگشته است.

چهارم: کسی که باور داشته باشد راه و روش دیگری کامل‌تر از راه و روش پیامبر است، یا حکم و قانون دیگری زیباتر و نیکوتر از حکم و قانون اوست؛ چنین کسی کافر است، مانند کسانی که حکم طاغوت را بر حکم خداوند سبحان ترجیح می‌دهند.

پنجم: کسی که چیزی از آنچه که پیامبر آورده را بد بداند و از آن متنفر باشد هر چند بدان عمل کند، کفر ورزیده است، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٩﴾ [محمد: 9].

«این از آن است که آنان آنچه را که خدا نازل کرده است ناخوش داشتند. در نتیجه خداوند اعمال‌شان را تباه کرد».

ششم: کسی که چیزی از دین رسول یا پاداش‌ها یا مجازات‌های آن را مورد تمسخر قرار دهد، کفر ورزیده است و دلیل این مطلب این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡۚ﴾ [التوبة: 65-66].

«بگو: آیا به خدا و آیات او و رسولش ریشخند می‌کردید؟ (۶۵) عذر نیاورید، به راستی که پس از ایمان‌تان کافر شدید».

هفتم: سحر و جادو، از جمله جادویی که باعث تنفر یا علاقمندی می‌شود. کسی که مرتکب سحر شود یا بدان راضی باشد دچار کفر شده است و دلیل آن سخن خداوند است که:

﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ﴾ [البقرة: 102].

«و [آن دو فرشته] به هیچ کسی [جادو] نمی‌آموختند مگر آن که می‌گفتند: ما تنها [مایه‌ی] آزمونی هستیم. پس [با به کارگیری جادو] کافر مشو».

هشتم: یاری و پشتیبانی کردن مشرکان بر ضد مسلمانان، و دلیل آن سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١﴾ [المائدة: 51].

«و هر کس از شما آنان را دوست گیرد، به راستی که خود از آنان است. بی‌گمان خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

نهم: کسی که بر این باور باشد که برخی از مردم می‌توانند از آیین محمد خارج شوند، کافر است، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾

[آل عمران: 85].

«و هر کس دینی جز اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است».

دهم: روی گردانی از دین خدا [بدین شکل که] آن را نیاموزد و بدان عمل نکند، و دلیل آن سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعۡرَضَ عَنۡهَآۚ إِنَّا مِنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ٢٢﴾

[السجدة: 22].

«و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند یابد آن گاه از آن روی بگرداند. بی‌گمان ما از گناه کاران انتقام خواهیم گرفت».

این‌ها امور دهگانه‌ی نقض کننده کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله هستند، اگر کسی مرتکب یکی از این‌ها شود ـ به خداوند پناه می‌بریم ـ توحیدش از بین می‌رود، و ایمانش تباه می‌شود، و از گفتن لا إله إلا الله سودی نمی‌برد. اهل علم تصریح کرده‌اند که در انجام همه‌ی این نواقص میان کسی که شوخی می‌کند و کسی که جدی است، و کسی که از روی ترس مرتکب آن شده ـ مگر این که مجبور شده باشد ـ تفاوتی نیست، و همه‌ی این نواقص از خطرناک‌ترین [عوامل کفر] و جزو بیشترین مواردی هستند که رخ می‌دهند. لذا شایسته‌ی فرد مسلمان است که از آنها دوری گزیند و از دچار شدن به آن بر خود بیم‌ناک باشد. به خداوند پناه می‌بریم از هر آنچه موجب جلب خشم و عذاب دردناک او شود، و از او خواهانیم که همه‌ی ما را بر انجام آنچه می‌پسندد توفیق دهد، و ما و همه‌ی مسلمانان را به راه راستش هدایت نماید. بی‌شک او شنوا و اجابت کننده [ی دعا] و نزدیک است.

36- بیان فساد ذکر با اسم ظاهر مفرد یا ضمیر

پیش‌تر سخن درباره بیان فضیلت کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله بود و این که این کلمه بهترین سخنی است که ذاکران با آن پروردگارشان را یاد می‌کنند و والاترین کلمه‌ای است که به زبان آورده‌اند. و گفتیم این کلمه‌ای است که بر زبان آوردنش آسان، معنایش عظیم، و نیاز بندگان بدان بزرگ‌ترین نیازهاست، و ضرورت‌شان به آن بزرگ‌ترین ضرورت است، بلکه نیاز و ضرورت‌شان بدان بزرگ‌تر و مهم‌تر از نیاز و ضرورت‌شان به خوراکی و نوشیدنی و لباس و دیگر امور آن‌هاست. از آنجایی که مردم ـ بلکه همه‌ی عالم و همه‌ی هستی ـ نیاز بی‌حد و حصری به لا إله إلا الله دارند، بیش از دیگر اذکار وجود داشته و آسان‌تر از همه است، و معنایش از دیگر اذکار مهم‌تر بوده و جایگاهش از همه والاتر است. با همه‌ی اینها برخی از عوام و نادانان آن را ترک کرده و به دعاهایی ابتکاری و من درآوردی و اذکاری اختراعی که در کتاب و سنت وجود ندارد و از هیچ‌یک از سلف امت نقل نشده روی آورده‌اند.

از جمله‌ی آنها کارهایی است که برخی از اهل طریقه‌های صوفیه در اذکارشان انجام می‌دهند، بدین شکل که تنها اسم ظاهر مفرد را نام برده و می‌گویند: «الله، الله» و این لفظ را تکرار می‌کنند، و چه بسا برخی از آنان به جای لفظ الله، ضمیر «هو» را تکرار می‌کنند. گاه گروهی در این باره زیاده‌روی می‌کنند و کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله را ذکرِ عوام، و نام مفرد (الله) را ذکر خواص، و ضمیر (هو) را ذکر خواصِ خواص معرفی می‌کند، و چه بسا برخی از آنان می‌گویند: «لا إله إلا الله» ذکر مؤمنان، و «الله» ذکر عارفان، و «هو» ذکر محققان است، و با این کار ذکر نام ظاهر مفرد (الله)، یا ضمیر (هو) را بر کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله برتری می‌دهند؛ کلمه‌ی توحیدی که رسول الله آن را برترین ذکر توصیف نموده و آن را برترین سخنی دانسته که او و پیامبران پیش از او گفته‌اند. پیشتر برخی از احادیثی را که بیانگر این مطلب بود ذکر کردیم و این در حالی است که ذکر خداوند با اسم ظاهر مفرد یا ضمیر وی در کتاب و سنت تشریع نشده است و از هیچ‌یک از سلف امت نقل نشده بلکه گروهی از گمراهان متاخر بدون هیچ دلیل و برهانی آن را بر زبان می‌آورند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه/ ادعاهای اینان در باره‌ی این ذکر جدید را رد کرده و فساد آنچه را برای تایید ادعایشان بدان چنگ می‌زنند، روشن می‌سازد. وی/ می‌گوید: «و چه بسا برخی از مؤلفین در مسیر بزرگداشت این مطلب قدم برداشته، و گاه از سرمستی، و گاه بر پایه‌ی رأی و نظر، و گاه با نقلی دروغین برای آن دلیل تراشیده‌اند، چنانکه برخی از آنان روایت کرده‌اند پیامبر به علی بن ابی طالب یاد داد که بگوید: «الله، الله، الله؛ پیامبر این کلمه را سه بار تکرار کرد سپس به علی دستور تکرارش را داد و او نیز سه بار آن را تکرار کرد»، این مطلب به اتفاق علمای حدیث‌شناس روایتی ساختگی است بلکه آنچه از پیامبر جهت یاددهی نقل شده و رأس ذکر محسوب می‌شود کلمه‌ی لا إله إلا الله است و این همان کلمه‌ای است که به هنگام مرگ عمویش ابوطالب، آن را بر او عرضه کرد و گفت: «ای عمو، کلمه‌ی لا إله إلا الله را بگو، این کلمه‌ای است که با آن در حضور خداوند برایت حجت می‌آورم»[[274]](#footnote-274)، و فرمود: «بی‌شک من کلمه‌ای را می‌دانم که بنده‌ای که به هنگام مرگ آن را بیان کند به طور حتم روحش از آن راحتی و آسایش به دست می‌آورد»، و فرمود: «کسی که آخرین سخنش [در دنیا] لا إله إلا الله باشد وارد بهشت می‌شود»، و فرمود: «به من دستور داده شده است که با مردم بجنگم تا این که به وحدانیت خدا و رسالت محمد اقرار کنند؛ همین که این کارها را انجام دادند، خون و مال آنان از جانب من محفوظ است، مگر در برابر حقّی که به حکم اسلام به عهده خواهند داشت و حساب [نیّت و کارهای پنهانی] آنان با خداست»[[275]](#footnote-275)، در همین معنا احادیث بسیاری وجود دارد.

سپس می‌گوید: بر زبان آوردن اسم مفرد (الله) به عنوان ذکر به هیچ وجه مقرر نشده است، و در ادله‌ی شرعی مطلبی که بیانگر مستحب بودن آن باشد وجود ندارد، و این که گروهی از عبادت‌کنندگان خطاکار درخصوص این سخن خداوند که:

﴿قُلِ ٱللَّهُۖ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ﴾ [الأنعام: 91].

«بگو: خدا [آن را نازل کرده است]، آنگاه آنان را بگذار».

دچار این توهم شده‌اند که منظور از آن گفتن این نام است، خطایی است روشن و آشکار. اینان اگر به ما قبل این بخش از آیه بیندیشند مراد آیه روشن می‌گردد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ إِذۡ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖۗ قُلۡ مَنۡ أَنزَلَ ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِي جَآءَ بِهِۦ مُوسَىٰ نُورٗا وَهُدٗى لِّلنَّاسِۖ تَجۡعَلُونَهُۥ قَرَاطِيسَ تُبۡدُونَهَا وَتُخۡفُونَ كَثِيرٗاۖ وَعُلِّمۡتُم مَّا لَمۡ تَعۡلَمُوٓاْ أَنتُمۡ وَلَآ ءَابَآؤُكُمۡۖ قُلِ ٱللَّهُۖ﴾ [الأنعام: 91].

«و خداوند را چنان که سزاوارِ ارجِ اوست، ارج نگذاشتند. چون گفتند: خداوند بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی نازل کرده است کتابی را که موسی آن را نور و راهنما برای مردم آورده است که آن را به صورت ورق‌هایی درمی‌آورید، [بخشی از] آن را آشکار و بسیاری [از آن را] نهان می‌دارید؟ و چیزی آموزش داده شدید، که شما و پدرانتان [آن را] نمی‌دانستید. بگو: الله [آن را نازل نموده است]».

یعنی: بگو: الله کتابی را که موسی آورده، فرو فرستاده است، و این سخنی کامل، و جمله‌ای اسمیه است که مرکب از مبتدا و خبر است، که به سبب دلالت سؤال بر جواب، خبرِ آن حذف شده است، و این قاعده‌ای کلی است که مانند آن در زبان عربی آمده است ...».

وی سپس مثال‌هایی [دیگر] در این باره می‌آورد، تا آنجا که می‌گوید: «با ادله‌ی شرعی و همچنین با ادله‌ی عقلی و ذوقی آشکار می‌گردد که ذکر با نام مفرد که سخنی کامل نیست، کاری غیرمستحب است. بی‌شک این اسم به تنهایی ایمان و کفر، و هدایت و گمراهی، و علم و جهل را نمی‌رساند».

تا آنجا که می‌گوید: «به همین خاطر آگاهان به زبان عرب و دیگر زبان‌ها بر این مطلب متفق‌القولند که سکوت بر اسم -به تنهایی- زیبا نیست زیرا نه جمله‌ی کاملی است و نه سخنی مفید.

به همین خاطر هنگامی که شخصی عرب شنید که مؤذنی می‌گوید: «أشهد أن محمداً رسولَ الله»، گفت: این مؤذن چه می‌گوید؟ زیرا وقتی او نام را منصوب نمود (رسولَ الله) آن را صفت (محمّد) قرار داده، و صفت تکمیل‌کننده‌ی موصوف است. آن عرب با درستی سرشت و طبیعتش خواهان خبری مفید بود، در حالی که قصد مؤذن بیان خبر بود اما دچار اشتباه [اعرابی] شده بود، و اگر انسان هزاران هزار بار نام الله را تکرار کند با گفتن آن مؤمن نمی‌گردد و مستحق ثواب و بهشت خدا نمی‌شود. بی‌شک کفار تمامی ادیان این نام را به صورت مفرد بیان می‌کنند؛ فرقی نمی‌کند که به او و یگانگی‌اش اقرار کنند یا نکنند. حتی هنگامی که خداوند به ما دستور می‌دهد نامش را بیان کنیم مانند این سخن:

﴿فَكُلُواْ مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ عَلَيۡكُمۡ وَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِۖ﴾ [المائدة: 4].

«پس از آنچه برای شما نگاه داشتند بخورید و نام خدا را بر آن یاد کنید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَلَا تَأۡكُلُواْ مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ﴾ [الأنعام: 121].

«و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است، مخورید».

و یا می‌فرماید:

﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١﴾ [الأعلى: 1].

«نام پروردگارِ برترت را به پاکی یاد کن».

و یا می‌فرماید:

﴿فَسَبِّحۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلۡعَظِيمِ ٧٤﴾ [الواقعة: 74].

«پس نام پروردگارِ بزرگت را به پاکی یاد کن».

و امثال این‌ها، نامِ خود را با کلامی کامل بیان می‌کند مانند این که می‌گوید: بسم الله، یا می‌گوید: سبحان ربی الاعلی، و سبحان ربی العظیم و شبیه این‌ها، و اصلاً بیان اسم به تنهایی مقرر و تشریع نشده است و با بیان صرف این اسم، نه فرمانی انجام می‌پذیرد، و نه شکاری حلال می‌شود و نه قربانی و دیگر امور انجام می‌شود».

تا آنجا که می‌گوید: «با آنچه بیان داشتیم ثابت می‌شود که ذکر نام [الله] به تنهایی مستحب نیست چه برسد به این که ذکر خواص باشد، و بعیدتر از آن ذکر ضمیر که همان «هو» است، می‌باشد. و کلمه‌ی «هو» به خودی خود بر کسی یا چیز معینی دلالت نمی‌کند بلکه «هو: او» به حسب آنچه مذکور یا معلوم است تفسیر می‌شود که در این صورت معنای آن بر حسب قصد متکلم و نیّت اوست»[[276]](#footnote-276).

و در جایی دیگر می‌گوید: «انجام ذکر با بیان ضمیر به تنهایی (هو)، دورترین عمل از سنت، و واردترین در بدعت و نزدیک‌ترین به فریبکاری شیطان است ...»

تا آنجا که می‌گوید: «اینجا منظور این است که آنچه به هنگام ذکر خداوند سبحان مشروع است همان ذکر او با جمله‌ای کامل است؛ جمله‌ای که کلام (سخن) نامیده می‌شود و مفرد آن کلمه (واژه) است، و این همان است که به دل‌ها سود رسانده و با آن اجر و پاداش، قرب به خداوند، معرفت و محبت و خشیت او، و دیگر مطالب عالی و مقاصد والا به دست می‌آید، اما اکتفا کردن به اسم مفرد ظاهر (الله) یا ضمیر (هو) پایه و اساسی ندارد چه برسد به این که ذکر خواص و عارفان باشد، بلکه این کار ابزاری برای انواعی از بدعت‌ها و گمراهی‌ها، و دستاویزی برای تصورات فاسد اهل الحاد و اهل اتحاد است ...، حاصل جمع این دین دو اصل است: این که جز خدا را پرستش نکنیم و جز بر اساس آنچه تشریع نموده او را پرستش ننماییم. او را با بدعت پرستش نکنیم»[[277]](#footnote-277) این سخن چنان محققانه و واضح است که مجالی برای تردید در این امر نمی‌دهد و حقّ آشکار است.

بی‌شک اشتیاق اینان بر [انجام] این اذکار جدید و نوظهور، که اصل و اساسی در دین و شریعت خداوند ندارد، و در مقابل، ترک سنت صحیح از سوی آن‌ها، در ذهن انسان مسلمان سؤالات بسیاری را برمی‌انگیزد، چه عاملی اینان را وا داشته تا از راه و روش پیامبر و علاقه‌ی به سنتش روی گردان شده و به اموری روی آورند که خداوند دلیلی بر انجام شان اقامه نکرده است و باعث شده به اذکاری مشغول شوند که در شرع هیچ حجت و برهانی بر انجام شان نیامده اما با این وجود این اذکار و اعمال را بسیار مورد تجلیل و تکریم قرار می‌دهند و منزلت آن را بالا می‌برند و از شأن و منزلت دعاهای نبوی و اذکار شرعی که سرور همه‌ی آفریده‌ها و بهترین پیامبران و فرستادگان، و امام و پیشوای خاشعان و ذاکران بیان نموده می‌کاهند؟

صلوات الله وسلامه وبركاته عليه وعلى آله وأصحابه أجمعين.

37- فضیلت تسبیح

پیش‌تر سخن در باره‌ی کلمه توحید لا إله إلا الله، امتیاز و معنا و شروط و دیگر موضوعات مهم متعلق به آن بود، و در آنچه در پی می‌آید به سخن در باره‌ی کلمه‌ی «سبحان الله» می‌پردازیم. «سبحان الله» یکی از چهار کلمه‌ای است که رسول الله از آن‌ها به عنوان بهترین کلمات و محبوب‌ترین آن‌ها نزد خداوند نام برده است، آنجا که می‌فرماید: «محبوب‌ترین سخنان نزد خداوند چهار سخن است: سُبْحانَ اللهِ، وَالْحَمْدُللهِ، وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَاللهُ أكْبَرُ»[[278]](#footnote-278). پیش‌تر برخی از سخنان ناب و زیبا از پیامبر را در فضیلت این کلمات، و توضیح جایگاه عالی و منزلت رفیعی که دارند، بیان داشتیم.

کلمه‌ی «سبحان الله» که یکی از این کلمات است جایگاه والایی دارد از ارجمندترین اذکار محبوب نزد خداوند و از با فضیلت‌ترین عباداتی است که به خدا می‌رسد، درخصوص بیان فضیلت و شرف و منزلت والای ای ذکر نصوص بسیاری در کتاب و سنت آمده است، بلکه به سبب کثرت و تعدد آنچه در مورد این کلمه نقل شده نمی‌توان آن را در شمار آورد. از تسبیح در قرآن کریم بیش از هشتاد بار یاد شده است آن هم با ساختارها و شیوه‌های گوناگون. گاه با لفظ امر آمده مانند این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢﴾

[الأحزاب: 41-42].

«این مؤمنان، خداوند را به یاد کردن بسیار یاد کنید (۴۱) و او را صبح و شام تسبیح گویید».

و گاه با لفظ ماضی، مانند این که می‌فرماید:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١﴾ [الحشر: 1].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را به پاکی یاد می‌کند و او پیروزمندِ فرزانه است».

و گاه با لفظ مضارع، مانند این که می‌فرماید:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ١﴾

[الجمعة: 1].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خداوندِ فرمانروایِ پاکِ پیروزمندِ فرزانه را به پاکی یاد می‌کند».

و گاه با لفظ مصدر، آمده مانند این که می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٨٢﴾ [الصافات: 180-182].

«پاک و منزّه است پروردگارت، پروردگارِ شکوهمند، از آنچه [کافران] وصف می‌کنند (۱۸۰) و سلام بر رسولان (۱۸۱) و ستایش خدای راست، پروردگارِ جهانیان».

خداوند سبحانه و تعالی در آغاز هشت سوره از قرآن کریم تسبیح را بیان کرده است؛ در ابتدای سوره إسراء می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١﴾ [الإسراء: 1].

«پاک [و منزه] است کسی که شبی بنده‌اش را از مسجدالحرام به مسجد الأقصی‌‌ای که در پیرامونش برکت نهاده‌ایم، بُرد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، اوست که شنوای بیناست».

و در ابتدای سوره نحل می‌فرماید:

﴿أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١﴾ [النحل: 1].

«حکم خداوند [در میان] می‌آید، پس به شتاب آن را مخواهید، او پاک [و منزّه] است و [بسی] برتر از آنچه شرک می‌آورند».

و در ابتدای سوره حدید می‌فرماید:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١﴾ [الحديد: 1].

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است خداوند را به پاکی یاد می‌کند و اوست پیروزمندِ فرزانه».

و در ابتدای سوره حشر می‌فرماید:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١﴾ [الحشر: 1].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را به پاکی یاد می‌کند و او پیروزمندِ فرزانه است».

و در ابتدای سوره صف می‌فرماید:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١﴾ [الصف: 1].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را به پاکی یاد می‌کند و او پیروزمندِ فرزانه است».

و در ابتدای سوره جمعه می‌فرماید:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ١﴾

[الجمعة: 1].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خداوندِ فرمانروایِ پاکِ پیروزمندِ فرزانه را به پاکی یاد می‌کند».

و در ابتدای سوره تغابن می‌فرماید:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ١﴾ [التغابن: 1].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را به پاکی یاد می‌کند. فرمانروایی از آن اوست و ستایش [نیز] او راست و او بر هر کاری تواناست».

و در ابتدای سوره أعلی می‌فرماید:

﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ١ ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ٣ وَٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ ٤ فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ ٥﴾ [الأعلى: 1-5].

«نام پروردگارِ برترت را به پاکی یاد کن (۱) کسی که آفرید و استوار داشت (۲) و کسی که اندازه مقرر کرد و راه نمود (۳) و کسی که گیاهِ تر [و تازه را از زمین] برآورد (۴) آن گاه آن را خشکِ سیاه گرداند».

یکی از علما می‌گوید:[[279]](#footnote-279) تسبیح در قرآن تقریباً به سی صورت آمده است، شش صورت از آن مختص ملائکه است، و نُه صورت مختص پیامبرمان محمد مصطفی ، و چهار صورت مختص دیگر پیامبران، و سه صورت مختص حیوانات و جمادات، و سه صورت مختص مؤمنان، و شش صورت از آنِ همه‌ی موجودات است.

از جمله مواردی که مختص ملائکه است این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْۖ﴾ [المؤمن: 7].

«کسانی که عرش را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون آن (عرش) هستند با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند».

و یا می‌فرماید:

﴿فَإِنِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمۡ لَا يَسۡ‍َٔمُونَ۩ ٣٨﴾

[فصلت: 38].

«پس اگر [کافران] کبر ورزند [چه باک!] آنان که نزد پروردگارت هستند در شب و روز او را به پاکی یاد می‌کنند و آنان خسته نمی‌شوند».

و یا می‌فرماید:

﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَنۡ عِندَهُۥ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ ١٩ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ ٢٠﴾ [الأنبياء: 19-20].

«و هر کس که در آسمان‌ها و زمین است، ملک و مطیع اوست. و آنان که به نزدش هستند از پرستش او سرکشی نمی‌کنند و خسته نمی‌شوند (۱۹) شب روز تسبیح می‌گویند، سستی نمی‌ورزند».

و یا می‌فرماید:

﴿وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلصَّآفُّونَ ١٦٥ وَإِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡمُسَبِّحُونَ ١٦٦﴾ [الصافات: 165-166].

«و ما به صف ایستاده‌ایم (۱۶۵) و ماییم که تسبیح گو هستیم».

از جمله مواردی که مختص پیامبرمان است این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ٩٨ وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ ٩٩﴾

[الحجر: 98-99].

«پس پروردگارت را با ستایش او به پاکی یاد کن و از سجده‌کنندگان باش (۹۸) و پروردگارت را تا هنگامی که مرگ به تو رسد، پرستش کن».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَٱسۡجُدۡ لَهُۥ وَسَبِّحۡهُ لَيۡلٗا طَوِيلًا ٢٦﴾ [الإنسان: 26].

«و [در بخشی] از شب برایش نماز بگزار و در بخش بلندی از شب او را به پاکی یاد کن».

و یا می‌فرماید:

﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: 3].

«پس پروردگارت را با ستایشِ [او] به پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه، بی‌گمان او توبه‌پذیر است».

از جمله مواردی که مختص پیامبران است این سخن خداوند به زکریا است که می‌فرماید:

﴿وَسَبِّحۡ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ٤١﴾ [آل عمران: 41].

«و شامگاهان و صبحگاهان تسبیح گوی».

و یا سخن خداوند درباره‌ی زکریا که به قومش توصیه کرد بر تسبیح مداومت داشته باشند:

﴿فَأَوۡحَىٰٓ إِلَيۡهِمۡ أَن سَبِّحُواْ بُكۡرَةٗ وَعَشِيّٗا ١١﴾ [مريم: 11].

«آنگاه به آنان اشاره کرد که: صبح و شام تسبیح گویید».

و یا سخن خداوند درباره‌ی یونس به هنگام رهائیش از تاریکی‌های دریا و شکم ماهی که علت این رهایی را، مداومت او بر تسبیح عنوان می‌کند:

﴿فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ ١٤٣ لَلَبِثَ فِي بَطۡنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٤٤﴾

[الصافات: 143-144].

«و اگر در زمره‌ی تسبیح‌گویان [خدا] نبود، در شکم ماهی می‌ماند [و اثری از او نبود] تا روزی که [انسان‌ها] برانگیخته شوند».

از جمله مواردی که مختص مؤمنین است، این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا ٤٢﴾

[الأحزاب: 41-42].

«ای مؤمنان، خداوند را به یاد کردن بسیار یاد کنید (۴۱) و او را صبح و شام تسبیح گویید».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُؤۡمِنُ بِ‍َٔايَٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِهَا خَرُّواْۤ سُجَّدٗاۤ وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ۩ ١٥﴾ [السجدة: 15].

«تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند که چون به آن پند یابند، سجده‌کنان [بر زمین] افتند و پروردگارشان را با ستایش تقدیس می‌کنند و گردن‌کشی نمی‌کنند».

و یا می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ٣٦ رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ﴾ [النور: 36-37].

«در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است که رفعت یابند و نام او در آنجا یاد شود. او را صبح و شام در آنجا تسبیح می‌گویند (۳۶) مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنان را از یاد خدا و بر پای داشتن نماز باز ندارد».

از جمله مواردی که در خصوص حیوانات و جمادات آمده این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ٤٤﴾ [الإسراء: 44].

«آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را به پاکی یاد می‌کنند و هیچ چیز نیست مگر آن که با حمدِ او تسبیح می‌گویند ولی شما تسبیح آنان را درنمی‌یابید. بی‌گمان او بردبار آمرزگار است».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّا سَخَّرۡنَا ٱلۡجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحۡنَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِشۡرَاقِ ١٨ وَٱلطَّيۡرَ مَحۡشُورَةٗۖ كُلّٞ لَّهُۥٓ أَوَّابٞ ١٩﴾ [ص: 18-19].

«ما کوه‌ها را با او رام کردیم شامگاهان و بامدادان تسبیح می‌گفتند؛ (۱۸) و پرندگان را نیز به حالت جمع شده [در خدمتش گماشتیم، که] هر یک با وی هم‌آواز بودند».

و یا می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلطَّيۡرُ صَٰٓفَّٰتٖۖ كُلّٞ قَدۡ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسۡبِيحَهُۥۗ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِمَا يَفۡعَلُونَ ٤١﴾ [النور: 41].

«آیا ندانسته‌ای که همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند و مرغان بال گشاده خداوند را به پاکی یاد می‌کنند؟ [خداوند] نیایش و تسبیح هر یک از آنان را دانسته است و خداوند به آنچه می‌کنند داناست».

از جمله مواردی که شامل همه‌ی آفریده‌ها می‌گردد این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١﴾ [الحشر: 1].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را به پاکی یاد می‌کند و او پیروزمندِ فرزانه است».

و یا می‌فرماید:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ١﴾ [التغابن: 1].

«آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را به پاکی یاد می‌کند. فرمانروایی از آن اوست و ستایش [نیز] او راست و او بر هر کاری تواناست».

خداوند واژه‌ی (سُبْحَانَ) را در بیست و پنج جای قرآن بیان کرده است که ضمن هر کدام از اینها صفتی از صفات مدح را برای خدا اثبات و یا صفتی از صفات ناپسند را از او نفی نموده است[[280]](#footnote-280). از جمله می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَهُۥۖ بَل لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلّٞ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ١١٦﴾ [البقرة: 116].

«او منزّه است بلکه هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ اوست. و هر کدام [از اینها] فرمانبردار اویند».

و یا می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٨٢﴾ [الصافات: 180-182].

«پاک و منزّه است پروردگارت، پروردگارِ شکوهمند، از آنچه [کافران] وصف می‌کنند (۱۸۰) و سلام بر رسولان (۱۸۱) و ستایش خدای راست، پروردگارِ جهانیان».

و یا می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٤٣﴾ [الطور: 43].

«خداوند پاک و منزّه است از آنچه شرک می‌آورند».

و یا می‌فرماید:

﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ١٧ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَعَشِيّٗا وَحِينَ تُظۡهِرُونَ ١٨﴾ [الروم: 17-18].

«پس چون در شامگاه و بامداد درآیید خداوند را چنان که باید به پاکی یاد کنید (۱۷) و ستایش در آسمان‌ها و زمین او راست و [نیز] در پایانِ روز و به هنگامِ نمیروزتان».

و یا می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٨٢﴾ [الزخرف: 82].

«پاک است پروردگار آسمان‌ها و زمین، پروردگارِ [صاحب] عرش از آنچه وصف می‌کنند».

و یا می‌فرماید:

﴿دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ﴾ [يونس: 10].

«نیایش آنان در بهشت این است که: بار خدایا، تو را تقدیس می‌کنیم؛ و درودشان در آنجا سلام است».

بی‌شک این نصوص قرآن کریم و آنچه در این معنا و مفهوم در کتاب خداوند آمده به روشنی بیانگر عظمت منزلت تسبیح و جایگاه والای آن در دین، و بیانگر این است که تسبیح از مهم‌ترین اذکار مشروع بوده و از سودمندترین عباداتی است که باعث نزدیکی آدمی به خداوند می‌شود. پاک و منزه است کسی که بر بندگانش نعمت را جاری ساخته و بخشایش را بر خود مقرر نموده است. خدا را به تعداد مخلوقاتش، و به قدر رضایت او، و وزن عرش او، و مرکب نوشتن کلمات او به پاکی یاد می‌کنم.

ان شاءالله به زودی به بیان فضیلت تسبیح و جایگاه آن با تکیه بر آنچه در این باره در حدیث رسول الله آمده ادامه می‌دهیم، رسولی که امتش را بر راه و روش بسیار واضح و روشن به جا گذاشت. پیامبر از همه‌ی مردمان به خدا آگاه‌تر بوده و بیش از همه از خداوند پروا داشت و از همه بیشتر به تسبیح و تقدیس و تنزیه پروردگارش مشغول بود.

فصلّى الله وملائكتُه وأنبياؤه ورسلُه والصالحون من عباده عليه، وعلى آله وصحبه وسلّم تسليماً كثيراً.

38- برخی از فضائل تسبیح در احادیث

در آنچه گذشت به بیان فضیلت تسبیح و پاداش فراوان آن پرداختم و این که تسبیح از برترین اذکار مأثوره و از سودمندترین عبادات مقرر شده است. همچنین از ارجمندترین طاعاتی است که خداوند انجامش را از سوی بنده دوست دارد. پیشتر تعدادی از نصوص قرآن کریم که تأیید و نشانی بر این موضوع است را نقل کردم.

اینجا نیز به جا است که از برخی نصوص سنت در خصوص فضیلت تسبیح که بیانگر جایگاه عظیم و منزلت والای آن است مطلع شویم. زیرا سنّت نبوی سرشار از نصوصی است که به جایگاه والا و منزلت شریف و پاداش فراوانی که به اهل آن تعلق می‌گیرد اشاره دارد. همچنین بیانگر پاداش‌های ارجمند و الطاف عظیم و عطایای انبوهی است که خداوند برای تسبیح‌کنندگان آماده ساخته است.

این نصوص از جهات بسیاری بر این مطلب دلالت دارند:

از جمله این که پیامبر خبر داده که گفتن «سبحان الله» برترین سخن و محبوب‌ترین آنها نزد خداست. پیشتر این سخن پیامبر را بیان کردیم که می‌فرماید: «محبوب‌ترین سخن نزد خداوند چهار سخن است: «سُبْحانَ اللهِ، وَالْحَمْدُللهِ، وَلا إِلهَ إِلاَّ اللهُ، وَاللهُ أكْبَرُ»[[281]](#footnote-281).

در صحیح مسلم به نقل از ابوذر آمده که از رسول الله پرسیده شد: کدام سخن برتر از دیگر سخن‌ها است؟ پیامبر فرمود: «آنچه را خداوند برای فرشتگانش -یا بندگانش- برگزیده: سُبْحانَ اللهِ، وَبحَمْدِهِ»[[282]](#footnote-282).

این حدیث با لفظی دیگر و باز به نقل از ابوذر آمده که رسول الله فرمودند: «آیا به تو خبر ندهم که محبوب‌ترین کلام نزد خداوند چیست؟ [ابوذر گوید] من گفتم: یا رسول الله ! به من خبر دهید که محبوب‌ترین سخن نزد خداوند چیست؟ پیامبر فرمود: محبو‌ب‌ترین سخن نزد خداوند «سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ» است»[[283]](#footnote-283). این حدیث گواهی بر جایگاه عظیم این سخن نزد خداوند است.

از دیگر فضائل تسبیح این است که پیامبر درباره‌ی آن خبر داده که هر کس روزی صد بار «سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ» بگوید گناهانش بخشیده می‌شود هر چند که بسیار زیاد باشد. در صحیحین در حدیثی به نقل از ابوهریره آمده که پیامبر فرمودند: «کسی که روزی صد بار بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ» (الله را از هر عیب و نقصی پاک می‌دانم و او را ستایش می‌کنم)، تمام گناهان او بخشیده می‌شود هر چند به اندازه‌ی کف روی دریا باشد»[[284]](#footnote-284).

همچنین از پیامبر به اثبات رسیده که هر کس این جمله را بامدادان صد بار و شامگاهان صد بار بگوید در روز قیامت کسی کار نیکی بهتر از آن نمی‌آورد، مگر کسی که همچون او و یا بیشتر از آن گفته باشد.

امام مسلم در صحیحش در حدیثی از ابو هریره نقل کرده که گفت: پیامبر فرمودند: «هر کس (همیشه) هنگام صبح و غروب صد بار بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ»، هیچ کس در قیامت عملی با ارزش‌تر از عمل او نمی‌آورد جز کسی که مانند او یا بیشتر گفته باشد».

همچنین از پیامبر به اثبات رسیده که هر کس روزی صد بار این جمله را بگوید هزار حسنه برای او نوشته می‌شود و یا هزار گناه از او پاک می‌شود، و این حسنه ده برابر گفتن آن جمله است. امام مسلم در صحیحش از سعد بن ابی وقاص روایت کرده که گفت: ما در خدمت پیامبر بودیم که فرمودند: «آیا یکی از شما از این که هر روز هزار حسنه کسب کند، ناتوان است؟!» شخصی از هم‌نشینان ایشان از پیامبر پرسید: چگونه هزار حسنه کسب کند؟ فرمودند: «صد مرتبه سُبْحانَ الله بگوید، هزار حسنه برای او نوشته می‌شود یا هزار گناه از او محو می‌گردد.»

از دیگر مواردی که در بیان فضیلت تسبیح آمده خبر پیامبر در خصوص سنگینی تسبیح در ترازوی روز قیامت است، هر چند انجام این کار در دنیا عملی آسان است. در صحیحین از ابو هریره روایت شده که رسول الله فرمودند: «كَلِمَتانِ خَفِیفَتانِ عَلَی اللِّسانِ، ثَقِیلَتَانِ فِی الْمِیزانِ، حَبِیبَتَانِ إِلَی الرَّحْمنِ، سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِیمِ، سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ». «دو کلمه هست که بر زبان آسان و ساده هستند ولی در ترازوی خیر بسیار سنگین می‌باشند و در پیشگاه خداوند رحمان محبوب هستند. این است آن دو کلمه: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحانَ اللهِ العَظیم» هستند» (خدا را از هر نقص و عیبی مبّرا می‌دانم و او را ستایش می‌نمایم، خداوند بزرگ را از هر نقصی مبرّا می‌دانم)[[285]](#footnote-285).

«کلمتان» که پیامبر در این حدیث می‌فرماید، خبر مقدم است که مبتدای آن «سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم» است. یکی از علما می‌گوید: «در تقدیم خبر نکته‌ای وجود دارد و آن برانگیختن شور و شوق در شنونده برای توجه به مبتدا است، و هر چه سخن در توصیف خبر به درازا کشد تقدیم آن زیباتر است زیرا کثرت توصیف‌های زیبا، شور و شوق را در شنونده افزایش می‌دهد»[[286]](#footnote-286) «کلمتان» در این حدیث با سه وصف بزرگ و زیبا توصیف شده که عبارتند از: بر زبان سبک هستند، در ترازوی اعمال سنگینند، و و نزد [پروردگار] رحمان محبوبند.

در اینجا مخصوصاً از لفظ «رحمن» نام برده شده زیرا هدف از این حدیث بیان وسعت و گستردگی رحمت خداوند متعال بر بندگانش است تا آنجا که بر این کار ساده و سبک اجر و ثواب عظیم و فراوان می‌دهد، چه آسان است بر زبان آوردن این دو جمله، و چه بزرگ است اجر و پاداش آن نزد بخشنده‌ی واسع الرحمه. این دو جمله در این حدیث به سبک و سنگین توصیف شده‌اند، سبک دربر زبان آوردن و سنگین در ترازو [ی روز قیامت] . این توصیف به خاطر سادگی و سبکی کار و کثرت ثواب آن است. چه گسترده است لطف الهی و چه عظیم است عطای او!

از دیگر فضائل این کلمه‌ی عظیم حدیثی است که ترمذی و ابن حبّان و حاکم و دیگران از ابو زبیر از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر فرمودند: «هر کس بگوید: «سُبْحانَ اللهِ العَظیمِ وَبِحَمْدِهِ»، برای او نخلی در بهشت کاشته می‌شود»[[287]](#footnote-287).

این حدیث دو شاهد دارد:

1. حدیثی که به صورت موقوف از عبدالله بن عمرو بن العاصب روایت شده و ابن ابی شیبه در مصَنّف خود آن را نقل کرده است[[288]](#footnote-288).
2. حدیثی که امام احمد در مسند به صورت مرفوع به نقل از معاذ بن سهل بیان کرده است.

از دیگر فضائل این کلمه حدیثی است که طبرانی و حاکم از نافع بن جُبیر بن مطعم از پدرش نقل کرده که رسول الله فرمودند: «هر کس که بگوید: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحانَكَ ٱلَّهُمَّ وَبَحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أنْ لا إِلهَ إِلاّ أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَیْكَ» (خدا را از هر عیب و نقصی پاک می‌دانم و او را ستایش می‌کنم. خدایا‍! پاکی و حمد و سپاس تو را به جای می‌آورم. شهادت می‌دهم که جز تو خدایی نیست. از تو طلب بخشش می‌کنم و به سویت برمی‌گردم). اگر آن را در مجلس ذکری بگوید هم چون مُهری است که [برای تایید] آن کوبیده می‌شود و هر کس آن را در مجلسی که سخنان بیهوده در آن گفته شده بگوید، کفاره‌ی خطاهایش خواهد بود».

حاکم می‌گوید: «این حدیث بر اساس شرط مسلم صحیح است اما آن را تخریج نکرده است» و ذهبی با او موافقت نموده و علاّمه آلبانی آن را صحیح دانسته است[[289]](#footnote-289).

ترمذی و ابن حبان و حاکم از ابو هریره روایت کرده‌اند که پیامبر فرمودند: «هر کس در مجلسی بنشیند و سخنان بی‌معنی و سر و صدای بی‌مورد و شوخی و خنده‌ی او در آن مجلس زیاد شود، پیش از آن که از آن مجلس برخیزد، بگوید: «سُبحانكَ اَلهُمَّ وَبِحَمدِكَ، أَشهَدُ اَن لا إله إلَّا اَنتَ، أستَغفِركَ وأتُوبُ إلَیكَ» (خدایا! پاک و منزه تویی و به سپاس و ستایش تو می‌پردازم، شهادت می‌دهم که جز تو خدایی نیست، از تو آمرزش می‌طلبم و به درگاه تو توبه می‌نمایم) تمام اشتباهاتی که در آن مجلس از او سر زده، بخشیده می‌شود»[[290]](#footnote-290).

اینها تعدادی از احادیث نقل شده درباره‌ی تسبیح بود که بیانگر فضیلت و ثواب عظیم آن نزد خداوند است. در بیشتر این احادیث حمد خداوند همراه تسبیح آمده و این بدان خاطر است که تسبیح همان منزه و مبرّا دانستن خداوند از هر عیب و نقصی است، والحمد لله گفتن به معنی اثبات همه‌ی ستایش‌ها برای خداوند است، و اثبات کامل‌تر از نفی است؛ به همین خاطر تسبیح به تنهایی بیان نشده بلکه به همراه کلمه‌ای که بیانگر اثبات کمال است آمده است. گاه تسبیح با حمد همراه شده چنانکه در این نصوص آمده، و گاه با اسمی از اسماء که بیانگر عظمت و جلال خداوند است همراه گشته است، مانند این جمله: «سبحان الله العظیم»، و یا این جمله: «سبحان ربّی الأعلی» و جملاتی شبیه اینها[[291]](#footnote-291).

پاک و مبرّا دانستن [خداوند، به تنهایی] مدح [او] به شمار نمی‌آید مگر این که مفهومی اثبات‌کننده نیز در بر داشته باشد و به همین خاطر هنگامی که خداوند تبارک و تعالی خود را از آنچه سزاوار او نیست -و دشمنان رسولان، خدا را بدان توصیف می‌کنند- پاک و مبرّا می‌کند، به دنبالش بر رسولان سلام می‌فرستد؛ رسولانی که صفات کمال و جلال را به گونه‌ای که شایسته و سزاوار مقام پروردگار است برای او اثبات می‌کنند، آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٨٢﴾ [الصافات: 180-182].

«پاک و منزّه است پروردگارت، پروردگارِ شکوهمند، از آنچه [کافران] وصف (۱۸۰) می‌کنند و سلام بر رسولان (۱۸۱) و ستایش خدای راست، پروردگارِ جهانیان».

در این آیه خداوند پس از آن که خود را پاک و منزه [از هر عیب و نقصی] معرفی می‌کند خود را نیز می‌ستاید و این بدان خاطر است که بیان حمد و ستایش در بردارنده‌ی اثبات صفات کمال، و بیان تسبیح در بردارنده پاک و مبرّا بودن خداوند از هر عیب و نقصی است، در این آیه پاک بودن از عیب با [بیان] تسبیح و اثبات کمال با [بیان] حمد گرد هم آمده‌اند، و این مفهوم در قرآن و سنت بسیار نقل شده است، تسبیح و حمد دو اصل عظیم و دو پایه‌ی محکم و استوارند که روش صحیح و معتبر در توحید اسماء و صفات بر آنها بر پا می‌گردند. و توفیق تنها در دست الله است.

39- همه‌ی کائنات خداوند را تسبیح می‌کنند

خداوند متعال به خاطر عظمت و قدرت و شوکت تمام و کمالش از سوی همه‌ی کائنات تسبیح می‌شود؛ آسمان، و زمین، و کوه‌ها، و درختان، و خورشید، و ماه، و حیوانات، و پرندگان، و همه و همه خداوند را تسبیح کرده و او را می‌ستایند.

خداوند می‌فرماید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورٗا ٤٤﴾ [الإسراء: 44].

«آسمان‌های هفت گانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را به پاکی یاد می‌کنند. و هیچ چیز نیست مگر آن که با حمدِ او تسبیح می‌گویند ولی شما تسبیح آنان را درنمی‌یابید. بی‌گمان او بردبار آمرزگار است».

و یا می‌فرماید:

﴿۞وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ مِنَّا فَضۡلٗاۖ يَٰجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُۥ وَٱلطَّيۡرَۖ﴾ [سبأ: 10].

«و از [سوی] خود فضلی به داود دادیم. [گفتیم:] ای کوه‌ها و [ای] مرغان همراه او در تسبیح گفتن همنوا شوید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ وَٱلطَّيۡرَۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ ٧٩﴾ [الأنبياء: 79].

«و کوه‌ها را برای داوود رام ساختیم که با او تسبیح می‌گفتند و مرغان را [نیز رام کردیم] و توانای [آن کار] بودیم».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّا سَخَّرۡنَا ٱلۡجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحۡنَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِشۡرَاقِ ١٨﴾ [ص: 18].

«کوه‌ها را در خدمتش گماشتیم که شبانگاه و صبحگاهان تسبیح می‌گفتند».

این آیات عظیم آشکارا نشان‌دهنده‌ی آنند که همه‌ی کائنات خداوند را تسبیح می‌گویند، حیوانات خداوند را تسبیح می‌گویند، گیاهان خداوند را تسبیح می‌گویند، جمادات خداوند را تسبیح می‌گویند، و هر آنچه را که خداوند آفریده به طور قطع او را تسبیح گفته و می‌ستاید، هر چند ما تسبیحش را درک نکنیم، و این تسبیح، تسبیحی حقیقی است که از زبان گفتاری این کائنات صادر می‌شود و آن چنان که برخی ادعا می‌کنند به زبان حال نیست. خداوند عزوجل ادراکی به هر کدام از این آفریده‌ها داده که با آن خداوند را تسبیح می‌گویند که خدا خود آن را می‌داند و ما چیزی از آن را درک نمی‌کنیم، چنانکه خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ﴾ [الإسراء: 44].

«و هیچ چیز نیست مگر آن که با حمدِ او تسبیح می‌گویند ولی شما تسبیح آنان را درنمی‌یابید».

امام ابومنصور أزهری/ در کتابش تهذیب اللغة می‌گوید: «از جمله آنچه تو را راهنمایی می‌کند که تسبیح این مخلوقات، تسبیحی است برای عبادت، این سخن خداوند متعال خطاب به کوه‌ها است که می‌فرماید:

﴿يَٰجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُۥ وَٱلطَّيۡرَۖ﴾ [سبأ: 10].

«ای کوه‌ها و ای پرندگان با او [در تسبیح و تقدیس خدا] هم آواز شوید».

معنی أَوِّبِی یعنی ای کوه‌ها تمامی روز تا شب با داود، خدا را تسبیح گویید، و به طور قطع مفهوم دستور خدا به کوه‌ها برای تسبیح‌گویی به این منظور بوده که او را عبادت کنند و همچنین است سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُۤ لَهُۥۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِۖ﴾ [الحج: 18].

«آیا نیندیشیده‌ای خداوند است که هر کس در آسمان‌ها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و چهارپایان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند».

سجده‌ی این مخلوقات عبادتی از سوی آنها برای خالق‌شان است. ما این سجده‌ی آنها را درک نمی‌کنیم همانطور که تسبیح آنان را درک نمی‌کنیم، و همچنین است سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنۡهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخۡرُجُ مِنۡهُ ٱلۡمَآءُۚ وَإِنَّ مِنۡهَا لَمَا يَهۡبِطُ مِنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِۗ﴾

[البقرة: 74].

«و به راستی برخی از سنگ‌هاست که از آن جویباران می‌جوشند. و [برخی] از آنهاست که می‌شکافد، و از آن آب بیرون می‌زند. و [برخی] از آنهاست که از بیم خدا [از بلندی] فرو می‌افتد».

بی‌شک خداوند می‌داند که این سنگ از ترس او سقوط کرده اما ما را از آن مطّلع نکرده لذا ما به آنچه خداوند به گوش‌مان رسانده ایمان داریم و مدعی نیستیم که از انجام آن کار یا چگونگی‌اش که در [حدّ] فهم ما نیست، اطلاعی داریم»[[292]](#footnote-292).

این سخن أزهری سخنی عظیم و بیانی نیکوست.

امام نووی/ پس از آنکه به آنچه درباره‌ی مقصود از تسبیح گفته‌اند اشاره می‌کند، می‌گوید: «و صحیح آن است که این تسبیح، تسبیحی حقیقی است و خداوند به مقتضای این مخلوقات در آنها قدرت تشخیص قرار داده است»[[293]](#footnote-293).

بی‌شک این سخن، همان سخن حق در این مسئله است. رشته‌ی کارها در دست خداوند است و او بر هر چیزی توانا است، و این خداوند سبحان است که همه چیز را به سخن درمی‌آورد[[294]](#footnote-294). موضوعی او را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد، و چیزی نه در زمین و نه در آسمان او را درمانده نمی‌سازد، و چون چیزی را اراده کند، فرمانش جز این نیست که گوید: باش و می‌شود.

اما سخن آن که می‌گوید: این تسبیح، حقیقی نیست بلکه تنها تسبیحی به زبان حال است، سخنی عاری از حقیقت، و دور از صحّت است که دلیلی آن را پشتیبانی نمی‌کند بلکه دلایلی صریح در عدم درستی آن وجود دارد.

این موضوع عجیب‌تر از تسبیح سنگریزه در دست رسول الله ، و یا عجیب‌تر از تسبیح غذا در حالی که آن را می‌خورد نیست، و گاه صحابه این تسبیح را شنیده‌اند.

امام بخاری در صحیحش از عبدالله بن مسعود روایت کرده که گفت: «ما نشانه‌ها را باعث خیر و برکت می‌دانستیم ولی شما آنها را وسیله‌ی ترساندن می‌دانید. در سفری، همراه رسول الله بودیم. آب، کم بود. رسول خدا فرمود: «باقیمانده‌ی آب را بیاورید». ظرفی آوردند که کمی آب در آن وجود داشت. آن حضرت دستش را در آن ظرف نهاد و گفت: «به سوی پاک کننده‌ی مبارک (آب) بشتابید و برکت آن از جانب خدا است». راوی می‌گوید: همانا دیدم که آب از میان انگشتان رسول خدا فواره می‌زند. همچنین ما صدای تسبیح گفتن غذایی را که خورده می‌شد، می‌شنیدیم»[[295]](#footnote-295).

بار خدایا چه بزرگ است نشانه‌ای که بیانگر کمال فرستنده (خدای سبحان) و صدق فرستاده شده (رسول اکرم ) است.

طبرانی در معجم الأوسط، و ابو نعیم در دلائل النبوة از ابوذر نقل کرده‌اند که گفت: من در حلقه‌ای که بر گرد پیامبر بودیم شاهد بودم که در دست ایشان سنگریزه بود و این سنگریزه‌ها در دستش تسبیح گفتند. ابوبکر و عمر و عثمان و علی در میان ما بودند، هر کس که در آن جمع بود تسبیح سنگریزه‌ها را شنید. سپس پیامبر آن سنگریزه‌ها را به ابوبکر داد این سنگریزه‌ها در دست ابوبکر [نیز] تسبیح گفتند، هر آن که در جمع بود تسبیح آنها را شنید. سپس آنان را به پیامبر داد در دستان او تسبیح گفتند، سپس پیامبر آن سنگریزه‌ها را به دست عمر داد؛ سنگریزه‌ها در دستان او تسبیح گفتند، و هر آن که در آن جمع بود تسبیح آنها را شنید. سپس پیامبر آنها را به دست عثمان بن عفّان داد آنها در دستان او تسبیح گفتند، سپس آنها را به دست ما داد در دستان هیچ کدام از ما تسبیح نگفتند»[[296]](#footnote-296).

بی‌شک تسبیح گفتن سنگریزه و غذا شگفت‌انگیزتر و رساتر از تسبیح کوه‌هاست. به همین خاطر به طور قطع معجزه‌ی پیامبرمان محمد مصطفی در این مورد رساتر و پرمعناتر از معجزه‌ی پیامبر خدا داود در همنوایی کوه‌ها با او به هنگام تسبیح گفتنش است.

حافظ ابن کثیر/ می‌گوید: «اما در خصوص تسبیح پرندگان به همراه تسبیح داود باید گفت که تسبیح گفتن کوه‌های سخت و محکم از این هم شگفت‌آورتر است. و پیش‌تر در حدیث بیان شد که سنگریزه در دست رسول الله تسبیح گفته است. ابن حامد می‌گوید: این حدیثی معروف و مشهور است، و سنگ‌ها و درختان و کلوخ‌ها بر ایشان سلام کرده و درود فرستاده‌اند.

و در صحیح بخاری به نقل از ابن مسعود آمده که: «ما صدای تسبیح گفتن غذایی را که پیامبر می‌خورد، می‌شنیدیم». و دست گوسفندی که مسموم بود [و به پیامبر داده بودند تا آن را بخورد] با ایشان سخن گفت، و به ایشان خبر داد که به آن سم زده‌اند، و هم چنان که پیشتر به صورت مبسوط بیان شد حیوانات اهلی و وحشی و هم چنین جمادات، به نبوت او شهادت داده‌اند، و بی‌شک تسبیح گفتن سنگریزه‌ی سخت و محکم که هیچ فرو رفتگی‌ای در آن نیست شگفت‌تر از تسبیح گفتن کوه‌هایی است که دارای کش و قوس و غارهایی هستند، زیرا کوه‌ها و چیزهایی که شبیه آنهایند غالباً صداهای بلند را بازتاب می‌دهند، هم چنان که عبدالله بن زبیر در حالی که امیر مدینه بود و در حرم شریف خطبه می‌خواند کوه‌های ابوقیس و زَرُود -بدون تسبیح گفتن- صدای او را تکرار می‌کردند. بی‌شک چنین کاری از معجزات داود است. با این حال تسبیح سنگریزه در دست رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان کاری عجیب‌تر و شگفت‌تر است»[[297]](#footnote-297).

شاهد در همه‌ی اینها، این است که کائنات خداوند را تسبیح می‌کنند آن هم تسبیحی حقیقی که مردم آن را نشنیده و درک نمی‌کنند اما گاه خدا اراده کرده و این صدا را به گوش برخی از بندگانش که خود می‌خواهد می‌رساند هم چنان که در نصوص پیشین نمونه‌هایی بیان شد.

بی‌شک در این مطلب پند و اندرزی بس بزرگ و عبرتی عظیم برای مردم نهفته است. در حال این کوه‌ها بیندیشید؛ کوه‌هایی که سنگ‌هایی سخت و صخره‌هایی سفت‌اند، چگونه تسبیح و حمد پروردگارشان را به جای آورده در برابرش فروتن‌اند و سجده می‌برند و ترس او را دارند و از این ترس فرو می‌ریزند؟ چگونه این کوه‌ها با وجود بزرگی و قدرت و سختی‌شان از پروردگار و به وجود آورنده‌ و خالق‌شان می‌ترسند و امانتی را که به آنان عرضه شد بر نداشتند و از حمل آن ترسیدند.

ابن قیم/ به هنگام سخن گفتن درباره‌ی این موضوع مهم می‌گوید:

«پاک و منزه است کسی که رحمتش را به هر کس و هر چه از کوه‌ها و آدمیان که بخواهد اختصاص می‌دهد ... این کوه‌ها به طور قطع می‌دانند که موعدی دارند و روزی متلاشی و پراکنده می‌گردند و از ترس و وحشت او همچون پشم رنگ شده می‌گردند. در نتیجه کوه‌ها از هول و هراس این وعده‌گاه نگران و دلواپسند و چشم به راه آن هستند ... این حال کوه‌هاست؛ کوهی که سنگی سخت و محکم است، و این نرمی و ترس و خرد شدن آن است، آن هم از ترس جلال و عظمت پروردگار. خالق و آفریننده‌ی آن درباره‌ی این کوه‌ها خبر داده که اگر سخنش را بر آن فرو فرستد بی‌شک فرمانبردار گشته و از بیمِ خدا خاکسار و از هم پاشیده می‌شود. پس شگفت است حال تکه گوشتی که سخت‌تر و غیرقابل انعطاف‌تر از این کوه‌هاست؛ می‌شنود که آیات خدا بر او خوانده می‌شود و پروردگار به یادش آورده می‌شود اما دلش نرم نشده و تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد و توبه نمی‌کند ...»[[298]](#footnote-298).

از خداوند که قدرتش عظیم است و نامش پر خیر و برکت خواهانیم که قلب‌هایمان را به واسطه‌ی ایمان زنده گرداند و به ذکر کریم رحمان آبادانش گرداند، از او خواهانیم که از شرّ شیطان رانده شده مصون‌مان دارد، بی‌شک او یاور و یاری‌رسان چنین کاری و توانای بر انجام آن است.

40- معنی تسبیح

شکی در این نیست که تسبیح از اصول مهم و پایه‌های محکمی به شمار می‌رود که باور و اعتقاد در آنچه که متعلق به شناخت پروردگار متعال و نام‌ها و صفات اوست بر آن بر پا می‌گردد، زیرا عقیده و باور در نام‌ها و صفات بر دو اصل عظیم و اساس محکم بر پا می‌گردد که عبارتند از:

1. اثبات صفات بدون تشبیه.
2. مبرّا دانستن خداوند از شبیه بودن به مخلوقات بدون انکار صفات وی.

تسبیح همان تنزیه و مبرّا دانستن است، اصل این کلمه از «السبَّح» که همان بُعد و دوری و فاصله است، می‌باشد. أزهری در تهذیب اللغة می‌گوید: «معنای منزه دانستن خداوند از شرّ و بدی، دور دانستن او از آن است، و همچنین تسبیح او [به معنای] دور دانستن اوست، تو می‌گویی: «سبحتُ فی الأرض» و این هنگامی است که به جای دوری می‌روی؛ و از این مورد است سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٤٠﴾ [يس: 40].

«و هر یک در سپهری سیر می‌کنند».

و همچنین است سخنش که می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِحَٰتِ سَبۡحٗا ٣﴾ [النازعات: 3].

«و سوگند به فرشتگانی که شناورند»[[299]](#footnote-299).

پس تسبیح همان دور ساختن صفات نقص از نسبت دادن به خداوند است و همچنین مبرّا دانستن پروردگار از شرّ و بدی، و هر آنچه که برازنده‌ی او نیست. «نزد عرب اصل تسبیح خدا به معنای منزه دانستن وی از نسبت دادن صفاتی جز صفات وی به او است، و [به معنی] پاک دانستن او از این [صفات] است»[[300]](#footnote-300).

همین معنی در تفسیر تسبیح، در حدیثی مرفوع نقل شده است؛ با وجود اینکه سند این حدیث خالی از اشکال نیست. حاکم در مستدرک از عبدالرحمن بن حمّاد از حفص بن سلیمان از طلحة بن یحیی بن طلحة از پدرش، از طلحة بن عبیدالله نقل کرده که گفت: از پیامبر در خصوص تفسیر سبحان الله پرسیدم، پیامبر فرمودند: «به معنی منزه دانستن خداوند از هر عیب و نقصی است». حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است اما شیخین [بخاری و مسلم] آن را تخریج نکرده‌اند و ذهبی نیز در تلخیص مستدرک حاکم آن را به نقد کشیده و می‌گوید: این حدیث صحیح نیست زیرا طلحه -به قول بخاری- منکر الحدیث است و حفص واهی الحدیث می‌باشد و ابو حاتم می‌گوید: عبدالرحمن منکر است[[301]](#footnote-301). و این حدیث را در سندی دیگر به صورت مرسل آورده است.

در همین مفهوم آثار بسیاری از گذشتگان رحمهم‌الله نقل شده است، تعدادی از آنها را طبری در تفسیر خود و طبرانی در کتابش الدعاء در باب: تفسیر سبحان الله[[302]](#footnote-302)، و همچنین دیگر علماء روایت کرده‌اند، از جمله:

آنچه از ابن عباس نقل شده که او گفت: «سبحان الله یعنی منزه دانستن خداوند عزوجل از هر عیب و نقصی».

از عبدالله بن بریده نقل است که شخصی از علی درباره معنای سبحان الله پرسید، و علی فرمود: «به معنای تجلیلِ شکوه و هیبت خداوند است».

و از مجاهد نقل شده که گفت: «تسبیح به معنای تنزیه و تقدیس خداوند از هر عیب و نقصی است» و از میمون بن مهران نقل شده که گفت: «سبحان الله اسمی است که خداوند با آن تمجید و تکریم می‌شود و با آن از هر عیب و نقصی مستثنی می‌گردد».

از ابوعبیده معمر بن مثنّی نقل است که گفت: «سبحان الله یعنی تنزیه و تبرئه خداوند [از هر عیبی]». و از محمد بن عائشه نقل است که گفت: «عرب هنگامی که چیزی را بزرگ [و غیر قابل باور] و عجیب بداند سبحان الله می‌گوید، گویا [سبحان الله] به معنای پاک دانستن الله از هر بدی است و شایسته نیست صفتی دیگر جز صفات الله به او نسبت داده شود».

آثار بسیاری از سلف در این معنا نقل شده است.

أزهری در کتابش تهذیب اللغه از چندین تن از امامان علم لغت تفسیر تسبیح را به همین مفهوم پیشین آورده و می‌گوید: «مجموع معنای تسبیح این است که خداوند از این که شبیه یا شریک یا همانند و یا همتایی داشته باشد به دور است»[[303]](#footnote-303).

با گفتارهای پیشین معنای تسبیح و مقصود از آن روشن می‌شود، و این که به معنی مبرّا دانستن خداوند از هر عیب و نقصی است. شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «دستور به تسبیح‌گویی خداوند مستلزم مبرّا دانستن او از هر عیب و نقصی، و اثبات صفات پسندیده‌ای است که به خاطر آن مورد تمجید قرار می‌گیرد، و این خود مقتضی پاک دانستن خداوند، و ستایش وی، و بزرگتر دانستن او از هر چیز، و توحیدِ اوست»[[304]](#footnote-304).

با این توضیح روشن می‌شود که تسبیح خداوند با تبرئه و تقدیس خداوند از هر عیب و نقصی، به همراه اثبات صفات پسندیده و کمال، برای اوست، آن هم به شیوه‌ای که برازنده‌ی او می‌باشد. اما آنچه را که پیروان مذهب تعطیل -که صفات خدا را نفی می‌کنند- انجام می‌دهند در حقیقت بویی از تسبیح نبرده است. اینان اهل بدعت‌اند؛ گروه‌هایی همچون معتزله [وجهمیه و فیلسوفان افراطی و ...] که صفات خدا را نفی کرده و آنها را تأیید نمی‌کنند و حقائق و معانی صفات خدا را انکار می‌نمایند آن هم با این دستاویز که خدا را تسبیح و تنزیه می‌نمایند. این کار آنان [در حقیقت] نفی و ردّ [این صفات]، و گمراهی و افتراست. به همین خاطر ابن هشام نحوی در کتابش مغنی ‌اللبیب می‌گوید: «آیا نمی‌بینی که تسبیح معتزله مستلزم نفی و تعطیل بسیاری از صفات است؟»[[305]](#footnote-305).

ابن رجب/ در تفسیر این سخن خداوند:

﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ﴾ [الحجر: 98].

«پس پروردگارت را با ستایش او به پاکی یاد کن».

می‌گوید: «او را با آنچه خود را بدان ستوده به پاکی یاد کن، زیرا هر تسبیحی قابل تحسین نیست هم چنان که تسبیح معتزله مستلزم نفی و تعطیل بسیاری از صفات است»[[306]](#footnote-306).

این که می‌گوید: «هر تسبیحی قابل تحسین نیست» سخنی در اوج دقت و اهمیت است زیرا تسبیح نمودن خدا آن هم با رد و انکار صفات او و عدم اثبات آنها، کاری است که انجام‌دهنده‌اش مورد ستایش قرار نگرفته بلکه حتی به شدت مورد نکوهش قرار می‌گیرد. او با این کارش جزو آنان که پروردگار را با ستایش او به پاکی یاد می‌کنند قرار نمی‌گیرد، بلکه در زمره‌ی [فرقه‌ی] معطله و ردکنندگان و انکارکنندگان صفات خدا قرار می‌گیرد. از آنان که خداوند خود را توصیف آنان پاک و مبرّا می‌نماید و می‌فرماید:

﴿سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ١٨٠ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ١٨١ وَٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٨٢﴾ [الصافات: 180-182].

«پاک و منزّه است پروردگارت، پروردگارِ شکوهمند، از آنچه [کافران] وصف می‌کنند (۱۸۰) و سلام بر رسولان (۱۸۱) و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان».

خداوند خود را از آنچه مخالفان رسولان او را بدان توصیف می‌کنند پاک و منزّه معرفی کرده و بر رسولان -به خاطر آنچه خدا را بدان توصیف می‌کنند توصیفی که عاری از هر عیب و نقصی است- درود و سلام می‌فرستد.

بی‌شک واجب است که تسبیح و تنزیه و تقدیس و تعظیم خداوند مطابق ضوابط شرعی و در پرتو ادله‌ی نقلی باشد، و به هیچ وجه جایز نیست که این تسبیح صرفاً بر پایه‌ی هوی و هوس، یا گمان‌های باطل، یا مقیاس‌های عقلی بی‌ارزش بنا گردد، آن چنان که فرقه‌ی معطله و نفی‌کنندگان صفات پروردگار از اهل بدعت چنین می‌کنند، و هر کس در باب بزرگداشت و تعظیم خداوند بر اساس هوی و هوس خود و بدون پیروی از هدایت عرضه شده‌ی خداوند تکیه و عمل کند بی‌شک او در این باره دچار اشتباه می‌شود و به انواعی از باطل و گونه‌هایی از گمراهی گرفتار می‌گردد.

نقل است که نزد عبدالرحمن بن مهدی/ گفته شد که فرقه‌ی جهمیّه احادیث صفات را نفی کرده و می‌گویند: خداوند بزرگ‌تر از آن است که با این گونه سخنان توصیف گردد. عبدالرحمن گفت: «بی‌شک گروهی از جهت تعظیم و بزرگداشت [خداوند] هلاک شدند، آنان می‌گفتند: خداوند بزرگ‌تر از آن است که کتابی را فرو فرستاده یا رسولی را [به سوی آدمیان] گسیل دارد؛ سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ إِذۡ قَالُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٖ مِّن شَيۡءٖۗ﴾ [الأنعام: 91].

«و خداوند را چنان که سزاوارِ ارجِ اوست، ارج نگذاشتند. چون گفتند: خداوند بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است».

سپس گفت: آیا چیزی جز تعظیم و بزرگداشت مجوسیان را به نابودی کشاند؟ آنان گفتند: خداوند بزرگ‌تر از آن است که ما او را پرستش کنیم، بلکه کسی را می‌پرستیم که از ما به خدا نزدیک‌تر است، در نتیجه خورشید را پرستش کرده و برای او سجده نمودند و خداوند این آیه را فرو فرستاد:

﴿ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3].

«و کسانی که به جای او دوستانی گرفتند [گویند:] آنان را نمی‌پرستیم جز برای آن که ما را گامی به خدا نزدیک سازند»[[307]](#footnote-307).

در این سخن عبدالرحمن/ اشاره‌ایست به این که اگر بزرگداشت و تقدیس بر اساس شیوه کتاب و سنت نباشد -پناه بر خدا- اوج نفی و انکار صفات خدا خواه بود و کسی که در حال و روز گروه‌های گمراه و فرقه‌های منحرفی بیندیشد که این راه را در تقدیس و تعظیم پیموده‌اند می‌بیند که اینان از این شیوه بهره‌ای نبرده‌اند جز کاستن اندک اندک از [صفات] پروردگار، و نفی صفات کمال و جلال، تا کار عده‌ای از اینان در تنزیه و تقدیس به اینجا کشیده شده که معتقدند بر روی عرش فرمانروا و فریادرسی وجود ندارد که مورد پرستش قرار گیرد و پروردگاری نیست که برایش کرنش و سجده و عبادت به جای آورده شود. خداوند بسیار والاتر از آن است که می‌گویند و از آنچه وصف می‌کنند پاک و منزه است.

بی‌شک تسبیح طاعتی عظیم و عبادتی ارجمند است و خداوند متعال تسبیح‌کنندگان را دوست دارد، و آنچه بر بنده‌ی مؤمن واجب است این است که تسبیحش به شیوه‌ای درست و صحیح باشد بدین گونه که با تسبیح خدا، او را از هر عیب و نقصی که سزاوار و برازنده‌ی او نیست پاک و منزه بداند؛ با این حال صفات جلال و کمال خداوندی را برای او اثبات نماید و بپذیرد و در همه‌ی اینها از کتاب خدا و سنت رسولش پا فراتر ننهد، همچنان که امام احمد/ می‌فرماید: «خداوند تنها بر اساس توصیفات خودش و توصیفات رسول اکرم توصیف می‌شود و در این باره از چارچوب قرآن و حدیث تجاوز نمی‌شود»[[308]](#footnote-308).

هر کس بدین شیوه عمل کند او راه و روش صحیح و شیوه‌‌ای درست را برگزیده و بر صراط مستقیم است.

41- فضیلت حمد و دلایل قرآن کریم در این باره

پیشتر درباره‌ی فضیلت کلمه توحید لا إله إلا الله و فضیلت تسبیح سخن گفتم و این دو جزو چهار کلمه‌ای هستند که رسول الله آنها را محبوب‌ترین سخنان نزد خداوند توصیف کرده است. در آن مبحث برخی از مسائل مهم متعلق به این دو سخن عظیم را مطرح کردم و اکنون سخن درباره‌ی حمد و ستایش خداوند متعال را آغاز می‌کنم. بی‌شک حمد و ستایش خداوند دارای منزلتی عظیم و فضیلتی بزرگ است، پاداش آن نزد خداوند فراوان و جایگاهش نزد او والاست.

خداوند سبحان کتابش قرآن کریم را با حمد آغاز نموده و فرموده است:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣ مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: 2-4].

«ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان (۱) بخشاینده‌ی مهربان (۲) خداوندِ روزِ جزا».

همچنین برخی از سوره‌های قرآن را با حمد آغاز نموده است؛ در آغاز سوره انعام می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ ١﴾ [الأنعام: 1].

«ستایش خداوندی راست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور را پدید آورد. آن گاه کافران [بتانی را] با پروردگارشان برابر می‌نهند».

و در آغاز سوره‌ی کهف می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ ١﴾ [الكهف: 1].

«ستایش خداوندی راست که بر بنده‌اش کتاب [آسمانی] فرو فرستاد و در آن کجی ننهاد».

و در ابتدای سوره‌ی سبأ می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ١﴾ [سبأ: 1].

«ستایش خداوندی راست که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست. و ستایش در آخرت [نیز] او راست. و او فرزانه‌ی آگاه است».

و در آغاز سوره‌ی فاطر می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١﴾ [فاطر: 1].

«ستایش خدای راست، پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، [کسی که] فرشتگان را پیام‌آورانِ دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهار گانه گرداند هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید. خداوند بر هر کاری تواناست».

آفرینشش را با حمد و ستایش آغاز کرده و می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ﴾ [الأنعام: 1].

«ستایش خداوندی راست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور را پدید آورد».

و آن را با حمد پایان داده و پس از بیان نتیجه‌ی کار اهل بهشت و اهل آتش می‌فرماید:

﴿وَتَرَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنۡ حَوۡلِ ٱلۡعَرۡشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡۚ وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡحَقِّۚ وَقِيلَ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٧٥﴾ [الزمر: 75].

«و فرشتگان را بینی که پیرامونِ عرش حلقه زده‌اند، همراه با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند. و بین آنان به حقّ حکم شود و گفته شود: ستایش خدای راست، پروردگارِ جهانیان».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡۖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ٩ دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [يونس: 9-10].

«آنان که ایمان آورده‌اند و کردار شایسته کرده‌اند پروردگارشان آنان را به [پاداشِ] ایمان‌شان هدایت می‌کند. در باغ‌های پُر ناز و نعمت بهشتی، جویباران از فرودستِ [مساکِن] آنان جاری است (۹) دعای‌شان در آنجا «سبحانك اللّهمّ» و درودشان در آنجا «سلام» است و پایان دعای‌شان [این است] که: «الحمدلله ربّ العالمین»».

از ابتدا تا انتها حمد و ستایش از آن خداوند است، و در دنیا و آخرت حمد و ستایش از آن اوست یعنی در تمامی آنچه آفریده، و او آفریننده است چنانکه خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأُولَىٰ وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٧٠﴾

[القصص: 70].

«و اوست الله. هیچ معبود [راستینی] جز او نیست. ستایش در دنیا و آخرت او راست. و فرمانروایی از آنِ اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید».

و یا می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ١﴾ [سبأ: 1].

«ستایش خداوندی راست که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست. و ستایش در آخرت [نیز] او راست. و او فرزانه‌ی آگاه است».

خداوند در همه‌ی اینها شایسته‌ی مدح و ستایش است هم چنان که نمازگزار می‌گوید: «اَللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْءَ السَّمواتِ وَمِلْءَ الأَرْضِ وَمِلْءَ ما شِئْتَ مِنْ شَیْءٍ بَعْدُ» (پروردگارا ستایش‌تر است، ستایشی [که اگر مجسم گردد] به اندازه‌ی گنجایش آسمان‌ها و زمین و هر چه که تو بخواهی باشد).

این نصوص بیانگر شمول حمد خداوند برای آفرینش و دستور اویند. خداوند سبحان در ابتدای آفرینش و در آخر آن، و به هنگام امر و قانون‌گذاری، و به خاطر ربوبیتش بر جهانیان، و برای یگانگی‌اش در الوهیت و حیاتش، و به خاطر عدم موصوف شدنش به آنچه که سزاوار کمالش نیست -مانند داشتن فرزند یا شریک و یا دوستی با یکی از آفریده‌هایش از روی نیاز- خود را ستوده است، همچنان که می‌فرماید:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: 111].

«و بگو: ستایش خداوندی راست که فرزندی برنگرفته و در فرمانروایی او را هیچ شریکی نیست. و از ناتوانی کارسازی ندارد. و چنان که سزاوار است او را به بزرگی یاد کن».

و خودش را به خاطر بلندمرتبگی و کبریائیش می‌ستاید هم چنان که می‌فرماید:

﴿فَلِلَّهِ ٱلۡحَمۡدُ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٦ وَلَهُ ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٣٧﴾ [الجاثية: 36-37].

«پس ستایش خدای راست که پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان است بزرگی در آسمان‌ها و زمین او راست. و اوست پیروزمندِ فرزانه».

و خودش را در دنیا و آخرت ستوده است، و از جریان این حمد در جهان بالا و پایین خبر داده، و همه‌ی اینها را در کتابش در آیات متعدد که بیانگر تنوع و گوناگونی حمد و ستایش او، و تعدد اسباب حمد است نشان داده است. خداوند در آیاتی از کتابش خداوند این ستایش‌ها را در کنار هم آورده است، و در آیاتی دیگر به طور پراکنده تا بندگانش آن را بشناسند و دریابند که چگونه ستایش او را به جای آورند، تا اینگونه به بندگانش اظهار محبت کند زیرا هنگامی که بندگانش او را بشناسند و دوستش بدارند و ستایشش نمایند، خداوند نیز آنان را دوست می‌دارد[[309]](#footnote-309).

حمد در بیش از چهل جا در قرآن کریم آمده است؛ در برخی آیات اسباب حمد گرد آورده شده‌اند. و در برخی دیگر از آیات علت‌های حمد به صورت تفصیلی بیان شده‌اند. از جمله آیاتی که اسباب حمد و ستایش در آنها جمع شده‌اند این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحة: 2].

«ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان».

و یا می‌فرماید:

﴿لَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأُولَىٰ وَٱلۡأٓخِرَةِۖ﴾ [القصص: 70].

«ستایش در دنیا و آخرت او راست».

و یا می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [سبأ: 1].

«ستایش خداوندی راست که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست».

از جمله آیاتی که اسباب حمد و ستایش به شکل تفصیلی در آن بیان شده این سخن خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَّهُۖ﴾ [الأعراف: 43].

«و گویند: ستایش خداوندی راست که ما را به این [بهشت] راه نمود. و اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، هرگز نمی‌توانستیم راه یابیم».

علت حمد و ستایش خدا در این آیه، به خاطر نعمت ورود به بهشت است. و یا می‌فرماید:

﴿فَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٨﴾ [المؤمنون: 28].

«بگو: ستایش خداوندی راست که ما را از گروه ستمکاران رهایی بخشید».

حمد و ستایش خداوند در این آیه، برای یاری و حمایت او در برابر دشمنان، و مصون داشتن از شرّ آنان است. و یا می‌فرماید:

﴿فَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۗ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٥﴾ [المؤمن: 65].

«پس او را -با پرستشی خالص برایِ او- پرستش کنید. ستایش خدای راست، پروردگارِ جهانیانِ».

علت حمد و ستایش خدا در این آیه، نعمت [آشنایی با] توحید و پرستش خالصانه‌ی اوست. و یا می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلۡكِبَرِ إِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ٣٩﴾

[إبراهيم: 39].

«ستایش خداوندی راست که به رغمِ پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. آری پروردگارم شنوای دعاست».

حمد و ستایش خداوند در این آیه، به خاطر اعطای فرزند است. و یا می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَلَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ ١﴾ [الكهف: 1].

«ستایش خداوندی راست که بر بنده‌اش کتاب [آسمانی] فرو فرستاد و در آن کجی ننهاد».

علت حمد خداوند در این آیه، نعمت فرو فرستاده شدن قرآن کریم است؛ قرآنی که استوار است و در آن انحرافی نیست:

﴿قَيِّمٗا لِّيُنذِرَ بَأۡسٗا شَدِيدٗا مِّن لَّدُنۡهُ وَيُبَشِّرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرًا حَسَنٗا ٢﴾ [الكهف: 2].

«تا از کیفری سخت از نزد خویش بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند، بشارت دهد به آن که پاداشی نیک دارند».

و یا می‌فرماید:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: 111].

«و بگو: ستایش خداوندی راست که فرزندی برنگرفته و در فرمانروایی او را هیچ شریکی نیست و یاوری به خاطر ناتوانی نداشته است. و چنان که سزاوار است او را به بزرگی یادکن».

علت ستایش خداوند در این آیه، [صفات] کمال و جلال اوست، و این که از هر عیب و نقصی پاک و مبرّاست. آیات در این معنا و مفهوم بسیارند، تنها خداوند متعال حمید (قابل ستایش و تحسین) و مجید (دارای بزرگواری و ارزش مطلق و بسیار باشکوه) است. «حمید» نامی از نام‌های نیکو و بزرگ خداوند است. این نام در بیش از پانزده جا در قرآن کریم آمده، از جمله آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥﴾ [فاطر: 15].

«ای مردم، شما به خداوند نیازمندید و خداوند است که بی‌نیاز ستوده است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٦٧﴾ [البقرة: 267].

«و بدانید که خداوند بی‌نیازِ ستوده است».

و یا می‌فرماید:

﴿لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ٢٦﴾ [لقمان: 26].

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداوند است. بی‌گمان خداوند است که بی‌نیاز ستوده است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلۡوَلِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ٢٨﴾

[الشورى: 28].

«و اوست کسی که باران را پس از آن که [مردم] ناامید شده‌اند فرو می‌فرستد و رحمتش را می‌گسترد و اوست کارسازِ ستوده».

و یا می‌فرماید:

﴿فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدٗا ١٣١﴾ [النساء: 131].

«به راستی آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آنِ خداست و خداوند بی‌نیازِ ستوده است».

خداوند متعال در ذات و نام‌ها و صفات و افعالش حمید و ستوده است. تنها خداوند است که به خاطر صفات ستوده شده‌اش یعنی همان صفات جمال و جلال، و به خاطر نعمت‌های فراوانی که بر بندگانش ارزانی داشته، برازنده‌ی همه‌ی ستایش‌ها و محبت‌ها و تحسین‌ها است. خداوند در هر حالی سزاوار مدح و قابل ستایش است و از همه نظر ستودنی است: «زیرا همه نام‌های او، و صفات او، و افعال او، و احکام او، و عدل او، و انتقام او، و لطف و احسانی که به دوستانش دارد قابل تمجید و تحسین است، آفرینش و امر او را می‌ستایند، و با حمد و ستایش او موجودیت و ظهور می‌یابند و هدف هم همان حمد و ستایش اوست، بنابراین حمد و ستایش او علت و غایت تمامی موارد مذکور است». «همه‌ی آنچه خداوند بدان توصیف شده و برای او بیان شده و بدان از او خبر داده می‌شود، همه ستایش‌ و تحسین و تسبیح و تقدیس اویند. پاک و منزه است خداوند و ستایش از آن اوست، کسی از آفریده‌هایش نمی‌تواند ستایشی برای او برشمارد بلکه او هم چنان است که خود را ستوده، و برتر از آن چیزی است که بندگانش او را می‌ستایند، حمد و ستایش در ابتدا و انتها از آن اوست، ستایش‌های زیاد و پاکیزه و با برکت آن گونه که شایسته‌ی ذات گرامی و شکوه والا و رفعت و علوّ اوست»[[310]](#footnote-310).

و هم چنان که خداوند به خاطر اسماء و صفاتش ستودنی و قابل تحسین است، به خاطر لطف و احسان و نیکی و نعماتی که به بندگانش ارزانی می‌دارد ستودنی و قابل تحسین است «خداوند به خاطر موهبت‌های فراوان، و فراخی بخشش‌ها، و نعمات ارزشمند، و افعال نیکو، و برخورد زیبا با بندگانش، و گستردگی رحمتش به آنان، و نیکوکاری و بخشندگی و مهربانی‌اش، و این که دعای نیازمندان را پاسخ می‌گوید، و غصه‌ی غصه‌داران را برطرف می‌کند و به داد افراد نگران می‌رسد، و به خاطر رحمتش نسبت به جهانیان، و این که پیش از درخواست نعمت را ارزانی می‌دارد» و برای دیگر نعمت‌ها و بخشش‌هایش، که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آنها «هدایت خاصان خود و بندگانش به سر منزل امنیت و آسایش، و دفاع نیکو کردن از آنان، و مصون داشتن‌شان از سرچشمه‌های گناه و جرم، و برای این که ایمان را در نظرشان محبوب گردانده و آن را دل‌هایشان آراسته است و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرشان زشت و ناپسند جلوه داده و آنان را از رشدیافته‌گان قرار داده، قابل تحسین و ستایش است»[[311]](#footnote-311).

تمام ستایش مخصوص الله، پروردگار جهانیان است، ستایش‌های بسیار و پاک و با برکت، چنان که پروردگارمان دوست داشته باشد و خشنود گردد و آن چنان که شایسته‌ی ذات گرامی و شکوه والای او باشد. ستایشی که آسمان‌ها و زمین و میان آنها و هر چه پروردگارمان بخواهد را پُر کند. با همه‌ی ستایش‌هایش، آنچه را می‌دانیم و آنچه را نمی‌دانیم؛ و به خاطر همه‌ی نعمت‌هایش، آنچه از آن آگاهیم و آنچه را که بی‌خبریم؛ به تعدادی که حمدکنندگان او را ستایش نمایند و به تعدادی که غافلان از یاد وی غفلت ورزند، و به تعدادی که قلمش آن را بنویسد و کتابش آن را ثبت و ضبط کند و علم او بدان احاطه دارد.

42- دلایلی از سنت بر فضیلت حمد

همانطور که قرآن کریم با انواع بسیاری از ادله که پیشتر به دسته‌ای از آنها اشاره شد فضیلت حمد و جایگاه والای آن را بیان می‌کند، همچنین سنت [نبوی] سرشار از بیان دلایل بر فضیلت حمد و جایگاه والای آن، و فواید و ثمرات و فضائلی است که در دنیا و آخرت بر آن مترتب می‌شود. پیامبرمان صاحب پرچم حمد است و این افتخاری عظیم و جایگاهی رفیع است که ایشان از آن بهره‌مند شده‌اند؛ امام احمد و ترمذی و ابن ماجه با سند صحیح از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که رسول الله می‌فرمایند: «من در قیامت سرور فرزندان آدمم و این را به عنوان فخرفروشی نمی‌گویم، و پرچم حمد در دست من است و این [مایه‌ی] فخر نیست، و آدم و دیگر پیامبران زیر پرچم من هستند و من اولین شفاعت‌کننده‌ام و اولین کسی هستم که شفاعتش پذیرفته می‌شود و این [مایه‌ی] فخر نیست»[[312]](#footnote-312).

از آنجا که رسول الله شکرگزارترین آفریده‌ی خداوند، و کامل‌ترین قیام‌کننده به حمد خداوند است پرچم حمد به او اعطا می‌شود تا حمدکنندگان خداوند از اولین تا آخرین به سوی لوای او روی آورند. ایشان به همین مطلب اشاره می‌کنند هنگامی که می‌فرماید: «آدم و دیگر پیامبران زیر پرچم من هستند» و این پرچمی حقیقی است که رسول الله در روز قیامت آن را با دستش حمل می‌کند و همه‌ی کسانی که بسیار حمدکننده و سپاسگزارند از اولین فرد تا آخرین در زیر این لواء گرد آمده و بدان ملحق می‌شوند. نزدیک‌ترین فرد به پرچم پیامبر کسی است که بیش از همه حمد خدای را به جای آورده و او را یاد کرده و به دستوراتش عمل نموده است، و امت ایشان بهترین امت‌هاست، اینانند که بسیار حمدکنندگان محسوب می‌شوند، کسانی که در سختی و خوشی، شکر خدای را به جا می‌آورند؛ در حدیث روایت شده که پیامبر فرمودند: «اولین گروهی که به سوی بهشت فراخوانده می‌شوند «حمّادون» (بسیار ستایش‌کنندگان) هستند، کسانی که در خوشی و ناخوشی خدای را ستایش نموده و سپاسگزارند»، این حدیث را طبرانی در معجم الکبیر، و أبونعیم در حلیه، و حاکم در مستدرک روایت کرده‌اند، اما در سند آن ضعف وجود دارد، همچنین این حدیث را ابن مبارک در زهد با سند صحیح و به صورت موقوف از سعید بن جبیر/ روایت کرده است[[313]](#footnote-313).

در اثری از کعب روایت شده که: «ما [در تورات همواره] می‌دیدیم که نوشته شده بود محمد رسول خدا است نه تندخو و سخت‌گیر است، و نه گستاخ، و در کوچه و بازار جار و جنجال نمی‌کند، و بدی را با بدی پاسخ نمی‌گوید، بلکه می‌بخشد و صرف‌نظر می‌کند، امتش بسیار سپاسگزارند، بر هر مکان بلند و فرازی خداوند را تکبیر می‌گویند، و در سراشیبی‌ها او را می‌ستایند ...» این اثر را دارمی در مقدمه‌ی سنن‌اش روایت کرده است[[314]](#footnote-314).

در بهشت خانه‌ای است که به آن «بیت الحمد» (خانه‌ی سپاسگزاری و ستایش) گفته می‌شود و مختص کسانی است که در خوشی و ناخوشی خدا را می‌ستایند و بر تلخی تقدیر و سرنوشت [ی که مورد پسند آدمی نیست] صبر پیشه می‌سازند. ترمذی با سند حسن از ابوموسی روایت کرده است که پیامبر فرمودند: «هر گاه فرزند بنده [ی مؤمن] می‌میرد، خداوند به فرشتگان خود می‌فرماید: جان فرزند بنده‌ی مرا گرفتید؟ می‌گویند: بله، می‌فرماید: ثمره‌ی دل او را گرفتید؟ عرض می‌کنند: بله، می‌فرماید: و بنده‌ی من چه گفت؟! عرض می‌کنند: سپاس و ستایش تو را به جای آورد و گفت: «إِنّا للهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» (ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم). سپس خداوند متعال می‌فرماید: برای بنده‌ی من خانه‌ای در بهشت بنا کنید و نام آن را خانه‌ی حمد بگذارید»[[315]](#footnote-315). این شخص به هنگام ناخوشی و گرفتاری خداوند را حمد و ستایش نمود در نتیجه با این ستایشش به این رتبه‌ی والا دست یافت. اما چگونه بنده به این جایگاه رسیده و به این درجه دست می‌یابد؟ شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «دو دیدگاه سبب ستایش و حمد بنده به هنگام ناخوشی و گرفتاری می‌شود:

یکی: علم آدمی به این که خداوند سزاوار و شایسته‌ی حمد و ستایش است، و ذاتا مستحق آن است، زیرا او هر چیزی را به بهترین وجه و به استوارترین و نیکوترین شیوه آفریده، و دانا و فرزانه، و باخبر از همه چیز و مهرورز است.

دوم: علم آدمی به این که آنچه را خداوند برای بنده‌ی مؤمنش برگزیند بهتر و نیکوتر از آن چیزی است که آدمی برای خود برمی‌گزیند، چنانکه امام مسلم در صحیحش و دیگران از پیامبر اسلام نقل کرده‌اند که فرمود: «قسم به آن که جانم در دست اوست خدا برای مؤمن چیزی را تقدیر نکرده و رقم نمی‌زند مگر آن که این تقدیر به سود اوست، و این وضع تنها برای مؤمن است که اگر چیزی که مایه‌ی شادی و سود اوست، برای او پیش آید، شکرمی‌کند و خیر او در آن است و اگر زیانی برای او پیش آید، صبر می‌کند و خیر او در آن است»[[316]](#footnote-316).

پیامبر اعلام داشته که هر تقدیری را که خداوند برای شخص مؤمن رقم بزند و این مؤمن بر این بلا صبر پیشه نماید و بر ناخوشی شکرگزار باشد و خدا را ستایش کند، خیر او در آن است»[[317]](#footnote-317). بنابراین هر گاه آدمی این را بداند و از آن مطمئن شود در همه حال، در خوشی و ناخوشی، در رفاه و سختی، به ستایش خداوند روی می‌آورد، و در حال تنگنا و سختی لطف و احسان و نعمت و بخشش خداوند بر خود را فراموش نمی‌کند. شخصی به نزد یونس بن عبید/ آمد و از نداری و فقرش شکایت کرد، یونس به او گفت: «آیا دریافت صدهزار درهم در عوض چشمانت تو را خشنود می‌سازد؟ آن شخص گفت: خیر، یونس گفت: آیا دریافت صدهزار درهم در عوض دستانت تو را خشنود می‌سازد؟ آن شخص گفت: خیر، یونس گفت: آیا دریافت صدهزار درهم در عوض پاهایت تو را خشنود می‌سازد؟ آن شخص گفت: خیر. آنگاه یونس نعمت‌های دیگر خداوند بر آن شخص را یادآور شده و گفت: می‌بینم که صدها هزار داری و از نیازمندی شکایت می‌کنی».

از سلمان فارسی نقل است که گفت: «مردی مال و مکنت دنیا را به دست آورد، بعدها آنچه را داشت از دست داد اما او همواره سپاس و ستایش خدای را به جای می‌آورد تا جایی که فقط حصیر و زیراندازی برایش باقی مانده بود و او هم چنان خدا را سپاس می‌گفت. فرد دیگری ثروتمند گشت؛ روزی به صاحب آن حصیر گفت: می‌بینم هم چنان خدای را سپاس می‌گویی! او گفت: از آن جهت او را سپاسگزاری می‌کنم که چیزهایی به من عطا شده که به برخی دیگر عطا نشده است. آن ثروتمند گفت: آن چه چیزی است؟ آن فقیر گفت: چشم، زبان، دو دست، و دو پا»[[318]](#footnote-318).

ترمذی و ابن ماجه در حدیث صحیحی درباره فضیلت حمد از جابر بن عبدالله رضی ‌الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم که رسول الله فرمودند: ««لاَ إِلهَ إِلاَّ الله» با فضیلت‌ترین ذکر و «اَلْحَمْدُللهِ» برترین دعا است»[[319]](#footnote-319).

پیامبر ستایش خداوند را برترین دعا قرار داده، علی‌رغم این که حمد به معنای تمجید و تحسینِ ستایش شده همراه با محبت و دوست داشتن اوست، به همین خاطر از ابن عیینه/ درباره‌ی این حدیث سؤال شد که: گویی ستایش خدای دعا است؟ فرمود: «آیا سخنان امیة بن أبی صلت به عبدالله بن جدعان را نشنیده‌ای که از او امید هدیه‌ای را داشت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أأذكر حاجتی أم قد كفانی |  | حباؤك إن شیمتك الحیاء |

آیا نیازم را بیان کنم یا عطایت مرا کفایت می‌کند همانا راه و روش تو حیاء و بزرگواری است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا أثنی علیك المرءُ یوما |  | كفاه من تعرضه الثناءُ |

هرگاه فردی روزی تو را ثنا کند همین ستایش و ثنا برای بخشش تو، او را کفایت می‌کند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كریم لایغیره صباحٌ |  | علی الخلق الجمیل ولامساءُ |

تو کریمی هستی که گذشت روزگار اخلاق زیبایت را زائل نمی‌گرداند.

این مخلوقی است که به ثنا و ستایش آفریده‌ی دیگری می‌پردازد، حال در مورد خداوند خالق چگونه سپاس و ستایش نکنیم».

سخن خداوند این مفهوم را تأیید می‌کند که می‌فرماید:

﴿وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [يونس: 10].

«و پایان دعای‌شان [این است] که: (الحمد لله ربّ العالمین)».

حمد و ستایش را جزو دعا قرار داد.

ابن قیم/ می‌گوید: «هدف از دعا دو چیز است: دعای درخواست و دعای عبادت و کسی که حمد پروردگارش را در برابر نعماتش به جای می‌آورد در حقیقت به آن دو اعتبار مذکور عمل کرده است:

1. نیازش را از او درخواست کرده است (دعای مسئلت).
2. در طلبش فقط او را در نظر داشته است (دعای عبادت).

بنابراین چنین کسی را می‌توان دعاکننده‌ی حقیقی دانست، خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلۡحَيُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱدۡعُوهُ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَۗ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٦٥﴾

[المؤمن: 65].

«اوست زنده، هیچ معبود [راستینی] جز او نیست، پس او را -با پرستشی خالص برایِ او- پرستش کنید. ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان».

از جمله آنچه در فضیلت حمد و پاداش بزرگ آن نزد خداوند آمده حدیثی است که در صحیح مسلم به نقل از ابو مالک اشعری روایت شده که رسول الله فرمودند: «پاکیزگی (وضو) نصف ایمان است و «الحمدلله»، کفه‌ی ترازوی حسنات را پر می‌کند و «سبحان الله والحمد لله» بین آسمان‌ها و زمین را پر می‌کنند، نماز، نور است و زکات، حجت، و صبر، روشنی، و قرآن، حجتی است به سود یا ضرر تو؛ همه‌ی مردم شب را به روز آورند در حالی که با نفس خودشان معامله می‌کنند؛ یا آن را از هر بدی آزاد می‌کنند؛ یا آن را به هلاک و نابودی می‌کشانند»[[320]](#footnote-320).

پیامبر در این حدیث از بزرگی فضیلت حمد و ثواب فراوان آن خبر می‌دهد و این که کفه‌ی ترازوی حسنات را پُر می‌کند، و گفته شده: منظور از پر کردن کفه‌ی ترازو این است که: اگر حمد جسمی می‌بود قطعاً ترازو را پر می‌کرد، که این درست نیست، بلکه خداوند اعمال و اقوال آدمیان را به صورت اَشکالی درآورده به نمایش می‌گذارد و آنها را حقیقتاً وزن می‌کند. از این نوع است سخن پیامبر چنانکه در صحیحین می‌فرماید: «دو کلمه هستند که نزد خداوند رحمن محبوب، و در ترازوی اعمال سنگین و بر زبان سبک هستند: «سُبْحانَ ٱللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحانَ اللهِ الْعَظیمِ» (سپاس و ستایش خداوند پاک و منزه را به جای می‌آورم و خداوند با عظمت را به پاکی یاد می‌کنم)»[[321]](#footnote-321).

در نتیجه حمد دارای جایگاهی والا، و ثوابی فراوان است، و اجر و پاداشی بر آن مترتب می‌گردد که حد و اندازه آن را فقط خداوند می‌داند، و اهل آن در روز قیامت شایسته و زیبنده‌ی مقامات بالا و رتبه والا و منازل بلندند، بی‌شک خداوند ستایش را دوست دارد، و دوست دارد که بنده‌اش او را بستاید، و از بنده‌اش خشنود می‌گردد که غذا را بخورد سپس او را به خاطر آن بستاید، و نوشیدنی را نوشیده و او را به خاطر آن بستاید. این خداوند است که به بندگان نعمت ارزانی داشته و با حمد بدانان مرحمت فرموده است، خداوند نعمت‌هایش را به بندگانش ارزانی داشته و از آنان می‌خواهد که به واسطه‌ی این نعمت‌ها او را ستوده و آن‌ها را به یاد آورند و او را به خاطر آنها ستایش نمایند. بدین شیوه از آنان خشنود می‌گردد که در برابر نعمت‌ها شکرگزار باشند، هر چند که همه‌ی اینها لطف و احسان خدا بر آنان است، و خداوند نیازمند شکر آنان نیست، اما چنین عملی از بندگانش را دوست دارد زیرا صلاح و رستگاری و کمال آدمی در آن است، پس سپاس و ستایش از آن خداوند است برای نعماتش و شکر نیز از آن اوست برای الطاف و عطایای بسیار و فراوانش؛ ستایش‌های بسیار و پاک و با برکت آن چنان که پروردگارمان دوست داشته باشد و خشنود گردد.

43- مکان‌هایی که حمد و ستایش در آنها مورد تأکید قرار گرفته است

پیشتر درباره فضیلت حمد و پاداش عظیم آن بر مبنای نصوص وارده در کتاب خدا و سنت رسول الله سخن گفتیم و این بیانگر این بود که حمد و ستایش از برترین طاعت‌ها و ارزشمندترین کارهای نیکی است که آدمی با آن به خدا نزدیکی می‌جوید.

حمد و ستایش از سوی فرد مسلمان در هر وقت و زمانی مطلوب و پسندیده است زیرا آدمی در همه‌ی لحظه‌هایش بهره‌مند و برخوردار از نعمت خداوند است، و خداوند آفریننده‌ی آدمیان و روزی‌رسان آنان است و به شیوه‌ی آشکار و پنهان و از لحاظ دینی و دنیوی آنان را غرق نعمت کرده و مصائب و ناملایمات را از آنان دور می‌کند. هر نعمتی که آدمی از آن بهره‌مند می‌گردد منعم و احسان‌کننده‌ی آن خداست و جز او کسی شر و بدی را از آنان دور نمی‌کند لذا خداوند سبحان شایسته و برازنده‌ی آن است که در هر لحظه و زمانی از سوی آدمیان مورد حمد و ستایش قرار گیرد هم چنان که خدا به خاطر کمال صفاتش مستحق حمد و ستایش است و هم چنین به خاطر نام‌های نیکویش و صفات عظیمی که تنها مختص اوست برازنده‌ی حمد و ستایش است، لذا هر نامی از نام‌هایش و هر صفتی از صفاتش شایسته و برازنده‌ی کامل‌ترین حمد و ثنا و ستایش است؛ حال همه‌ی نام‌های نیکو و صفات عظیمش چگونه است؟

هم چنان که در هر زمانی حمد و ستایش از سوی فرد مسلمان مطلوب و پسندیده است. با این حال آدمی زمان‌هایی مشخص و حالاتی مخصوص را سپری می‌کند که حمد و ستایش در آنها بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است.

از جمله این زمان‌ها و حالت‌ها، به جای آوردن حمد و ستایش خدا در [ابتدای] سخنرانی و آغاز کارهاست، و هم چنین در نماز، و به دنبالِ خوردن غذا و صرف نوشیدنی و پوشیدن لباس، و به هنگام عطسه زدن، و جاهایی مانند این که در سنت در خصوص بیان حمد در آنها تأکید وارد شده است. پسندیده و زیباست که از برخی نصوص که مشتمل بر بیان زمان‌ها و مکان‌هایی است که حمد و ستایش خداوند در آنها مورد تأکید قرار گرفته و در سنت نبی اکرم از آنها نام برده شده، مطلّع گشته و بدان پای بند باشیم.

- از جمله‌ی این موقعیت‌ها ستایش خداوند به هنگام پایان غذا و نوشیدنی است، خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢﴾ [البقرة: 172].

«ای مؤمنان، از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم، بخورید و خدا را سپاس بگذارید اگر او را می‌پرستید».

امام مسلم در صحیحش از أنس بن مالک روایت کرده که رسول الله فرمودند: «به راستی خداوند والامرتبه خشنود می‌شود از بنده‌ای که غذا را می‌خورد و در برابر آن خداوند را ستایش می‌کند و آشامیدنی را می‌آشامد و در برابر آن خداوند را ستایش می‌نماید»[[322]](#footnote-322). ترمذی با سند حسن از معاذ بن أنس روایت کرده که رسول الله فرمودند: «هر کس غذایی بخورد و بعد از خوردن آن بگوید: «اَلْحَمْدُللهِ الَّذِی أَطْعَمَنِی هذا، وَرَزَقَنِیِه مِنْ غَیْرِ حَوْلٍ منیِّ وَلاقُوَّةٍ» (سپاس و ستایش برای خداوندی است که بدون کوشش و نیروی خودم این غذا را به من عطا کرد و آن را روزیِ من قرار داد)، گناهان گذشته‌ی او آمرزیده می‌شود»[[323]](#footnote-323).

امام بخاری از ابوأمامه روایت کرده که: پیامبر هنگامی که سفره‌اش را برمی‌داشت، و از غذا فراغت می‌یافت، می‌فرمود: «اَلْحَمْدُللهِ حَمْداً كَثِیراً طَیِّباً مُبارَکاً فیهِ، غَیْرَ مَکْفیٍّ وَ لامُوَدَّعٍ، وَ لا مُسْتَغْنیً عَنْهُ، رَبَّنا» «سپاس و ستایش شایسته‌ی الله است؛ سپاس و ستایشی فراوان و پاک و برکت یافته، ای پروردگار ما! [حمد ما را سپاس قرار ده] که به آن کفایت نشود و ترک نگردد و بی‌نیازی از آن حاصل نیاید»[[324]](#footnote-324). و نسائی در سنن کبری با سند حسن از عبدالرحمن بن جُبیر روایت کرده که مردی که هشت سال خادم پیامبر بوده به او گفت هر گاه غذایی را جلوی پیامبر می‌گذاشت می‌شنید که ایشان می‌فرمود: «بسم الله»، و می‌شنید که آن حضرت وقتی از خوردن غذا فارغ می‌شد می‌فرمود: «اللَّهُمَّ أَطْعَمْتَ وَسَقَیْتَ وَأَغْنَیْتَ وَأَقْنَیْتَ وَهَدَیْتَ وَأَحْیَیْتَ، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَی ما أَعْطَیْتَ» (خداوندا، تو به من طعام و آب دادی و مرا بی‌نیاز نمودی و با دادن نعمت راضی و خشنودم ساختی و به راه راست هدایتم کردی و مرا زنده کردی، پس حمد و سپاس از آن توست در برابر آنچه که عطا فرموده‌ای)»[[325]](#footnote-325).

- از جمله مواضع حمد و ستایش، ستایش خداوند در نماز است، به خصوص به هنگام بلند شدن از رکوع. در صحیح مسلم از علی بن ابی طالب روایت شده که گفت: وقتی که رسول الله سرش را از رکوع بلند می‌کرد می‌فرمود: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْءَ السَّمواتِ وَ مِلْءَ الأَرْضِ، وَ مِلْءَ ما شِئْتَ مَنْ شَیْءٍ بَعْدُ» (خداوند حمد و ستایش کسی را که او را ستود شنید؛ پروردگارا ستایش ‌تراست، ستایشی به اندازه‌ی گنجایش آسمان‌ها و زمین و هر چه که تو بخواهی باشد)[[326]](#footnote-326) همچنین در صحیح مسلم از ابوسعید خدری روایت شده که هر گاه رسول الله سرش را از رکوع بلند می‌کرد می‌فرمود: «اَللَّهُمَّ رَبَّنا لَكَ الْحَمْدُ، مِلْءَ السَّمواتِ وَ مَلْءَ الأَرْضِ، وَ مِلْءَ ما شِئْتَ مِنْ شَیْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّناءِ وَ الْمَجْدِ، أَحَقُّ ما قالَ الْعَبْدُ وَ کُلُّنا لَكَ عَبْدٌ، اَللّهُمَّ لامانِعَ لَما أَعْطَیْتَ، وَ لا مُعْطِیَ لِما مَنَعْتَ، وَ لا یَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ» (خداوندا، پروردگارا ستایش‌ تراست، ستایشی به اندازه‌ی گنجایش آسمان‌ها و زمین و هر چه که تو بخواهی باشد. تو شایسته‌ی ستایش و تمجید هستی، ستایش تو شایسته‌ترین چیزی است که بنده‌ات می‌گوید، همه‌ی ما بنده‌ی تو هستیم، چیزی را که تو عطا کنی کسی نمی‌تواند مانع آن شود، و چیزی را که تو منع کنی، کسی نمی‌تواند آن را عطا کند، در برابر بازخواست تو، بخت و ثروت و عظمت، بنده را به کار نیاید، [بلکه تنها عمل صالح سودمند است])»[[327]](#footnote-327).

امام بخاری در صحیحش از رفاعه بن رافع زرقی روایت کرده که: روزی، پشت سر پیامبر نماز می‌خواندیم. وقتی رسول خدا سر از رکوع برداشت و «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفت، یکی از نمازگزاران این جملات را خواند: «رَبَّنا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْداً كَثِیراً طَیِّباً مُبارَكاً فِيهِ». پس از اتمام نماز، رسول الله پرسید: «چه کسی این کلمات را خواند؟» آن نمازگزار گفت: من بودم. رسول الله فرمود: «سی و اندی فرشته را دیدم که برای نوشتن این جملات، از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و هرکدام، سعی می‌کرد قبل از دیگری، آن را بنویسد»[[328]](#footnote-328).

امامان بخاری و مسلم از ابن عباسب روایت کرده‌اند هنگامی که پیامبر در دل شب به نماز برمی‌خاستند می‌فرمودند: «اَللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ وَ مَنْ فِیِهنَّ، وَ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قَیُّومُ السَّمواتِ وَ الأرْضِ وَ مَنْ فِیِهنَّ، وَ لَكَ ٱلْحَمْدُ أَنْتُ ٱلْحَقُ، وَ وَعْدُكَ حَقٌ، وَ لِقَاؤُكَ حَقٌ، وَ ٱلْجَنَّة حقٌ، وَ النّارُ حَقٌ، وَ النَّبِیُّونَ حَقٌ...» (خداوندا سپاس و ستایش تنها شایسته‌ی تو است، روشنی‌بخش آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست هستی، و ستایش فقط لایق مقام تو است تو نگهدارنده‌ی آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست هستی، و سپاس و ستایش تنها شایسته‌ی تو است، حق هستی، و وعده‌ات حق است، و دیدارت حق است، و بهشت حق است، و آتش دوزخ حق است، و همه‌ی پیغمبرانی که از جانب تو فرستاده شده‌اند حق هستند...» تا پایانِ این حدیث[[329]](#footnote-329).

امام مسلم در صحیحش از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که گفت: در اثنایی که ما با رسول خدا نماز می‌خواندیم ناگهان مردی از میان جماعت گفت: «اَللهُ اَكْبَرُ كَبِیراً وَالْحَمْدُ للهِ كَثیراً وَسُبْحانَ اللهِ بُكْرَةً وَاَصِیلاً» (الله از همه کس برتر و بزرگ‌تر است، همه ستایش‌ها به کثرت مخصوص اوست، من صبح و شام او را تسبیح می‌گویم). پس از آن رسول خدا فرمودند: «چه کسی گوینده‌ی چنین و چنان جملاتی بود؟». در این اثنا مردی از میان جماعت گفت: یا رسول الله! من گوینده‌ی آن بودم! رسول خدا فرمودند: «من برای آن کلمات در شگفت ماندم؛ زیرا درهای آسمان به روی آنها گشوده شد». ابن عمرب گفت: پس از آن هنگام که این سخن رسول خدا را شنیدم، هرگز آن کلمات را ترک نکردم[[330]](#footnote-330).

- از دیگر موقعیت‌هایی که حمد و ستایش در آن مورد تأکید قرار گرفته است، ستایش خداوند در ابتدای سخنرانی‌ها و تدریس، همچنین در ابتدای کتاب‌های تألیف شده و چیزهایی از این قبیل است، اهل سنن از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که: پیامبر خدا خطبه‌ی حاجت را [که به هنگام انجام کار و برآوردن نیازی خوانده می‌شود] این چنین به ما آموخت: «اَلْحَمْدُللهِ نَسْتَعِینُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ باللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنا وَمِنْ سَیَّئَاتِ أَعْمالِنا، مَنْ یَهْدِهِ الله فَلا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ یُضْلِلْ فَلا هادِیَ لَهُ» (ثنا و ستایش سزاوار خداوند است، از او یاری می‌جوییم، و از او آمرزش می‌خواهیم، و از شرور نفس‌هایمان و از کارهای بدمان به او پناه می‌بریم. هر که را خدا هدایت دهد گمراه‌کننده‌ای ندارد و هر که را او گمراه کند هدایت‌دهنده‌ای نخواهد داشت»[[331]](#footnote-331).

مستحب است که تدریس مردم و نطق و سخن -فرقی نمی‌کند چه خطبه‌ی نکاح باشد یا خطبه‌ی نماز جمعه یا چیزی جز این دو- را با این خطبه آغاز نمود.

حمد و ستایش به هنگام دستیابی به نعمتی یا دور شدن چیزی ناپسند مستحب است؛ فرقی نمی‌کند که این مطلب برای خود شخص سپاسگزار روی دهد یا برای خویشاوند یا دوست و رفیقش و یا برای دیگر مسلمانان. امام مسلم در صحیحش از ابوهریره روایت کرده که: «برای پیامبر در شبی که به اسرا و معراج برده شد دو ظرف آورده شد که درون یکی از آنها شیر و در دیگری شراب قرار داشت، سپس به آن دو نگریست و ظرف شیر را برگرفت، جبرئیل به ایشان ‌فرمود: سپاس و ستایش خداوند را که تو را به فطرت هدایت کرد، اگر شراب را می‌گرفتی امّتت گمراه می‌شدند»[[332]](#footnote-332). و در سنن أبوداود و نسائی با إسناد صحیح از أبوسعید حذری روایت است که: پیامبر هر گاه لباس تازه‌ای می‌پوشید، نام آن لباس را که عمامه یا پیراهن یا رداء بود، بر زبان می‌آورد، سپس می‌فرمود: «اَللهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِیه، أَسْأَلُكَ خَیْرَهُ مَا صُنِعَ لَهُ، وَ أَعُوذُبِكَ مَنْ شَرِّهِ وَ شَرِّما صُنِعَ لَهُ» (خداوندا، حمد و سپاس سزاوار توست، چون تو آن را به من پوشانیدی، و خیر این لباس و خیر آنچه را که این لباس برای آن ساخته شده است از تو طلب می‌نمایم و از شرّ این لباس و از شرّ آنچه که این لباس برای آن ساخته شده است، به تو پناه می‌جویم)»[[333]](#footnote-333).

- هنگامی که آدمی عطسه می‌زند در این هنگام حمد و ستایش مورد تأکید قرار گرفته است. عطسه زدن نعمتی بزرگ از نعمت‌های خداوند بر بندگانش است، چون به وسیله‌ی آن احتقان بینی برطرف می‌شود، احتقانی که گاه وجودش اذیت و آزار یا ضرری را برای آدمی در پی دارد، و به همین خاطر به آدمی تأکید شده که سپاس و ستایش خداوند را در برابر این نعمت به جای آورد. امام بخاری در صحیحش از ابو هریره روایت کرده که: پیامبر فرمودند: «هر گاه یکی از شما عطسه کرد، بگوید: الحمدلله! و برادر یا دوستش، به او بگوید: «یَرْحَمُكَ اللهُ» (خداوند بر تو رحم کند) و چون (دوستِ) او به او «یرحمك الله» گفت، شخص عطسه‌کننده بگوید: «یَهْدیكُمُ اللهُ وَیُصْلِحُ بالَكُمْ» (خداوند شما را هدایت و احوال‌تان را اصلاح کند!)»[[334]](#footnote-334).

برای فرد مسلمان مستحب است که چون شخصی معلول و از کار افتاده یا شبیه اینها را دید خدا را ستایش نماید. در سنن ترمذی در حدیثی از ابو هریره روایت شده که پیامبر فرمودند: «کسی که شخص مبتلا به مصیبت و مشکلی را دید بگوید «اَلْحَمْدُللهِ الَّذِیْ عافانِی مِمَّا اِبْتَلاكَ بِهِ وَفَضَّلَنِیْ عَلی كَثِیْرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِیْلاً» (سپاس و ستایش مختص خداوند است، اوست که مرا از آنچه وی را به آن مبتلا ساخت عافیت بخشید و اوست که مرا بر بسیاری از مخلوقات برتری داد)، خداوند او را از آن مصیبت حفاظت می‌نماید»[[335]](#footnote-335).

هم چنان که شایسته است فرد مسلمان در خوشی و ناخوشی، و در تنگنا و رفاه و در دیگر امور و مسائلش شکرگزار و ستایش‌کننده‌ی خداوند باشد. ابن ماجه در سنن خود، و حاکم در مستدرک از ام‌المؤمنین عائشهل همسر پیامبر روایت کرده‌اند که گفت: هر گاه رسول الله چیزی را می‌دید که از آن خوشش می‌آمد می‌فرمود: «اَلْحَمْدُللهِ الَّذِی بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصالِحاتُ» (سپاس خدایی را که به نعمت او نیکی‌ها صورت پذیرفته و کامل می‌گردد)، و هر گاه چیزی ناپسند را می‌دید می‌فرمود: «اَلْحَمْدُللهِ عَلی کُلِّ حالٍ» (در هر حال سپاس و ستایش از آن خداوند است)[[336]](#footnote-336).

اینها برخی از موقعیت‌هایی هستند که در سنّت بیان حمد و ستایش در آنها مورد تأکید قرار گرفته است. به یاری خدا به زودی با هم به مواضع دیگر حمد نیز اشاره خواهیم کرد، سپاس و ستایش مختص خداوند است ستایش‌های بسیار و پاک و با برکت، آن چنان که پروردگارمان دوست داشته باشد و خشنود گردد، ستایشی که قطع نشده و نیست و نابود نمی‌شود، به تعدادی که ستایش‌کنندگان او را ستایش می‌کنند و به تعدادی که غافل‌شوندگان از یاد وی غفلت ورزند.

44- بزرگ‌ترین انگیزه ستایش، علم به نام‌ها و صفات پروردگار است

بی‌شک سپاس و ستایش همه‌اش مختص الله، پروردگار جهانیان است. خداوند سبحان به خاطر همه چیز قابل تحسین و ستایش است، او به خاطر آنچه آفریده و به خاطر آنچه بدان دستور داده و یا نهی نموده قابل ستایش است. حمد و ستایش فراخ‌ترین صفات، و جامع‌ترین تمجیدها و بزرگ‌ترین ثنا است، و راه‌های علم و آگاهی به آن بسیار زیاد است، زیرا همه‌ی نام‌های او، و صفات او، و افعال او، و احکام او، و عدل او، و انتقام او از دشمنان، و لطف و احسانی که به دوستانش دارد قابل تمجید و تحسین است. آفرینش و امر او در واقع با ستایش وی برپا شده و با ستایش او به وجود آمده و ظهور یافته است، و هدف از خلق و امر همین ستایش بوده است، بنابراین حمد و ستایش او سبب همه چیز و هدف و مظهر و در بر گیرنده‌ی آن است. حمد او روح همه چیز است و قوام هر چیز به آن وابسته است و جریان این حمد در همه‌ی موجودات و ظهور آثار آن آشکار است که با بینایی و بینش قابل مشاهده است.

خداوند شمول این حمد را به آگاهی بندگان رسانده به این صورت که خودش را در آغاز خلقت و پایان آن، و هنگام دستور و تشریع ستوده و خود را برای اینکه پروردگار جهانیان است و برای یگانگی در عبادت و یگانگی در حیات و شمولیت حمدش، و عدم امکان وصفش به آنچه شایسته نیست از جمله داشتن فرزند و شریک و... ستوده است.

به همین خاطر از جمله راه‌های عظیمی که بیانگر شمولیت و فراگیری معنای حمد و پرداختن آن به همه‌ی چیزها، این است که آدمی نام‌ها و صفات پروردگارش را بشناسد و به این مطلب اقرار نماید که جهان دارای فرمانروا و فریادرسی زنده است، که جامع همه‌ی صفات کمال، و نام‌های نیک و ثنای زیبا و کارهای ارزنده است، و این که خداوند سبحان دارای قدرت کامل و مشیّت نافذ و علم فراگیر است. شنوایی او همه‌ی صداها را فراگرفته است و بینایی او همه‌ی بینایان را دربرمی‌گیرد، و دارای رحمتی است که همه‌ی آفریده‌ها را شامل می‌شود. او سلطه و اقتدار کاملی دارد که ذره‌ای از سلطه‌ی او خارج نیست و از همه لحاظ ثروتمند و بی‌نیاز کامل و مطلق است. آثار حکمت بالغه‌ی الهی در کائنات مشهود است، و از تمامی جلوه‌ها و جنبه‌ها دارای عزت و اقتداری حاکم و مسلط است. خداوند دارای کلمات کامل و نافذی است که هیچ نیک و بدی از تمامی آفریده‌ها نمی‌تواند از آن تجاوز کند، یگانه‌ای است که هیچ شریکی در ربوبیت و الوهیت ندارد، و هیچ همتا و نظیری در ذات و صفات و افعالش ندارد، او شریکی ندارد که در ذره‌ای از ذرات ملکش شریکش باشد، خداوند سبحان بر پا دارنده و نگهدارنده‌ی آسمان‌ها و طبقات (هفتگانه‌ی) زمین و إله پیشینیان و پسینیان است. خداوند سبحان متصف به صفات جلال و مشخص به توصیف کمال است، او پاک و منزه از هر عیب و نقصی است، او زنده‌ی پاینده است که به سبب کمال حیات و قیومیتش چُرت و خوابی او را نمی‌رباید، مالک آسمان‌ها و زمین است که به خاطر کمال ملکش کسی جز با اجازه‌ی او نمی‌تواند در پیشگاهش شفاعت کند، به همه چیز عالم و آگاه است، عالمی که به خاطر کمال علمش هر آنچه را در برابر یا پشت سر خلائق است می‌داند، هیچ برگی نمی‌افتد مگر آن که او از آن آگاه است، و هیچ ذره‌ای نمی‌جنبد مگر با اجازه‌ی او. از خزیدن اندیشه‌ها و خیالات در قلب‌ها آگاه است بدان گونه که فرشته‌ای از آن مطلع نمی‌شود، و آنچه را که در آینده صورت می‌گیرد و قلب هیچ اطلاعی از آن ندارد، می‌داند. خداوند بینایی است که به خاطر کمال بینایی‌اش جزئیات آفرینش مورچه‌ای کوچک و شکل‌گیری اعضای آن و گوشت و خون و مغز و عروق آن را می‌بیند و راه رفتنش بر روی صخره‌ای صاف در شبی تاریک را می‌بیند، و آنچه را که در زیر هفت طبقه‌ی زمین است می‌بیند همانطور که آنچه را که مافوق هفت آسمان است می‌بیند. شنونده‌ای که در شنوایی‌اش سخن نهان و آشکار یکسان است، شنوایی‌اش همه‌ی صداها را فرامی‌گیرد و صداهای خلق بر او گنگ و مشتبه نمی‌شود. شنیدن صدایی او را از شنیدن صدایی دیگر بازنمی‌دارد و روی دادن مسائل گوناگون او را به اشتباه نمی‌اندازد. فراوانی درخواست‌کنندگان او را خسته و زده نمی‌کند. عائشهب می‌گوید: «ستایش خدایی را که شنوایی او همه چیز را فراگرفته است. من سخن خوله را شنیدم آن‌گاه که از شوهرش نزد رسول اکرم شکایت می‌کرد و در حالی که برخی از آن را از من مخفی می‌داشت، خداوند این آیه را فرو فرستاد:

﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ١﴾ [المجادلة: 1].

«به راستی خداوند سخنِ زنی را که درباره‌ی همسرش با تو گفتگو می‌کرد و به خداوند شکایت می‌بُرد، شنید و خداوند گفتگویتان را می‌شنید. بی‌گمان خداوند شنوای بیناست»[[337]](#footnote-337).

قدرتمندی که به خاطر کمال قدرتش هر آن که را بخواهد هدایت می‌کند و هر کس را که بخواهد گمراه می‌سازد و مؤمن را مؤمن، و کافر را کافر، و نیکوکار را نیکوکار، و بدکار را بدکار می‌گرداند، و به خاطر کمال قدرتش کسی نمی‌تواند به چیزی از علمش احاطه یابد مگر آن که خود بخواهد و به خاطر کمال قدرتش آسمان‌ها و زمین و مابین آنها را طی شش روز (دوران) آفرید و [هرگز] دچار رنج و خستگی نشد. کسی از آفریده‌هایش او را درمانده نمی‌کند و از دستش نمی‌گریزد، بلکه هر کجا باشد در چنگ او است، و به خاطر کمال غنا و بی‌نیازی‌اش ملحق کردن فرزند و همسر و شریک و شفاعت‌کننده به او -بدون آن که خود به او اجازه شفاعت دهد- محال و غیرممکن است، و به خاطر کمال عظمت و والایی‌اش، کرسیّ او آسمان‌ها و زمین، را فراگرفته است، و زمین و آسمان‌ها و مخلوقاتش بر او احاطه پیدا نمی‌کنند، بلکه او بر همه چیز علو و برتری دارد، و به همه چیز محیط و آگاه است. خداوند در ابتدای سوره یونس می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٣ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗاۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقًّاۚ إِنَّهُۥ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ بِٱلۡقِسۡطِۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ شَرَابٞ مِّنۡ حَمِيمٖ وَعَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ٤ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَۚ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ يُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٥ إِنَّ فِي ٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَّقُونَ ٦ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ لِقَآءَنَا وَرَضُواْ بِٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَٱطۡمَأَنُّواْ بِهَا وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِنَا غَٰفِلُونَ ٧ أُوْلَٰٓئِكَ مَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٨ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡۖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ٩ دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [يونس: 3-10].

«پروردگارِ شما خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، آنگاه بر عرش استیلا یافت. [او] کار [هستی] را تدبیر می‌کند. هیچ شفاعت‌کننده‌ای مگر پس از اجازه‌ی او نیست، این است خداوند، پروردگارتان. او را بندگی کنید. آیا پند نمی‌پذیرید؟ (۳) بازگشت همگی شما به سوی اوست. خداوند به وعده‌ی راستین [وعده نموده است]، او آفرینش [هستی] را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند تا آنان را که ایمان آورده‌اند و کردار شایسته کرده‌اند به داد، پاداش دهد. و آنان که کافر شده‌اند به [سزای] آن که کفر می‌ورزیدند، نوشیدنی‌ای از آب گرم و عذابی دردناک [در پیش] دارند (۴) او کسی است که خورشید را درخشان و ماه را روشن قرار داد و برای آن (ماه) منزل‌ها مقرر نمود تا شمار سال‌ها و حساب را بدانید. خداوند این را جز به حق نیافریده است. آیات [خویش] را برای دانایان به روشنی بیان می‌کند (۵) به یقین درآمد و شدِ شب و روز و آنچه خداوند در آسمان‌ها و زمین آفریده است، برای پروا پیشگان نشانه‌هاست (۶) آنان که به لقای ما امید ندارند و به زندگانی دنیا خشنود گشته‌اند و به آن آرام گرفته‌اند و آنان که از آیات ما غافلند (۷) اینان به [سزای] آنچه می‌کردند جایگاهشان آتش [جهنّم] است (۸) آنان که ایمان آورده‌اند و کردار شایسته کرده‌اند پروردگارشان آنان را به [پاداشِ] ایمانشان هدایت می‌کند. در باغ‌های پُر ناز و نعمت بهشتی، جویباران از فرودستِ [مساکنِ] آنان جاری است (۹) دعای‌شان در آنجا «سبحانک اللّهمّ» و درودشان در آنجا «سلام» است و پایان دعای‌شان [این است] که: «الحمدلله ربّ العالمین»».

خداوند سبحان پیامبران و بندگان مؤمنش را دوست دارد، آنان نیز او را دوست دارند و او را سپاس و ستایش می‌نمایند. بلکه نزد آنان چیزی محبوب‌تر از خداوند نیست، و بیش از هر چیز دیگری به لقای او مشتاق و خرسندند، و چیزی به اندازه‌ی دیدار او روشنی‌بخش چشمان‌شان نیست، و بالاترین سهم و بهره‌ی خود را نزدیکی به او می‌دانند، خداوند سبحان در آفرینش و دستورش دارای حکمت بالغه است، او آفریدگانش را غرق نعمت نموده، هر نعمتی از سوی او لطف و احسان است، و هر مصیبتی از سوی او [عین] عدل است. خداوند سبحان نسبت به بندگانش از مادر نسبت به فرزندانش، مهربان‌تر است. همچنین از این که بنده‌اش توبه کند خوشحال‌تر است از کسی است که شترش را که غذا و نوشیدنش بر آن است در سرزمینی هلاک‌کننده گم کرده و بعد از آن که مأیوس و نا امید شده، آن را می‌یابد. خداوند سبحان نسبت به بندگانش مهربان است و به اندازه وسع‌شان به آنان تکلیف می‌کند. البته وسع [آدمی] غیر از طاقت است، گاه آدمیان طاقت چیزی را دارند اما این کار عرصه را بر آنان تنگ می‌کند و این برخلاف وسع آنان است زیرا آنچه در چهارچوب وسع‌شان است برایشان آسان و قدرت آنان از آن بیشتر است[[338]](#footnote-338).

خداوند سبحان کسی را جز به خاطر کار خودش مجازات نمی‌کند و او را به خاطر کار دیگری مجازات نمی‌کند، و او را به خاطر آنچه که قادر به انجامش نیست مجازات نمی‌کند و او را به خاطر کاری که توان ترکش را ندارد مورد عقاب قرار نمی‌دهد. خداوند سبحان فرزانه، بخشنده، سخاوتمند، بزرگوار، بسیار احسان‌کننده، بسیار دوستدار [بندگان]، بسیار شکیبا و بسیار شکرگزار است. [فرامینش] اطاعت می‌شود و در مقابل، پاداش می‌دهد و از دستوراتش نافرمانی می‌شود و می‌بخشد، کسی صبورتر از خداوند نیست که می‌شنود سخنان پیامبرانش را تکذیب می‌کنند اما او در عقوبت تکذیب‌کنندگان تعجیل نمی‌کند، او بیش از دیگران مدح را دوست دارد و او بیش از دیگران از عذر آوردن [برای بندگانش] خشنود می‌شود. و او بیش از دیگران نیکوکاری را دوست دارد. خداوند نیکوکار است و نیکوکاران را دوست دارد، خداوند قدرشناس است و قدرشناسان را دوست دارد، زیباست و زیبایی را دوست دارد، پاک است و هر پاکی را دوست دارد، آگاه است و بندگان آگاهش را دوست دارد، بخشنده است و بخشندگان را دوست دارد، قوی و تواناست و شخص مؤمن قوی در نزد او از مؤمن ضعیف محبوب‌تر است، اهل احسان و نیکی است و احسان‌کنندگان را دوست دارد، عدالت پیشه است و عدالت‌پیشه‌گان را دوست دارد، با حیا و پوشاننده است و اهل حیاء و کسانی که عیوب را می‌پوشند را دوست می‌دارد.

خداوند سبحان نام‌ها و صفاتش را دوست دارد و همینطور کسانی را که به مقتضای این نام‌ها و صفات او را بندگی می‌کنند دوست می‌دارد، و کسی را که با این نام‌ها و صفات از او چیزی بخواهد و مدحش کند دوست دارد. خداوند کسی را که نام‌ها و صفاتش را شناخته و آن را فهم نماید و با آنها خدا را مدح و ثنا و ستایش نماید دوست دارد هم چنان که در صحیح به نقل از پیامبر آمده است که: «کسی بیش از خدا تعریف و تمجید را دوست ندارد و به همین خاطر خود را تعریف و تمجید نموده است، و هنگامی که بنده‌ای مرتکب گناهی می‌شود هیچ کس به اندازه‌ی خداوند خشمگین نمی‌گردد، به همین خاطر است که فحشا را چه به صورت آشکار و چه به صورت پنهانی حرام نموده است، و کسی بیش از خدا عذر آوردن را دوست ندارد و به همین خاطر پیامبران را به عنوان مژده دهنده [به بهشت] و ترساننده [از آتش جهنم] فرستاده است»[[339]](#footnote-339).

به این ترتیب دانسته می‌شود که هر کس بهره‌ای از دانش نام‌های نیکوی خداوند و صفات والای او که در قرآن و سنت رسول الله آمده، داشته باشد به خوبی درمی‌یابد که حاصل اینها چیزی جز واجب شدن حمد و ثنای خداوند نیست. سپاس و ستایش خداوند در برابر نام‌های نیکو و صفات والا و افعال پسندیده‌ی او ضرورت و نیاز است، و جز به همراه حمد و ستایش نامی از او برده نمی‌شود، و مورد تمجید قرار نمی‌گیرد مگر با بهترین و زیباترین تمجیدها، هم چنان که از او یاد نمی‌شود مگر با زیباترین نام‌ها، لذا هر صفتی شریف و هر نامی نیکو و هر تعریف و تمجیدی زیبا، و هر ستایش و مدح و تسبیح و تنزیه و تقدیس و بزرگداشت و تکریمی مختص خداوند است، آن هم با کامل‌ترین و ماندگارترین صورت. پاک و منزه است خداوند و سپاس و ستایش از آن اوست، کسی از آفریده‌هایش نمی‌تواند به بهترین شیوه از او تعریف و تمجید نماید بلکه او هم چنان است که خود را ستوده و بالاتر از آن تعریفی است که آفریده‌هایش می‌کنند. در ابتدا و انتها حمد و ستایش مختص اوست، ستایش زیاد و خوب و مبارک مخصوص الله است آن چنان که پروردگار بخشنده‌ی ما دوست داشته باشد و بپسندد.

45- ستایش خداوند به خاطر نعمت‌ها و موهبت‌هایش

پیشتر اشاره شد که شمولیت سپاس و ستایش خداوند به خاطر همه‌ی چیزهایی است که از وی سر می‌زند، از جمله لطف و نعمت و دیگر موارد. همچنین بیان شد که نام‌های نیکو و صفات والا و کارهای پسندیده‌ی خداوند علت و سبب حمد و ستایش اوست. و بدین ترتیب روشن می‌شود که ستایش خداوند دو نوع است: ستایشی به خاطر لطفش به بندگان، و این جزوِ شکر است، و ستایشی که او به خودی خود و به خاطر صفات کمال و جلالش مستحق و برازنده‌ی آن است. پیش از این سخنمان بیشتر درباره‌ی ستایش خداوند به خاطر نام‌های نیکو و صفات والایش بود و این که علم و آگاهی صحیح و درست آدمی به این مطلب از بزرگ‌ترین انگیزه‌های ستایش آدمی نسبت به خداوند آن هم به زیباترین صورت و کامل‌ترین حالت است. اما سخن در اینجا درباره‌ی نوع دوم از انواع حمد و ستایش که همان ستایش خداوند در برابر نعمت‌ها و موهبت‌هاست، می‌باشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡۚ هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُؤۡفَكُونَ ٣﴾ [فاطر: 3].

«ای مردم، نعمت خداوند را بر خود یاد کنید. آیا آفریدگاری جز خداوند هست؟ [اوست که] شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد. معبود [راستینی] جز او نیست. پس با این حال چگونه منحرف می‌گردید؟».

و یا می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗۗ﴾ [لقمان: 20].

«آیا نیندیشیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است برایتان رام گردانید و نعمت‌های خود را پیدا و ناپیدا بر شما تمام کرد؟».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ﴾ [النحل: 53].

«و از نعمت هر آنچه دارید، از [جانب] خداوند است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ﴾ [إبراهيم: 34].

«و اگر [بخواهید] نعمت خداوند را بشمارید، نمی‌توانید [همه‌ی] آن را بشمارید».

نعمت‌هایی که خداوند به بندگانش ارزانی داشته بسیار و متنوع است، و هر نعمتی از آنها انگیزه و علتی برای حمد و ستایش مُنعم پاک و منزه است، و هم چنان که اسباب حمد و علت و انگیزه‌های آن متنوع و متعدد است به همین سان حمد و ستایش نیز با تنوع اسباب و علت متنوع شده و با کثرت آن افزایش می‌یابد.

ابن قیم/ به هنگام سخن درباره‌ی این نوع از حمد در کتابش «طريق الهجرتين» وارد جزئیات شده است، ایشان بیان کرده‌اند که این نوع از حمد، حمد و ستایش نعمت‌ها و موهبت‌ها برای همه‌ی آدمیان از جمله‌ نیکوکار و بدکار، مؤمن و کافر مشهود است، از جمله اینها: موهبت‌های بسیار، و بخشش‌های فراوان، و لطف‌های ارزشمند، و کارهای زیبا، و معامله‌ی نیکویش با بندگان، و گستردگی رحمتش بدانان، و نیکوکاری و بخشندگی و شفقتش، و پاسخگویی به درخواست‌های محتاجان، و رفع غصه‌ی غصه‌داران، و دستگیری از افراد مضطرب، و رحمتش نسبت به جهانیان، و اعطای نعمت به بندگان پیش از این که از او درخواست‌ کنند و بی‌آن که شایستگی دریافتش را داشته باشند، بلکه خداوند به خاطر لطف و کرم و احسانش خود آغاز به بخشش می‌کند، و دفع گرفتاری و مصیبت‌ها هر چند اسباب آن فراهم شده، و به سوی دیگر کشاندن آنها پس از رخ دادن‌شان، و لطف خداوند در این زمینه تا آنجاست که امیدها بدان نمی‌رسد [و فراتر از امید برای آدمیان انجام می‌دهد]، و هدایت افراد خاص خود و بندگانش به سرای امنیت، و دفاع نیکو و زیبایش از آنان، و مصون داشتن‌شان از افتادن در سرچشمه‌های جرم و گناه، و اینکه ایمان را در نظرشان گرامی داشته و آن را در دل‌هایشان آراسته، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرشان زشت و ناپسند جلوه داده است و آنان را از رشدیافته‌گان قرار داده، و خدا ایمان را در دل آنان رقم زده و با القای روح ایمان از جانب خود، آنان را نیرومند کرده است و پیش از آن که آنان را بیافریند آنان را مسلمان نامیده است، و آنان را یاد کرده پیش از آن که اینان از او یاد کنند، و بدانان ارزانی داشته پیش از آن که از او درخواست نمایند و با آن که بی‌نیاز از آنان است با نعماتش خود را محبوب آنان ساخته، آنان با ارتکاب‌ گناهان با خداوند دشمنی می‌کنند و این در حالی است که به او نیازمندند، و با همه‌ی اینها خداوند سرایی برای آنان برگزیده و در آن هر آنچه را نفس‌هایشان می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذت ببرند آماده کرده است و این سرا را از همه‌ی نعمات و برکات پر کرده است، و رفاه و سرسبزی و شادمانی و سرور و شعف را در آن گنجانده است چیزهایی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی وصفش را نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرده است، سپس رسولان را به سوی آنان گسیل داشت تا آدمیان را به سوی آن فراخوانند سپس اسبابی که آنان را بدان برساند و در رسیدن‌شان به آن یاری‌شان دهد برای آنان فراهم کرد، و با اندک تلاش آنها در این مدت بسیار کوتاه از آنان خشنود شده و زندگی جاودانه را نصیب‌شان می‌کند، و به آنان تضمین داده که اگر نیکی کنند با ده پاداش نیکی‌شان را پاسخ گوید و اگر بدی ‌کنند و طلب بخشش و مغفرت نمایند آنان را می‌بخشد، و به آنان وعده داده که اگر به دنبال‌ بدی‌هایی که مرتکب شده‌اند کار نیک انجام دهند بدی‌هایشان را محو نماید، و نعماتش را به آنان یادآوری کرده، و خود را با نام‌هایش به آنان معرفی کرده و بر اساس رحمت و احسانش دستوراتی به آنان داده، بی‌آن که نیازی بدانان داشته باشد و به خاطر حمایت و صیانت آنان، ایشان را از مواردی بازداشته و این کار را از سر بخل بدانان انجام نداده است و آنان را با مهربانانه‌ترین و شیرین‌ترین سخن‌ها مورد خطاب قرار می‌دهد، و با زیباترین نصیحت‌ها پند و اندرز داده است، و کامل‌ترین دستورات و اوامر را به آنان توصیه کرده است، و به والاترین خلق و خوها دستور داده است. و آنان را از زشت‌ترین سخنان و رفتارها نهی کرده است و نشانه‌ها و آیات را برای آنان به صورت گوناگون در میان آورده، و برای آنان مثل‌هایی زده است، و راه‌های علم به او و معرفتش را برای آنان فراخ گردانیده است، و درهای هدایت را به روی آنان گشوده است، و اسبابی که آنان را به خشنودی او نزدیک می‌گرداند بدانان شناسانده است، و آنان را از خشم و غضبش دور گردانیده است، و با لطیف‌ترین و مهربان‌ترین کلام آنان را مورد خطاب قرار داده است و آنان را با بهترین نام‌هایشان می‌خواند، مانند این سخنش:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [البقرة: 104].

«ای مؤمنان».

و یا می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١﴾ [النور: 31].

«ای مؤمنان! همگی به [درگاه] خدا توبه کنید».

و یا می‌فرماید:

﴿۞قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ﴾ [الزمر: 53].

«ای بندگانی که بر خود اسراف کرده‌اید».

و یا می‌فرماید:

﴿قُل لِّعِبَادِيَ﴾ [إبراهيم: 31].

«به بندگان مؤمنم بگو:».

و یا می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي﴾ [البقرة: 186].

«و چون بندگانم درباره‌ی من از تو بپرسند».

خداوند آنان را با مهربانی و محبت و ملاطفت مورد خطاب قرار می‌دهد مانند این سخنش که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [البقرة: 21-22].

«ای مردم، پروردگارتان را که شما و پیشینیان‌تان را آفریده است، بندگی کنید تا [از خشم خدا] ایمن‌ مانید (۲۱) کسی که زمین را [مانند] بساطی و آسمان را [مانند] سقفی برایتان قرار داد و از آسمان آبی باراند، سپس بدان از [انواع] فرآورده‌ها برای روزی شما برآورد، پس در حالی که می‌دانید برای خداوند همتایانی مقرّر مکنید».

و یا می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡ وَٱخۡشَوۡاْ يَوۡمٗا لَّا يَجۡزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِۦ وَلَا مَوۡلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ ٣٣﴾ [لقمان: 33].

«ای مردم، از پروردگارتان پروا بدارید و از روزی بترسید که هیچ پدری از فرزندش کفایت نکند و نه هیچ فرزندی است که او بتواند چیزی را از پدرش، کفایت کند. بی‌گمان وعده‌ی خداوند راست است، پس زندگانی دنیا شما را نفریبد و شیطان فریبکار شما را نسبت به خداوند فریب ندهد».

و یا می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلۡكَرِيمِ ٦ ٱلَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ ٧﴾

[الإنفطار: 6-7].

«ای انسان، چه چیزی تو را [نسبت] به پروردگارِ بزرگوارت فریفت؟ (۶) کسی که تو را آفرید، آنگاه استوار ساخت، سپس [آفرینشت] را معتدل گرداند».

در بیشتر جاهای قرآن، خداوند بدین شیوه با مهر و محبت و لطف و خیرخواهی عمیق بندگانش را مورد خطاب قرار می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلۡجِنِّ فَفَسَقَ عَنۡ أَمۡرِ رَبِّهِۦٓۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمۡ لَكُمۡ عَدُوُّۢۚ بِئۡسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلٗا ٥٠﴾

[الكهف: 50].

«و چون به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده برید، [همه] سجده بردند مگر ابلیس، که از جنّ بود و از دستور پروردگارش نافرمانی کرد، آیا او و فرزندانش را به جای من، دوستانِ [خویش] می‌گیرید، حال آن که آنان دشمنِ شما هستند و ستمکاران [به جای خداوند] بد جایگزینی دارند».

ابن قیم/ می‌گوید: «این خطاب این گونه آغاز شده که: من با ابلیس دشمنی کردم و او را از آسمانم راندم و از جوار خود دور کردم زیرا برای پدرتان آدم سجده نبرد، اما شما ای فرزندان آدم با او و نوادگانش دوستی می‌نمایید در حالی که آنان دشمنان شمایند، حال شخص عاقل باید در وضعیت این خطاب و شدت پیوستگی‌اش به قلب‌ها و درآمیختنش با روح‌ها بیندیشد.

خداوند سبحان به بندگانش گفته که برای آنان جز به ارزشمندترین ابزارها و با فضیلت‌ترین مقامات و ارجمندترین علوم و معارف، خشنود نیست، می‌فرماید:

﴿إِن تَكۡفُرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمۡۖ وَلَا يَرۡضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلۡكُفۡرَۖ وَإِن تَشۡكُرُواْ يَرۡضَهُ لَكُمۡۗ﴾ [الزمر: 7].

«اگر ناسپاسی کنید، [بدانید که] خداوند از شما بی‌نیاز است. و ناسپاسی را در حق بندگانش نمی‌پسندد. و اگر سپاس بگذارید آن را برایتان می‌پسندد».

و یا می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائدة: 3].

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم».

و یا می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: 185].

«خداوند در حقّ شما آسانی می‌خواهد و در حقّ شما دشوار نمی‌خواهد».

و یا می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٦ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا ٢٧ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا ٢٨﴾ [النساء: 26-28].

«خداوند می‌خواهد که [احکام خود را] برای شما روشن سازد و راه [و رسم] کسانی را که پیش از شما بودند به شما بنمایاند و از شما درگذرد و خداوند دانای فرزانه است (۲۶) و خداوند می‌خواهد که از شما درگذرد و کسانی که از خواسته‌های نفسانی پیروی می‌کنند می‌خواهند که دستخوش کجرویِ بزرگی شوید (۲۷) خداوند می‌خواهد، از [مسئولیت] شما بکاهد و انسان ناتوان آفریده شده است».

خداوند سبحان به این خاطر بندگانش را نیافرید که نیازی به آنها داشته باشد و یا با بودن آنها از کمی درآمده و افزایش یابند و یا به واسطه آنها قدرتمند شده و از ذلّت درآیند بلکه هم چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ٥٧ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾ [الذاريات: 56-58].

«و جنّ و انس را جز برای آن که مرا بندگی کنند نیافریده‌ام (۵۶) از آنان هیچ روزی‌ای نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که به من خوراک بدهند (۵۷) خداوند است که روزی‌دهنده است [همان] توانمندِ استوار».

خداوند سبحان به دنبال این که به بندگانش دستور می‌دهد دهند و آنان را از صدقه دادن اموال پست و بی‌ارزش خود نهی می‌نماید، می‌فرماید:

﴿ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلۡخَبِيثَ مِنۡهُ تُنفِقُونَ وَلَسۡتُم بِ‍َٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغۡمِضُواْ فِيهِۚ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ٢٦٧﴾ [البقرة: 267].

«و آهنگ ناپاک مکنید [که] از آن ببخشید، [چگونه چنین کاری رواست] حال آن که خود آن را نمی‌ستانید مگر آن که در آن چشم‌پوشی کنید و بدانید که خدا بی‌نیاز ستوده است».

خداوند سبحان از این که چیزی از انفاق آنان به او برسد، بی‌نیاز است. او حمید و ستوده بوده و همه‌ی صفات پسندیده و ستایش‌ها برازنده‌ی اوست لذا انفاق بندگان نیازی از او را برطرف نمی‌کند و حمدی را بر او واجب نمی‌گرداند، بلکه او به خودی خود غنی و بی‌نیاز است، او به خودی خود ستوده است و اسماء و صفاتش قابل ستایش‌اند، و سود انفاق بندگان به خودشان بازمی‌گردد و احسان‌شان به خودشان برمی‌گردد، هم چنان که خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿إِنۡ أَحۡسَنتُمۡ أَحۡسَنتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡۖ وَإِنۡ أَسَأۡتُمۡ فَلَهَاۚ﴾ [الإسراء: 7].

«اگر نیکی کنید، [در حقیقت] برای خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید [باز در حقیقت] برای خودتان بدی کرده‌اید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِأَنفُسِهِمۡ يَمۡهَدُونَ ٤٤﴾ [الروم: 44].

«و هر کس کردار شایسته کند، برای خود جایگاه آرامش آماده می‌کنند».

و یا می‌فرماید:

﴿فَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهۡتَدِي لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيۡهَاۖ﴾ [يونس: 108].

«هر کس که راه بیابد، فقط به [سود] خودش راه می‌یابد. و هر کس که گمراه شود، فقط به [زیان] خود گمراه می‌شود»[[340]](#footnote-340).

این از یک سو، و از سوی دیگر کسی که خواهان مطالعه‌ی ریشه‌ها و سرچشمه‌ی نعمت‌ها، و عوامل آن -از جمله ستایش و ذکر و شکر و عبادت نیکوی خداوند- است، باید پیوسته چشم ذکر را در بوستان قرآن کریم به گردش درآورد و در نعمت‌های خدا که آنها را تک‌تک بر آن برشمرده، و از آغاز قرآن تا پایانش، آنها را به بندگانش خاطرنشان ساخته، بیندیشد:

﴿فَلِلَّهِ ٱلۡحَمۡدُ رَبِّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَرَبِّ ٱلۡأَرۡضِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٦ وَلَهُ ٱلۡكِبۡرِيَآءُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ٣٧﴾ [الجاثية: 36-37].

«پس ستایش خدای راست که پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین پروردگار جهانیان است (۳۶) بزرگی در آسمان‌ها و زمین او راست. و اوست پیروزمندِ فرزانه».

46- به جای آوردن سپاس خداوند، خود برترینِ نعمت‌هاست

در مرتبه‌ی بلند حمد و منزلت والا و ثواب بسیار آن، تردیدی نیست. حمد از ارجمندترین طاعات و زیباترین کارهای نیک است. ستایش شایسته‌ترین عملی است که آدمی با آن به پروردگارش نزدیکی می‌جوید. در صحیح آمده است که پیامبر به هنگام بلند کردن سرش از رکوع می‌فرمود: «رَبَّنا وَلَكَ ٱلْحَمْدُ، مِلْءَ السَّمواتِ، وَمِلْءَ الأَرْضِ، وَمِلْءَ ماشِئْتَ مِنْ شَیْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّناءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ ما قالَ الْعَبْدُ وَکُلُّنا لَكَ عَبْدٌ، لا مانِعَ لَما أَعْطَیْتَ، وَلا مُعْطِیَ لِما مَنَعْتَ، وَلا یَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ» (پروردگارا، ستایش تراست، ستایشی که به اندازه‌ی گنجایش آسمان‌ها و زمین و هر چه که تو بخواهی باشد. تو شایسته‌ی ستایش و تمجید هستی، ستایش تو شایسته‌ترین چیزی است که بنده‌ات می‌گوید، همه‌ی ما بنده‌ی تو هستیم، چیزی را که تو عطا کنی کسی نمی‌تواند مانع آن شود، و چیزی را که تو منع کنی، کسی نمی‌تواند آن را عطا کند، در برابر بازخواست تو، بخت و ثروت و عظمت، بنده را به کار نیاید، [بلکه تنها عمل صالح سودمند است])»[[341]](#footnote-341).

شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «این اصطلاح حدیث «أَحَقُّ» (شایسته‌ترین) أفعل تفضیل است، اما برخی از نویسندگان و مؤلفین دچار اشتباه شده و [در تعبیر آن] گفته‌اند: «حقٌ ما قال العبد» (حق است آنچه بنده گفته است...) اما این بیان و تعبیر رسول نیست، و درست نیست، سخنان آدمی حق و [یا] باطل است، اما آنچه را پروردگار می‌گوید حق است، هم چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ فَٱلۡحَقُّ وَٱلۡحَقَّ أَقُولُ ٨٤﴾ [ص: 84].

«پس [این] حقّ است و حقّ را می‌گویم».

این گفته: «أحقُّ ما قال العبد» خبر است که مبتدای آن محذوف است، یعنی «الحمدُ أحقُّ ما قال العبد»، یا «هذا -و هوالحمد- أحقُّ ما قال العبد» (حمد [پروردگار] حق‌ترین سخنی است که بنده به زبان آورده است)، با این توضیح روشن می‌شود که: حمد شایسته‌ترین سخنی است که بنده می‌گوید، و به همین خاطر گفتن حمد در همه‌ی نمازها مقرر شده، و سوره فاتحه با آن آغاز می‌شود، و گفتن آن در (ابتدای) هر خطبه و سخن، و در ابتدای هر کار مهم و شاخصی، مقرر گشته است»[[342]](#footnote-342).

حمد و ستایش برترین نعمت خداوند است که به بندگانش ارزانی داشته است. این نعمت از دیگر نعمت‌هایی که خداوند به بنده ارزانی داشته ارجمندتر است؛ نعمت‌هایی چون روزی، نیرومندی، سلامتی، ناز و نعمت و رفاه و چیزهایی شبیه اینها. آنچه را ابن ماجه از أنس روایت کرده گواهی بر این مطلب است، انس می‌گوید: پیامبر فرمودند: «نعمتی را که خداوند به بنده‌ای می‌دهد و او در مقابل الحمدلله گفته و شکر خدای را به جای می‌آورد، آنچه را که بنده می‌دهد (گفتن الحمدلله) بیش از آن نعمتی است که دریافت کرده است»[[343]](#footnote-343).

همچنین ابن ابی‌الدنیا در کتاب «الشکر»، و ابن ابی حاتم در تفسیر خود این سخن را به صورت موقوف از حسن بصری نقل کرده‌اند که یکی از کارگزاران عمر بن عبدالعزیز به او نوشت: من در سرزمینی زندگی می‌کنم که نعمت‌های فراوانی دارد و می‌ترسم اهالی آن سرزمین شکر خدای را به جای نیاورند، عمر به او نوشت: «من فکر می‌کردم که تو بیشتر از اینها به خدا آگاه باشی، به طور قطع خداوند هر نعمتی که به بنده‌اش عطا کند و او شکرش را به جای آورد یقیناً آن حمد و شکر بالاتر و والاتر از نعمتی است که به او عطا شده است، اگر این را نمی‌دانستی در آیاتی که در کتاب خداوند فرو فرستاده شده بیندیش که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ عِلۡمٗاۖ وَقَالَا ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّنۡ عِبَادِهِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٥﴾ [النمل: 15].

«و به راستی به داود و سلیمان علم دادیم و [آن دو] گفتند: ستایش خداوندی راست که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد».

و یا می‌فرماید:

﴿وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ طِبۡتُمۡ فَٱدۡخُلُوهَا خَٰلِدِينَ ٧٣ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ﴾ [الزمر: 73-74].

«و کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند. گروه گروه به سوی بهشت سوق داده می‌شوند تا هنگامی که به [کنار] آن رسند در حالی که درهایش گشوده شده است و نگهبانانش به آنان گویند: سلام بر شما باد. پاک بوده‌اید [و خوش باشید] . جاودانه به آن درآیید (۷۳) و [بهشتیان] گویند: ستایش خداوندی راست که وعده‌اش را در حقّ ما محقّق ساخت».

و کدام نعمت برتر و والاتر از نعمت ورود به بهشت.

این مطلب آشکارا بیانگر آنست که حمد و ستایش خداوند در برابر یک نعمت، برتر و والاتر از خود آن نعمت است. این مطلب برخی از علما را دچار ابهام نموده و گفته‌اند: فعل آدمی نمی‌تواند برتر از فعل پروردگار باشد؛ ابن رجب در کتابش «جامع العلوم والحكم» این ابهام را نقل کرده و جوابی کامل و توجیه شده را بدان داده است او/ می‌گوید: «منظور از نعمت‌ها، نعمت‌های دنیوی است مانند نیرومندی، رزق و روزی، تندرستی، و دفع بلا و مصیبت و چیزهایی شبیه اینها، اما حمد جزو نعمت‌های دینی است و هر دوی اینها (دینی و دنیوی) نعمتی از سوی خداوند هستند، اما نعمت خداوند بر بنده‌اش، در این که او را هدایت نموده، و به خاطر نعمت‌هایی که به او داده می‌شود الحمدلله می‌گوید، برتر و والاتر از نعمت‌های دنیوی است که خداوند به این بنده‌اش ارزانی می‌دارد. بی‌شک نعمت‌های دنیوی اگر همراه با شکر و سپاس از خدا نباشد مصیبت و عذابند، هم چنان که ابوحازم می‌گوید: هر نعمتی که آدمی را به خداوند نزدیک نکرده و به سوی او پیش نبرد آن بلا و عذاب است. پس هنگامی که خداوند بنده‌اش را موفق گرداند که با گفتن حمد یا دیگر صورت‌های شکر، او را در برابر نعمت‌های دنیوی شکرگزاری کند، این نعمت (= گفتن حمد) بهتر از آن نعمت‌ها بوده و نزد خداوند از آنها محبوب‌تر است، بی‌تردید خداوند ستایش را دوست دارد، حتماً از آن بنده که وقتی غذایی می‌خورد، خدا را بر آن شکر می‌گوید، یا وقتی که جرعه‌ای آب می‌نوشد، خدا را بر آن سپاس می‌کند، راضی و خشنود می‌شود. تعریف و تمجید از نعمت‌ها و شکرگزاری و ستایش در برابر آنها نزد افراد بخشنده و سخاوتمند محبوب‌تر از اموال‌شان است. آنان مال‌شان را به خاطر تحسین و ستایش می‌بخشند، و خداوند بخشنده‌ترین بخشندگان و سخاوتمندترین سخاوتمندان است. او نعمت‌هایش را به بندگانش بذل و بخشش می‌کند، و از آنان می‌خواهد که از آن تعریف و تمجید کرده و آن را نام برده و در برابرش شکرگزاری کنند و با این کارشان از آنان راضی و خشنود می‌گردد. هر چند همه‌ی اینها لطف و احسان خداوند بر آنان است و خداوند بی‌نیاز از شکرگزاری آدمیان است اما انجام چنین کاری از سوی بندگانش را دوست دارد. در هر صورت صلاح و رستگاری و کمال آدمی در انجام حمد و ستایش خداوند است، و این لطف خداست که حمد و شکر را به آدمیان نسبت می‌دهد هر چند از بزرگ‌ترین نعمت‌هایش بر آنان است، و این همانند آن است که خداوند اموالی را در اختیار آدمیان می‌گذارد سپس بخشی از آن را از آنان درخواست می‌کند و در برابر اعطای آن، آدمیان را می‌ستاید، همه کس و همه چیز ملک خداوند است و این همه محض لطف اوست، لیکن بزرگواری او اقتضای چنین کاری را می‌کند»[[344]](#footnote-344).

با این توضیح مفهوم حدیث پیشین روشن می‌شود که: «نعمتی را که خداوند به بنده‌ای می‌دهد و او در مقابل الحمد لله گفته و شکر خدای را به جای می‌آورد، آنچه را که بنده می‌دهد (گفتن الحمد لله) بیش از آن نعمتی است که دریافت کرده است». بنده حمد و ستایش را می‌دهد، و این در حالی است که خود حمد، نعمتی از جانب خداست که به او ارزانی داشته، و اگر توفیق الهی و یاری او نمی‌بود آدمی نمی‌توانست شکرش را به جای آورد، لذا این که خداوند نعمت توفیق شکرگزاری را به بنده‌اش ارزانی می‌دارد برتر و والاتر از نعمت نیرومندی و تندرستی و مال و چیزهای شبیه اینهاست که به او می‌دهد، و همه‌ی اینها نیز نعمت خداوند است، ابن قیم/ می‌گوید: «نعمت شکرگزاری ارجمندتر از نعمت مال و جاه و فرزند و همسر و چیزهای شبیه اینهاست»[[345]](#footnote-345).

به همین خاطر سپاس و ستایش خداوند در برابر نعمت‌هایش به خودی خود نعمتی عظیم است که ستایشی دیگر و شکرگزاری جدیدی را می‌طلبد.

ابن أبی دنیا در کتاب شکر از بکر بن عبدالله روایت کرده که گفت: «بنده هرگز الحمدلله نمی‌گوید مگر این که گفتن الحمدلله دیگری بر او واجب می‌شود پس پاداش این نعمت چه می‌شود؟ پاداش آن این است که بگوید الحمدلله، حال نعمت دیگری پیش می‌اید، و بدین گونه نعمت‌های خداوند پایان نمی‌پذیرند»[[346]](#footnote-346).

به همین خاطر امام شافعی/ درخصوص ستایش خداوند می‌گوید: «سپاس و ستایش خداوندی را که شکر نعمتی از نعمت‌هایش ادا نمی‌شود مگر به واسطه‌ی نعمت جدیدی از سوی خدا (گفتن الحمدلله) که آدمی باید شکر آن را نیز به جای آورد»[[347]](#footnote-347) یعنی وقتی که بنده شکر خدای را به جای می‌آورد این خود نعمت جدیدی است که شکر دیگری را می‌طلبد.

ابن أبی دنیا می‌گوید: محمود ورّاق این شعر را برای من زمزمه کرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا كان شكري نعمة الله نعمة |  | عليَّ له في مثلها يجبُ الشكرُ |

وقتی که شکرگزاریم خود نعمتی از سوی خدا بر من است که خود آن نیز مستلزم شکر گزاریست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فكيف وقوع الشكر الاّ بفضله |  | وإن طالت الأيامُ واتَّصَلَ العُمْرُ |

پس اگر چه روزگار به طول بینجامد و عمر نیز به دارازا کشد هر شکری که از سوی من صورت پذیرد قطعاً از لطف و فضل اوست.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا مسَّ بالسَّراء عَمّ سرورها |  | وإذا مسَّ بالضرَّاء أعقبها الأجْرُ |

آنگاه که خوشی‌ها به من می‌رسند سرور و شادی سراسر وجودم را فرامی‌گیرند [و من غرق سپاس می‌شوم] و آنگاه که به بلایا و ناخوشی‌ها دچار می‌گردم [شاکرم] و به دنبال آن اجر و پاداش پیاپی خواهد آمد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وما منهما إلاّ فيه منة |  | تضيق بها الأوهام والبرُّ والبحرُ |

و هر دوی اینها به طور قطع فضل و منّتی از سوی اوست که خرد و اندیشه و خشکی و دریا (و همه‌ی هستی) در برابر این همه نعمت ناتوان و درمانده است[[348]](#footnote-348).

شاعر دیگری در همین معنا چنین می‌سراید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لو كلُّ جارحة منّي لها لغة |  | تثني عليك بما او ليت من حسن |

اگر هر عضوی از اعضای بدنم زبانی داشتند و با آن ثناگوی نیکی‌های تو بودند که بر من جاری داشته‌ای

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لكان مازاد شكري اذ شكرتُ به |  | إليك أبلغَ في الإحسان والمنن |

به طور قطع شکرگزاری من هیچ‌گاه به احسان و منتی که تو بر من نهاده‌ای هیچ چیز نمی‌افزود و من نمی‌توانستم کمترین شکر تو را به جای آورم[[349]](#footnote-349).

پروردگارا! سپاس و ستایش مختص توست و تمامی نعمت‌ها از فضل و احسان توست. خداوندا به خاطر اسلام، و به خاطر ایمان، و به خاطر قرآن، و به خاطر خانواده و مال و تندرستی‌ای که به ما ارزانی داشته‌ای تو را حمد و ستایش می‌گوییم. خدایا به خاطر همه‌ی نعمت‌هایی که در گذشته و حال، یا به صورت آشکار و پنهان، یا به صورت عمومی و خصوصی به ما اعطا کرده‌ای تو را حمد و ستایش می‌نماییم. سپاس و ستایش فراوان به خاطر همه‌ی اینها مختص توست، پروردگارا حمد و ستایش از آن توست به حدّی که تو راضی شوی، و حمد و ستایش از آن توست ای پروردگار ما آنگاه که خشنود گردی.

47- برترین و کامل‌ترین عبارت‌های حمد و ستایش

پیشتر شرح فضیلت حمد و ثواب عظیم آن نزد خداوند بیان شد، همچنین به برخی عبارت‌های آن که در قرآن کریم و احادیث رسول اکرم نقل شده اشاره شد، مانند این سخن خدا که می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحة: 2] و یا این سخن: «اَلْحَمْدُللهِ حَمْداً كَثیراً طَیِّباً مُبارَكاً فِيهِ كَما یُحِبُّ رَبَّنا وَیَرْضَیٰ» (سپاس و ستایش مختص خداوند است، سپاس و ستایشی فراوان و پاک و برکت یافته، آن چنان که پروردگار ما دوست داشته باشد و بپسندد)، و جملاتی شبیه اینها که در قرآن کریم نقل گردیده و خداوند خود را بدان ستوده است، و یا در سنت نبی اکرم نقل شده و رسول الله پروردگارش را با آن ستایش نموده است. اینها عبارت‌هایی عظیم‌اند که در برگیرنده‌ی زیباترین و کامل‌ترین عبارت‌های حمد و ستایش خداوند هستند. برخی از علماء گفته‌اند که برترین عبارت حمد این چنین است: «اَلْحَمْدُللهِ حَمْداً یُوافِي نِعَمَهُ وَیُكافِيءُ مَزِیدَه» (ستایش تنها سزاوار خداوند یکتاست، ستایشی که به نعمت‌های خداوند برسد و شکر آن نعمت‌ها با آن ستایش حاصل شود و ستایشی که با فزونی نعمت خدا برابری کند، و شکر احسان زیاد خداوند را به جای آورد). این علما به آنچه از ابونصر تمار نقل شده دلیل آورده‌اند که گفته: «آدم گفت: پروردگارا! مرا به کسب روزی سرگرم نموده‌ای پس سخنی به من بیاموز که بهترین و کامل‌ترین حمد و تسبیح را در خود داشته باشد، خداوند پاک و والامرتبه به او وحی فرمود: ای آدم! وقتی که به صبح می‌رسی، و وقتی که به شب می‌رسی سه بار بگو: «اَلْحَمْدُللهِ رَبِّ الْعالَمِینَ حَمْداً یُوافِي نِعَمَهُ وَیُكافِيءُ مَزِیدَهُ» که این کامل‌ترین حمد است».

این مطلب بر امام محقق ابن قیم جوزی/ عرضه شد؛ ایشان گوینده‌اش را به شدت مورد انتقاد قرار دادند و روشن نمودند که این مطلب در هیچ کدام از صحاح یا سنن یا مسانید از پیامبر نقل نشده است و به هیچ وجه در کتب حدیث مورد اعتماد شناخته شده نیست و در این باره در یک نوشتار جداگانه این مطلب را باز کرده و به تشریح آن پرداخته است.

ایشان/ می‌گویند: «این حدیث در صحیحین و یا در یکی از آنها موجود نیست و به هیچ وجه در کتب حدیث مورد اعتماد شناخته شده نیست، و سند معروفی ندارد بلکه تنها از ابونصر تمار به نقل از آدم ابوالبشر نقل شده است و جز خدا کس نمی‌داند که چه مدت زمانی میان ابونصر و آدم فاصله هست!» سپس حدیث پیشین را نقل کرده و می‌گوید: «اگر ابونصر تمار این حدیث را از سرور فرزندان آدم محمدمصطفی نقل می‌کرد به خاطر انقطاع راویان حدیث میان او و رسول الله روایتش پذیرفته نمی‌شد، حال چه رسد به روایت او از آدم . گروهی از علما چنین پنداشته‌اند که این شکل از حمد و ستایش خدا با این لفظ کامل‌ترین و بهترین حمدی است که خداوند با آن ستایش می‌شود و همه‌ی انواع حمد را در خود گرد آورده است، و مسئله‌ای فقهی را بر آن بر پا نموده و گفته‌اند: اگر کسی سوگند یاد کند که خداوند را به کامل‌ترین و باشکوه‌ترین شکل حمد و ستایش کند، راه عمل به سوگندش این است که بگوید: «اَلْحَمْدُللهِ حَمْداً یُوافِي نِعَمَهُ وَیُكافِيءُ مَزِیدَه» گفته‌اند: معنای «یوافي نعمه» این است که: ستایشی که به نعمت‌های خداوند برسد و شکر آن نعمت‌ها با آن ستایش حاصل شود، و «یكافیء» یعنی: و ستایشی که با فزونی نعمت خداوند برابری کند یعنی: و شکر احسان زیاد خداوند را به جای آورد».

ابن قیم/ می‌گوید: آنچه از عبارت‌های حمد معروف و شناخته شده است. -متن‌هایی که خداوند با آن خود را ستوده و رسول الله او را با آنها ستوده، و آگاهان به حمد خدا از امت رسول او را با آن ستوده‌اند- این لفظ در میان آنها نیست.

در ادامه ابن قیم برخی از شکل‌های حمد که در قرآن آمده را نقل کرده سپس می‌گوید: این ستایش‌های خداوند درباره‌ی خودش است ستایش‌هایی که آنها را در کتابش فرو فرستاده و به بندگانش آموخته است، و خبر داده که بهشتیان نیز با همین شکل او را حمد می‌گویند، و این مورد تأکیدترین و برترین و کامل‌ترین انواع حمد است حال آن که می‌خواهد سوگندش را به جای آورد چگونه به لفظی عدول می‌کند که خداوند با آن خود را ستایش ننموده، و این نحوه‌ی حمد از رسول الله و آگاهان امتش به اثبات نرسیده است، پیامبر به هنگام ستایش خداوند در آن هنگام که ستایش در آن مورد تأکید است آن عبارت را ذکر نکرده است به عنوان مثال: به هنگام حمد در اجرای خطبه‌ی ازدواج، و حمد در آغاز کارها، و حمد در خطبه‌ی حاجت [که به هنگام انجام کار و برآوردن نیازی خوانده می‌شود]، و حمد به دنبال خوردن غذا و نوشیدن آشامیدنی و پوشیدن لباس و خروج از دستشویی، و حمد به هنگام دیدن آنچه او را شاد می‌کند یا نمی‌کند ...».

سپس ایشان/ نمونه‌های بسیاری از صیغه‌های حمدی که در چنین اوقاتی از رسول الله نقل شده است را آورده و می‌فرماید: «این خلاصه‌ای از جایگاه‌های است که در کلام خدا و رسول و اصحاب و ملائکه‌اش، حمد آمده است که ارزش‌ها و زیبایی‌های آن بر تو پوشیده نیست؛ اگر آن صیغه‌ی حمدی که در آن حدیث مذکور آمده -چنانکه برخی گمان می‌کنند- بهترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین انواع حمد باشد قطعاً می‌بایست در صدر همه‌ی آن حمدها قرار می‌گرفت، و به هنگام شکرگزاری خداوند ذوالجلال و الإکرام بیشترین کاربردها را می‌داشت»[[350]](#footnote-350).

با این تحقیقی که ابن قیم/ بیان داشته، ضعف این شکل و عبارت از حمد از جهت روایت آشکار می‌گردد. اگر این عبارت صحیح بوده و کامل‌ترین شکل حمد بود پیامبر از آن عدول نکرده و عبارتی دیگر را بر آن ترجیح نمی‌داد. عائشهل می‌گوید: «پیامبر دعاهای جامع را دوست داشت و غیر آن را ترک می‌فرمود»، ابو داود و دیگران این سخن را روایت کرده‌اند.

پیشتر این سخن پیامبر را بیان کردیم که: «الحمدلله برترین دعا است»، بدین ترتیب درمی‌یابیم که اگر این شکل و عبارت از حمد کامل‌ترین شکل آن می‌بود پیامبر آن را رها نمی‌کرد.

همچنین [از طرف دیگر] آدمی نمی‌تواند که شکر یک نعمت از نعمت‌های خدا را به طور کامل به جای آورد حال چه رسد به این که شکر همه‌ی آنها را به جای آورد، و امکان ندارد کار آدمی و ستایشش برای پروردگار با فزونی نعمت خدا برابری کند، ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «این از محال‌ترین محال‌هاست، اگر خداوند آدمی را توانا سازد که به اندازه‌ی عبادت جن و انس خدا را پرستش نماید، هنوز [آدمی] نتوانسته که شکر کمترین نعمت او را به جای آورد ... پس کیست که پروردگارش را آن گونه که استحقاقش را دارد شکرگزاری کند چه برسد به این که با فزونی نعمت او برابری کند»[[351]](#footnote-351).

ابن قیم/ می‌گوید: «...می‌توان این جمله را بر وجهی اطلاق کرد که صحیح باشد، و آن این که حمدی که خداوند مستحق و شایسته‌ی آن است حمدی است که به نعمت‌های خدا برسد و شکر احسان زیاد او را به جای آورد هر چند آدمی نمی‌تواند که خدا را این گونه سپاس و ستایش نماید»[[352]](#footnote-352).

نیکوتر و کامل‌تر از این صیغه‌ی حمد، عبارتی است که در صحیح بخاری و دیگر کتب به نقل از ابو امامه باهلی به ثبت رسیده که پیامبر هنگامی که سفره‌اش را برمی‌داشت و از غذا فراغت می‌یافت، می‌فرمود: «اَلْحَمْدُللهِ حَمْداً كَثِیراً طَیِّباً مُبارَکاً فیهِ، غَیْرَ مَکْفِیٍّ وَ لا مُوَدَّعٍ، وَلا مُسْتَغْنیً عَنْهُ، رَبَّنا» (سپاس و ستایش شایسته‌ی الله است؛ سپاس و ستایشی فراوان و پاک و برکت یافته، ای پروردگار ما! [حمد ما را سپاس قرار ده] که به آن کفایت نشود و ترک نگردد و بی‌نیازی از آن حاصل نیاید)[[353]](#footnote-353) بنابراین اگر این عبارت که می‌گوید: «حَمْداً یُوافی نَعِمَهُ وَیُکافِيءُ مَزِیدَهُ» کامل‌تر و بهتر از این مورد اخیر می‌بود رسول الله از آن عدول نمی‌نمود. زیرا او جز بهترین و کامل‌ترین را انتخاب نمی‌کند. شیخ الاسلام ابن تیمیه/ در معنا و مفهوم این حدیث چنین می‌گوید: «وقتی که بنده‌ای نعمتی به تو می‌دهد این امکان برای تو هست که آن را تلافی کنی، و [از سوی دیگر] نعمتش بر تو ادامه نمی‌یابد بلکه به ناچار تو را رها کرده و آن را از تو قطع می‌کند، و این امکان هم برای تو وجود دارد که دیگر بدان نیازی نداشته باشی، اما نمی‌توانی نعمات خداوند را تلافی و جبران کنی، و وقتی که به تو نعمت‌هایی ارزانی می‌کند این بخشش و ارزانی داشتن را ادامه می‌دهد، و اوست که بی‌نیاز می‌گرداند و سرمایه‌ی [زندگی] می‌بخشد، و مردمان به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن از او بی‌نیاز نیستند»[[354]](#footnote-354) این مطلب بیانگر عظمت معانی و مفاهیم دعاهای مأثوره و اذکار ثابت شده، و عمق این معانی و سلامت آنها از خطا و اشتباهاتی است که دامن‌گیر دیگر دعاها و اذکار می‌گردد. بدین وسیله سعادت و خوشبختی فراهم گشته و آنچه کامل است به دست می‌آید.

سپاس و ستایش از آن خداوند است، ستایش‌هایی که با آن خود را ستوده است و برگزیده‌ی آفریدگان او را با آن‌ها ستایش نموده، ستایشی بسیار و پاک و با برکت آن چنان که پروردگارمان آن را پسندیده و خشنود گردد.

48- تعریف حمد، و بیان تفاوت آن با شکر

همچنان سخن درباره حمد ادامه‌دار است. نظر به این که پیش‌تر درباره فضیلت حمد و بیان ثواب آن و زمان‌هایی که گفتن حمد در آنها تعیین و مقرر شده، و بیان برخی از عبارت‌های آن و دیگر کارهایی که مربوط به حمد است سخن گفتیم، حال درباره‌ی معنا و مفهوم حمد در لغت و شرع، و تفاوت آن با شکر و مدح سخن می‌گوییم.

حمد در لغت متضاد مذمت و نکوهش است، ابن فارس در معجم مقاییس اللغة می‌گوید: «حاء و میم و دال خود یک واژه بوده و یک ریشه است که بیانگر متضاد ذم و نکوهش است، گفته می‌شود: حمدتُ فلاناً أحمده: فلانی را ستودم و می‌ستایم، محمود و محمد وقتی گفته می‌شود که خصلت‌های پسندیده در کسی که مورد ستایش است بسیار باشد ... و به همین دلیل که گفتیم پیامبرمان، محمد نامیده شده است»[[355]](#footnote-355).

و لیث می‌گوید: «أَحْمَدْتُ الرَّجُلَ» یعنی آن مرد را ستوده یافتم و به او دلخوش کردم و خرسند شدم، و هم چنین شخص دیگری گفته: گفته می‌شود: «أتینا فلاناً فأحمدناه وأذممناه» یعنی او را شخصی محمود و پسندیده یا مذموم و منفور دیدیم[[356]](#footnote-356).

این که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُۖ﴾ [الصف: 6].

«و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم».

احمد در این آیه اشاره‌ایست به این که پیامبر در اخلاق و کردارش ستوده و پسندیده است و چیزی که موجب ملامت و مذمت باشد در او وجود ندارد[[357]](#footnote-357).

همچنین این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ﴾ [الفتح: 29].

«محمد فرستاده‌ی الله است».

هر چند که لفظ محمد در اینجا از جهتی اسم عَلَم است برای او، ولی در آن اشارتی به توصیف صفات پیامبر است و مخصوص گرداندن او به معانی واژه محمّد یعنی ستوده شده، دیگران نیز بدین نام، نامیده می‌شوند که گاه بهره‌ای از صفتی که این اسم بدان دلالت دارد در آنها یافت می‌شود و گاه یافت نمی‌شود. اما پیامبر اکرم اسلام هم از لحاظ اسم و هم از لحاظ خصلت و ویژگی، محمّد است.

حمد یعنی ثنا و ستایش خدا بر اساس فضیلت و بزرگی او، حمد اخص از مدح و عام‌تر از شکر است، مدح در مواردی است که با اختیار از طرف انسان انجام می‌گیرد، مثلاً انسان به خاطر بلندی قدّش و زیبایی چهره‌اش مورد مدح قرار می‌گیرد همان طور که به خاطر بخشش مال و شجاعت و علمش مورد مدح قرار می‌گیرد حمد در قسمت دوم جای دارد یعنی نسبت به آثار علمی و معنوی است، نه موارد ظاهری، یعنی انسان به خاطر سخاوت و شجاعت و علم و چیزهایی شبیه اینها که با اختیار خود آنها را انجام می‌دهد ستوده می‌شود، و به خاطر زیبایی چهره و قد بلندی و آفرینش نیکو و چیزهایی شبیه اینها که اختیاری در آن ندارد ستوده نمی‌شود.

شکر هم در مقابل نعمت است پس هر شکری حَمْدی است و هر حَمْد و ثنائی شکر نیست و هر حَمْدی، مدح است و هر مدحی حمد و ثنا نیست[[358]](#footnote-358).

ابن قیم/ می‌فرماید: «تفاوت میان حمد و مدح این است که گفته می‌شود: خبر دادن از صفات نیک دیگران، یا خبر دادنی است که عاری از محبت و ارادت به شخصی است که از او خبر می‌دهند یا این خبر همراه با محبت و ارادت نسبت به آن شخص است. اگر اولی باشد این مدح است و اگر دومی باشد این حمد است، لذا حمد خبر دادن از صفات نیک و پسندیده ممدوح به همراه محبت و تکریم و تجلیل از اوست»[[359]](#footnote-359).

از شیخ الاسلام ابن تیمیه/ درباره‌ی حمد و شکر و این که حقیقت آن دو چیست؟ سؤال شد، و این که آیا این دو یک معنی و مفهوم دارند یا دو معنا دارند؟ و حمد درباره‌ی چه چیزی به کار می‌رود؟ و شکر در برابر چه چیزی؟ ایشان رحمه الله این گونه پاسخ دادند: «حمد در بردارنده‌ی مدح و ستایش در برابر ستایش شده است آن هم با بیان شایستگی‌ها و نیکی‌هایش، فرقی نمی‌کند که این خوبی شامل ستایش‌کننده شده باشد یا نشده باشد. اما شکر فقط در برابر احسانی است که مشکور (کسی که قابل ستایش و سزاوار تشکر است) به شاکر (شخصی که سپاسگزار بوده و تشکر می‌کند) می‌نماید، از این رو حمد اعم از شکر است، زیرا این حمد در برابر شایستگی‌ها و نیکی‌هاست، خداوند به خاطر نام‌های نیکو و صفات والایش [از یک سو] و به خاطر آنچه در دنیا و آخرت آفریده [از سوی دیگر] مورد حمد و ستایش قرار می‌گیرد. و به همین خاطر خداوند می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ﴾ [الأنعام: 1].

«ستایش خداوندی راست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور را پدید آورد».

و یا می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ ﴾ [سبأ: 1].

«ستایش‌ خداوندی راست که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست. و ستایش در آخرت [نیز] او راست».

و یا می‌فرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَۚ يَزِيدُ فِي ٱلۡخَلۡقِ مَا يَشَآءُۚ﴾ [فاطر: 1].

«ستایش خدای راست، پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، [کسی که] فرشتگان را پیام‌آورانِ دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه گرداند هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید».

اما شکر فقط در برابر بخشش و دهش است، و از این بُعد أخص از حمد است، شکر با قلب و دست و زبان صورت می‌پذیرد هم چنان که گفته شده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أفادتكم النَّعماءُ منی ثلاثة |  | یدی ولسانی والضمیر المحجّبا |

من با سه چیز شکر نعمت‌های شما را به جای آورده‌ام با دست و زبان و قلبم.

و به همین خاطر خداوند می‌فرماید:

﴿ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗاۚ﴾ [سبأ: 13].

«[گفتیم:] ای آلِ داود، در عمل سپاسگزار باشید».

حمد فقط با قلب و زبان صورت می‌گیرد. از این رو شکر از جهت انواعش عام‌تر است، و حمد از جهت اسبابش عام‌تر است، در حدیث آمده که: «الحمدلله رأس شکر است، کسی که خدا را سپاس و ستایش ننماید او را شکر نکرده است»[[360]](#footnote-360).

و در صحیح به نقل از پیامبر آمده که ایشان فرمودند: «خداوند حتماً از آن بنده که وقتی غذایی خورد، خدا را بر آن شکری گوید، یا وقتی که جرعه‌ای آب می‌نوشد، خدا را بر آن سپاس می‌کند، راضی و خشنود می‌شود»[[361]](#footnote-361).

و با این حدیث معلوم می‌شود که میان حمد و شکر عموم و خصوص من وجه[[362]](#footnote-362) وجود دارد. هر دو با هم در این که با زبان و در مقابل نعمت صورت می‌گیرند یکی هستند لذا می‌توان آن را حمد یا شکر نامید ولی حمد هنگامی است که بنده با ذکر اسماء حسنی و صفات عظیم خدا او را ثنا می‌گوید، این مورد حمد نامیده می‌شود، و شکر نامیده نمی‌شود، و شکر هنگامی است که آدمی نعمت خداوند را در راه اطاعت و عبادت خداوند به کار می‌گیرد، این مورد شکر نامیده می‌شود و حمد نامیده نمی‌شود.

حمد خداوند همان ستایش و تعریف و تمجید خداوند است با نام بردن از صفات عظیم و نعمت‌ها و لطف‌های فراگیرش، به همراه عشق و محبت و تکریم و گرامیداشت او، و این امر تنها مختص خداوند سبحان است نه کسی دیگر، لذا همه‌ی حمد و ستایش مختص الله پروردگار جهانیان است؛ «و برای این خداوند می‌فرماید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ﴾ با لام جنس که مفید استغراق است، همه‌ی حمد از آن خداست یا از آن جهت که او مالک همه‌ی چیزهاست و یا از آن جهت که استحقاق و شایستگی‌اش را دارد. پس اینکه خداوند خودش را ستایش کند به سبب شایستگی اوست و حمد بندگان برای او، یا ستایش آنان برای هم، ملک اوست.

وقتی کسی می‌گوید: اَلْحَمْدُ للهِ، سخنش متضمن خبری از تمام چیزهایی است که خداوند به خاطر آن ستوده می‌شود و آن حمد را با صیغه‌ی جامع و فراگیر «الحمد لله» بیان داشته است که در بردارنده‌ی تمام انواع حمدهایی است که به وقوع پیوسته یا مقدر بوده و در راهند، و این مستلزم اثبات همه‌ی کمالاتی است که پروردگار در برابر آنها ستایش می‌شود. به همین خاطر درست و شایسته نیست که این واژه به این شکل جز برای کسی که مقام و مرتبه‌اش در این حد است به کار رود، و او کسی نیست جز خداوند حمید مجید»[[363]](#footnote-363).

هنگامی که گفته شود: همه‌ی حمد و ستایش مختص خداوند است، این سخن دو مفهوم دارد.

نخست این که: خداوند به خاطر همه چیز قابل تحسین و ستایش است و این حمد همان چیزی است که رسولان و پیامبران و پیروان‌شان نیز با آن مورد ستایش قرار گرفته‌اند لذا این هم جزو حمد و سپاس اوست، بلکه خداوند در وهله‌ی اول و بالذات ستودنی است و ستایش‌هایی را که بندگانش به دست آورده‌اند به خاطر حمد و سپاس او بوده است، پس او چه در ابتدا و آغاز، و چه در انتها و سرانجام، و چه در ظاهر و باطن محمود و ستودنی است.

دوم این که: گفته شود: همه‌ی حمد مختص توست. یعنی به صورت تمام و کمال، این مختص خداوند است و دیگری در آن شریک او نیست.

ابن قیم/ پس از بیان این دو معنی می‌گوید: «و درست آن است که حمد با هر دو مفهوم جملگی مختص اوست، عمومِ حمد و به طور کامل مختص خداوند بوده و از ویژگی‌های اوست، و او در هر حال و به خاطر همه چیز قابل تحسین و ستایش است آن هم به کامل‌ترین و با عظمت‌ترین شیوه‌ی حمد و ستایش»[[364]](#footnote-364) سپاس و ستایش مختص الله پروردگار جهانیان است. ستایشی بسیار و پاک و با برکت آن چنان که پروردگارمان دوست دارد و بپسندد، و آن چنان که شایسته‌ی ذات گرامی و شکوهِ والای اوست، با همه‌ی ستایش‌ها آنچه را که ما می‌دانیم و آنچه را که نمی‌دانیم.

49- فضیلت شکر

در بزرگی فضیلت شکر و منزلت والای آن شکّی نیست؛ شکر خداوند در برابر نعمت‌های مستمر و عطایای پی در پی و بخشش‌های فراوانش. خداوند در کتابش به شکر گزاری دستور داده و از ناسپاسی نهی نموده و شکرگزاران را ستوده است و از میان آفریده‌هایش خاصان را بدان توصیف نموده و آن را غایت و هدف خلق و امرش قرار داده است. به شکرگزاران وعده‌ی بهترین پاداش‌ها را داده، و شکرگزاری را علتی برای افزایش بخشش و عطایش، و نگاهبان و محافظی برای نعمتش قرار داده است، و بیان داشته که شکرگزارانش از آیات او بهره می‌برند[[365]](#footnote-365).

خداوند سبحان به شیوه‌های گوناگون به شکرگزاری راهنمایی و تشویق کرده‌است.

خداوند سبحان در آیات بسیاری از قرآن کریم دستور به شکرگزاری داده است. [به عنوان مثال] می‌فرماید:

﴿وَٱشۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١١٤﴾ [النحل: 114].

«و شکر نعمت خدا را به جا آورید، اگر وی را می‌پرستید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَٱشۡكُرُواْ لِي وَلَا تَكۡفُرُونِ ١٥٢﴾ [البقرة: 152].

«و مرا سپاسگزاری کنید و از من ناسپاسی مکنید».

و یا می‌فرماید:

﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ وَٱشۡكُرُواْ لَهُۥٓۖ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ١٧﴾ [العنكبوت: 17].

«پس از نزد خداوند روزی بجویید. و او را بپرستید و او را سپاس گذارید، که به سوی او برگردانده می‌شوید».

خداوند سبحان شکر را با ایمان پیوند زده و بیان داشته که اگر آفریدگان از او سپاسگزاری کرده و به او ایمان آورند تمایلی به عذاب آنان ندارد می‌فرماید:

﴿مَّا يَفۡعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمۡ إِن شَكَرۡتُمۡ وَءَامَنتُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمٗا ١٤٧﴾

[النساء: 147].

«اگر سپاس گویید و ایمان آرید خداوند را با عذاب شما کاری نیست و خداوند قدرشناسِ داناست».

یعنی اگر آنچه را که برای آن آفریده شده‌اید که همان شکرگزاری و ایمان آوردن است به تمامی ادا نمایید، شما را به عذاب دچار نمی‌سازم.

خداوند خبر داده که در میان بندگانش شکرگزاران را به نیکی نمودن و اعطای نعمت به آنان مختص گردانیده و می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لِّيَقُولُوٓاْ أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآۗ أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِٱلشَّٰكِرِينَ ٥٣﴾ [الأنعام: 53].

«آنان را با یکدیگر این چنین آزمودیم تا بگویند: آیا اینانند، کسانی که خداوند از میان ما بر آنان منّت نهاده است؟ آیا خداوند به سپاسگزاران داناتر نیست؟».

خداوند سبحان فزونی نعمت را به شکرگزاری منوط کرده است، و افزایش نعمت از سوی خداوند را نهایتی نیست همانطور که شکرش را پایانی نیست؛ می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ تَأَذَّنَ رَبُّكُمۡ لَئِن شَكَرۡتُمۡ لَأَزِيدَنَّكُمۡۖ وَلَئِن كَفَرۡتُمۡ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٞ ٧﴾

[إبراهيم: 7].

«و آن گاه که پروردگارتان اعلام داشت که اگر سپاس گذارید به شما افزون دهم و اگر کفر ورزید، [بدانید که] عذابِ من سخت است».

در نتیجه شکرگزاری، فزونی پیوسته (ی نعمت) را به همراه دارد، به همین خاطر گفته شده که: «هر وقت وضع و حالت را رو به فزونی ندیدی به شکرگزاری روی آور».

خداوند آدمیان را به دو دسته تقسیم کرده: شکرگزار و ناسپاس، منفورترین چیزها نزد خدا، کفر و اهل آن است، و محبوب‌ترین چیزها نزد او شکر و اهل آن است، خداوند درباره آدمیان می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا ٣﴾ [الإنسان: 3].

«ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس».

و یا می‌فرماید:

﴿إِن تَكۡفُرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمۡۖ وَلَا يَرۡضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلۡكُفۡرَۖ وَإِن تَشۡكُرُواْ يَرۡضَهُ لَكُمۡۗ﴾ [الزمر: 7].

«اگر ناسپاسی کنید، [بدانید که] خداوند از شما بی‌نیاز است و ناسپاسی را در حق بندگانش نمی‌پسندد و اگر سپاس بگذارید، آن را برایتان می‌پسندم».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَن يَشۡكُرۡ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٞ ١٢﴾ [لقمان: 12].

«و هر کس شکر می‌گذارد، [بداند که] تنها به [سود] خویش شکر می‌گذارد و هر کس کفران ورزد، [بداند که] خداوند بی‌نیاز ستوده است».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيّٞ كَرِيمٞ ٤٠﴾ [النمل: 40].

«و هر کس که سپاسگزاری کند تنها به سود خویش سپاسگزاری می‌کند، و هر کس که ناسپاسی کند، پروردگار من بی‌نیاز و صاحب کرم است».

خداوند سبحان بیان نموده که تنها کسی او را می‌پرستد که وی را سپاسگزاری کند و کسی که سپاس او را به جای نیاورد جزو پرستش‌کنندگان و عبادت گذاران او نیست. می‌فرماید:

﴿وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢﴾ [البقرة: 172].

«و خدا را سپاس بگذارید اگر او را می‌پرستید».

خداوند سبحان بیان کرده که سپاسگزاری از او موجب خشنودیش می‌گردد. می‌فرماید:

﴿وَإِن تَشۡكُرُواْ يَرۡضَهُ لَكُمۡۗ﴾ [الزمر: 7].

«و اگر سپاسگزاری کنید، از این کارتان خشنود می‌گردد».

اولین سفارشی که -پس از برخورداری از نعمت عقل- به انسان شده این است که هم شکرگزار خدا و هم شکرگزار پدر و مادرش باشد. می‌فرماید:

﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ إِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ ١٤﴾ [لقمان: 14].

«و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش [به نیکی] سفارش کرده‌ایم. مادرش با ضعفِ روزافزون او را آبستن بوده است و از شیر بازگرفتنش در دو سال است. [سفارش کرده‌ایم] که برای من و

پدر و مادرت شکرگزار و بازگشت به سوی من است».

خداوند سبحان بسیاری از پاداش‌ها در انواع بسیاری از عبادات را به خواست و اراده‌اش موکول کرده است مانند این که می‌فرماید:

﴿فَسَوۡفَ يُغۡنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦٓ إِن شَآءَۚ﴾ [التوبة: 28].

«خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خویش، بی‌نیاز می‌گرداند».

و یا درباره‌ی پذیرفتن [دعا] می‌گوید:

﴿فَيَكۡشِفُ مَا تَدۡعُونَ إِلَيۡهِ إِن شَآءَ﴾ [الأنعام: 41].

«و اگر بخواهد آنچه را که [دور کردن] آن را می‌طلبید دور می‌کند».

و درباره‌ی رزق و روزی می‌فرماید:

﴿يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ﴾ [البقرة: 212]، [آل عمران: 37]، [النور: 36]، الشورى: 19].

«هر که را خواهد روزی می‌دهد».

و درباره‌ی مغفرت و بخشش می‌فرماید:

﴿يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ﴾ [آل عمران: 129]، [المائدة: 18]، [الفتح: 14].

«هر کس را بخواهد می‌آمرزد».

و درباره‌ی توبه می‌فرماید:

﴿وَيَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ﴾ [التوبة: 15].

«حال آن که خداوند از هر کس که بخواهد درمی‌گذرد».

اما درباره‌ی شکر، هر جا که از آن نام برده شده پاداش آن به صورت مطلق بیان شده است، مانند این که می‌فرماید:

﴿وَسَنَجۡزِي ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٥﴾ [آل عمران: 145].

«و زودا که به شکرگزاران پاداش دهیم».

و یا می‌فرماید:

﴿وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل عمران: 144].

«و خداوند به شکرگزاران پاداش خواهد داد».

خداوند سبحان بیان کرده که دشمن خداوند ابلیس هدف و قصدش را بر اساس تلاش برای متوقف کردن مردم از شکرگزاری قرار داده است، و این به این علت است که شیطان جایگاه والای مقام شکر و این که شکر از برترین و بالاترین مقامات است را دریافته، چنانکه در سخن خداوند متعال آمده است:

﴿ثُمَّ لَأٓتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ وَعَنۡ أَيۡمَٰنِهِمۡ وَعَن شَمَآئِلِهِمۡۖ وَلَا تَجِدُ أَكۡثَرَهُمۡ شَٰكِرِينَ ١٧﴾ [الأعراف: 17].

«آنگاه از پیش رویشان و از پشت سرشان و از [سمت] راستشان و از [سمت] چپ‌شان به سوی آنان خواهم آمد و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت».

همچنین خداوند سبحان بیان داشته که عده‌ی کمی از بندگانش جزو شکرگزاران هستند می‌فرماید:

﴿وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ١٣﴾ [سبأ: 13].

«و از بندگانم اندک [کسانی] سپاسگزارند».

و یا می‌فرماید:

﴿وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشۡكُرُونَ ٢٤٣﴾ [البقرة: 243]، [يوسف: 38]، [المؤمن: 61].

«ولیکن بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند».

خداوند سبحان بیان داشته که قصد و غرضش از آفریدن مخلوقات و تنوع بخشیدن به نعمت‌ها، شکرگزاری [آدمیان] بوده است. می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡ‍ِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٨﴾ [النحل: 78].

«و خداوند شما را از شکم‌های مادران‌تان [در حالی] بیرون آورد که چیزی نمی‌دانستید و برای شما [توان] شنوایی و دیدگان و دل‌ها پدید آورد، باشد که سپاسگزاری کنید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَمِن رَّحۡمَتِهِۦ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لِتَسۡكُنُواْ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٧٣﴾ [القصص: 73].

«و از رحمت خود شب و روز را برایتان مقرر داشت تا در آن [شب] آرام گیرید و تا [در روز] از فضل او [روزیِ خویش] بجویید و باشد که سپاس بگذارید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٤﴾ [النحل: 14].

«و او کسی است که دریا را رام کرد تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن پیرایه‌ای را که آن را بپوشید بیرون آرید و کشتی‌ها را در آن روان می‌بینی و تا از فضل او [در آن] بجویید و باشد که سپاسگزارید».

و آیات در این معنا بسیار است.

بی‌شک شکر(گزاری) راه و رسم رسولان و انبیای الهی یعنی برگزیده‌ترین خلق خدا و نزدیک‌ترین ایشان به اوست -درود و سلام خداوند بر همگی آنان باد-

خداوند سبحان اولین پیامبری را که به سوی زمینیان برانگیخته است با [صفت] شکر[گزاری] مورد ستایش قرار داده و می‌فرماید:

﴿ذُرِّيَّةَ مَنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٍۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبۡدٗا شَكُورٗا ٣﴾ [الإسراء: 3].

«ای فرزندانِ کسانی که با نوح [آنان را بر کشتی] سوار کردیم. به راستی او بنده‌ای سپاسگزار بود».

این که در اینجا به طور خاص از نوح نام برده شده و بندگان را مورد خطاب قرار داده که از نسل او هستند، اشاره‌ای است به این که او را سرمشق و الگوی خود قرار دهند زیرا نوح پدر دوم آنان است. بی‌شک خداوند پس از حادثه‌ی طوفان و غرق [بدکاران]، نسل آدمیان را از نژاد او قرار داد، هم چنان که می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَا ذُرِّيَّتَهُۥ هُمُ ٱلۡبَاقِينَ ٧٧﴾ [الصافات: 77].

«و تنها ذرّیّه‌ی او را باقی گذاشتیم».

به فرزندان و آیندگان دستور می‌دهد که در شکرگزاری به پدرشان اقتدا کنند و خود را به او شبیه نمایند چرا که نوح بنده‌ای سپاسگزار بود.

[هم چنین] خداوند سبحان ابراهیم خلیل را این گونه مورد تعریف و تمجید قرار می‌دهد که شکرگزار نعمت‌های اوست؛ می‌فرماید:

﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠ شَاكِرٗا لِّأَنۡعُمِهِۚ ٱجۡتَبَىٰهُ وَهَدَىٰهُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٢١﴾ [النحل: 120-121].

«به راستی ابراهیم پیشوایی نیایش‌گر برای خداوند [و] پاکدین بود و از مشرکان نبود (۱۲۰) سپاسگزار نعمت‌هایش [بود]، او را برگزید و به راه راست هدایتش کرد».

خداوند سبحان درباره‌ی او بیان داشته که: او ﴿أُمَّةٗ﴾ یعنی: قدوه و پیشوا بود که در کار نیک از او تقلید و پیروی می‌کردند، و او قانت یعنی: مطیع و مداوم بر طاعت و عبادت خدا بود، و حنیف یعنی: حقگرا، و بیزار و کناره‌گیر از هر چه جز او بود. سپس خداوند این صفات ابراهیم را این گونه برایش به پایان می‌رساند که: او سپاسگزار نعمت‌های خدا بود، و شکر را منتها و منظور خلیلش قرار داد.

خداوند سبحان به بنده‌اش موسی دستور می‌دهد که آنچه از نبوت و رسالت و سخن گفتن با او را که به وی عطا کرده با شکر و سپاسگزاری پذیرا شود. می‌فرماید:

﴿يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي فَخُذۡ مَآ ءَاتَيۡتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [الأعراف: 144].

«ای موسی، بی‌گمان من با پیام‌هایم و با کلامِ خود تو را بر [دیگر] مردمان برگزیدم. پس آنچه را که به تو عطا کردم، بگیر و از سپاسگزاران باش».

آیات در این باره، یعنی بیان شکرگزاری انبیاء† در برابر خداوند، بسیار زیاد است و بی‌شک شکرگزاری خداوند راه و رسم و شیوه‌ی آنان بوده است[[366]](#footnote-366). اما شکرگزاری خاتم پیامبران و سرور همه‌ی فرزندان آدم، محمد بن عبدالله -که والاترین درودها و پاک‌ترین سلام‌ها بر او باد- خود حیطه‌ای وسیع و دریایی پهناور است. پیامبر آگاه‌ترین مردم به خدا، و شایسته‌ترین‌شان به ترس همراه با بزرگداشت او، و شکرگزارترین‌شان در برابر نعمت‌هایش، و والاترین‌شان از لحاظ منزلت نزد خداوند است. در صحیح [بخاری] به نقل از مغیرة بن شعبه آمده که گفت: «پیامبر [در نماز چنان] می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد. به پیامبر گفته شد: خداوند گناهان گذشته و آینده‌ات را بخشیده است! پیامبر فرمود: آیا بنده‌ای شکرگزار نباشم؟!»[[367]](#footnote-367).

درود و سلام فراوان خداوند، و فرشتگان و پیامبران و رسولانش، و همه‌ی مؤمنان بر ایشان باد، آن چنان که به وحدانیت خدا ایمان آورد و او را معرفی نمود و به سوی او فراخواند و به بهترین شیوه به شکرگزاری او اقدام نمود.

۵۰- حقیقت شکر و جایگاه آن نزد گذشتگان

در آنچه گذشت درباره‌ی فضیلت شکر و جایگاه والای آن نزد خداوند و راهنمایی‌های گوناگون در این باره در قرآن کریم سخن به میان آمد. اکنون درباره‌ی اصل شکر و حقیقت آن سخن گفته و به جایگاه آن نزد گذشتگان نیکوکار رحمهم الله اشاره می‌کنیم.

اصل شکر و حقیقت آن، همان اذعان و اقرار همراه با فروتنی و محبت به هدایای مُنعِم و بخشنده است. «کسی که نعمت را نشناسد بلکه حتی نسبت به آن جاهل و نادان باشد سپاسگزار آن نمی‌شود، و همچنین کسی که نعمت را بشناسد اما منعم و بخشنده را نشناسد شکر آن را به جای نمی‌آورد، و کسی که نعمت و نعمت‌دهنده را بشناسد اما آن را انکار کند چنانکه نعمتی را که در اختیار دارد و منعم آن را بدو ارزانی داشته انکار نماید، نسبت بدان کفر ورزیده است، و کسی که نعمت و منعم را بشناسد و آن را تصدیق کند و انکار ننماید اما در برابر منعم فروتن نبوده و دوستش نداشته و از او خشنود نباشد شکر نعمت را به جای نیاورده، و کسی که نعمت را بشناسد و به همراه آن منعم را شناخته و در برابرش فروتنی کرده و او را دوست بدارد و از او خشنود گردد و نعمت را در مسیری که او دوست دارد و در راه طاعت او به کار گیرد، هم اوست که شاکر این نعمت است»[[368]](#footnote-368).

بدین ترتیب روشن می‌شود که شکر بر پنج پایه بنا گشته است:

1. فروتنی و فرمانبرداری شکرگزار در برابر مشکور.
2. محبتش نسبت به او.
3. اعترافش به نعمت او.
4. تعریف و تمجیدش از او برای نعمت.
5. و این که نعمت را در راهی که او نمی‌پسندد به کار نگیرد.

این پنج بند، پایه و اساس شکر است، لذا هر گاه یکی از این پایه‌ها نباشد یکی از پایه‌های شکر دچار اختلال و نقص شده است، و هر که درباره‌ی شکر و حدود آن سخن بگوید سخنش به این موارد باز می‌گردد[[369]](#footnote-369). شکرگزاری با قلب و زبان و اندام‌ها صورت می‌پذیرد، «با قلب از راه فروتنی و تسلیم شدن [و محبّت]، و با زبان از راه ثنا و اعتراف به نعمت، و با اندام‌ها از راه فرمانبرداری و انقیاد و پیروی [از فرامین الهی] صورت می‌پذیرد»[[370]](#footnote-370).

ابن ابی دنیا در کتابش «الشکر» نقل کرده که: شخصی به ابو حازم سلمه ابن دینار گفت: «شکرگزاری هر دو چشم چگونه است ای ابو حازم؟ ابو حازم گفت: اگر با آن دو خیر و نیکی‌ای را دیدی آن را به اطلاع عموم برسان، و اگر با آن دو کاری زشت و ناپسند را دیدی آن را بپوشان. آن شخص گفت: به جای آوردن شکر گوش‌ها به چه شیوه است؟ ابو حازم گفت: اگر با آنها سخن خیری را شنیدی آن را به خاطر بسپار و اگر با آنها سخن بدی را شنیدی آن را نپذیر و از خود بران. آن شخص گفت: به جای آوردن شکر دست‌ها چگونه است؟ ابو حازم گفت: آنچه را که از آنِ [صاحب] آن دو نیست، با آنها نگیر، و حق خداوند را از آن دو منع مکن. آن شخص گفت: به جای آوردن شکر شکم چگونه است؟ ابو حازم گفت: این که پایینش غذا و بالایش علم باشد، آن شخص گفت: به جای آوردن شکر شرمگاه به چه شیوه است؟ ابو حازم گفت: آن چنان که خدا می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٢٩ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ٣٠ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ٣١﴾

[المؤمنون: 5-7]، [المعارج: 29-31].

«و آنان که شرمگاه‌هایشان را [پاک] نگه می‌دارند (۵) مگر بر همسران‌شان یا [بر] ملک یمین‌هایشان. بی‌گمان اینان [سزاوار] نکوهش نیستند (۶) پس هر کس[راهی] فراتر از این بجوید، اینانند که تجاوزکارند».

آن فرد گفت: به جای آوردن شکر پاها چگونه است؟ ابو حازم گفت: هر گاه مرده‌ای را دیدی که به او غبطه خوردی پاهایت را در کارهایی که او می‌کرد به کارگیری، و اگر مرده‌ای را دیدی که رفتارش را نپسندیدی، گام‌هایت را در مسیری که او رفته به کار نبری و تو شکرگزار خداوند باشی، اما کسی که با زبان شکرگزار باشد و با دیگر اندامش شکرگزاری نکند او همانند کسی است که جامه‌ای دارد که قسمتی از آن را به تن کرده و به طور کامل آن را نپوشیده است؛ این نوع پوشش او را در برابر گرما و سرما و برف و باران محافظت نمی‌کند و سودی به او نمی‌رساند»[[371]](#footnote-371).

بی‌شک نعمت‌های خداوند بر بنده را [از جمله] در زبان و دست و پا و تمامی بدنش نمی‌توان برشمرد و همه‌ی اینها، شکرگزاری از نعمت‌دهنده‌ی آنها را لازم و ضروری می‌گرداند. عبدالرحمن بن زید ابن أسلم/ می‌گوید: «شکر با استواری بر حمد، و اصل و فرع آن به دست می‌آید، لذا آدمی باید در نعمت‌های خداوند در بدن و گوش و چشم و دست و پا و دیگر اعضای بدنش بیندیشد، بی‌شک در هر کدام از اینها نعمتی از سوی خدا دیده می‌شود، بر آدمی واجب است این نعمت‌هایی که در بدن اوست را در راه طاعت و عبادت خداوند به کار گیرد. همچنین نعمت‌هایی دیگر در رزق و روزی هست که بر آدمی واجب است با بهره‌گیری از آنچه خداوند بدو ارزانی داشته آن را در راه طاعت و عبادت او به کار گیرد، کسی که چنین کند شکر، و اصل و فرع آن را به دست آورده است»[[372]](#footnote-372).

از دیگر نعمت‌های بزرگ خداوند بر بندگانش، صحت و سلامتی است که در گوش و چشم و دیگر اعضای بدنشان، آنان را از آن بهره‌مند نموده است. و چه نعمت بسیاری که خداوند در رگی آرام به او ارزانی داشته. صحت و تندرستی نعمتی است که سزاوار شکر و نیازمند حمد است، عبدالأعلی تیمی می‌گفت: «بسیار از خداوند طلب عافیت و تندرستی نمایید. کسی که اینک به مشکلی مبتلا است و در اوج گرفتاری و مصیبت است از کسی که تندرست است و از بلا ایمن نیست، به دعا سزاوارتر نیست (هر دو به یک اندازه نیازمند دعا هستند). مبتلایان امروز کسانی جز تندرستان دیروز نیستند و مبتلایان فردا کسانی جز تندرستان امروز نیستند و اگر بلایی باشد که منجر به خیر شود ما از مردان بلا نیستیم. چه بسا بلایی که در دنیا آدمی را خسته کرده و در آخرت او را خوار و زبون سازد. کسی که مدام مرتکب گناه می‌شود از این که در بقیه‌ی عمرش دچار بلایی شود که او را درمانده کند و در آخرت آبرویش را ببرد ایمن نیست. آنگاه (عبد الأعلی تیمی) می‌گوید: سپاس خدایی را که اگر نعمت‌هایش را بشماریم در شمارش نمی‌ایند و اگر پیوسته برای آن نعمت‌ها کار کنیم نمی‌توانیم شکرش را به جای آوریم و اگر سال‌های متمادی در آن نعمت‌ها به سر بریم باز هم تازه بوده و رنگ کهنگی به خود نمی‌گیرند»[[373]](#footnote-373).

اگر بنده‌ای تمامی عمر دنیا به او عطا شود و آن را در طاعت و عبادت خداوند هزینه کند، و در یک آن و حتی یک کلمه نیز خدا را نافرمانی نکند، شکر یکصدم نعمت‌های خدای سبحان را به جا نیاورده است، بلکه اگر همه عمرش را به اضافه‌ی عمرهای بی‌شمار دیگری را در راه عبادت خدا صرف نماید شکر یک نعمت خدای را به جای نمی‌آورد، چگونه می‌تواند شکر یک نعمت را به جای آورد در حالی که هر شکری خود نعمتی است که نیازمند شکر دیگری است. نمی‌توان شکر یکصدم از نعمت‌های خدا را به جا آورد جز با اعتراف به عجز و ناتوانی در انجام این کار. به همین خاطر در سید الاستغفار آمده است: «أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَیَّ، وَأَبُوءُ بِذَنْبِی، فَاغْفِرلِی، فَإِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُنُوبَ إِلاّ أَنْتَ» (به همه‌ی رحمت و نعمتت که بر من ارزانی داشتی، اقرار می‌کنم، و به گناهم اعتراف می‌نمایم، پس مرا بیامرز که همانا جز تو کسی نیست که گناهان را بیامرزد). هر چند واژه‌ی نعمت در این دعا به صورت مفرد آمده اما مضاف است و همه‌ی نعمت‌ها را در برمی‌گیرد. از جمله نعمت‌های آشکار و پنهان همچون نعمت ایمان، و به وجود آمدن از نیستی، و گوش، و چشم، و عقل، و علم، و تندرستی، و دیگر نعمت‌هایی که خداوند بر بندگانش ارزانی داشته است[[374]](#footnote-374).

نعمت دو گونه است: نعمتی نامحدود و عام، و نعمتی محدود و محصور.

نعمت مطلق و نامحدود که در پیوند با خوشبختی ابدی است که همان نعمت اسلام و سنّت نبوی است. این همان نعمتی است که خداوند به ما دستور داده تا در نمازهایمان از او درخواست کنیم که ما را به راه اهل این نعمت و کسانی که آن نعمت را بدیشان بخشیده و آنان را از زمره‌ی اهل رفیق اعلی قرار داده رهنمون گرداند،

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء: 69].

«و هر کس که از خدا و رسولِ [او] فرمان برد، آنان در زمره‌ی کسانی خواهند بود که خداوند بر آنان انعام نموده است؛ از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان نیک رفیقانی هستند».

اما نعمت محدود مانند نعمت نیرومندی و تندرستی جسمی و دارا بودن منصب عالی و فراوانی فرزندان و امثال اینها. این نعمت مطلق و نامحدود است که باید در حقیقت از آن شاد و خشنود شد و این نوع از خشنودی است که خداوند آن را دوست دارد و می‌پسندد؛ در حالی که او سرمستان را دوست ندارد. خداوند می‌فرماید:

﴿قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٥٨﴾ [يونس: 58].

«بگو: به فضل خدا و رحمتش، باید شادمان گردند، آن از آنچه فراهم می‌آورند بهتر است».

بی‌تردید شکرگزاری در برابر نعمت‌های محدود و نامحدود خداوند به صورت عمومی بر هر مسلمانی واجب بوده، و وظیفه هر مؤمنی است. شکرگزاری راه بقا و دوام و رشد نعمت است، همچنان که ناشکری در برابر نعمت سبب زوال و نابودی آن می‌شود، و گفته شده: هر شکری هر چند که کم باشد بهای نعمتی ارجمند و والاست. بنابراین هنگامی که شخص سپاسگزاری نکند نعمت را در معرض زوال قرار داده است، همچنین گفته شده: شکرگزاری عنان و مهاری است برای نعمت‌های موجود، و صیادی است برای نعمت‌های ناموجود، و همچنین گفته شده: کفران نعمت‌ها سبب رکود و نابودی و وسیله‌ی برای گریز آن نعمت‌هاست، شکر را حافظ و نگهبان می‌نامیدند زیرا شکر نعمت‌های موجود را حفظ می‌کند و آن را جالب (جلب‌کننده و جذب‌کننده) می‌نامیدند زیرا نعمت‌های ناموجود و مفقود را جذب می‌کند[[375]](#footnote-375). و همچنین گفته شده: وقتی که نعمت مورد شکرگزاری قرار گیرد ماندگار می‌شود وقتی که مورد ناسپاسی قرار گیرد می‌گریزد.

از خداوند می‌طلبیم که شکرگزاری در برابر نعمت‌هایش را قسمت‌مان گرداند و ما را از کفران آنها مصون دارد. بی‌شک او شنوا و اجابت‌کننده است.

51- فضیلت گفتن «الله أکبر» و جایگاه آن در دین

هم چنان سخن درباره کلمات چهار گانه‌ای است که بهترین و محبوب‌ترین سخنان نزد خداوند هستند؛ این چهار کلمه عبارتند از: «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر». پیشتر تا حدودی به تفصیل درباره‌ی گفتن سبحان الله والحمدلله ولا إله إلا الله سخن گفتیم؛ حال سخن درباره‌ی ‌الله اکبر گفتن و فضیلت آن و معنای آن در لغت و شرع و برخی مسائل متعلق به آن است.

بی‌شک تکبیر جایگاهی والا دارد، و نزد خداوند پاداش فراوانی بدان تعلق می‌گیرد. نصوص بسیار زیادی در خصوص تشویق و ترغیب به انجام آن و بیان پاداش آن، نقل گردیده است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: 111].

«و بگو: ستایش خداوندی راست که فرزندی برنگرفته و در فرمانروایی او را هیچ شریکی نیست. و از ناتوانی کارسازی ندارد، و او را به شایستگی تکبیر گوی».

و یا درباره‌ی اهمیت و منزلت روزه می‌فرماید:

﴿وَلِتُكۡمِلُواْ ٱلۡعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٨٥﴾ [البقرة: 185].

«و تا شمارِ [روزه] را کامل کنید و خداوند را به پاس آن که هدایت‌تان کرد، بزرگ بدارید و باشد که سپاس بگزارید».

همچنین خداوند درباره منزلت حج و اعمالی که در آن است و با انجام آنها آدمی به خدا نزدیک می‌گردد، می‌فرماید:

﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمۡ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٣٧﴾ [الحج: 37].

«[هرگز] گوشت‌های آن [قربانی‌ها] و نیز خون‌هایش به خداوند نمی‌رسد بلکه پرهیزگاریتان به او می‌رسد. بدین سان آن [قربانی‌ها] را برایتان تسخیر کرد تا خداوند را به شکرانه آن که شما را هدایت کرده است به بزرگی یاد کنید و به نیکوکاران نوید ده».

و یا می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ ١ قُمۡ فَأَنذِرۡ ٢ وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ ٣﴾ [المدثر: 1-3].

«ای جامه به خود پیچیده برخیز و هشدار ده. و پروردگارت را به بزرگی یاد کن».

شیخ الاسلام ابن تیمیه/ در حالی که در خصوص بیانِ برتری الله اکبر و جایگاه والای آن سخن می‌گوید، می‌فرماید: «به همین خاطر شعار اعمال نماز و اذان و عیدها و بلندی‌ها، تکبیر و گفتن الله اکبر است. تکبیر یکی از کلماتی است که جزو برترین سخنان پس از قرآن محسوب می‌گردد که عبارتند از: «سبحان الله، والحمدلله، ولا إله إلا الله، والله أكبر». این مطلب در حدیث صحیح از پیامبر به ثبوت رسیده است. به هیچ وجه در هیچ اثری به جای الله اکبر، الله اعظم نیامده است. به همین خاطر جمهور فقها بر این نظرند که نماز فقط با گفتن لفظ الله اکبر بر پا می‌گردد. اگر شخص بگوید: الله اعظم، نماز با آن بر پا نمی‌گردد زیرا پیامبر فرموده است: «کلید [شروع] نماز، طهارت (وضو داشتن) است و ورود به نماز [و حرام نمودن همه چیز غیر از نماز] با تکبیر [احرام] و خروج از آن با سلام دادن صورت خواهد پذیرفت»[[376]](#footnote-376).

این نظر و عقیده‌ی مالک و شافعی و احمد و ابو یوسف و داود و دیگران است، و حتی اگر دیگر اذکار مانند سبحان الله و الحمد لله را بیان کند نماز با آن بر پا نمی‌گردد. چون تکبیر به عنوان ذکر مختص مناطق مرتفع و حالت صعود کردن است هم چنان که تسبیح مختص حالت پایین آمدن است، در سنن از جابر بن عبدالله نقل شده که گفت: «ما (در سفر) به همراه رسول الله بودیم هرگاه بر بلندی‌ها بالا می‌رفتیم الله اکبر می‌گفتیم و هر گاه از بلندی‌ها فرود می‌آمدیم سبحان الله می‌گفتیم نماز هم بر این پایه برپا گشت»[[377]](#footnote-377).

بی‌تردید تکبیر در عبادت‌های بسیاری و در طاعت‌های گوناگونی همراه شخص مسلمان است. فرد مسلمان هنگامی که شمار روزهای روزه را کامل می‌کند، الله اکبر گفته و خدا را به بزرگی یاد می‌کند، و در حج تکبیر می‌گوید هم چنان که پیشتر به دلیل آن از قرآن کریم اشاره شد. اما تکبیر در نماز از جایگاه والا و منزلت بالایی برخوردار است. در فراخواندن به سوی نماز (اذان) تکبیر مقرر شده.. به هنگام گفتن اقامه برای برپایی نماز، و به هنگام ورود به نماز (با گفتن تکبیر تحرم) تکبیر تشریع شده است، بلکه حتی تکبیرة الإحرام رکنی از ارکان نماز است. سپس همین تکبیر در هر فرود آمدن و برخاستنی در نماز به همراه فرد مسلمان است [و آن را بیان می‌دارد] . امام بخاری و امام مسلم در صحیح خود از ابو هریره نقل کرده‌اند که گفت: «هر گاه که پیامبر می‌خواست نماز بخواند وقتی می‌ایستاد [و نیّت می‌آورد]، تکبیر می‌گفت و وقتی به رکوع می‌رفت، باز تکبیر می‌گفت، و هنگامی که از رکوع بلند می‌شد، می‌گفت: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، و در حالی که پشتش را از رکوع راست می‌کرد وحی ایستاد، می‌گفت: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»، سپس به هنگام فرود آمدن برای سجده، تکبیر می‌گفت، و وقتی از سجده‌ی اوّل سرش را بلند می‌کرد تکبیر می‌گفت و باز وقتی به سجده‌ی دوم می‌رفت و یا سر را از آن بلند می‌کرد تکبیر می‌گفت. بعداً این تکبیرها را در تمام رکعات نماز تکرار می‌کرد تا نمازش تمام می‌شد. پیامبر به هنگام بلند شدن از تشهّد اوّل باز تکبیر می‌گفت»[[378]](#footnote-378).

بدین ترتیب، تکبیر به دفعات بسیار در نماز فرد مسلمان تکرار می‌شود، در نماز چهار رکعتی بیست و دو تکبیر، و در نماز دو رکعتی یازده تکبیر، و در هر رکعتی پنج تکبیر وجود دارد، و بر این اساس شخص مسلمان در شبانه‌روز تنها در نمازهای پنجگانه‌ی واجب نود و چهار بار الله اکبر گفته و خدا را به بزرگی یاد می‌کند حال چه رسد به اینکه نمازهای سنت مؤکده و غیرمؤکده را نیز به طور مرتب بخواند، و از این فراتر این که ذکرهایی که به دنبال نماز خوانده می‌شود را نیز به طور مرتب بخواند که در همین اذکار سی و سه بار تکبیر وجود دارد. در نتیجه هر مسلمانی که نمازهای واجب پنجگانه به همراه نمازهای سنت رواتب که در مجموع پانزده رکعت است و هم چنین سی و سه تکبیر بعد از نمازها را به طور مرتب به جا آورد، تعداد الله اکبر گفتن‌های او در طول شبانه‌روز سیصد و چهل و دو تکبیر می‌شود. بی‌شک این خود بیانگر فضیلت تکبیر است چون خداوند سهم زیادی از آن را در نماز قرار داده است. اگر تکبیر موجود در اذان و اقامه بدان افزوده شود آن هم برای کسی که اذان می‌گوید یا بر پاسخ اذان مداومت دارد، این عدد نیز به تعداد تکبیرهایش در شبانه‌روز افزوده می‌شود، تعداد تکبیرهایی که در شبانه‌روز در اذان و پاسخ آن گفته می‌شود پنجاه تکبیر است که این خود بر تعداد کلی آنها می‌افزاید.

اگر شخص مسلمان بر گفتن تکبیر به صورت مطلق و بی‌آن که مقید به زمانی خاص باشد مداومت داشته باشد تعداد تکبیرهایش در شبانه‌روزهایش به قدری خواهد شد که جز خدا کسی تعداد آنها را نمی‌تواند محاسبه کند.

تکبیر رکنی از ارکان نماز است که ورود به نماز [وحرام نمودن همه چیز غیر از نماز] جز با گفتن تکبیرة الإحرام میسر نمی‌گردد بی‌شک این خود خبر از جایگاه و منزلت تکبیر در نماز می‌دهد، و این که نماز خود شرح و تفصیلی برای این تکبیر است که همه چیز جز نماز را حرام می‌کند. ابن قیم/ می‌گوید: «...چیزی زیباتر از این نیست که تکبیر نقطه‌ی ورود به نماز و حرام نمودن همه چیز غیر از آن باشد. این حرام نمودن بیانگر بزرگی پروردگار، و اثبات همه‌ی کمالات برای او، و تجلیل و بزرگداشت او، و نشان‌ دهنده‌ی پاک و منزه بودن او از هر عیب و نقصی است و این که همه‌ی اینها تنها مختص به اوست. تکبیر در بردارنده جزئیات افعال و اقوال و هیئآت نماز است لذا نماز از اول تا آخرش شرح و تفصیلی بر مضمون «الله اکبر» است، و کدام تحریم زیباتر از این تحریم است؟ تحریمی که در بردارنده‌ی اخلاص و توحید است!»[[379]](#footnote-379) با این توضیح جایگاه تکبیر و منزلت والای آن و ارزش بزرگش در دینی روشن می‌گردد. تکبیر کلمه‌ای بی‌معنا و مفهوم، یا لفظی که مضمونی نداشته باشد، نیست. بلکه آن کلمه‌ای است که منزلتی والا و جایگاهی بالا دارد که دربردارنده‌ی مفاهیمی گرانقدر و معانی‌ای عمیق و مقاصدی والا و بلند است. ابن جریر/ در تفسیر این سخن خداوند:

﴿وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: 111].

«و چنان که سزاوار است او را به بزرگی یاد کن».

می‌گوید: «[خداوند متعال] می‌گوید: ای محمد با سخنان و کارهایی که خداوند به تو دستور داده تا با آنها او را به بزرگی یاد کنی، پروردگارت را به بزرگی یاد کن، و بدانچه تو را امر و نهی نموده او را اطاعت کن»[[380]](#footnote-380).

شیخ محمد امین شنقیطی/ در تفسیر همین آیه می‌گوید: «یعنی او را به بزرگی هر چه تمام‌تر یاد کن، و این تعظیم و بزرگی خدا با مداومت دقیق بر اجرای دستورات او و دوری از هر آنچه نهی نموده، و شتاب در انجام هر آنچه او را راضی و خشنود می‌کند، نشان داده می‌شود»[[381]](#footnote-381).

این مطلب اشاره‌ایست به این که همه‌ی دین، شرح و تفصیلی برای کلمه‌ی «الله اکبر» محسوب می‌گردد لذا شخص مسلمان با انجام همه‌ی طاعت‌ها و عبادت‌ها اقدام به یاد نمودن خدا به بزرگی، و تکریم جایگاه او، و قیام به حق او می‌نماید که این خود عظمت این کلمه و منزلت بزرگ آن را نشان می‌دهد. از این رو از عمر بن خطاب روایت شده که گفت: «این سخن آدمی که می‌گوید: الله اکبر، بهتر و ارزشمندتر از دنیا و هر آن چیزی است که در آن است»[[382]](#footnote-382).

ما نیز می‌گوییم: «اللهُ أكبَرُ كَبِیراً، وَالْحَمْدُللهِ كَثیراً، وَسُبْحانَ اللهِ بُكْرَةً وَأَصِیلاً».

52- معنی تکبیر و بیان مفهوم آن

سخن گذشته درباره‌ی فضیلت تکبیر و بیان جایگاه آن در دین بود و به زودی درباره‌ی مفهوم تکبیر و مقصود از آن سخن خواهیم گفت؛ زیرا بی‌شک درک و دریافت اذکار شرعی و فهم مقصود آنها پایه‌ای عظیم و مسئله‌ای با اهمیت به حساب می‌اید که گریزی از آن نیست.

تکبیر همان بزرگداشت و تعظیم پروردگار، و اعتقاد به این است که هیچ چیز بزرگ‌تر و عظیم‌تر از او نیست.

هر بزرگی در برابر بزرگی و عظمت او کوچک است، اوست که گردن‌ها در برابرش کرنش کرده، و ستمگران مقابلش شکسته نفسی نموده، و چهره‌ها برایش فروتنی می‌کنند. او هر چیزی را تحت کنترل درآورده و مغلوب می‌نماید، آفریده‌ها تسلیم اویند، همه چیز در برابر عظمت جلال و کبریائی و بزرگی و بلندمرتبگی و قدرت او افتادگی می‌نمایند، و همه‌ی آفریده‌ها مقهور او شده و در برابرش، و در زیر فرمان او خود را حقیر و ناتوان نشان داده و به زانو درمی‌آیند.

امام ازهری در کتابش تهذیب اللغة می‌گوید: «این که نمازگزار و مؤذن می‌گویند: الله اکبر، درباره‌ی این کلمه دو نظر وجود دارد:

یکی این که: معنایش این است که خدا بزرگ است مانند این سخن خداوند که می‌فرماید:

﴿وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِۚ﴾ [الروم: 27].

یعنی: «هو هیّنٌ علیه»: (این کار بر او آسان است)، که «اهون» در اینجا به معنی «هین» یعنی آسان است، و نه «آسان‌تر».

و مانند این سخن معن بن اوس که گفته: «لعمرك ما أدری وإنی لأوجل» در اینجا هم «أوجل» به معنای «وجل» می‌باشد.

دوم این که: ضمیری در آن مستتر باشد که مفهوم آن چنین است: «الله اكبرُ كبیرٍ» یعنی خداوند بزرگ‌ترین هر بزرگی است، و نیز «الله الأعزّ»، یعنی: اعزُ عزیزٍ، خداوند عزیزترین هر عزیزی است، فرزدق [در بیتی] می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنّ الذي سَمَكَ السماءَ بنى لنا |  | بيتاً دعائمُه أَعَزُّ وأطولُ |

همانا کسی که آسمان را برای ما آفریده است خانه‌ای برای ما درست کرده که ستون‌هایش محکم‌ترین و طولانی‌ترین ستون‌ها هستند.

که به مفهوم: أَعَزُّ عَزیزٍ، و أَطولُ طَویلٍ است».

نظریه‌ی درست در میان این دو نظریه‌ای که امام ازهری/ بیان کرده، همان دومی است، به این معنی که خداوند در جان و دل آدمی از هر چیزی بزرگ‌تر باشد، یعنی موجودی بزرگ‌تر و عظیم‌تر از او نباشد، اما نظریه‌ی اول درست نیست معنای الله اکبر چنین نمی‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «منظور از گفتن تکبیر این است که «الله» در دل و جان آدمی بزرگتر از هر چیزی است، هم چنان که پیامبر به عدی بن حاتم فرمود: «ای عدی! چه چیز تو را فراری داد؟ آیا از این گریختی که بگویی: لا إله إلا الله؟ آیا به جز خدا، إله دیگری وجود دارد؟ ای عدی، چه چیز سبب شد تا بگریزی؟ آیا از این می‌گریزی که بگویی: الله اکبر؟ و آیا چیزی یا کسی بزرگتر از خدا وجود دارد؟». این مطلب نظر کسی را که، اکبر را به معنای کبیر به کار می‌برد، باطل می‌کند»[[383]](#footnote-383) امام احمد و ترمذی و ابن حبان و دیگران با إسناد جید، این حدیث عدی را روایت کرده‌اند[[384]](#footnote-384).

با این توضیحات معلوم می‌شود که الله اکبر یعنی او بزرگ‌تر از هر چیزی است و هیچ چیزی بزرگ‌تر و عظیم‌تر از او نیست از این رو گفته‌اند: بلیغ‌ترین و رساترین لفظی که در میان عرب بر معنی تعظیم و اکرام الله تعالی دلالت می‌کند همان جمله‌ی الله اکبر است، و الله اکبر یعنی او را آن گونه وصف کن که بزرگ‌تر از هر چیزی باشد. همان گونه که شاعر نیز می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رايتُ الله أكبر كلِّ شيء |  | محاولة وأكثرهم جنوداً |

تا آن جایی که کوشیده‌ام به یقین دریافته‌ام که خداوند بزرگ‌تر از هر چیزی است و سپاهیانش بیشترین سپاهیان هستند[[385]](#footnote-385). همچنان که پیشتر آمد تکبیر به معنای تعظیم است، اما لازم است دانسته شود که تعظیم از لحاظ معنا هم معنی تکبیر نیست، کبریاء کامل‌تر از عظمت است، زیرا کبریاء هم معنی عظمت و هم بیشتر از آن را در خود جای داده است، و به همین خاطر شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «درون سخن «الله اکبر» إثبات عظمت خدا وجود دارد، بی‌شک کبریاء دربردارنده‌ی عظمت است، اما کبریاء کامل‌تر است، و به همین خاطر تعابیر شرعی و روا در نماز و اذان با گفته‌ی «الله اکبر» آمده است، بی‌شک این گفته کامل‌تر از گفته‌ی «الله اعظم» است، هم چنان که در صحیح به نقل از پیامبر آمده است که ایشان فرمودند: «خداوند متعال می‌فرماید: کبریا، ردای من، و عظمت‌ تن‌پوش من است، و هر کس در هر یک از آنها با من منازعه کند او را عذاب خواهم داد»[[386]](#footnote-386) عظمت را به تن‌پوش، و کبریاء را به رداء تشبیه نموده، و واضح است که رداء [بر تن‌پوش] مشرف و مسلط است، پس وقتی که تکبیر رساتر از تعظیم است به بیان آن تصریح شده است، و این کلمه مفهوم تعظیم را نیز در برمی‌گیرد»[[387]](#footnote-387).

در اینجا موضوعی مطرح است که باید بدان اهمیت داد و از آن غفلت ننمود و آن این است که چون شخص مسلمان، مؤمن و معتقد است به این که خداوند سبحان از همه چیز بزرگ‌تر است، و این که هر چیزی هر چند که بزرگ باشد در برابر کبریاء و عظمت خداوند کوچک است، بر این اساس با علم یقین درمی‌یابد که کبریاء و عظمت و جلال و جمال و دیگر اوصاف و ویژگی‌های خداوند موضوعی است که عقل‌ها بدان احاطه نمی‌یابند و افهام آن را به تصور نمی‌کشند، و چشم و تخیل آن را در نمی‌یابد، خداوند بزرگتر و بزرگتر از این چیزهاست، بلکه بی‌شک عقل و فهم‌ها ناتوان از درک بسیاری از آفریده‌های پروردگارند، حال چه رسد به خود پروردگار سبحان.

از ابن مسعود به اثبات رسیده که او گفت: «میان آسمان دنیا و آنچه به دنبال آن می‌آید پانصد سال فاصله است، و میان هر آسمانی پانصد سال فاصله است، و میان آسمان هفتم و کرسی پانصد سال فاصله است، و میان کرسی و آب پانصد سال فاصله است، و عرش بالای آب است، و خداوند بر روی عرش است، چیزی از کارهای شما بر او پوشیده نیست»[[388]](#footnote-388).

از زید بن أسلم روایت شده که: رسول الله فرمودند: «آسمان‌های هفت گانه در مقایسه با کرسی چیزی جز شبیه هفت درهم که درون سپری انداخته می‌شوند، نیستند»[[389]](#footnote-389) ابوذر می‌گوید: شنیدم که رسول الله فرمودند: «کرسی در مقایسه با عرش چیزی جز شبیه حلقه‌ای آهن که میان بیابانی از زمین پرت شده نیست»[[390]](#footnote-390).

فرد مسلمان باید در بزرگی آسمان در مقایسه با زمین، و بزرگی کرسی نسبت به آسمان، و بزرگی عرش در مقایسه با کرسی بیندیشد بی‌شک عقل‌ها از درک و دریافت کلیت این اشیاء یا احاطه به کُنه و کیفیت آن ناتوانند و این در حالی است که اینها آفریده و مخلوقند، لذا موضوع در مورد خالق سبحان چگونه است؟ در حالی که او بزرگ‌تر و برتر از آن است که عقل‌ها از کنه صفات او مطلع شوند یا فهم‌ها کبریاء و عظمت او را دریابند، و به همین خاطر در سنّت از تفکر و اندیشیدن درباره‌ی خداوند نهی شده است زیرا به راستی افکار و عقل‌ها کنه صفات او را در نمی‌یابند. خداوند بزرگ‌تر از اینهاست، پیامبر می‌فرمایند: «در نعمت‌های خداوند بیندیشید و در [ذات و صفات] خدا نیندیشید»[[391]](#footnote-391) تفکری که در این حدیث بدان دستور داده شده، هم چنان که ابن قیم رحمه الله آن را روشن نموده همان مجسم کردن و حاضر کردن دو نوع شناخت و ادراک و آگاهی در قلب است تا از این دو، شناخت سومی حاصل گردد[[392]](#footnote-392). این موضوع با یک مثال روشن می‌شود، وقتی که فرد مسلمان، بزرگی این آفریده‌ها از جمله آسمان‌ها و زمین و کرسی و عرش و دیگر مخلوقات شبیه اینها را در قلبش مجسم می‌کند، سپس ناتوانی‌اش از إدراک و فهم این اجزاء، و احاطه بر آنها را در قلبش به تصویر می‌کشد؛ از مجموع اینها شناخت سومی حاصل می‌شود و آن عظمت و بزرگی خالق این اشیاء، و ناتوانی عقل‌ها از درک و فهم صفات او یا احاطه یافتن بر وصف اوست، خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿وَقُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي لَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ وَلِيّٞ مِّنَ ٱلذُّلِّۖ وَكَبِّرۡهُ تَكۡبِيرَۢا ١١١﴾ [الإسراء: 111].

«و بگو: ستایش خداوندی راست که فرزندی برنگرفته و در فرمانروایی او را هیچ شریکی نیست. و از ناتوانی کارسازی ندارد. و چنان که سزاوار است او را به بزرگی یاد کن».

اَللهُ اَكْبَرُ كَبِیراً وَالْحَمْدُللهِ كَثِیراً وَسُبْحانُ اللهِ بُكرَةٌ وَأَصِیلاً.

خداوند بزرگترین بزرگ‌ها است، و حمد و ستایش فراوان سزاوار اوست، و من صبح و شام او را تسبیح می‌گویم.

53- همراهی و همبستگی میان این چهار کلمه

در آنچه گذشت درباره‌ی این چهار کلمه: «سبحان الله، والحمدلله، ولا إله إلا الله، والله اكبر» و آنچه در فضیلت این کلمات آمده به صورت کلی و مفصل سخن گفتم. همچنین درباره‌ی آنچه با مفاهیم این کلمات و مدلول آنها در ارتباط است بحث کردم. شاید زیبا باشد که در پایان سخن درباره‌ی این کلمات به پیوند و همراهی میان آنها اشاره کنم، بر اساس آنچه پیشتر عنوان شد دریافتیم که این کلمات برترین و با فضیلت‌ترین کلام پس از قرآن کریم بوده و خود جزو قرآن کریم هستند، هم چنین پیشتر به بخش بزرگی از نصوص که بیانگر مقام و منزلت بزرگ ذکر خداوند با این چهار کلمه هستند اشاره کردیم و از پاداش بسیار، و امتیازات فراوان، و خیر مداومی که در دنیا و آخرت بر این کار مترتب است نام بردیم. بی‌شک در این مطلب روشن‌ترین اشاره، به ارتباط محکم و پیوند تنگاتنگ میان این کلمات وجود دارد. بی‌تردید این کلمات آن چنان که علماء توضیح داده‌اند «دو نیمه‌اند؛ سبحان الله همراه و ملازم الحمدلله است، و به همین خاطر رسول الله می‌فرمایند: «دو کلمه هست که بر زبان آسان و ساده هستند ولی در ترازوی خیر بسیار سنگین می‌باشند و در پیشگاه خداوند رحمن محبوب هستند. این است آن دو کلمه: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ» (خدا را از هر نقص و عیبی مبرّا می‌دانم و او را ستایش می‌نمایم)، «سُبْحانَ اللهِ الْعَظِیِم» (خداوند بزرگ را از هر نقصی مبرّا می‌دانم). این حدیث در صحیحین به نقل از ابو هریره روایت شده است[[393]](#footnote-393). همچنین پیامبر در حدیثی که امام مسلم به نقل از ابوذر روایت کرده است، می‌فرمایند: «برترین کلامی که خداوند آن را برای فرشتگانش برگزیده است؛ این است: «سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ»[[394]](#footnote-394)، و در قرآن، خداوند می‌فرماید:

﴿وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ﴾ [البقرة: 30].

«حال آن که ما با ستایش تو تسبیح می‌گوییم».

و یا می‌فرماید:

﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: 3].

«پس پروردگارت را با ستایشِ [او] به پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او توبه‌پذیر است».

پیامبر در رکوعش می‌فرمود: «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنا وَبِحَمْدِكَ، اَللَّهُمَّ اغْفِرلِی» (خداوندا، پروردگارا تو را تنزیه و ستایش می‌کنم، خداوندا مرا بیامرز)، پیامبر با این کار به قرآن عمل می‌کرد و از آن پیروی می‌نمود، این مطلب در صحاح به نقل از عائشهل آمده است[[395]](#footnote-395). پیامبر این کلامش را: «سُبْحانَكَ اَللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ» به عنوان عمل و پیروی از قرآن انجام می‌داد که می‌فرماید:

﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ﴾ [النصر: 3].

و یا می‌فرماید:

﴿فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ٥٥﴾

[المؤمن: 55].

«پس شکیبا باش، بی‌گمان وعده‌ی خداوند حقّ است و برای گناهانت آمرزش بخواه و شامگاهان و بامدادان با ستایش پروردگارت تسبیح‌گوی».

و یا می‌فرماید:

﴿فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمۡسُونَ وَحِينَ تُصۡبِحُونَ ١٧ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾

[الروم: 17-18].

«پس چون در شامگاه و بامداد درآیید خداوند را چنان که باید به پاکی یاد کنید و ستایش در آسمان‌ها و زمین او راست».

و آثار در خصوص پیوند و ارتباط این دو بسیارند.

[از سوی دیگر] لا إله إلا الله همراه و ملازم الله اکبر است هم چنان که در کلمات أذان با هم هستند: «الله أكبر، ألله اكبر، أشهد أن لا إله إلاَّ الله، أشهد أنَّ محمداً رسول الله»، سپس بعد از فراخواندن بندگان به نماز [گفته می‌شود:] «الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله»، که این خود مشتمل بر تکبیر و تشهد در اول و آخر اذان است، که همان ذکرِ خداوند متعال است، و در وسط آن فراخواندن آدمیان است به نماز و رستگاری. نماز همان عمل است، و رستگاری همان پاداش عمل، اما تکبیر را جفت و تشهد را به صورت تک آورده است، پس به همراه هر دو تکبیر یک شهادت آمده، و ابتدایش را دو برابر آخرش قرار داده، در ابتدای اذان چهار بار تکبیر، و دو بار شهادتین گفته می‌شود و به هر دو شهادت با هم شهادت گفته می‌شود، و در آخر اذان، دو تکبیر به همراه یک تهلیل (لا اله الا الله) آمده اما لفظ شهادت با آن همراه و قرین نشده است.

... و هم چنان که تکبیر و تهلیل را در اذان با هم گرد آورده است، پیامبر به هنگام بالا رفتن بر تپه‌ها و بلندی‌ها مانند زمانی که بر صفا و مروه بوده، و یا هنگامی که در غزوه یا حج یا عمره بر بلندی قرار گرفته سه بار الله اکبر گفته و [پس از آن] می‌فرمود: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لاشَرِیكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمدُ وَهُوَ عَلی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ، لا إلهَ إِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ صَدَقَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» (معبود راستینی جز خداوند نیست که یگانه است و هیچ انبازی ندارد، فرمانروایی و حمد و ستایش تنها از آنِ اوست و، او بر هر چیزی تواناست، معبود راستینی جز خداوند نیست که یگانه است، به وعده‌اش وفا نمود، و بنده‌اش (محمّد) را یاری داد، و سپاهیانش را عزّت بخشید، و به تنهایی همه‌ی لشکریان متحّد برعلیه‌ اسلام را شکست داد). پیامبر این کار را سه بار انجام می‌داد، و این مطلب در صحاح آمده است[[396]](#footnote-396). و همچنین وقتی بر مرکب سوار می‌شد سه بار الله اکبر و سه بار لا اله الا الله می‌گفت و تکبیر و تهلیل را با هم گرد می‌آورد، و همچنین در حدیث عدی بن حاتم که ترمذی آن را روایت کرده است در آن آمده که پیامبر به عدی فرمودند: «ای عدی چه چیز تو را فراری داد؟ آیا از این گریختی که بگویی: لا إله الا الله؟ آیا به جز خدا، اله دیگری هست؟ ای عدی چه چیز سبب شد تا بگریزی؟ آیا از این می‌گریزی که بگویی: الله اکبر؟ و آیا چیزی یا کسی بزرگ‌تر از خدا وجود دارد؟»[[397]](#footnote-397) پیامبر تهلیل و تکبیر را به هم ربط داد»[[398]](#footnote-398).

بی‌تردید با فضیلت‌ترین این کلمات همان تهلیل (لا إله إلا الله) است زیرا مشتمل بر توحید است که اصل ایمان است، این کلمه سخنی فاصله‌افکن میان اهل بهشت و اهل آتش جهنم است، و بهای بهشت است، و اسلام کسی کار ساز و راست نیست مگر با آن، و کسی که آخرین سخنش لا إله إلا الله باشد وارد بهشت می‌شود، و جایگاه الحمدلله، و سبحان الله در مقایسه با آن جایگاه فرع در برابر اصل است؛ لذا لا إله إلا الله اصل بوده و ماسوای آن، فرع و تابع آن است، به همین خاطر چنان که در صحیحین به نقل از ابو هریره آمده پیامبر فرمودند: «ایمان، دارای هفتاد و اندی بخش است که والاترین آنها لا إله إلا الله و پایین‌ترین آنها از میان برداشتن خار و موانع از سر راه مردم است»[[399]](#footnote-399). پیامبر لا إله الا الله را به عنوان والاترین و برترین بخش ایمان معرفی کرده است، و در مسند از ابوذر روایت است که گفت: «گفتم: یا رسول الله آیا [گفتن] لا إله إلا الله جز و حسنات محسوب می‌گردد؟ پیامبر فرمودند: آن والاترین و برترین حسنات است»[[400]](#footnote-400). احادیث در این معنا و مفهوم بسیار زیاد است که پیشتر بخش زیادی از آنها را بیان کردیم.

این مطلب در تعارض با این سخن پیامبر نیست که فرموده‌اند: «والاترین کلامی که خداوند آن را برای فرشتگانش برگزیده است؛ این سخن سُبْحانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ است»[[401]](#footnote-401) زیرا -چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه/ گفت- بر آن لازم و واجب نمی‌شود که به طور مطلق والاتر و برتر باشد، به این دلیل که قرائت قرآن از ذکر والاتر و برتر است و این در حالی است که پیامبر از قرائت قرآن در حالت رکوع و سجود نهی نمود و فرمود: «من از این که قرآن را در حالت رکوع یا سجده بخوانم منع شده‌ام؛ اما شما در رکوع پروردگار عزوجل را تعظیم نمایید و در سجده سخت به دعا بکوشید (با دعای حقیقی و یا دعای حکمی که عبارت از گفتن سبحان ربی الأعلی است)؛ زیرا شایسته و سزاوار است که [دعای سجده] برای شما اجابت شود»[[402]](#footnote-402).

در اینجا اصلی عظیم وجود دارد که شیخ الاسلام/ توجه‌ها را بدان جلب کرده است و آن این است که چون چیزی به طور عمومی و کلی والا و برتر باشد لازم و واجب نمی‌شود که در هر حال و برای هر کس والا و برتر باشد بلکه مطلبی مفضول در جایگاه خودش برتر از فاضل مطلق است، همچنان که تسبیح در رکوع و سجود برتر از قرائت قرآن و تهلیل و تکبیر است، و تشهد در آخر نماز و دعا کردن بعد از آن برتر از قرائت قرآن است، لذا برتری با توجه به تفاوت احوال و موارد، فرق می‌کند، پس سخن پیامبر هنگامی که از او پرسیده شد که کدام سخن برتر است و ایشان در جواب فرمودند: «سبحان الله وبحمده»، این پاسخ به سؤالِ سؤال‌کننده بازمی‌گردد، پس چه بسا پیامبر حالت به خصوصی را در سؤال‌کننده دریافته [و مطابق آن پاسخ داده] است.

در هر حال، برتری و ترجیح، با توجه به اختلاف احوال و موارد فرق می‌کند، هر چند لا إله إلا الله گفتن به طور مطلق برتری دارد اما حالت‌ها و موقعیت‌ها سه دسته هستند: موقعیتی که پوشیده داشتن در آن مستحب بوده و آشکاری در آن مکروه است زیرا موقعیت تنزل و پایین رفتن است مانند رکوع و سجود، در اینجا تسبیح (سبحان الله) برتر از تهلیل و تکبیر است و همچنین است در میان دره‌ها و سراشیبی‌ها، و موقعیتی که آشکاری و اعلان داشتن در آن مستحب است مانند ورود به مکان‌های بلند و به هنگام اذان لذا در اینجا تهلیل و تکبیر برتر از تسبیح است، و موقعیتی که هر دو در آن قابل انجام است[[403]](#footnote-403).

از خداوند بخشنده و کریم می‌طلبیم که ما و همه‌ی مسلمانان را بر انجام هر کار خیر و نیکی که او می‌پسندد و خشنودش می‌گرداند موفق گرداند.

وصلى الله وسلم على نبيِّنا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين

54- فضیلت لا حول ولا قوة إلاَّ بالله**[[404]](#footnote-404)**

بی‌شک از جمله کلمات عظیمی که نصوص درباره‌ی فضیلت آن، و بیان منزلت و جایگاه والای آن آمده حَوْقَله یا همان گفتن «لاحول ولا قوة إلاَّ بالله» است. این سخن در برخی احادیث به صورت چسبیده و پیوسته به کلمات چهارگانه‌ای که پیشتر سخن درباره‌ی آنها به صورت تفصیلی بیان شد، آمده است. از جمله نصوصی که این کلمه، به صورت پیوسته و همراه با آن کلمات آمده حدیثی است که ترمذی و حاکم به نقل از عبدالله بن عمرو بن عاصب روایت کرده‌اند که: رسول الله فرمودند: «هر کس روی زمین: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ وَسُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُللهِ وَلاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِالله را بگوید به طور قطع همه‌ی گناهان او بخشیده می‌شوند اگر چه بیشتر از کف دریا باشند»[[405]](#footnote-405). و همچنین حدیثی که ابوداود و نسائی و دارقطنی و دیگران از ابن ابی اوفی روایت کرده‌اند که: شخصی به نزد رسول الله آمده و گفت: ای پیامبر من نمی‌توانم که قرآن را یاد بگیرم چیزی به من بیاموز که [به جای آن] مرا کفایت کند. پیامبر فرمودند: «بگو: سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُللهِ وَلاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ وَلاَحَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ» سپس آن عرب بادیه‌نشین آن جملات را گفت و دستش را مشت کرد سپس گفت: اینها برای خدا است، پس برای خودم چه؟ پیامبر فرمود: بگو: «اَللَّهُمَّ اغْفِرْلِی وَٱرْحَمْنیِ وَعافِنِی وَارْزُقْنِی وَاهْدِنِی» (خداوند مرا ببخش و به من رحم کن و مرا عافیت عطا کن و روزی عطا فرما و هدایتم نما). آن عرب بادیه‌نشین آن مطلب را برگرفته و دستش را مشت کرد پیامبر فرمودند: «اما این شخص دستانش را از خیر پُر نمود»[[406]](#footnote-406) از ابوسعید خدری روایت شده که رسول الله فرمودند: «باقیات صالحات را زیاد کنید. کسی پرسید: ای پیامبر آنها کدام‌ها هستند؟ پیامبر فرمود: گفتن الله اكبر ولا إله إلا الله وسبحان الله والحمد لله ولا حول ولا قوة إلا بالله». این حدیث را احمد و ابن حبان و حاکم و دیگران روایت کرده‌اند[[407]](#footnote-407). در سند این حدیث أبوسمح دراج بن سمعان وجود دارد که صدوق است اما در روایتش از ابوهیثم ضعف وجود دارد[[408]](#footnote-408). و این از آن موارد است.

تعدادی از صحابه و تابعین لاحول ولا قوة إلاّ بالله را در مجموع «باقیات الصالحات»[[409]](#footnote-409) به حساب آورده‌اند، امام احمد در مسندش روایت کرده که از امیرالمؤمنین عثمان بن عفان درباره «باقیات الصالحات» سؤال شد که آنها کدام‌ها هستند؟ ایشان فرمودند: «عبارتند از: (گفتنِ) لا إله الا الله، وسبحان الله، والحمدلله، والله اكبر، ولا حول ولا قوة إلاّ بالله»[[410]](#footnote-410) ابن جریر از ابن عمرب روایت کرده که از او درباره‌ی «باقیات الصالحات» سؤال شد و او پاسخ داد: [گفتنِ] لا إله إلا الله، والله اكبر، وسبحان الله، ولا حول ولا قوة إلاَّ بالله. مالک از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت: «باقیات صالحات عبارتند از: سبحان الله، والحمدلله، ولا إله إلا الله، والله اكبر، ولا حول ولا قوة إلاَّ بالله».

ابن جریر طبری از عمارة بن صیاد روایت کرده که گفت: «سعید ابن مسیب درباره‌ی «باقیات صالحات» از من سؤال کرد، در پاسخ گفتم: عبارتند از نماز و روزه، سعید گفت: درست جواب ندادی، گفتم: منظور زکات و حج است، سعید گفت: درست پاسخ ندادی، باقیات صالحات این پنج کلمه‌اند: لا إله إلا الله، والله اكبر، وسبحان الله، والحمدلله، ولا حول ولا قوة إلاّ بالله». این سخن ابن مسیب این توهم را ایجاد می‌کند که «باقیات صالحات» محصور در این پنج کلمه‌اند اما آنچه علمای محقق نسبت به آن اتفاق نظرند دارند این است که باقیات صالحات شامل همه کارهای خیر و نیک است. همچنان که از ابن عباسب در تفسیر «باقیات صالحات» گفته: منظور ذکر خداوند است، کلام لا إله إلا الله، والله اكبر، وسبحان الله، والحمدلله، وتبارك الله، ولا حول ولا قوة إلا بالله، وأستغفرالله، و صلوات فرستادن بر رسول الله، و انجام روزه و نماز و حج و پرداخت صدقه و زکات و آزاد کردن بنده، و جهاد، و به جای آوردن صله‌ی رحم و همه کارهای نیک همگی جزو باقیات صالحات هستند؛ کارهایی که برای اهلش در بهشت تا زمانی که آسمان‌ها و زمین بر پا باشند باقی می‌مانند.

در خصوص فضیلت این کلمه و بیان جایگاه عظیم آن نزد خداوند و اجر و ثوابی که از [گفتن] آن به دست می‌آید نصوص خاصی از سوی رسول الله نقل شده است، از جمله حدیثی که امام بخاری و امام مسلم از ابو موسی اشعری روایت کرده‌اند که: ما در سفری همراه پیامبر خدا بودیم، هر گاه بر تپّه‌ای بالا می‌رفتیم «الله اكبر» می‌گفتیم، و در روایتی دیگر: از هیچ مکان مرتفعی بالا نمی‌رفتیم و به درون هیچ دره‌ای فرود نمی‌آمدیم مگر این که با صدای بلند الله اکبر می‌گفتیم، پیامبر فرمودند: «ای مردم آرام و خوددار باشید چون شما شخص کر یا غائب را نمی‌خوانید بلکه خداوند را می‌خوانید که او شنوا و بیناست»، سپس پیامبر نزد من آمد و من با خود (آهسته) می‌گفتم: «لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ» (هیچ حرکت و قدرت و استطاعتی وجود ندارد مگر به خواست خدا). پیامبر فرمودند: «ای عبدالله بن قیس! بگو: لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةُ إِلاَّ بِاللهِ، این گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت است»، یا فرمودند : «آیا تو را به کلمه‌ای راهنمایی نکنم که آن گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت است؟ آن کلمه، لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ است»[[411]](#footnote-411).

یکی از علماء در شرحی بر این حدیث گفته: «پیامبر معلم امتش است، هر گاه آنان را بر حالتی از خیر دیده خواهان خیر بیشتری برای آنان بوده است، پیامبر دوست داشته کسانی که صدایشان را به خاطر گفتن اخلاص و تکبیر بلند می‌کنند حرکت و قدرت را نیز به خدا نسبت دهند و بدین شیوه توحید و ایمان به قدر را گرد هم آورند، و در حدیث آمده است: «هر گاه بنده بگوید: لاَ حَوْلَ وَلاَقُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ، خداوند می‌گوید: بنده‌ام تسلیم شد و گردن نهاد»، حاکم این حدیث را روایت کرده، با سندی که حافظ ابن حجر درباره‌ی آن گفته: «قوی» است[[412]](#footnote-412).

و در روایتی دیگر آمده: «آیا تو را به کلمه‌ای در زیر عرش راهنمایی نکنم که آن گنجینه‌ای از بهشت است؟ بگو لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ، خداوند می‌گوید: بنده‌ام تسلیم شد و گردن نهاد» این حدیث را حاکم روایت کرده و گفته: «صحیح است و سببی پوشیده که به صحت حدیث، ضرر برساند، برای آن بیان نشده است» و ذهبی با او موافقت کرده است.

امام احمد و ترمذی و ابن حبان و دیگران از ابو ایوب انصاری روایت کرده‌اند که: آن شب که پیامبر را به اسرا و معراج بردند، با ابراهیم ملاقات کرد، ابراهیم فرمود: «ای محمد به امتت بگو که نهال بسیاری در بهشت بکارند، پیامبر فرمود: نهال بهشت چیست؟ ابراهیم فرمود: لاَ حَوْلَ وَلاَقُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ»[[413]](#footnote-413).

امام احمد از ابو هریره روایت کرده که پیامبر فرمودند: زیاد بگویید: لاَ حَوْلَ وَلاَقُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ. چون این عبارت یکی از گنجینه‌های بهشت است»[[414]](#footnote-414).

احمد و ترمذی و حاکم و دیگران از قیس بن سعد بن عباده روایت کرده‌اند که پدرش او را نزد پیامبر فرستاد تا در خدمت پیامبر باشد، قیس گوید: پیامبر نزد من آمد در حالی که نماز خوانده بودم. با پای خود به من زد و فرمود : «آیا تو را به یکی از درهای بهشت راهنمایی نکنم؟ گفتم: حتماً این کار را بکنید. فرمود: لاَ حَوْلَ وَلاَقُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ»[[415]](#footnote-415).

اینها برخی از احادیثی هستند که در بردارنده بیان فضیلت این کلمه‌ی بزرگ‌اند همچنین این احادیث حاوی پاداش‌های بزرگ، و نعمات و برکات ارجمند، و فوائد گوناگونی هستند که در دنیا و آخرت از این کلمه حاصل می‌گردد.

ابن عراقی/ تعدادی از فضائل نقل شده در خصوص این کلمه را در ابیاتی زیبا و شیرین به نظم کشیده و می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا صاح أكثر قول لاحول ولا |  | قوة إلاَّ فهي للداء دواء |

ای دوست من ذکر لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ را بسیار بگو زیرا این ذکر داروی بیماری (های قلب) است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وإنها كنزٌ من الجنة يا |  | فوز امرىء لجنة المأوى أوا |

این ذکر گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت است و خوشبختی از آن کسی است که به جنت المأوی بازمی‌گردد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| له يقول ربنا اسلم لي |  | عبدي واستسلم رضياً هوى |

پروردگارمان به او می‌گوید: تسلیم شو ای بنده‌ام و گردن بنه و هوی و آرزوهای خودت را رضایتمندانه تسلیم کن.

همچنین این شعر را با خود زمزمه می‌کرد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تبرّأ من الحول والقوة |  | تنل أيَّ كنز من الجنة |

از حرکت و قدرت خودت دوری بگیر به هر گنجینه‌ای از بهشت می‌رسی.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وسلِّم امورك الله كي |  | تبيت وتصبحَ في جنَّة |

و کلیه‌ی امورت را به خداوند بسپار تا صبح و شام در بهشت به سر بری.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولا ترج إن مسَّ خطب سوى |  | إلهك ذي الفضل والمنَّة |

اگر مشکلی برایت پیش آمد جز به خدایت امیدوار مباش، خدایی که دارای فضل و منّت است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وواظب على الخير واحرص |  | على أداء الفرائض والسنة |

بر انجام کارهای خیر مداومت داشته باش و بر ادای فریضه‌ها و سنت‌ها حریص باش.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وكن سالم الصدر للمسلمين |  | من غلٍّ وحقدٍ ومن ظنَّةٍ[[416]](#footnote-416) |

و سینه‌ات را از کینه و حقد و سوءظن نسبت به مسلمانان سالم نگهدار.

از خداوند کریم و بخشنده می‌طلبیم که ما را بر انجام هر کار خیری که او دوست داشته و می‌پسندد موفق گرداند، و ما را از هر لغزشی در سخن و عمل مصون دارد. ما حرکت و تحول و قدرتی نداریم مگر به خواست خدا، او ما را کفایت کرده و وکیل خوبی است.

55- حقیقت لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ

پیشتر درباره‌ی فضیلت کلمه: «لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ» سخن گفته شد، این کلمه‌ی بزرگ که دارای مفاهیم والا و معانی عمیق و ژرف است. احادیث به شیوه‌های گوناگون، گویای والایی و عظمت و بزرگی این کلمه هستند، زیرا که پیامبر بیان کرده که این کلمه از درهای بهشت، و از گنجینه‌های زیر عرش، و نهال‌های بهشت، و از باقیات صالحات است که لازم و شایسته است بنده به طور مکرر بدان بپردازد، همچنین گفتیم که پیامبر دستور داده تا کلمه: لاَ حَوْلَ وَلاَقُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ بسیار گفته شود. و همه‌ی اینها به روشنی و صراحت بیانگر عظمت فضیلت این کلمه و جایگاه والای آن است و این که کلمه‌ای عظیم و ارجمند و رفیع بوده و لازم است که شخص مسلمان بدان توجه کرده و بسیار آن را بر زبان آورد، و مسلمانان با تکرار زیاد آن لحظاتشان را آباد نمایند زیرا این کلمه‌ نزد خدا از فضیلت والایی برخوردار بوده، و خداوند پاداش زیادی بدان اختصاص داده، و نعمات و برکات متنوع، و لطف‌های متعدد در دنیا و آخرت از آن حاصل می‌شود.

از جمله مسائل ضروری و مورد تأکید بر هر مسلمانی در این باره آن است که مفهوم و مدلول و معنای این کلمه را دریابد، تا وقتی که با این کلمه خدا را ذکر می‌نماید بر اساس علم و درک و فهم مدلولی باشد که خدا را با آن یاد می‌کند، اما این که فرد مسلمان سخنی را تکرار کند که معنایش را درنیابد یا الفاظی را بر زبان آورد که مدلول و مفهوم آنها را درک نکند، این کار فاقد تأثیر بوده و نفع اندکی در پی دارد، به همین خاطر هر مسلمانی ناگزیر است که در این ذکر، و بلکه در دیگر ذکرهایی که خدا را با آن یاد می‌کند، نسبت به معنا و مفهوم آنچه را که می‌گوید آگاه بوده و از مضمون آن مطلع باشد، زیرا بدین شیوه است که ذکر بهره و نتیجه داده، و فایده‌اش متحقق گشته، و ذکرکننده از آن سود می‌برد. پیشتر سخن پیامبر به ابو هریره را بیان داشتیم که فرمود: «آیا تو را به کلمه‌ای در زیر عرش راهنمایی نکنم که آن گنجینه‌ای از بهشت است؟ بگو: لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ، خداوند می‌فرماید: بنده‌ام تسلیم شد و گردن نهاد».

این کلمه‌ی تسلیم شدن و فرمانبرداری کردن، و اختیار دادن و تبری جستن از حرکت و قدرت خود، و واگذار کردن آن به خداوند است، و این که آدمی چیزی از کارش در دست خودش نیست، او صاحب ترفندی برای دفع شر از خود نیست، و نمی‌تواند خیر و خوبی‌ای را برای خود جلب و جذب کند مگر به اراده و مشیّت خداوند متعال. آدمی از معصیت به طاعت، و از بیماری به تندرستی، و از ناتوانی به قدرت و توانایی، و از نقصان به کمال و فزونی تغییر نمی‌یابد مگر به واسطه‌ی اراده و مشیت الهی، آدمی توان اقدام به انجام کاری از کارهایش، یا متحقق کردن هدفی از اهدافش، یا نقشه و غرضی از نقشه‌ها و اغراضش را ندارد مگر به اراده‌ی خداوند عظیم. هر آنچه را خدا بخواهد می‌شود، و هر آنچه را نخواهد نمی‌شود، کنترل و اختیار امور در دست اوست، و کارها و امور آفریده‌ها بسته به قضا و قدر اوست، هر آن گونه که بخواهد آن را تغییر می‌دهد و هر آن گونه که اراده کند بدان خاتمه می‌دهد، کسی و چیزی نمی‌تواند تقدیرش را پس زند، و کسی نمی‌تواند حکمش را مورد تعقیب قرار دهد، هر آنچه را بخواهد روی می‌دهد، آن چنان که او می‌خواهد و در وقتی که او می‌خواهد، بدان صورت که او می‌خواهد بی‌هیچ افزایش و یا کاهشی، و بی‌هیچ به پیش افتادن و یا به تأخیر افتادنی. خلق و فرمانروایی خاصّ اوست، ملک و حمد از آن او، و دنیا و آخرت متعلق به او، و نعمت و لطف از آن او، و ستایش نیکو فقط مختص به اوست، قدرتش همه چیز را در برگرفته،

﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ [يس: 82].

«جز این نیست که فرمانش - چون [آفریدنِ] چیزی را بخواهد [این است] که به او گوید: موجود شو. پس بی‌درنگ موجود می‌شود».

و یا می‌فرماید:

﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ﴾

[فاطر: 2].

«[درِ] رحمتی را که خداوند برای مردم بازگشاید، برای آن [رحمت] هیچ بازدارنده‌ای نیست و آنچه را بازدارد، آن را هیچ گشاینده‌ای جز او نیست».

و کسی که جایگاه و منزلتش این چنین باشد باید که به الوهیتش گردن نهاد، و به عظمتش تسلیم شد، و همه کارها را به او واگذار کرد، و هر حرکت و قدرتی را به او منتسب نمود، و به همین خاطر خداوند به بندگانش یاد داده که با این کلمه‌ی بزرگ که دری از درهای بهشت و گنجی از گنج‌های آن است به بندگی و عبادتش بپردازند.

این کلمه، کلمه‌ای عظیم است که به معنی کمک و یاری خواستن صادقانه از خداوند یگانه است همچنان که کلمه توحید لا إله إلا الله به معنی عبادت راستین انجام دادن برای خداوند است. لا إله إلا الله فقط زمانی تحقق می‌یابد که همه‌ی عبادت صادقانه از آن خدا باشد و لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ فقط زمانی تحقق می‌یابد که همه کمک و یاری خواستن راستین از خداوند صورت پذیرد، خداوند این دو موضوع را در سوره‌ی فاتحه که برترین سوره‌ی قرآن است گرد آورده است آنجا که می‌فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ «تنها تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌جوییم» گفتن جمله‌ی اول به منزله‌ی تبری جستن از شرک و گفتن جمله‌ی دوم به منزله تبری جستن از حرکت و قدرت (خود)، و تفویض و واگذار کردن آن به خداوند است. عبادت مرتبط به الوهیت خداوند سبحان، و استعانت (طلب یاری) در ارتباط با ربوبیت اوست. عبادت، هدف، و استعانت، وسیله است. و راهی برای تحقق بخشیدن به این هدف عظیم وجود ندارد مگر با این وسیله یعنی: یاری جستن از خداوند، که هیچ حرکت و قدرتی وجود ندارد مگر به خواست او. به همین خاطر هر کس آن را در غیر جای خودش به کار گیرد یا آن را در غیر مراد و هدفش قرار دهد دچار خطا شده است، شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «با این حال این کلمه (لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ)، کلمه‌ی استعانت و یاری جستن است، و نه کلمه‌ی استرجاع (إِنّا للهِ وَإِنّا إِلَیْهِ راجِعُون). بسیاری از مردم به هنگام روی دادن مصیبتی و به منزله‌ی استرجاع آن را می‌گویند، و آن را از سر بیتابی و ناشکیبایی می‌گویند، و نه به خاطر صبر و تسلی کردن»[[417]](#footnote-417).

فهم گذشتگان رحمهم الله درخصوص این کلمه‌ی عظیم، برگرد این مفهوم و معنایی که ذکر شد می‌چرخد. ابن ابی حاتم در تفسیرش از ابن عباسب نقل کرده که در تفسیر «لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ» گفته: «نمی‌توانیم حرکتی در جهت عمل به عبادت و طاعت انجام دهیم مگر به یاری و کمک خدا، و قدرتی در جهت ترک گناه و معصیت نداریم مگر به یاری و کمک خدا».

هم چنین ابن ابی حاتم نقل کرده که از زهیر بن محمد درباره‌ی تفسیر «لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ» پرسیده شد و او گفت: «هر آنچه را دوست داری و به دست می‌آوری فقط به یاری خداست، و آنچه را از آن بیزار و متنفری جز به یاری خدا رها نمی‌کنی»[[418]](#footnote-418).

شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ، یاری رساندن و کمک کردن را واجب و مقرر می‌کند، و به همین خاطر پیامبر گفتن آن را وقتی که مؤذن می‌گوید: حی علی الصلاة، سنّت قرار داد که شنونده در پاسخ مؤذن بگوید: لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ، و وقتی مؤذن می‌گوید: حی علی الفلاح، شنونده در پاسخ می‌گوید: لاَ حَوْلَ وَلاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ، [و در جریان ماجرایی که در سوره کهف آمده] شخص مؤمن به دوستش گفت:

﴿وَلَوۡلَآ إِذۡ دَخَلۡتَ جَنَّتَكَ قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ﴾ [الكهف: 39].

«کاش! وقتی که وارد باغ می‌شدی (و این همه نعمت و مرحمت، و آثار قدرت و عظمت را می‌دیدی) می‌گفتی: ماشاءالله! (این نعمت از فضل و لطف خدا است و آنچه خدا بخواهد شدنی است!) هیچ قوّت و قدرتی جز از ناحیه‌ی خدا نیست (و اگر مدد و توفیق او نباشد، توانایی عبادت و پرستش را نخواهیم داشت)».

به همین خاطر به کسی که از تأثیر بد چشم کسی می‌ترسد دستور داده می‌شود جمله‌ی: مَاشَاءَاللهُ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ را بگوید، این که می‌گوید، ماشاءالله به این معناست که هر آنچه خدا بخواهد صورت می‌گیرد، و این به معنی امنیت او نیست، بلکه به معنی ایمان او به قَدَر خداوند است و می‌گوید: لا قوة الا بالله، و در حدیث ابوموسی اشعری که متفق‌علیه است روایت شده که پیامبر فرمودند: «لاَ حَوْلَ وَلاَقُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ گنجینه‌ای از گنجینه‌های بهشت است»، گنج مالی گردآوری شده است که نیازی به جمع‌آوری ندارد، با این همه این کلمه متضمن توکل به خداوند و نیاز به اواست، بدیهی و مسلّم است که چیزی روی نمی‌دهد مگر به یاری خدا، و مردم هیچ توان و اراده‌ای جز آنچه خداوند در آنان پدید آورده ندارند. لذا وقتی قلب از یاری گرفتن از مردم گریخته و دست کشیده، و آن را از خدا می‌طلبد آن را از خالقش می‌طلبد؛ کسی که فقط اوست که می‌تواند یاری و مساعدت نماید ... و به همین خاطر خداوند در آیات متعدد دستور داده تا فقط بر او توکل نمایند، و در اثر آمده که: «کسی که قوی‌تر بودنش در میان مردم او را شاد می‌گرداند باید بر خدا توکل نماید، و کسی که ثروتمندتر بودنش در میان مردم او را خوشحال می‌کند باید بدانچه در دست خداوند است خاطر جمع‌تر باشد از آنچه خود دارد»[[419]](#footnote-419).

بی‌شک سودمندترین و والاترین دعا برای آدمی این است که از خداوند درخواست نماید تا او را یاری کند که رضایت و خشنودیش را به دست آورده و توفیق انجام طاعتش را دهد.

این همان دعایی است که پیامبر آن را به محبوبش معاذ بن جبل یاد داده و فرمود: «ای معاذ، به خدا سوگند که من تو را دوست دارم، پس فراموش نکن که بعد از تمام شدن هر نمازی بگویی: «اَللَّهُمَّ اَعِنِّی عَلی ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عُبادَتِكَ» (خداوندا مرا بر یاد و سپاس و حسن عبادتت یاری کن)». این دعا، عبارتِ استعانت و یاری خواستن است؛ هم چنان که ماهیت و ویژگی سخن لاَ حَوْلَ وَلاَقُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ این چنین است. یاری جستن از خدا برای محقق ساختن برترین هدف‌ها، و ارزشمندترین خواست‌ها و تقاضاها، به طور مطلق، که همان عبادت خداوند سبحان است، عبادتی که خداوند آفریده‌ها را برای تحقق بخشیدن بدان خلق کرده، و آفریده‌ها برای قیام بدان آفریده شده‌اند، به همین خاطر شیخ الاسلام ابن تیمیه/ می‌گوید: «در سودمندترین دعا اندیشیدم آن را در طلب یاری برای خشنود نمودن خدا یافتم، سپس همان را در سوره فاتحه در ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ دیدم»[[420]](#footnote-420).

پروردگارا تنها تو را می‌پرستیم، و برای تو نماز گزارده و سجده می‌بریم، و به سوی تو می‌شتابیم، به رحمتت امیدوار بوده و از عذابت می‌ترسیم. هیچ حرکت و قدرتی نیست مگر به یاری تو، ما را چشم بر هم زدنی، و حتی کمتر از آن، به حال خود رها مکن.

أنت ربُّ العالمين وإله الأولين والآخرين، لا إله إلاَّ أَنت نستغفرك ونتوب إليك

**پایان ترجمه: یکشنبه 20/ 12/ 1391 هـ. ش.**

**گروه علمی فرهنگی موحدین**

**www.mowahedin.com**

1. - در ترجمه‏ی آیات این کتاب از ترجمه‏های گوناگونی بهره برده شده از جمله: 1- تفسیر نور تألیف: دکتر مصطفی خرم دل، 2. قرآن کریم، ترجمه مسعود انصاری، 3- قرآن مبین، ترجمه: علی اکبر طاهری قزوینی و ....م) [↑](#footnote-ref-1)
2. - الفوائد اثرابن قیم، ص: 127 [↑](#footnote-ref-2)
3. - این ابیات سروده‏ی شیخ علامه عبدالرحمن بن ناصر سعدی/ است. [↑](#footnote-ref-3)
4. - مجموع الفتاوی اثر ابن تیمیه (22/511،510) [↑](#footnote-ref-4)
5. - «مأثوره»: دعاها و ذکرهایی هستند که از پیامبر برای ما روایت شده‏اند. [↑](#footnote-ref-5)
6. - مجموع الفتاوی اثر ابن تیمیه (22/525) [↑](#footnote-ref-6)
7. - الفوائد اثر ابن قیم (ص: 247) [↑](#footnote-ref-7)
8. - حاشیه‏های ایشان را در میان دو قلاب [ ] در داخل متن قرار دادم. [↑](#footnote-ref-8)
9. - شعب الایمان (شماره 508)، الحلیه (5/362)، علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 572) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سنن الترمذی (شماره: 3377) سنن ابن ماجه (3790) المستدرک (1/496)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره 2629) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - صحیح مسلم (شماره: 2676). [↑](#footnote-ref-11)
12. - صحیح بخاری (شماره: 64.7). [↑](#footnote-ref-12)
13. - بنگر به: الوابل الصیّب (ص:84). [↑](#footnote-ref-13)
14. - المسند (4/202)، سنن ترمذی (2863)، المستدرک (1/117،118،421) و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره 1724) آن را صحیح دانسته است [↑](#footnote-ref-14)
15. - الوابل الصیّب (ص: 31) [↑](#footnote-ref-15)
16. - الوابل الصیب (ص: 72) [↑](#footnote-ref-16)
17. - بنگر به: الوابل الصیب (ص: 100 ـ 84) و (ص: 145) [↑](#footnote-ref-17)
18. - بنگر به: الوابل الصیب اثر ابن قیم (ص: 85) [↑](#footnote-ref-18)
19. - صحیح بخاری (شماره: 7405)، و صحیح مسلم (شماره: 2675) [↑](#footnote-ref-19)
20. - المسند (5/239)، علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره 5644) آن را صحیح دانسته‏ است [↑](#footnote-ref-20)
21. - صحیح البخاری (شماره:6403 و 3293)، و صحیح مسلم (شماره: 2691) [↑](#footnote-ref-21)
22. - صحیح البخاری (شماره 6405) و صحیح مسلم (شماره: 2691)، هم چنین لؤلؤ و المرجان حدیث 1725. [↑](#footnote-ref-22)
23. - صحیح مسلم (شماره: 2695). [↑](#footnote-ref-23)
24. - سنن ترمذی (شماره 3462) آلبانی آن را حسن دانسته و درالسلسله الصحیحه (شماره: 105) شواهدی نیز در این زمینه آورده است. [↑](#footnote-ref-24)
25. - المسند (5/418). [↑](#footnote-ref-25)
26. - سنن ترمذی (شماره: 3465)، آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 6429) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-26)
27. - المسند (3/440). [↑](#footnote-ref-27)
28. - صحیح مسلم (شماره: 763) هم چنین فتح الملهم شرح صحیح مسلم، مترجم: عبدالرؤف مخلص، ج 4، ص66، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، با اندکی تلخیص. این دعا را می‏توانید در صحیح بخاری، ترجمه: دکتر طاهر لاوژه، ج 4، حدیث 6316، مؤسسه انتشاراتی حسینی اصل ببینید. [↑](#footnote-ref-28)
29. - بنگر به: الوابل الصیب (ص: 153، 154، 132، 142، 143، 144، 160، 164) [↑](#footnote-ref-29)
30. - سنن ابن ماجه (3794)، سنن ترمذی (3430)، صحیح ابن حبان (شماره: 851)، و مستدرک حاکم (1/5) والسلسله الصحیحه (شماره: 1390). [↑](#footnote-ref-30)
31. - معیت یا همراهی الله با بندگان [آنطور که شایسته‌ی الله عزوجل است] بر دو نوع است: معیت عام و معیت خاص. اقتضای معیت عام آن است که الله متعال بر همه‌ی بندگانش، کافر و مومن و نیک و بد، با علم و قدرت و تدبیر و سلطان و دیگر معانی ربوبیت، احاطه دارد. آیات بسیاری دال بر این معیت هستند از جمله: ﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ﴾ [الحدید: 4] «و او هر جا که بودید با شماست». اما معیت خاص، چنانکه از نامش پیداست تنها ویژه‌ی بندگان خاص پروردگار است و به معنای همراهی یاری و تایید است. آیات بسیاری از قرآن دال بر این معیت است از جمله: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحۡسِنُونَ ١٢٨﴾ [النحل: 128] «همانا الله با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و کسانی که نیکوکارند». (ویراستار) [↑](#footnote-ref-31)
32. - صحیح بخاری (8/572)، و المسند (2/540)، و سنن ابن ماجه (شماره: 3792)، و مستدرک حاکم (1/496). [↑](#footnote-ref-32)
33. - صحیح بخاری (شماره: 843)، و صحیح مسلم (شماره،1006)، هم چنین لؤلؤ و المرجان حدیث 348. [↑](#footnote-ref-33)
34. - سنن ترمذی (شماره: 3375)، و سنن ابن ماجه (شماره: 3793) و مستدرک حاکم (1/495). [↑](#footnote-ref-34)
35. - بسیاری از این آثار بیان شده را در کتاب «زيادة الايمان ونقصانه وحكم الاستثناء فيه» اثر عبدالرزاق البدر صفحه 106 به بعد، مشاهده کنید. [↑](#footnote-ref-35)
36. - المسند (3/150)، و سنن ترمذی (شماره: 3510). [↑](#footnote-ref-36)
37. - المستدرک (1/ 494). [↑](#footnote-ref-37)
38. - بنگر به: سلسله الأحادیث الصحیحه (شماره:2562). [↑](#footnote-ref-38)
39. - الوابل الصیب (ص:145). [↑](#footnote-ref-39)
40. - صحیح البخاری (شماره: 6408)، و صحیح مسلم (شماره: 2689) هم‌‌چنین لؤلؤ المرجان حدیث 1722. [↑](#footnote-ref-40)
41. - بنگر به: الوابل الصیب اثر ابن قیم (ص:148 ـ 146). [↑](#footnote-ref-41)
42. - سنن ابوداود (شماره: 4856)، آلبانی در سلسلة الصحیحه (شماره: 87) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-42)
43. - صحیح مسلم (شماره:2701) [↑](#footnote-ref-43)
44. - بنگر به: الوابل الصیب اثر ابن قیم (ص:149 ـ 148). [↑](#footnote-ref-44)
45. - صحیح مسلم (شماره: 27۰۰). [↑](#footnote-ref-45)
46. - بنگر به: الوابل الصیب اثر ابن قیم (ص: 166). [↑](#footnote-ref-46)
47. - المسند (5/195)، سنن ابن ماجه (3790)، المستدرک (1/496) و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 2629) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-47)
48. - جامع العلوم و الحکم (ص: 225). [↑](#footnote-ref-48)
49. - (2/395). [↑](#footnote-ref-49)
50. - بنگر به: جامع العلوم والحکم، اثر: ابی رجب (ص: 226، 225). [↑](#footnote-ref-50)
51. - المسند (3/438)، المعجم الکبیر اثر طبرانی (20/407) [↑](#footnote-ref-51)
52. - مجمع الزوائد (10/74) [↑](#footnote-ref-52)
53. - زهد (شماره /1429) [↑](#footnote-ref-53)
54. - حدیثی که سلسله راویان تا به یک تابعی برسد و آن تابعی بگوید: پیامبر چنین فرمود و نام صحابی را که راوی حدیث است از قلم بیندازد. [↑](#footnote-ref-54)
55. - الوابل الصیب (ص:152) [↑](#footnote-ref-55)
56. - الوابل الصیب (ص:152). [↑](#footnote-ref-56)
57. - این مطلب را ابن قیم در کتاب الوابل الصیب (ص: 152) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-57)
58. - بنگر به: الوابل الصیب اثر ابن قیم (ص: 153 ـ 149) [↑](#footnote-ref-58)
59. - صحیح بخاری کتاب تفسیر (6/326). [↑](#footnote-ref-59)
60. - صحیح مسلم (شماره: 2676) [↑](#footnote-ref-60)
61. - بنگرید به این آثار در اذکار امام نووی (ص:9، 10) [↑](#footnote-ref-61)
62. - سنن أبو داود (شماره 1309)، سنن ابن ماجه (شماره: 1335)، و مستدرک الحاکم (1/316) و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 6030) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-62)
63. - منظور کتاب‌هایی است که در زمینه‌ی دعاها و ذکرها و اعمالی که در اوقات شب و روز خوانده می‌شوند، نوشته‌ شده‌اند، مانند کتاب «عمل‌الیوم و اللیلة» از نسائی و کتاب «عمل‌الیوم و اللیلة» از ابن سنّی به نقل از ترجمه فارسی الأذکار النوویة، تألیف: امام نووی، مترجمان اصغر اسدزاده ـ محمد جبروتی. م [↑](#footnote-ref-63)
64. - امام نووی در أذکار (ص: 10) آن را نقل کرده‌است. [↑](#footnote-ref-64)
65. - تیسیرالکریم الرحمن (احزاب/41) این تفسیر با همت محمد گل گمشاد زهی و با نام «تفسیر راستین» ترجمه، و توسط نشر احسان به زیور طبع آراسته شده است. [↑](#footnote-ref-65)
66. - بنگر به آن (2/424) و ما بعد آن [↑](#footnote-ref-66)
67. - در دل تو مهر حق چون گشته نو / هست حق را بی‌گمان مهری به تو (مولوی).م [↑](#footnote-ref-67)
68. - إرشاد الثقات (ص:4) [↑](#footnote-ref-68)
69. - این اثر و مورد بعدی را قرطبی در کتاب التذکار فی‌فضل الأذکار (ص: 59،55) بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-69)
70. - صحیح بخاری (شماره: 6407) و صحیح مسلم (شماره: 779). [↑](#footnote-ref-70)
71. - تحفه الذاکرین (ص: 15). [↑](#footnote-ref-71)
72. - صحیح بخاری (شماره: 432) و صحیح مسلم (شماره: 777) هم‌چنین لؤلؤ و المرجان ح 446. [↑](#footnote-ref-72)
73. - صحیح مسلم (شماره 780) [↑](#footnote-ref-73)
74. - سنن ابوداود (شماره: 2042) آلبانی در صحیح الجامع (شماره:7226) این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-74)
75. - اقتضاء الصراط المستقیم (2 / 662) [↑](#footnote-ref-75)
76. - بنگر به: اغاثه اللهفان اثر ابن قیم (1/13 ـ 15) [↑](#footnote-ref-76)
77. - المسند (6/ 205، 159) [↑](#footnote-ref-77)
78. - تفسیر القرآن العظیم (3/544) [↑](#footnote-ref-78)
79. - صحیح بخاری (شماره: 4205) و صحیح مسلم (شماره: 2704) [↑](#footnote-ref-79)
80. - صحیح بخاری (شماره: 7405) و صحیح مسلم (شماره: 2675) هم‌چنین لؤلؤ و المرجان ح 1721. [↑](#footnote-ref-80)
81. - بنگر به: الفتاوی اثر ابن تیمیه (15/33 ـ 36). [↑](#footnote-ref-81)
82. - صحیح بخاری (شماره: 555)، صحیح مسلم (شماره: 632)، لؤلؤ و المرجان ح 367. [↑](#footnote-ref-82)
83. - (7/2937، 2936)، ذکر دارای آداب بسیار دیگری است که ان‌شاءالله پس از این آنها را بیان خواهیم کرد. [↑](#footnote-ref-83)
84. - صحیح مسلم (شماره: 430) [↑](#footnote-ref-84)
85. - تفسیر القرآن العظیم (3/544). [↑](#footnote-ref-85)
86. - تفسیر راستین، تألیف: شیخ عبدالرحمن بن سعدی، ترجمه: محمد گل گمشاد زهی، ج1، (ص 727 ـ 726). [↑](#footnote-ref-86)
87. - تفسیر القرآن العظیم (6/ 118) [↑](#footnote-ref-87)
88. - (ص:162)، و بنگر به: السلسله الضعیفه اثر آلبانی (3/505). [↑](#footnote-ref-88)
89. - صحیح بخاری (شماره: 5020) و صحیح مسلم (شماره: 797) [↑](#footnote-ref-89)
90. - فضائل القرآن (ص:101) [↑](#footnote-ref-90)
91. - صحیح بخاری، (شماره: 5021) [↑](#footnote-ref-91)
92. - المسند (5/3)، سنن الترمذی (شماره: 3001)، سنن ابن ماجه (شماره: 4288)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 2301) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-92)
93. - فضائل القرآن (ص103، 102) [↑](#footnote-ref-93)
94. - المسند (4/107) و معجم الکبیر اثر طبرانی (22/ شماره: 185) و آلبانی آن را در السلسله الصحیحه (شماره: 1575) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-94)
95. - ابن ابی حاتم گفته است: وقتی گفته شود: «فلان صالح الحدیث» یعنی: حدیث او صرفاً به عنوان شاهد اعتبار دارد.م [↑](#footnote-ref-95)
96. - مجمع الزوائد (1/ 197). [↑](#footnote-ref-96)
97. - مسند أبویعلی (شماره: 2187) [↑](#footnote-ref-97)
98. - المستدرک (2/222) [↑](#footnote-ref-98)
99. - المستدرک (2/222) [↑](#footnote-ref-99)
100. - تفسیر ابن أبی حاتم (1/310) [↑](#footnote-ref-100)
101. - صحیح بخاری (شماره: 1902)، و صحیح مسلم (شماره: 2308) [↑](#footnote-ref-101)
102. - بنگر به لطائف المعارف اثر ابن رجب (ص: 181) [↑](#footnote-ref-102)
103. - مفتاح دارالسعاده (ص: 204) [↑](#footnote-ref-103)
104. - الفتاوی الکبری (1/213) [↑](#footnote-ref-104)
105. - صحیح مسلم (شماره: 817) و (شماره 223). [↑](#footnote-ref-105)
106. - این سخن را آجری در کتاب أخلاق حملة القرآن (ص: 73) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-106)
107. - بنگر به: أخلاق حملة القرآن اثر آجری (ص: 24 و ما بعد آن) [↑](#footnote-ref-107)
108. - این سخن را آجری در أخلاق حملة القرآن (ص:43) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-108)
109. - این مطلب را عبدالرزاق در مصنف خود (3/363)، و آجری در أخلاق حملة القرآن (ص: 41) نقل کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-109)
110. - أخلاق حملة القرآن (ص: 29). [↑](#footnote-ref-110)
111. - کلام بر دو قسم است: خبر و انشاء، الف) خبر: کلامی و جمله ای است که ذاتاً احتمال صدق و کذب داشته باشد و بتوانیم گوینده‌اش را راستگو یا دروغگو بخوانیم. اگر آن کلام با واقع مطابقت کرد، راست است و گوینده‏ی آن راست‏گو، و اگر کلام یاد شده با واقع مطابقت نکند، آن را دروغ و گوینده اش را دروغ‏گو می‏نامند. ب) انشاء: جمله ای که ذاتاً احتمال صدق و کذب ندارد و درست نیست گوینده‏ی ‏آن را راست‏گو یا دروغ‏گو نام ببریم. به نقل از ترجمه فارسی البلاغة الواضحة، تألیف: ‌مصطفی امین و علی الجارم، ترجمه: محمدعلی خالدیان، نشر احسان، چاپ دوم / 1384، ص 130، هم چنین می‏توان این مطلب را در دیگر کتاب‏های علوم بلاغی در ذیل باب علم معانی، مطالعه نمود. م [↑](#footnote-ref-111)
112. - سنن الترمذی (شماره: 2875)، و صحیح سنن الترمذی (3/3) [↑](#footnote-ref-112)
113. - (شماره 5006، 4647، 4474) [↑](#footnote-ref-113)
114. - صحیح مسلم (شماره: 395) [↑](#footnote-ref-114)
115. - مدارج السالکین (1/7). [↑](#footnote-ref-115)
116. - زاد المعاد (4/348-347). [↑](#footnote-ref-116)
117. - صحیح مسلم (شماره: 810) [↑](#footnote-ref-117)
118. - جواب اهل علم و ایمان (ص: 133) [↑](#footnote-ref-118)
119. - صحیح بخاری (شماره: 2311) [↑](#footnote-ref-119)
120. - السنن الکبری اثر نسائی (6 / شماره: 9928)، و علامه آلبانی در السلسلة الصحیحة (شماره: 972) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-120)
121. - زاد المعاد: (1/304) [↑](#footnote-ref-121)
122. - صحیح بخاری (شماره: 5013) [↑](#footnote-ref-122)
123. - صحیح بخاری (شماره: 5015) [↑](#footnote-ref-123)
124. - جواب اهل العلم و الأیمان (ص: 113) [↑](#footnote-ref-124)
125. - جواب اهل العلم و الایمان (ص: 134، 133). [↑](#footnote-ref-125)
126. - حدیث موضوع: حدیثی است که ثابت شده باشد راوی آن، به طور عمد در روایت حدیث دروغگو است. کلید حدیث‏شناسی، ملا عبدالله احمدیان، ص 56، نشر احسان، چاپ دوم تابستان 76. م [↑](#footnote-ref-126)
127. - ریاض الصالحین ح 1017 / م. [↑](#footnote-ref-127)
128. - ریاض الصالحین ح 1018 / م. [↑](#footnote-ref-128)
129. - ریاض الصالحین ح 1021 / م [↑](#footnote-ref-129)
130. - ریاض الصالحین ح 1012 /م [↑](#footnote-ref-130)
131. - ریاض الصالحین ح 1014 / م [↑](#footnote-ref-131)
132. - المنار المنیف (ص: 117-115)، برای درک شدت تهدید رسول الله در مورد کسانی که به دروغ کار یا سخنی را به ایشان نسبت دهند مراجعه کنید به احادیث یک تا چهار لؤلؤ و المرجان / م [↑](#footnote-ref-132)
133. - جواب أهل العلم و الإیمان (ص: 141). [↑](#footnote-ref-133)
134. - تفسیر ابن کثیر (5/267). [↑](#footnote-ref-134)
135. - سنن ابوداود (شماره: 4843)، و شعب الایمان (شماره: 2431)، و المیزان (2/118)، و التلخیص الحبیر (4/565)، و آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 2199) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-135)
136. - إغاثة اللهفان اثر ابن قیم (1/136) [↑](#footnote-ref-136)
137. - إغاثة اللهفان (1/136). [↑](#footnote-ref-137)
138. - إغاثة اللهفان (1/138). [↑](#footnote-ref-138)
139. - صحیح بخاری (شماره: 6463). [↑](#footnote-ref-139)
140. - المسند (5/361، 350)، و آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 4086) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-140)
141. - این سخن را لالکائی در شرح الاعتقاد (1/88) آورده است. [↑](#footnote-ref-141)
142. - إغاثة اللهفان (1/201). [↑](#footnote-ref-142)
143. - صحیح مسلم، (شماره: 2137). [↑](#footnote-ref-143)
144. - المسند (5/20). [↑](#footnote-ref-144)
145. - سنن الترمذی (شماره: 2926). [↑](#footnote-ref-145)
146. - سنن أبوداوود (شماره: 832) سنن النسائی (2:143)، و علامه آلبانی در صحیح أبوداود (1:157) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-146)
147. - المسند اثر امام احمد (5/282، 276)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 952) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-147)
148. - بنگر به: الفتاوی الکبری (1/233 و ما بعد آن). [↑](#footnote-ref-148)
149. - صحیح مسلم (شماره: 479). [↑](#footnote-ref-149)
150. - این مطلب را قرطبی در التذکار فی أفضل الأذکار (ص: 59) بیان داشته است. [↑](#footnote-ref-150)
151. - المسند (5/196)، و سنن الترمذی (شماره: 2682)، و سنن ابن ماجه (شماره: 223)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 6297) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-151)
152. - شرح حدیث ابوذر در طلب علم (ص: 33). [↑](#footnote-ref-152)
153. - مسند البزار (7/شماره: 2969) از حدیث حذیفه بن یمان، و مستدرک (1/92) از حذیفه سعد، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 4214) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-153)
154. - جامع بیان العلم (1/65). [↑](#footnote-ref-154)
155. - بنگر به: جامع بیان العلم و فضله اثر ابن عبد البر (1/99 و مابعد آن)، و شرح حدیث ابودرداء در طلب علم (ص: 37، 36). [↑](#footnote-ref-155)
156. - جامع بیان العلم و فضله اثر ابن عبدالبر (1/235)، و بنگر به: السلسلة الصحیحة اثر آلبانی (شماره: 2196). [↑](#footnote-ref-156)
157. - بنگر به: مجموع الفتاوی اثر ابن تیمیه (11/396). [↑](#footnote-ref-157)
158. - (2/239). [↑](#footnote-ref-158)
159. - بنگر به: مؤلّفات شیخ الإسلام محمد بن عبدالوهاب (بخش اول: عقیده و آداب اسلامی، ص 383، 382). [↑](#footnote-ref-159)
160. - بنگر به: طریق الهجرتین اثر ابن قیم (ص: 465). [↑](#footnote-ref-160)
161. - بنگر به: مجموع الفتاوی اثر ابن تیمیه (10/81). [↑](#footnote-ref-161)
162. - مدارج السالکین (3/17، 18). [↑](#footnote-ref-162)
163. - بنگر به: القول السدید اثر ابن سعدی (ص: 120 و 119) [↑](#footnote-ref-163)
164. - صحیح مسلم (شماره: 2137). [↑](#footnote-ref-164)
165. - صحیح بخاری (شماره: 6405)، و صحیح مسلم (شماره: 2691)، همچنین لؤلؤ و المرجان حدیث 1725. [↑](#footnote-ref-165)
166. - صحیح بخاری (شماره: 6049)، و صحیح مسلم (شماره: 2694)، همچنین لؤلؤ و المرجان حدیث 1727. [↑](#footnote-ref-166)
167. - صحیح مسلم (شماره 2726). [↑](#footnote-ref-167)
168. - صحیح مسلم (شماره 2726). [↑](#footnote-ref-168)
169. - مسند احمد (5/249)، و معجم الکبیر (8/ شماره: 8128) و مستدرک (1/513). علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 2615) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-169)
170. - این اثر و مورد قبلی را ابن رجب در شرح حدیث ابو درداء در طلب علم (ص: 23) بیان داشته است. [↑](#footnote-ref-170)
171. - (ص: 181-178). [↑](#footnote-ref-171)
172. - مفتاح دارالسعادة (ص: 202). [↑](#footnote-ref-172)
173. - تفسیر ابن کثیر (6/530). [↑](#footnote-ref-173)
174. - این سخن ابوعبدالله انطاکی است آن چنان که در رساله قشیریه (ص: 141) آمده است. [↑](#footnote-ref-174)
175. - بنگر به: تفسیر ابن سعدی (1/10)، و خلاصه‌ی آن (ص: 15). [↑](#footnote-ref-175)
176. - در این باره بنگر به: مفتاح دارالسعاده اثر ابن قیم (ص: 425، 424). [↑](#footnote-ref-176)
177. - شرح کلمة الإخلاص (ص: 49). [↑](#footnote-ref-177)
178. - بخشی از حدیث ابوذر رضی ‌الله عنه که امام مسلم در صحیح‌اش آن را روایت کرده است (شماره: 2577). [↑](#footnote-ref-178)
179. - منظور این سخن رسول الله است که امام بخاری و مسلم و دیگران -با الفاظی به هم- از ابوهریره روایت کرده‌اند: «الله نود و نه نام دارد -یکی کمتر از صد تا- هر کس آن را درشمار آورد (حفظ کند) وارد بهشت می‌شود». (ویراستار) [↑](#footnote-ref-179)
180. - فتح الباری اثر ابن حجر (11/226). [↑](#footnote-ref-180)
181. - مجموعه فتاوای ابن تیمیه (5/26). [↑](#footnote-ref-181)
182. - جامع بیان العلم و فضله (2/943). [↑](#footnote-ref-182)
183. - این سخن را لالکائی در شرح اعتقاد (شماره: 936) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-183)
184. - بنگر به: عقیده اثر الحافظ تقی‌الدین عبدالغنی المقدسی (ص: 39). [↑](#footnote-ref-184)
185. - مراد از الحاد در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنند، یا این که خدا را به او صافی توصیف نمایند که شایسته‌ی ذات او نیست و یا این که صفات خدا را برای مخلوقات خدا به کار برند. برگرفته از تفسیر نور تألیف دکتر مصطفی خرم‌دل ذیل آیه 180 سوره اعراف. م. [↑](#footnote-ref-185)
186. - بنگر به: الحق الواضح المبین اثر ابن سعدی (ص: 55). [↑](#footnote-ref-186)
187. - جلاء الأفهام (ص: 108). [↑](#footnote-ref-187)
188. - مدارج السالکین (1/420) [↑](#footnote-ref-188)
189. - تهذیب اللغة اثر أزهری (4/421). [↑](#footnote-ref-189)
190. - بنگر به: بدائع الفوائد اثر ابن قیم (3/169). [↑](#footnote-ref-190)
191. - جامع‌البیان (6/133). [↑](#footnote-ref-191)
192. - ابن أبی حاتم این سخن را در تفسیرش نقل کرده است (5/1623). [↑](#footnote-ref-192)
193. - ابن جریر این سخن را در تفسیرش نقل کرده است (6/134). [↑](#footnote-ref-193)
194. - بنگر به: نقض التأسیس اثر ابن تیمیه (1/476). [↑](#footnote-ref-194)
195. - به بیان دیگر: وقتی صفتی را برای خدا بیان می‌دارند این صفت را به صفتی از مخلوقات تشبیه نمی‌کنند و هنگامی که او را پاک و منزه می‌نامند صفاتش را تعطیل نمی‌کنند و نمی‌گویند او سمیع بدون سمع است. (م) [↑](#footnote-ref-195)
196. - صحیح بخاری (شماره: 7375)، و صحیح مسلم (شماره: 813). [↑](#footnote-ref-196)
197. - بخاری در صحیح‌اش آن را روایت کرده است (13/503 ـ فتح). [↑](#footnote-ref-197)
198. - المصنف اثر عبدالرزاق (11/423)، و شیخ‌الإسلام محمد بن عبدالوهاب در کتاب التوحید آن را نقل کرده، و بنگر به شرح آن تیسیر العزیز الحمید (ص: 578). [↑](#footnote-ref-198)
199. - مدارج‌السالکین (1/125) [↑](#footnote-ref-199)
200. - صحیح بخاری (شماره: 2736)، و صحیح مسلم (شماره: 2677). همچنین لؤلؤ و المرجان حدیث 1714. [↑](#footnote-ref-200)
201. - فتح‌الباری اثر ابن حجر (11/226). [↑](#footnote-ref-201)
202. - بدائع الفوائد (1/164). [↑](#footnote-ref-202)
203. - صحیح مسلم (شماره: 486)، [↑](#footnote-ref-203)
204. - المسند (1/391)، علامه آلبانی در سلسلة الصحیحه (شماره: 199) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-204)
205. - بدائع الفوائد (1/166). [↑](#footnote-ref-205)
206. - بنگر به: سنن ترمذی (شماره: 3507)، و سنن ابن ماجه (شماره: 3861). [↑](#footnote-ref-206)
207. - در این مورد بنگر به: فتح الباری اثر ابن حجر (11/251 و مابعد آن). [↑](#footnote-ref-207)
208. - بنگر به: جواب اهل علم و ایمان (ص 200-197). [↑](#footnote-ref-208)
209. - المسند (3/265)، و سنن ابن ماجه (شماره: 3858) و سنن ابوداود (شماره: 1495)، و سنن نسائی (3/52) و سنن ترمذی (شماره: 3544) و علامه آلبانی در صحیح ادب المفرد (شماره: 543) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-209)
210. - سنن ابن ماجه (شماره: 3856)، و مستدرک حاکم (1/506)، و علامه آلبانی در الصحیحه (شماره: 746) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-210)
211. - المسند (6/461)، و سنن ابو داود (شماره: 1496)، و سنن ترمذی (شماره: 3478)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 980) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-211)
212. - سنن ابوداود (شماره: 1493)، و سنن ترمذی (شماره: 3475)، و سنن کبری اثر نسائی (شماره: 7666)، و سنن ابن ماجه (شماره: 3857)، و صحیح ابن حبان (شماره: 892، 891). [↑](#footnote-ref-212)
213. - تحفة‌الذاکرین (ص: 67). [↑](#footnote-ref-213)
214. - التوحید (2/21). [↑](#footnote-ref-214)
215. - زادالمعاد (4/204). [↑](#footnote-ref-215)
216. - شیخ عبدالعزیز بن عبدالله بن باز در اینجا حاشیه‌ای نوشته و می‌گویند: «درست آن است که أعظم به معنای عظیم است، و این که همه نام‌های خداوند حسنی و نیکو بوده و همه عظیم هستند، و هر کس که با یکی از آنها از سر صدق و اخلاص و در حالی که مانعی در آن نباشد از خداوند چیزی بطلبد این امید وجود دارد که درخواستش پذیرفته شود، و اختلاف احادیث نقل شده در این زمینه حاکی از چنین امری است و به خاطر این که معنا و مفهوم هم مقتضی چنین چیزی است، لذا همه‌ی نام‌های خداوند حسنی و همه‌ی آنها عظمیٰ هستند، والله ولیُّ التوفیق». [↑](#footnote-ref-216)
217. - پیشتر ترجمه‌ی این دو دعا بیان شد. م. [↑](#footnote-ref-217)
218. - صحیح مسلم (شماره: 2137). [↑](#footnote-ref-218)
219. - مسند طیالسی (ص: 122). [↑](#footnote-ref-219)
220. - صحیح مسلم (شماره: 2695). [↑](#footnote-ref-220)
221. - المسند (6/344)، شعب الایمان (شماره: 612). [↑](#footnote-ref-221)
222. - الترغیب و الترهیب (2/409). [↑](#footnote-ref-222)
223. - السلسلة الصحیحة (3/303). [↑](#footnote-ref-223)
224. - المسند (2/210، 158) و سنن ترمذی (شماره: 3460)، و مستدرک حاکم (1/503)، و صحیح‌الجامع (شماره: 5636). [↑](#footnote-ref-224)
225. - صحیح مسلم (شماره: 233). [↑](#footnote-ref-225)
226. - سنن ترمذی (شماره: 3533)، و صحیح‌الجامع (شماره: 1601). [↑](#footnote-ref-226)
227. - سنن ترمذی (شماره: 3462)، و آلبانی در السلسلة الصحیحه (شماره: 105) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-227)
228. - (4/132). [↑](#footnote-ref-228)
229. - مسند احمد (1/163)، و سنن کبری اثر نسائی. کتاب عمل الیوم و اللیلة (6/شماره: 10674). علامه آلبانی در الصحیحة (شماره: 654) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-229)
230. - مسند احمد (2/302)، و مستدرک حاکم (1/512)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 1718) می‌گوید: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-230)
231. - المستدرک (1/541)، السنن الکبری کتاب: عمل الیوم و اللیلة (6/212)، صحیح الجامع (شماره: 3214). [↑](#footnote-ref-231)
232. - المسند (4/271، 268)، سنن ابن ماجه (شماره: 3809)، المستدرک (1/503). [↑](#footnote-ref-232)
233. - سنن کبری کتاب: عمل الیوم و اللیلة (6/50)، صحیح ابن حبان (الإحسان) (3/114/شماره: 338)، المستدرک (1/512، 511). [↑](#footnote-ref-233)
234. - کشف الأستار عن زوائد البزار (4/9/شماره: 3072). [↑](#footnote-ref-234)
235. - صحیح مسلم (شماره: 1006). [↑](#footnote-ref-235)
236. - سنن ابو داود (شماره: 832)، سنن نسائی (2/143)، سنن دارقطنی (1/314، 313). [↑](#footnote-ref-236)
237. - صحیح ابو داود (1/157). [↑](#footnote-ref-237)
238. - بنگر به: جزء فی تفسیر الباقیات الصالحات اثر علائی (ص: 40). [↑](#footnote-ref-238)
239. - ابن جریر طبری در تفسیر خود (11/78) این سخن را نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-239)
240. - طبرانی در الدعاء (3/1518) این سخن را نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-240)
241. - طبرانی در الدعاء (3/1533) آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-241)
242. - طبرانی در الدعاء (3/1520) این سخن را نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-242)
243. - طبرانی در الدعاء (3/1520) این سخن را نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-243)
244. - أضواء البیان (3/448، 447). [↑](#footnote-ref-244)
245. - بنگر به: الدعاء اثر طبرانی (3/1498 و 1497). [↑](#footnote-ref-245)
246. - این سخن را ابن البنا در «فضل التهلیل و ثوابه الجزیل» ص 74 نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-246)
247. - مسند احمد (5/169). [↑](#footnote-ref-247)
248. - بنگر به: زادالمعاد اثر ابن قیم (1/34). [↑](#footnote-ref-248)
249. - صحیح بخاری (شماره: 3293 و 6403) و صحیح مسلم (شماره: 2691)، همچنین لؤلؤ و المرجان حدیث 1724. [↑](#footnote-ref-249)
250. - صحیح بخاری (شماره: 6404)، و صحیح مسلم (شماره: 2693). [↑](#footnote-ref-250)
251. - طبرانی در الدعاء (شماره 874) به نقل از علی بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-251)
252. - ترمذی این حدیث را در سنن (شماره: 3585). از عبدالله بن عمرو روایت کرده و علامه آلبانی در السلسله الصحیحه (شماره 4/8، 7) آن را حسن دانسته و گفته: این حدیث با این مجموع این شواهد ثابت است. [↑](#footnote-ref-252)
253. - مسند (2/213)، سنن ترمذی (شماره: 2639)، سنن ابن ماجه (شماره: 4300) و علامه آلبانی می‌گوید: صحیح است، صحیح الجامع (شماره: 8095). [↑](#footnote-ref-253)
254. - صحیح بخاری (شماره: 44)، و صحیح مسلم (شماره: 325، 193). [↑](#footnote-ref-254)
255. - مسند (2/170)، و علامه آلبانی در السلسلة الصحیحة (شماره: 134) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-255)
256. - سنن ترمذی (3590)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 5648) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-256)
257. - صحیح مسلم (شماره: 382). [↑](#footnote-ref-257)
258. - صحیح بخاری (شماره: 6938)، و صحیح مسلم (شماره 33، 263). [↑](#footnote-ref-258)
259. - صحیح بخاری (شماره: 9) و صحیح مسلم (شماره: 35). [↑](#footnote-ref-259)
260. - سنن ترمذی (شماره: 3383) و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 1104) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-260)
261. - ابن رجب در «کلمةالإخلاص» (ص: 14) این آثار را آورده است. [↑](#footnote-ref-261)
262. - شرح طولانی‌تر این شروط را در: معارج القبول اثر شیخ حافظ حکمی (1/377 و مابعد آن) بنگر. [↑](#footnote-ref-262)
263. - صحیح مسلم (شماره: 26). [↑](#footnote-ref-263)
264. - صحیح مسلم (شماره: 27). [↑](#footnote-ref-264)
265. - صحیح مسلم (شماره: 31). [↑](#footnote-ref-265)
266. - صحیح بخاری (شماره: 99). [↑](#footnote-ref-266)
267. - صحیح بخاری (شماره: 128) و صحیح مسلم (شماره: 32)، همچنین لؤلؤ و المرجان حدیث 20. [↑](#footnote-ref-267)
268. - مسند امام احمد (4/286)، و علامه آلبانی در الصحیحة (شماره: 1728) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-268)
269. - بنگر به: تیسیرالعزیز الحمید (ص: 78). [↑](#footnote-ref-269)
270. - بنگر به: تیسیر العزیز الحمید (ص: 140). [↑](#footnote-ref-270)
271. - بنگر به: الفوائد اثر ابن قیم (ص: 201 و مابعد آن). [↑](#footnote-ref-271)
272. - صحیح بخاری (شماره: 3606)، و صحیح مسلم (شماره: 1847). [↑](#footnote-ref-272)
273. - بنگر به: الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة (2/232 و مابعد آن). [↑](#footnote-ref-273)
274. - لؤلؤ و المرجان حدیث 16. [↑](#footnote-ref-274)
275. - لؤلؤ و المرجان حدیث 15. [↑](#footnote-ref-275)
276. - مجموع الفتاوی (10/565-556). [↑](#footnote-ref-276)
277. - مجموع الفتاوی (10/227-134). [↑](#footnote-ref-277)
278. - صحیح مسلم (شماره: 2137). [↑](#footnote-ref-278)
279. - بنگر به: بصائر ذوی التمییز اثر فیروزآبادی (2/285 و مابعد آن). [↑](#footnote-ref-279)
280. - بنگر به: بصائر ذوی التمییز اثر فیروز آبادی (شماره 2/285 و ما بعد آن). [↑](#footnote-ref-280)
281. - صحیح مسلم (شماره: 2137). [↑](#footnote-ref-281)
282. - صحیح مسلم (شماره: 2731). [↑](#footnote-ref-282)
283. - صحیح مسلم (شماره: 2731). [↑](#footnote-ref-283)
284. - صحیح بخاری (شماره: 6405)، و صحیح مسلم (شماره: 2691). همچنین لؤلؤ و المرجان حدیث 1725. [↑](#footnote-ref-284)
285. - صحیح بخاری (شماره: 6406) و صحیح مسلم (شماره: 2694)، همچنین لؤلؤ و المرجان حدیث 1727. [↑](#footnote-ref-285)
286. - فتح الباری اثر ابن حجر (13/540). [↑](#footnote-ref-286)
287. - سنن ترمذی (شماره: 3464)، و صحیح ابن حبان (شماره: 827، 826)، و مستدرک حاکم (1/501)، و علامه آلبانی در السلسلةالصحیحة (شماره: 64) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-287)
288. - المصنف (6/56). [↑](#footnote-ref-288)
289. - المعجم الکبیر (شماره: 1586)، و المستدرک (1/537)، و السلسلة الصحیحة (شماره: 81). [↑](#footnote-ref-289)
290. - سنن ترمذی (شماره: 3433)، و صحیح ابن حبان (شماره: 594)، و المستدرک (1/536)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 6192) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-290)
291. - بنگر به: جامع العلوم و الحکم اثر ابن رجب (ص: 204). [↑](#footnote-ref-291)
292. - تهذیب اللغة (4/340) [↑](#footnote-ref-292)
293. - شرح صحیح مسلم (15/26). [↑](#footnote-ref-293)
294. - اشاره به آیه 21 سوره فصّلت. م. [↑](#footnote-ref-294)
295. - صحیح بخاری (شماره: 3579). [↑](#footnote-ref-295)
296. - المعجم الأوسط (شماره: 1244)، و دلائل النبوه اثر بیهقی (2/555)، و بنگر به: دلائل النبوه اثر ابوالقاسم التیمی (1/404 و ما بعد آن) ـ با تحقیق: شیخ مساعد الراشد ـ عنوانش: «فصل فی تسبیح الحصی فی یده ». [↑](#footnote-ref-296)
297. - البدایة و النهایة (6/286). [↑](#footnote-ref-297)
298. - مفتاح دارالسعادة (2/89). [↑](#footnote-ref-298)
299. - تهذیب اللغة (4/338). [↑](#footnote-ref-299)
300. - جامع البیان اثر ابن جریر (1/211). [↑](#footnote-ref-300)
301. - المستدرک (1/502). [↑](#footnote-ref-301)
302. - الدعاء اثر طبرانی (3/1591 و ما بعد آن). [↑](#footnote-ref-302)
303. - تهذیب اللغة (4/339) [↑](#footnote-ref-303)
304. - دقائق التفسیر اثر ابن تیمیه (5/59). [↑](#footnote-ref-304)
305. - مغنی‌اللبیب (1/140)، هر چند خود نیز تا حدودی دچار این خطا گشته است، خداوند او را بخشیده و مورد مرحمت خود قرار دهد. [↑](#footnote-ref-305)
306. - تفسیر سوره نصر (ص: 73). [↑](#footnote-ref-306)
307. - تیمی در الحجة في بیان المحجّة (1/440) این سخن را آورده است. [↑](#footnote-ref-307)
308. - این مطلب را شیخ‌الإسلام در الحمویه بیان داشته است، بنگر به: مجموع الفتاوی (5/26). [↑](#footnote-ref-308)
309. - بنگر به: طریق الهجرتین اثر ابن قیّم (ص: 228). [↑](#footnote-ref-309)
310. - بنگر به: طریق الهجرتین اثر ابن قیّم (ص: 230، 220). [↑](#footnote-ref-310)
311. - بنگر به: طریق الهجرتین اثر ابن قیّم (ص: 231). [↑](#footnote-ref-311)
312. - المسند (3/2)، و سنن ابن ماجه (شماره: 4308)، و سنن ترمذی (3615). [↑](#footnote-ref-312)
313. - بنگر به: السلسلة الضعیفه اثر آلبانی (2/94). [↑](#footnote-ref-313)
314. - سنن دارمی (1/16). [↑](#footnote-ref-314)
315. - سنن ترمذی (شماره: 1021)، و علامه آلبانی در الصحیحة (شماره: 1408 آن را صحیح دانسته است). [↑](#footnote-ref-315)
316. - صحیح مسلم (شماره: 2999) با این لفظ آمده: «از حال مسلمان تعجب می‌کنم که همه‌ی کارهایش برای او خیر است، و این وضع تنها برای مؤمن است ...»، و ادامه‌ی حدیث [که در بالا بیان شد]. [↑](#footnote-ref-316)
317. - مجموع الفتاوی (10/44، 43). [↑](#footnote-ref-317)
318. - این دو مورد را ابن قیّم در عدةالصابرین (ص: 167) بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-318)
319. - سنن ترمذی (شماره: 3383)، و سنن ابن ماجه (شماره: 3800)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 1104) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-319)
320. - صحیح مسلم (شماره: 223). [↑](#footnote-ref-320)
321. - صحیح بخاری (شماره: 6049)، و صحیح مسلم (شماره: 2694). [↑](#footnote-ref-321)
322. - صحیح مسلم (شماره: 2734). [↑](#footnote-ref-322)
323. - سنن ترمذی (شماره: 3458) و علامه آلبانی در الإرواء (7/48) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-323)
324. - صحیح بخاری (شماره: 5459). [↑](#footnote-ref-324)
325. - السنن الکبری (شماره: 6898). [↑](#footnote-ref-325)
326. - صحیح مسلم (شماره: 471). [↑](#footnote-ref-326)
327. - صحیح مسلم (شماره: 477). [↑](#footnote-ref-327)
328. - صحیح بخاری (شماره: 799). [↑](#footnote-ref-328)
329. - صحیح بخاری (شماره: 1120)، و صحیح مسلم (شماره: 769)، همچنین لؤلؤ و المرجان حدیث 440. [↑](#footnote-ref-329)
330. - صحیح مسلم (شماره: 601). [↑](#footnote-ref-330)
331. - سنن نسائی (6/89)، و سنن ترمذی (شماره: 1105)، و سنن ابو داود (شماره: 2118)، و سنن ابن ماجه (1892). [↑](#footnote-ref-331)
332. - صحیح مسلم (شماره: 168). [↑](#footnote-ref-332)
333. - سنن ابوداود (شماره: 4020)، و سنن کبری (اثر) نسائی (شماره: 10141). [↑](#footnote-ref-333)
334. - صحیح بخاری (شماره: 6224). [↑](#footnote-ref-334)
335. - سنن ترمذی (شماره: 3432)، و آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 6248) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-335)
336. - سنن ابن ماجه (شماره: 3803)، و المستدرک (1/499)، و علامه آلبانی در صحیح الجامع (شماره: 4727) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-336)
337. - حدیث عائشه را امام احمد در المسند (6/46) و دیگران روایت کرده‌اند، آلبانی در شرحش بر السنة اثر ابن ابی عاصم (شماره: 625) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-337)
338. - به همین خاطر است که خداوند می‌فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ﴾ [البقرة: 286]. طاقت محدوده‌ی گسترده‌تری داشته، و وسع در حدّ پایین‌تر از آن است. م. [↑](#footnote-ref-338)
339. - صحیح مسلم (شماره: 276)، بنگر به طریق الهجرتین اثر ابن قیم (ص: 226-210). [↑](#footnote-ref-339)
340. - بنگر به: طریق الهجرتین اثر ابن قیّم (ص: 2370231). [↑](#footnote-ref-340)
341. - صحیح مسلم (شماره: 477). [↑](#footnote-ref-341)
342. - الفتاوی (14/312). [↑](#footnote-ref-342)
343. - سنن ابن ماجه (شماره: 3805)، و علامه آلبانی در السلسلة الضعیفه (5/24) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-343)
344. - جامع العلوم و الحکم (2/83، 82). [↑](#footnote-ref-344)
345. - عدةالصابرین (ص: 169). [↑](#footnote-ref-345)
346. - الشکر (ص: 17) [↑](#footnote-ref-346)
347. - ابن کثیر در تفسیرش (2/540) این مطلب را آورده است. [↑](#footnote-ref-347)
348. - الشکر (ص: 44). [↑](#footnote-ref-348)
349. - این ابیات را ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده است (2/540). [↑](#footnote-ref-349)
350. - صیغ الحمد چاپ شده با نام مطالع السعد (ص: 98). [↑](#footnote-ref-350)
351. - صیغ الحمد چاپ شده با نام مطالع السعد (ص 44، 41). [↑](#footnote-ref-351)
352. - عدة الصابرین (ص: 176). [↑](#footnote-ref-352)
353. - صحیح بخاری (شماره: 5459). [↑](#footnote-ref-353)
354. - صیغ الحمد اثر ابن قیم چاپ شده با نام مطالع السعد (ص: 49). [↑](#footnote-ref-354)
355. - معجم مقاییس اللغة (2/100). [↑](#footnote-ref-355)
356. - بنگر به: تهذیب اللغة اثر أزهری (4/434). [↑](#footnote-ref-356)
357. - احمد در این آیه اشاره‌ای است هم به نام پیامبر و هم به فعل پیامبر یعنی همان طوری که نامش «احمد» است همان طور هم در اخلاق و احوالاتش «احمد» یعنی شایسته‌تر و ستوده‌تر است، واژه أحمد که مخصوص پیامبر است و در این آیه که ذکر شد عیسی به آمدن او بشارت می‌دهد، در واقع هشدار تنبیهی است بر این که از او و کسانی که قبل از او بودند ستوده‌تر و أحمد است. مفردات الفاظ قرآن، ترجمه: دکتر سیدغلامرضا خسروی حسینی، ج 1، ص 541، انتشارات مرتضوی، چاپ سوم زمستان 1383. م. [↑](#footnote-ref-357)
358. - بنگر به: بصائر ذوی تمییز اثر فیروزآبادی (2/499). [↑](#footnote-ref-358)
359. - بدائع الفوائد (2/93). [↑](#footnote-ref-359)
360. - این حدیث را عبدالرزاق در المصنف (10/424)، و بیهقی در آداب (ص: 459) از طریق قتاده روایت کرده که عبدالله بن عمرو گفت: رسول الله فرمودند، سپس حدیث را بیان کرد. بیهقی می‌گوید: این حدیث به صورت مرسل بیان شده است. [↑](#footnote-ref-360)
361. - صحیح مسلم (شماره: 2734)(الفتاوی (11/134، 133). [↑](#footnote-ref-361)
362. - اگر دو مفهوم کلی تنها در برخی از افراد مشترک باشند و نه در همه‌ی موارد و در این صورت هر یک از آنها نسبت به هم از جهتی اعم و از جهتی اخص باشند نسبت آن دو را عموم و خصوص من وجه می‌نامند. در واقع دو مفهومی که نسبت عموم و خصوص من وجه دارند، دارای مصداق یا مصادیق مشترک و مصداق و مصادیق مختص خود هستند. برگرفته از: منطق (1)، تألیف: احد فرامرز قراملکی، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ چهارم، دی ماه، 1389 ص 70-69. م. [↑](#footnote-ref-362)
363. - بدائع الفوائد اثر ابن قیم (2/93، 92). [↑](#footnote-ref-363)
364. - طریق الهجرتین (ص: 206). [↑](#footnote-ref-364)
365. - بنگر به: مدارج السالکین اثر ابن قیم (2/242) [↑](#footnote-ref-365)
366. - بنگر به: عدة الصابرین اثر ابن قیم (ص: 150 و مابعد آن). [↑](#footnote-ref-366)
367. - صحیح بخاری (شماره: 4836). [↑](#footnote-ref-367)
368. - طریق الهجرتین اثر ابن قیم (ص: 175). [↑](#footnote-ref-368)
369. - بنگر به: مدارج السالکین اثر ابن قیم (2/244). [↑](#footnote-ref-369)
370. - مدارج السالکین اثر ابن قیم (2/246). [↑](#footnote-ref-370)
371. - الشکر اثر ابن ابی دنیا (شماره: 129). [↑](#footnote-ref-371)
372. - الشکر اثر ابن ابی دنیا (شماره: 157). [↑](#footnote-ref-372)
373. - بنگر به: نتائج الأفکار فی شرح حدیث سید الاستغفار اثر سفارینی (ص: 312 و 311). [↑](#footnote-ref-373)
374. - بنگر به: اجتماع الجیوش الإسلامیه اثر ابن قیم (ص: 4-2). [↑](#footnote-ref-374)
375. - بنگر به: عدة الصابرین اثر ابن قیم (ص: 155) و نتایج الأفکار اثر سفارینی (ص: 325). [↑](#footnote-ref-375)
376. - ابو داود آن را در سننش (با شماره: 61) روایت کرده، و علامه آلبانی در الإرواء (2/8) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-376)
377. - مسلم در صحیحش این حدیث را روایت کرده است (شماره: 2734). ... الفتاوی (16/113 و 112). [↑](#footnote-ref-377)
378. - صحیح بخاری (شماره: 789)، و صحیح مسلم (شماره: 392) و همچنین لؤلؤ و المرجان حدیث 220. [↑](#footnote-ref-378)
379. - الصلاة اثر ابن قیم (ص: 106). [↑](#footnote-ref-379)
380. - جامع‌البیان (9/179). [↑](#footnote-ref-380)
381. - أضواء البیان (3/635). [↑](#footnote-ref-381)
382. - این سخن را قرطبی در تفسیرش (10/223) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-382)
383. - الفتاوی (5/239). [↑](#footnote-ref-383)
384. - المسند (4/378)، و سنن ترمذی (2935 م)، و صحیح ابن حبان (الإحسان) (شماره: 7206). [↑](#footnote-ref-384)
385. - بنگر به: الجامع الأحکام القرآن اثر قرطبی (10/223). [↑](#footnote-ref-385)
386. - صحیح مسلم (شماره: 2620). [↑](#footnote-ref-386)
387. - الفتاوی (10/253). [↑](#footnote-ref-387)
388. - دارمی در الرد علی الجهمیة (ص: 27 و 26)، و طبرانی در الکبیر (9/228)، و ابوشیخ در العظمة (2/689)، و بیهقی در الأسماء و صفات (2/290)، و دیگران این مطلب را روایت کرده‌اند. هیثمی در المجمع «1/86) می‌گوید: «راویان این حدیث همان راویانی هستند که در صحیح امام بخاری و امام مسلم آمده‏اند»، و ذهبی در العلو (ص: 103- مختصر آن)، و ابن قیم در اجتماع الجیوش (ص: 100) آن را صحیح دانسته‌اند. [↑](#footnote-ref-388)
389. - ابن جریر در تفسیرش (3/10) این حدیث را روایت کرده، و در اسناد آن عبدالرحمن بن زید بن أسلم وجود دارد که او ضعیف است، و زید جزو تابعین است، این حدیث مرسل است. [↑](#footnote-ref-389)
390. - ابونعیم در الحلیله (1/166)، و ابوشیخ در العظمة (2/49-648)، و بیهقی در الأسماء و صفات (2/301-300) و دیگران این حدیث را روایت کرده‌اند، آلبانی در السلسلة الصحیحة (شماره: 109) با مجموع طرقش آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-390)
391. - لالکائی در شرح الاعتقاد (3/525)، و ابوشیخ در العظمة (2/210) از عمر بن خطاب رضی‌الله عنه این حدیث را روایت کرده است. إسناد این حدیث ضعیف است، اما شاهدی از حدیث ابو هریره و عبدالله بن سلام، و ابوذر، و ابن عباس دارد و آلبانی در السلسلة الصحیحة (شماره: 1788) با مجموع طرقش آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-391)
392. - مفتاح دارالسعادة (ص: 181). [↑](#footnote-ref-392)
393. - صحیح بخاری (شماره: 6416)، و صحیح مسلم (شماره: 2694). لؤلؤ و المرجان حدیث 1717. [↑](#footnote-ref-393)
394. - صحیح مسلم (شماره: 2731). [↑](#footnote-ref-394)
395. - صحیح بخاری (شماره: 817)، و صحیح مسلم (شماره: 484). [↑](#footnote-ref-395)
396. - صحیح بخاری (شماره: 1797)، و صحیح مسلم (شماره: 1344). همچنین شبیه حدیث 851 لؤلؤ و المرجان. [↑](#footnote-ref-396)
397. - سنن ترمذی (2935). [↑](#footnote-ref-397)
398. - مجموع الفتاوی (24/233-231). [↑](#footnote-ref-398)
399. - صحیح بخاری (شماره: 9)، و صحیح مسلم (شماره: 35). [↑](#footnote-ref-399)
400. - المسند (5/169). [↑](#footnote-ref-400)
401. - صحیح مسلم (شماره: 2731). [↑](#footnote-ref-401)
402. - صحیح مسلم (شماره: 479). [↑](#footnote-ref-402)
403. - بنگر به: مجموع الفتاوی اثر ابن تیمیه (24/239-235). [↑](#footnote-ref-403)
404. - هیچ حرکت و تحول و قدرتی وجود ندارد مگر به خواست خداوند [↑](#footnote-ref-404)
405. - مسند (2/210، 158)، و سنن ترمذی (شماره: 3460)، و مستدرک حاکم (1/503)، و صحیح الجامع (شماره: 5636). [↑](#footnote-ref-405)
406. - سنن ابو داود (شماره: 832)، و سنن نسائی (2/143)، و سنن دار قطنی (1/314 و 313). [↑](#footnote-ref-406)
407. - المسند (3/75)، و صحیح ابن حبان (الإحسان) (شماره: 840)، و مستدرک (1/512). [↑](#footnote-ref-407)
408. - تقریب التهذیب اثر ابن حجر (ص: 201). [↑](#footnote-ref-408)
409. - (کهف/46)، و (مریم/76). [↑](#footnote-ref-409)
410. - مسند (1/71). [↑](#footnote-ref-410)
411. - صحیح بخاری (شماره: 6384، 4205)، و صحیح مسلم (شماره: 2704). [↑](#footnote-ref-411)
412. - فتح الباری (11/501). [↑](#footnote-ref-412)
413. - مسند (5/418)، و صحیح ابن حبان (الإحسان) (شماره: 821). [↑](#footnote-ref-413)
414. - مسند (2/333)، و شیخ آلبانی در الصحیحة (شماره: 2528) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-414)
415. - مسند (3/422)، و مستدرک (4/290)، و بنگر به: الصحیحة (4/37-35). [↑](#footnote-ref-415)
416. - بنگر به: فضل لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ إِلاَّ بِاللهِ اثر ابن عبدالهادی (ص: 40 - 39). [↑](#footnote-ref-416)
417. - الاستقامة (2/81). [↑](#footnote-ref-417)
418. - این دو مورد را سیوطی در الدار المنثور (5/394) نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-418)
419. - الفتاوی (13/322-321). [↑](#footnote-ref-419)
420. - مدارج السالکین اثر ابن قیم (1/78). [↑](#footnote-ref-420)